



مجله مطالعات باستان شناسی

علمی - پژوهشی
دانشگاه تهران

شماره استاندارد بین‌المللی: ۹۲۹۷-۲۲۵۱

دوره ۱۰، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۷

۱۸



فهرست مقالات

- ۱ ساختار بصری مشروعیت در آثار ساسانی و بیزانس
غزاله ایرانی ارباطی - محمد خزایی
- ۱۹ بازاندیشی سنگ‌نگاره‌ی خان تختی؛ یادمان نبرد آذرآبادگان
بهرام آجورلو - فهیمه کوهساری
- ۲۹ مقایسه سبکی گاه‌نگاری پیکرک‌های انسانی شهر سوخته با فرهنگ‌های همجوار در دوره مفرغ
مهین جهانبخش - روح‌الله شیرازی - مجتبی خوارزمی - زینب افضلی
- ۴۷ شواهدی نویافته از معماری محوطه‌های استقرار هزاره‌های دوم و اول قبل از میلاد در کرانه‌های جنوب غرب دریای کاسپی (گیلان)
ولی جهانی - الیاس بابائیف
- ۶۷ بررسی تطبیقی نقوش براق در نگاره‌های معراج دوران اسلامی با برخی از لگام‌های مفرغی لرستان
مریم خسروی - علیرضا طاهری
- ۸۳ یک گورستان: کاوش تپه بیمارستان آشخانه (خراسان شمالی) از دیدگاه فرایندهای دگرگونی
محسن دانا - علیرضا هژبری نویری
- ۹۹ تحلیل الگوی استقرار دوره مس‌سنگی دشت رودبار جنوب، حوزه فرهنگی هلیل رود
علی دانشی - نصیر اسکندری
- ۱۱۹ مدارک باستان‌شناسی دوران آغاز ایلام قدیم در تپه سنجر خوزستان
علیرضا سرداری زارچی - سمیرا عطارپور
- ۱۳۹ بازنگری در گاه‌نگاری و سبک‌شناسی گوردخمه کیکاوس صحنه
مزدک شروین
- ۱۵۹ آنالیز ایزوتوپ‌های پایدار استرانسیوم و تعیین افراد بومی یا غیربومی در گورستان‌های باستانی، مطالعه موردی: گورستان عصر آهن محوطه باستانی گوهرتپه / فهیمه شیخ شعاعی - کمال الدین نیکنامی
- ۱۷۱ بررسی ساختاری آثار گنجینه جیحون
صدرالدین طاهری - رضا بایرام زاده
- ۱۸۵ جایگاه ارزش و ارزش‌شناسی در رویکردهای گذشته‌ی حفاظت و مرمت در محوطه‌ی میراث جهانی تخت جمشید
پریسا عبدالهی - کورس سامانیان
- ۲۰۵ مطالعه میزان تأثیر فقه و قوانین اسلامی در ساختار محله‌ها و سازه‌های مسکونی بافت تاریخی شهر یزد، نمونه موردی: محله گلچینان شهر یزد
محله گلچینان شهر یزد / حمید عزیزی بندرآبادی - حسن کریمیان
- ۲۲۱ بررسی‌های باستان‌شناختی شرق آذربایجان فصل اول؛ شمال شهرستان نمین، استان اردبیل
محمد علیزاده سولا - رضا رضالو - کریم حاجی‌زاده - بهروز افخمی
- ۲۳۹ بازیابی تزئینات معماری دوره تیموریان در نگاره‌های کمال‌الدین بهزاد
مهدی کاظم‌پور - مهدی محمدزاده - راضیه حیدری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



شماره استاندارد بین‌المللی: ۹۲۹۷-۲۲۵۱

مطالعات باستان‌شناسی

(مجله سابق دانشکده ادبیات و علوم انسانی)

دوره ۱۰، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۷

ناشر: دانشگاه تهران

صاحب امتیاز: دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

مدیرمسئول: غلامحسین کریمی‌دوستان

سر دبیر: کمال‌الدین نیکنامی

«هیئت تحریریه»

هایده لاله

استادیار دانشگاه تهران

یعقوب محمدی‌فر

استاد دانشگاه بوعلی سینا همدان

حکمت‌الله ملاصالحی

دانشیار دانشگاه تهران

محمد رحیم صراف

دانشیار سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری

محمود طاووسی

استاد دانشگاه تربیت مدرس

حسن فاضلی‌نشلی

استاد دانشگاه تهران

مدیر داخلی: محرم باستانی

کارشناس اجرایی: حمیدرضا مشایخی

نشانی: تهران، خیابان انقلاب، دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دفتر نشریه مطالعات باستان‌شناسی

نشانی رایانامه مجله: Jarcs@ut.ac.ir تلفن و فکس: ۰۲۱-۶۶۹۷۸۸۸۴

قیمت: ۱۰۰۰۰۰ ریال

نشریه مطالعات باستان‌شناسی براساس ابلاغیه شماره ۱۸۰۷۳ / ۱۱ / ۹۰/۳ مورخ ۱۳۹۰/۲/۱۲ کمیسیون بررسی نشریات علمی کشور، وزارت علوم تحقیقات و فناوری دارای درجه علمی - پژوهشی می‌باشد.

این مجله در پایگاه‌های اطلاعاتی زیر نمایه می‌شود:

پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی به نشانی اینترنتی: www.sid.ir

پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) به نشانی اینترنتی: www.isc.gov.ir

پایگاه استنادی ال‌ریخ (Ulrich) به نشانی اینترنتی:

[www.Ulrich's international periodicals directory. \(Journal, magazine\)](http://www.Ulrich's international periodicals directory. (Journal, magazine))

حقوق کلیه مقالات برای دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران محفوظ است.

نشریه مطالعات باستان‌شناسی

نشریه مطالعات باستان‌شناسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، نشریه‌ای علمی - پژوهشی است که در سال در دو شماره منتشر می‌شود.

۱- ویژگی‌های کلی مقاله

- مقاله باید نتیجه تحقیقات نویسنده (یا نویسندگان) باشد.
- مقاله نباید در نشریه دیگری منتشر شده باشد و تا اتمام دآوری نیز نباید به مجله دیگری فرستاده شود.
- چاپ مقاله، منوط به تأیید نهایی هیئت تحریریه مجله است.
- پذیرش مقاله برای چاپ، پس از تأیید هیئت داوران، به آگاهی نویسنده خواهد رسید.
- مسئولیت مطالب و محتوای مقاله بر عهده نویسنده (یا نویسندگان) است.
- مجله در ویرایش ادبی و فنی مقاله بدون تغییر محتوای آن آزاد است.
- مقاله نباید از ۲۰ صفحه استاندارد نشریه بیشتر باشد.
- نام کامل نویسنده، مرتبه علمی، دانشگاه محل تدریس یا تحصیل، رشته تحصیلی، رایانامه و شماره تلفن نویسنده در صفحه جداگانه‌ای ضمیمه شود.
- ارسال مقاله تنها از طریق سامانه مجله مطالعات باستان‌شناسی دانشگاه تهران به نشانی <https://jarcs.ut.ac.ir> امکان‌پذیر است (برای این کار ابتدا باید از طریق گزینه «ورود به سامانه» در سامانه ثبت نام کنید).
- عناوین جدول‌ها با ذکر شماره در بالا و تصاویر، نقشه‌ها، طرح‌ها و نمودارها با ذکر شماره (توضیحات و ذکر منبع) در زیر آورده شود.

۲- اجزای مقاله

- عنوان: نام کلی مقاله که گویا و بیانگر محتوای مقاله باشد.
- مشخصات نویسنده: شامل نام و نام‌خانوادگی نویسنده، مرتبه علمی، رشته تحصیلی، دانشگاه محل تدریس و تحصیل.
- چکیده: شرح جامعی از مقاله با واژه‌های محدود شامل بیان مسئله، هدف، روش تحقیق و یافته‌های پژوهش. لازم به ذکر است چکیده مقاله باید ۱۵۰-۲۰۰ واژه (در حدود ۱۲ سطر) باشد.
- واژه‌های کلیدی: شامل سه تا پنج واژه تخصصی است که بسامد و اهمیت آن در متن مقاله بیش از سایر واژه‌هاست.
- مقدمه: شامل طرح مسئله اصلی و هدف پژوهش است؛ در این بخش باید به اجمال، سوابق پژوهشی در حیطه مسئله موردنظر مطرح شود.
- روش بررسی: شامل ذکر بسیار مختصر روش نویسنده در پژوهش و ذکر ابداعات وی در این زمینه است.
- بحث و نتیجه‌گیری و تشکر: شامل متن اصلی مقاله و بحث و نتیجه‌گیری با روش منطقی، مفید و روشن‌گر مسئله مورد پژوهش است و می‌تواند با جدول، تصویر و نمودار و... همراه باشد. در پایان این بخش، نویسنده می‌تواند راهنمایی دیگران را - که در نوشتن مقاله مؤثر بوده‌اند - یادآوری و از ایشان مختصراً سپاسگزاری کند.
- پی‌نوشت: در صورت وجود توضیحات ضروری پس از نتیجه می‌آید.
- منابع: فهرست‌نویسی ارجاعات مقاله بر مبنای شیوه‌نامه مجله.
- چکیده انگلیسی: چکیده انگلیسی باید عیناً ترجمه چکیده فارسی باشد.

۳- شیوه تنظیم متن

- مقاله باید بر صفحه کاغذ A4، با قلم (فونت) ب- نازنین و اندازه ۱۳، فاصله بین خطوط ۱,۱ (single) و در فرمت word نوشته شده باشد. همچنین فاصله از بالا و پایین صفحه ۳/۳۵ سانتی‌متر و از راست و چپ، هر کدام ۳ سانتی‌متر باشد.
- چکیده، واژه‌های کلیدی، منابع، ارجاعات داخل پرانتز، شعرها و هر مطلبی که درون پرانتز بیاید، باید با اندازه ۱۱ نوشته شود.

- ابتدای هر بند، با نیم سانتی‌متر تورفتگی شروع شود؛ البته سطر نخست زیر هر عنوان نباید تورفتگی داشته باشد.
- نقل قول‌های مستقیم بیش از سه سطر، جدا از متن اصلی و با یک سانتی‌متر تورفتگی از هر طرف و با همان قلم ولی با اندازه ۱۱ نوشته شود.
- بخش‌های مقاله با بخش ۱ که به مقدمه اختصاص دارد، شروع می‌شود. عنوان هر بخش اصلی و زیربخش‌ها باید با یک سطر سفید از متن جدا و سیاه (بولد) نوشته شوند.
- شماره پی‌نوشت‌ها از آغاز تا پایان مقاله باید دنباله‌دار باشد و از افراط در دادن پی‌نوشت اجتناب شود.
- چنانچه نویسنده یا نویسندگان در تهیه مقاله از منابع مالی سازمان یا نهادهای خاصی استفاده کرده‌اند، در پی‌نوشت به این مطلب اشاره شود.

۴- شیوه ارجاع به منابع

- ارجاعات مندرج در مقاله، مستند و مبتنی بر منابع خواهد بود و کوشش می‌شود از معتبرترین منابع استفاده شود.
- هرگاه از مراجعی، چند چاپ موجود باشد، استفاده از چاپ انتقادی اولی و مرجع است.
- در مورد آثار مفقود و نیز منسوب، به منابعی که از آنها یاد کرده و یا توضیحی داده‌اند، ارجاع داده می‌شود.

۴-۱- ارجاع داخل متن مقاله

نام خانوادگی نویسنده، سال چاپ اثر: شماره صفحه یا صفحات؛
مثال فارسی: (ملک شه‌میرزادی، ۱۳۸۸: ۵۴)
لاتین: (Smith 1999: 33)

۴-۲- ارجاع پایانی (منابع)

۴-۲-۱- ارجاع به کتاب

- نام خانوادگی مؤلف یا نام شهر، نام مؤلف، تاریخ نشر (درون پرانتز)، نام کتاب، نام و نام خانوادگی مترجم یا مصحح، جلد، نوبت چاپ، محل نشر، نام نشر (بدون ذکر واژه «انتشارات»).
- نام کتاب کج (ایرانی) نوشته می‌شود؛ بنابراین از سیاه کردن (بولد) یا قرار دادن آن در گیومه پرهیز کنید.

۴-۲-۲- ارجاع به مقاله

- نام خانوادگی مؤلف، نام مؤلف، تاریخ نشر اثر (داخل پرانتز)، عنوان مقاله مورد استفاده (داخل گیومه)، نام و نام خانوادگی مصحح یا مترجم، عنوان اصلی دانشنامه یا فصلنامه و مجله (ایرانی) و بدون ذکر واژه مجله، دوره یا سال انتشار، شماره، شماره صفحات مقاله.
- عنوان مقاله تنها در گیومه قرار می‌گیرد و کج و سیاه نمی‌شود.

۴-۲-۳- ارجاع به پایان‌نامه

- نام خانوادگی مؤلف، نام مؤلف، سال دفاع (داخل پرانتز)، عنوان رساله، مقطع دفاع شده، نام و نام خانوادگی استاد راهنما، نام دانشگاه و دانشکده محل تحصیل دانشجو.
- نام رساله دکتری کج (ایرانی) نوشته می‌شود و عنوان پایان‌نامه کارشناسی ارشد در گیومه قرار می‌گیرد.

۴-۲-۴- ارجاع به نسخه خطی و اسناد

- نام مشهور مؤلف، نام مؤلف، نام کتاب یا رساله خطی یا نسخه عکسی، شماره نسخه، محل نگهداری.
- در ارجاع به اسناد تاریخی، عنوان سند، شماره طبقه‌بندی و دسترسی، نام آرشیو و برای میکروفیلم‌ها افزون بر مشخصات کتاب، ذکر شماره میکروفیلم و محل نگهداری ضروری است.

۵-۲-۴- ارجاع به وبگاه های اینترنتی

- نام خانوادگی مؤلف، نام مؤلف، تاریخ درج مطلب در وبگاه (درون پرانتز)، عنوان مقاله یا اثر (داخل گیومه)، نشانی الکترونیکی وبگاه.

۵- مثال برای تهیه فهرست منابع

ارجاع به کتاب

White, T.D. 1991. *Human osteology*. New York, Academic Press.

ارجاع به مقالات مجله ها

Trinkaus, E. 1982. Artificial cranial deformation in the Shanidar 1 and 5 Neanderthals. *Current Anthropology* 23 (2): 198-199.

ارجاع به مجموعه مقالات

Gillings, M. 2000. Plan elevation and virtual worlds: The development of techniques for the routine construction of hyper real simulations. In: J.A. Barcelo, M. Forte and D. Sander, (eds.), *Virtual Reality in Archaeology*, BAR int. Series 843: 47-51

ارجاع به مجموعه مقالات کنفرانس ها

Jones, P., 2004. Identity and preoccupation: skulls cults and the emanation of ideals in the aceramic Neolithic of Cyprus. In: Carter, F.D. and White, R.B. (eds.), *Proceedings of the 2004 BANE Conference, 25-27 March 2004, Reading University, England, 148-153*.

ارجاع به پایان نامه

Blom, D.E. 1999. *Tiwanaku regional interaction and social identity, a bioarchaeological approach*, Ph. D thesis, Department of Anthropology, University of Chicago.

۶- نکات دیگر در باب ارجاع به منابع

- تلفظ اسامی لاتین و نام های دشوار، در متن مقاله با حروف لاتین در مقابل آن ها و داخل پرانتز ذکر شود.
- هر توضیح اضافی دیگری غیر از ارجاع به منابع، در پی نوشت ذکر شود.
- در صورتی که مؤلف منبع اثر، معلوم نباشد، نام اثر جایگزین نام مؤلف می شود.
- از شماره گذاری یا قرار دادن خط تیره در آغاز مدخل های فهرست منابع پرهیز شود.
- منابع مقاله به صورت الفبایی و براساس نام خانوادگی مؤلف تنظیم می شود؛ منابعی که در پایان مقاله ذکر می شود، همان منابعی است که در داخل متن استفاده شده است؛ از این رو اگر منبعی تنها در پایان مقاله ذکر شود، اما در داخل متن بدان ارجاع داده نشده باشد، از منابع پایانی حذف خواهد شد.
- عنوان کتاب ها و مقاله ها در منابع پایان مقاله به طور کامل ذکر خواهد شد.
- منابع غیرفارسی، پس از منابع فارسی و به ترتیب: عربی، انگلیسی، فرانسوی و... آورده شود.

- علائم اختصاری

ج: جلد	ص: صفحه	ه.ش: هجری شمسی
صص: صفحات	د: دوره	ه.ق: هجری قمری
ش: شماره	فو: متوفی	ق.م: قبل از میلاد
همان: منبع پیشین	همانجا: منبع پیشین؛ همان جلد و همان صفحه	م: میلادی

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	۱ ساختار بصری مشروعیت در آثار ساسانی و بیزانس غزاله ایرانی ارباطی / محمد خزایی
۱۹	۲ بازاندیشی سنگ‌نگاره‌ی خان تختی؛ یادمان نبرد آذرآبادگان بهرام آجورلو / فهیمه کوهساری
۲۹	۳ مقایسه سبکی گاه‌نگاری پیکرک‌های انسانی شهر سوخته با فرهنگ‌های همجوار در دوره مفرغ مهین جهانبخش / روح‌الله شیرازی / مجتبی خوارزمی / زینب افضلی
۴۷	۴ شواهدی نویافته از معماری محوطه‌های استقرار هزاره‌های دوم و اول قبل از میلاد در کرانه‌های جنوب غرب دریای کاسپی (گیلان) ولی جهانی / الیاس بابائیف
۶۷	۵ بررسی تطبیقی نقوش براق در نگاره‌های معراج دوران اسلامی با برخی از لگام‌های مفرغی لرستان مریم خسروی / علیرضا طاهری
۸۳	۶ یک گورستان: کاوش تپه بیمارستان آشخانه (خراسان شمالی) از دیدگاه فرایندهای دگرگونی محسن دانا / علیرضا هژبری نویری
۹۹	۷ تحلیل الگوی استقرار دوره مس‌سنگی دشت رودبار جنوب، حوزه فرهنگی هلیل رود علی دانشی / نصیر اسکندری
۱۱۹	۸ مدارک باستان‌شناسی دوران آغازایلامی و ایلام قدیم در تپه سنجر خوزستان علیرضا سرداری زارچی / سمیرا عطارپور
۱۳۹	۹ بازنگری در گاه‌نگاری و سبک‌شناسی گوردخمه کیکاوس صحنه مزدک شروین
۱۵۹	۱۰ آنالیز ایزوتوپ‌های پایدار استرانسیوم و تعیین افراد بومی یا غیربومی در گورستان‌های باستانی، مطالعه موردی: گورستان عصر آهن محوطه باستانی گوهرتپه فهیمه شیخ شعاعی / کمال‌الدین نیکنامی
۱۷۱	۱۱ بررسی ساختاری آثار گنجینه جیحون صدرالدین طاهری / رضا بایرام‌زاده
۱۸۵	۱۲ جایگاه ارزش و ارزش‌شناسی در رویکردهای گذشته‌ی حفاظت و مرمت در محوطه‌ی میراث جهانی تخت جمشید پریسا عبدالهی / کورس سامانیان
۲۰۵	۱۳ مطالعه میزان تاثیر فقه و قوانین اسلامی در ساختار محله‌ها و سازه‌های مسکونی بافت تاریخی شهر یزد، نمونه موردی: محله گلچینان شهر یزد حمید عزیزی بندرآبادی / حسن کریمیان
۲۲۱	۱۴ بررسی‌های باستان‌شناختی شرق آذربایجان فصل اول؛ شمال شهرستان نمین، استان اردبیل محمد علیزاده سولا / رضا رضالو / کریم حاجی‌زاده / بهروز افخمی
۲۳۹	۱۵ بازیابی تزئینات معماری دوره تیموریان در نگاره‌های کمال‌الدین بهزاد مهدی کاظم پور / مهدی محمدزاده / راضیه حیدری

ساختار بصری مشروعیت در آثار ساسانی و بیزانس

غزاله ایرانی ارتباطی *

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد ارتباط تصویری، دانشگاه تربیت مدرس

محمد خزایی

استاد گروه ارتباط تصویری، دانشگاه تربیت مدرس

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۲/۲۳؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۰/۲۰

چکیده

مفهوم مشروعیت در حکومت دینی ساسانی بر مبنای فره شکل گرفته و شاه را به اقتدار دنیوی و معنوی رسانده است. فره نیرویی است ایزدی که به واسطه ارتباطات حکومتی، وارد امپراتوری بیزانس نیز گردیده و در نهایت منجر به شکل‌گیری رویکردی مشترک در نمایش مشروعیت دینی پادشاهان هردو دوره شده است. این مفهوم جهت ایجاد ماندگاری در ذهن مخاطب، نیازمند نشانه‌هایی با مبنای اعتقادات آیینی بوده است. این عوامل به دلیل اشتراکات معنایی، هم معادل محسوب شده و در آثار هنری جایگزین یکدیگر شده‌اند. چگونگی سازمان‌دهی پیام به کمک این نشانه‌ها، به عنوان هدف این مطالعه مطرح است که با رویکرد نشانه‌شناسی صورت پذیرفته است. طبق این روش، آثار هنری با مضمون مشروعیت در ارتباطات اجتماعی تعاملی چند سویه داشته و به عنوان یک موقعیت گفتمانی، بر مبنای رمزگان شکل گرفته‌اند. رمزگشایی آن‌ها در هر دو امپراتوری با جایگیری در محورهای هم‌نشینی و جانشینی، مشخص می‌نماید که پیام هر اثر با عاملی مشترک (لنگر) به بیان محتوا می‌پردازد. لنگر نخست در این چیدمان‌ها، ایزدان و فرشتگان‌اند که به عنوان اعطاکنندگان مشروعیت و آورنده نشانه‌های بصری آن شناخته می‌شوند. آنها عموماً حلقه‌ای اهدا می‌کنند که به عنوان عامل مشترک دوم در پیوند رمزگان تصویری، نقش اصلی را ایفا کرده و به صورت بستری جهت پیوند نشانه‌های مشروعیت مطرح است. این رمزگشایی بیان می‌کند که نظام بصری هر دو دوره بر پایه قراردادهای دینی در جهت تثبیت ارزش‌های حکومتی شکل گرفته است.

واژه‌های کلیدی: مشروعیت، فره، نشانه‌شناسی، ساسانی، بیزانس.

۱. مقدمه

هنر ساسانی به کمک خصوصیت زیبایی شناسانه و اشرافی خود و بر اثر مبادلات تجاری و ارسال هدایای سلطنتی، در سایر سرزمین‌ها چون روم شرقی (بیزانس)، دارای محبوبیت زیادی بوده و تأثیراتی گذاشته است. از سویی، وجود جنگ‌های متمادی میان حکومت ساسانی و بیزانس، موجب ارتباطات مذهبی و فرهنگی میان این دو قدرت گشته است. باوجودآنکه هر یک از این امپراتوری‌ها از هویت فرهنگی خاص خود که ریشه در گذشته تاریخی سرزمینشان است، بهره‌مند بوده‌اند؛ بااین‌حال هرگز نمی‌توان با قاطعیت اظهار داشت که فرهنگ یک کشور یا تمدن همواره ثابت خواهد ماند. چراکه تنوعی از ارتباطات، خواه‌ناخواه در گذر زمان منجر به ایجاد تغییراتی در شیوه ارائه این آیین‌ها خواهد شد. این مطالعه تلاش دارد تا نشان دهد که چگونه این دو حکمرانی، توانستند در خصوص نمایش هنر پادشاهی و بیان مشروعیت دینی به پیوند تصویری و مفهومی برسند. در این خصوص چگونگی سازمان‌دهی پیام در این عوامل، به‌عنوان هدف این مطالعه مطرح است که با رویکرد نشانه‌شناسی سوسور صورت پذیرفته است.

پیش از شروع، تمرکز بر مفهوم متنی که پادشاه ایرانی "خسرو دوم" به امپراتور روم "ماریس" نوشته است، می‌تواند روشن‌گر ارتباط میان این دو امپراتوری در خصوص ارزش پادشاهی و همچنین ارتباطات فرهنگی میان آنها باشد: «روشنایی جهان توسط خداوندگار و به‌واسطه دو چشم قدرتمند انجام‌شده است؛ یعنی قدرتمندترین پادشاه روم شرقی و اقتدار سلطنتی دولت پارسی. با این دو قدرت بزرگ، نافرمانی‌ها غربال‌شده و انسان‌ها هدایت می‌شود» (Canepa 2010: 1).

۲. روش تحقیق

نشانه‌های مشروعیت باهدف بیان اقتدار پادشاه در قالب پیام؛ با بهره‌گیری از هنرهای تجسمی به‌منظور ماندگار شدن در ذهن مخاطب، از سوی حکومت ابلاغ‌شده‌اند. در این میان مسئله‌ای که مطرح است، چگونگی سازمان‌دهی این پیام در یک نشان تصویری است. در این پژوهش تلاش بر این است تا با تکیه بر روش نشانه‌شناسی فردیناند سوسور به مطالعه آثار هنری این دو امپراتوری در محورهای جانشینی و هم‌نشینی پرداخته - شود تا معانی نهفته و همچنین فرهنگ بصری جاری در آنها روشن شود.

۳. نشانه‌شناسی سوسور

نشانه مفهومی تحلیلی است و تحلیلگر ابتدا در هر حال با متن روبرو می‌شود و سپس ممکن است به ابزاری به نام نشانه و چگونگی هم‌نشینی آن با نشانه‌های دیگر در سایر نظام‌ها متوسل شود (سجودی، ۱۳۹۳: ۱۹۵). سوسور بر اهمیت نظری روابط نشانه‌ها باهم تأکید داشت و معمولاً برای بیان منظور خود از نشانه‌های زبانی منفرد استفاده نمی‌کرد بلکه گروه‌هایی از نشانه‌ها را بکار می‌گرفت که در ترکیب‌های پیچیده‌ای - که خود نشانه هستند - سازمان‌یافته‌اند (چندلر، ۱۳۷۸: ۱۳۳). بنا به نظر او، به دلیل عدم وجود ارتباط منطقی میان نشانه‌ها و واقعیت، نیاز است تا معانی از دل نشانه‌ها استخراج شود. «معانی از تفاوت میان دال‌ها نشاءت می‌گیرد و بر دو گونه است: تفاوت ناشی از هم‌نشینی و جانشینی که در این نوع منجر به تداعی می‌گردد. هم‌نشینی بیشتر عبارت است از ترکیب واژه‌ها در جمله. درحالی‌که جانشینی وضعیت گزینش میان واژه‌هاست» (ضمیران، ۱۳۸۲: ۷۹). محور هم‌نشینی، ساختار ظاهری متن را مورد تحلیل قرار می‌دهد، حال‌آنکه محور

جانشینی بیشتر به مفاهیم ضمنی هریک از دال‌ها اشاره دارد (همان: ۸۶). این دو محور یک بافت ساختاری را مهیا می‌کنند که نشانه‌ها در آن معنی میابد (چندلر، ۱۳۸۷: ۱۲۸) و به نظر می‌رسد هیچ‌گاه امکان ندارد نشانه‌ای در کاربردی به کلی منتزع و قائم به خود بکار برده شود (سجودی، ۱۳۹۳: ۱۹۵).

سوسور مبنای فعالیت ذهنی بشر را نیز بر پایه این دو محور می‌داند و معتقد است که تمامی پدیده‌های فرهنگی بر طبق این دو محور تبیین می‌شوند. از این‌رو به کارگیری آنها در تحلیل نشانه‌های دو امپراتوری می‌تواند ارزش‌ها و پیوندهای میان عناصر متن را روشن سازد. همچنین زمانی که از یک نشانه صحبت به میان می‌آید، بی‌درنگ مفهوم آن مطرح می‌گردد. در این میان عوامل گسترده فرهنگی و اجتماعی دخیل هستند که در بررسی نشانه بایستی در نظر گرفته شوند. «در این هم‌نشینی، برخی از لایه‌ها از دوام بیشتری برخوردارند و عنصر اصلی‌تر شناخته می‌شوند. بارت در این زمینه مفهوم "لنگر" را مطرح می‌کند. به نظر او برخی عناصر متن می‌توانند حکم لنگری تثبیت‌کننده را بازی کنند و جلوی شناوری نشانه‌های متنی را بگیرند» (بارت، ۱۳۷۴: ۳۸).

در حوزه مطالعاتی این پژوهش این دو محور قابل تشخیص است؛ با این رویکرد پس از آشنایی با نوع ارتباط دو امپراتوری ساسانی و بیزانس، به بررسی روابط هم‌نشینی نشانه‌های یافت شده به‌عنوان پایه اصلی در دریافت مفهوم اثر پرداخته تا چگونگی قرارگیری نشانه‌ها در متن مورد مطالعه قرار گیرند. سپس با بررسی روابط جانشینی نشانه‌ها، اهمیت آنها در آثار هویدا می‌شود. بدین گونه مشاهده می‌گردد که با تغییر نشانه در هریک از امپراتوری‌ها، چگونه معنای مشترکی تحقق می‌یابد و با این روش، بنا به نظر بارت، "لنگر" هر متن بصری مشخص می‌شود و پیوند بصری این دو امپراتوری، با بهره‌گیری از موارد تاریخی تعیین می‌گردد.

۴. پیوندهای امپراتوری ساسانی و بیزانس

این یک حقیقت محرز است که همه ملت‌ها، تمدن و فرهنگ خود را بر مبنای ارتباط با همسایگانشان شکل می‌دهند و به این ترتیب است که آمیزه تمدن‌های بشری ابداع شده است (کالاماکیس، ۱۳۸۵: ۲۵۰). هنگامی که در مورد تمدن ایران بحث به میان می‌آید، این مسئله قابل توجه است که این کشور به لحاظ موقعیت جغرافیایی خود با ملل گوناگون در ارتباط بوده و این بدان معنا است که تأثیرپذیری و تأثیرگذاری امری اجتناب‌ناپذیر بوده است.

زمانی که دو تمدن بیش از هزار سال با یکدیگر برخورد داشته باشند، مبادلات بی‌شماری میان آنها صورت می‌گیرد. به‌طوری‌که شماری از پژوهشگران، ضمن قبول دشمنی میان ایران ساسانی و بیزانس، استدلال می‌کنند که شباهت‌های برجسته‌ای میان آنها وجود داشته و در آیین‌های درباری، هنر و نهادهای اداری تأثیرات متقابلی بر یکدیگر داشته‌اند (سعیدی، ۱۳۹۱: ۱۳۰). در این میان و در مطالعات تاریخی این دو امپراتوری، روابط سیاسی و مذهبی و هنری میان آنها، از مسائل مورد توجه در مطالعات این دو قدرت پادشاهی بشمار می‌آید. مطالعاتی درباره تاریخ آن دوره انجام شده که هرچه بیشتر نشان می‌دهد که روم به مقلد ایران تبدیل شده بود. به نظر معاصران، آداب دربار از به خاک افتادن و تعظیم آنها در برابر پادشاهی که هم‌پایه خدا تصور می‌شد تا سلسله‌مراتب پیچیده ایشان، همه تقلیدی از دربار ساسانیان بود (کومون، ۱۳۷۷: ۱۳۲). در هر حال ظاهر امر این است که سلطنت، مشروعیت خود را از دین به دست می‌آورد و در مقابل دین به سلطنت به‌عنوان نگهبان و

نگه‌دارنده خود نیازمند بوده است. علی‌رغم همه ساختارهای درجه‌بندی‌شده جامعه زردشتی، مغان و کلیسای مسیحی باهم قابل قیاس هستند. در کلیساها نیز مانند جامعه زرتشتی نظامی هرم شکل با درجات مختلف از مقامات تعریف‌شده بود (وینتر، ۱۳۸۶: ۱۸۳) و از قرن سوم به بعد سیاست دینی یکی از ارکان مهم روابط ساسانیان و رومیان بود و حکومت روم شرقی و دولت ساسانی در مورد امور دینی رفتاری مشابه داشتند. در این میان، هنر به‌عنوان عامل بصری در نمایش اعتقادات و شیوه‌های حکومتی این دو دوره مطرح است. «به‌طوری‌که عشق به تجمل شگفت‌انگیز و شکوه حیرت‌آور که بیزانس در سراسر دوره تاریخی‌اش بازنموده است را باید وام گرفته از فرهنگ هنری ایران دانست» (سعیدی، ۱۳۹۱: ۱۳۲). آثار هنری ایران، به روش‌های گوناگون وارد بیزانس می‌شد و این آثار به دلایلی گوناگونی از جمله مذهب، جنبش‌های دینی و حضور مناطقی که تحت تأثیر نفوذ فرهنگی ایران قرار داشتند، موجب پذیرش هنرمندان بیزانسی قرار گرفتند. اگرچه نقوش ساسانی در هنر بیزانسی پذیرفته‌شده‌اند، هنرمندان بیزانسی در جهت همراهی این نقوش با فرهنگ مسیحی و فرهنگ گذشته رومی و یونانی خود، تغییراتی را در موضوع یا مفاهیم آثارشان ایجاد نمودند. درحالی‌که در بسیاری از موارد هم عیناً تقلید و کپی‌برداری از روی نقوش ساسانی یا مفاهیم و سبک پردازی ایرانیان انجام‌شده است. تا جایی که منجر به ایجاد سبکی ترکیبی از هنر ایرانی-بیزانسی می‌گردد (دهقانی، ۱۳۹۱: ۵۷).

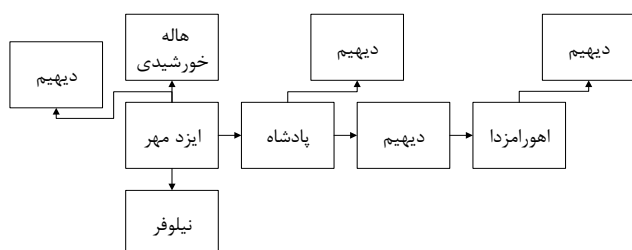
۵. نشانه‌های ساسانی

۵-۱. ایزدان

اعتقاد به فره یا به معنایی اعتقاد به نیروی کیهانی و مثبت در هر تمدنی وجود داشته و به این مفهوم اگر انسان وظایف خود را در قبال جامعه و طبیعت خویش انجام دهد، می‌تواند انتظار حمایت از سوی ایزدان را داشته باشد. «فرّه، شکل‌دهنده ساختمان فکری و همچنین عامل زیربنایی در انسجام و اقتدار فرد و جامعه در حیطه فرهنگ، سیاست و حکمت ایران بوده است» (جعفری، ۱۳۷۶: ۱۴۸). پورداوود با تکیه بر یشت اوستا می‌نویسد: «فرّ فروغی است ایزدی، به دل هر که بتابد از همگان برتری یابد. از پرتو این فروغ است که کسی به پادشاهی رسد و آسایش گستر و دادگر بشود و همواره پیروزمند و کامیاب باشد. به عبارت دیگر، آن که مؤید به تأیید ازلی است، دارای فرّ است. چون فرّ پرتوی خدایی است، ناگزیر باید آن را فقط از آن شهریاری شمرد که یزدان‌پرست و پرهیزگار و مهربان باشد» (پورداوود، ۱۳۵۲: ۳۰۹). این اعتقاد بنا به آثار باقی‌مانده در دوره ساسانی، موجب شکل‌گیری مراسم آئینی گردید. ایزدان این مراسم می‌توانستند ارتباط خدایان با شاه را حفظ کنند، فره‌بخشی نمایند و نیکبختی را به جامعه دهند.

یکی از منابع مهم در خصوص شناخت مفهوم فره و ارتباط آن با ایزدان، کتاب اوستا است که در یشت (زامیاد یشت ۱۹) به تاریخچه آن پرداخته‌شده است و این مقوله را وصف کرده است. این یشت به ستایش از فره‌های اهورامزدا، امشاسپندان، ایزدان و پادشاهانی که دارای فره بوده‌اند، پرداخته است. به این‌گونه که ابتدا به فرّ اهورامزدا، امشاسپندان و ایزدان و سپس از فر هوشنگ نخستین پادشاه پیشدادی سخن رفته و به ترتیب از سایر پادشاهان پیشدادی و کیانی و چگونگی برخورداری آنها از فرّ یادشده و تا کی گشتاسب، روایت ادامه می‌یابد. از این یشت برمی‌آید که فر توسط اهورامزدا برای ایرانیان ذخیره می‌شود (همان: ۳۲۱).

«اهورامزدا با گروه امشاسپندان و ایزدان یک سلطنت روحانی قرار داده و در باطن هر یک از موجودات ایزدی، روحی از عالم مینوی به ودیعه گذاشته است. ذره‌ای که شکاف آفتابیش آن در درون فردی یابد، این پادشاه حقیقی است، در عین آنکه در بارگاه قدس نیز مقام دارد». (پورداوود، ۱۳۰۷: ۳۲) بدین گونه تفکر فره که بیانگر تائید الهی است و مشروعیت حاکم هر دوره را تصدیق می‌کرده، لازمه تداوم فرمانروایی پادشاهان گردید. به گونه‌ای که در تاریخ ایران ساسانی، پادشاهان برای تکیه زدن به این ساحت تلاش می‌کردند و خود را پیرو آن برمی‌شمردند. آنها به واسطه مراسم تاج‌گذاری یا پیروزی‌های جنگی اقدام به خلق دیوارنگاره‌های سنگی در ابعاد بزرگ می‌کردند و با ترسیم ایزدان در کنار خود مشروعیت الهی خود را به نمایش درمی‌آوردند. بسیاری از این نمونه‌ها که مربوط به پادشاهان مختلف است دارای ترکیب‌بندی مشترکی هستند، بنابراین در این بخش به مطالعه یکی از موارد پرداخته خواهد شد. تصویر ۱ مراسم تقدیر از اردشیر دوم پس از مغلوب کردن دشمنان را نشان می‌دهد. در این اثر، اهورامزدا در سمت راست مشغول دیهیم‌بخشی است و ایزد مهر در سمت چپ با هاله نوری دور سرش مشاهده می‌گردد. در آئین زرتشتی جهان و ریشه وجودی آن نور است؛ به طوری که معتقدند منشأ تمامی ایزدان و هر آنچه نیک است، نور و روشنایی است. در این تفکرات، پادشاهان نیز از این موهبت برخوردارند. در این اثر علاوه بر نور که دربردارنده مفهوم فره است، دیهیم نیز حامل بیانی مشترک است. "برهان قاطع" دیهیم را افسری دانسته که آن را در قدیم جهت تبرک بر سر پادشاهان می‌آویختند. همچنین برخی تاریخ‌نویسان، دیهیم را نیم‌تاجی توصیف کرده‌اند که به دور کلاه شاه بسته می‌شد و گره آن در پشت سر آویزان می‌ماند و هنگام نمایش شاه در حال حرکت پشت سر او به اهتزاز درمی‌آمد.



محور هم‌نشینی تصویر (۱)، ترسیم: نگارندگان



تصویر ۱ دیهیم‌بخشی اهورامزدا به اردشیر-طاق بستان.

علاوه بر نقش برجسته‌ها، حضور ایزدان را می‌توان بر روی سکه‌های این عصر نیز یافت. در پشت سکه پادشاهان، ایزدان نگهبان در دو سوی آتشدان ایستاده‌اند. آتش به عنوان نشانه‌ای که از طریق آن انسان به جایگاه اهورایی می‌رسد و به عنوان نمادی از الوهیت و یکی از ارزش‌های دین زرتشت، مورد احترام بوده است (تصویر ۲).



محور هم‌نشینی تصویر (۲)، ترسیم: نگارندگان

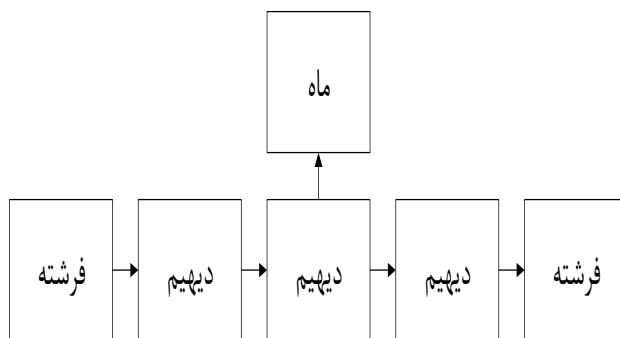


تصویر ۲ پشت سکه پادشاهان، راست به چپ: شاپور اول - یزدگرد دوم - پیروز - خسرو دوم

اهمیت آتش و پادشاه در جامعه ساسانی و همراهی ایزدان با هردوی این موارد، منجر به هم‌ارزی و جانشینی آنها شده که با کنار هم قرار دادن این دیگرام‌ها قابل اثبات است. این نمادها در قالب نشانه‌های تصویری وارد هنر درباری ساسانی گردیده و به دلیل اهمیت معنایی که در نزد پادشاهان آن دوره داشته به جایگاه مهمی رسیده است. نیروی فره همواره در قالب تصاویر متعدد و در همراهی انسان به تصویر آمده و دارای ریشه‌های تاریخی بوده است؛ به‌طوری‌که هرکدام برگرفته از تفکرات دینی و فرهنگی می‌باشند. علاوه بر ایزدان، فرشتگان را نیز باید از موجوداتی دانست که با عالم بالا در ارتباط هستند و برای شاه برکت مذهبی دارند.

۵-۲. فرشتگان

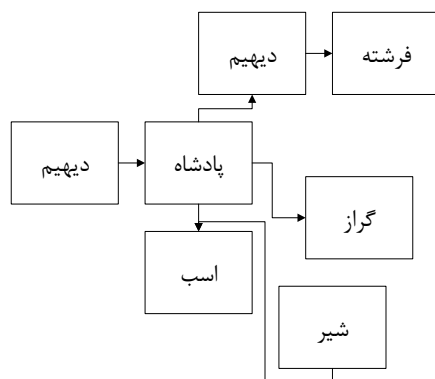
فرشته که در زبان کهن ایران سروش نام‌گرفته است موجودی است که امکان بازیابی ملکوت را میسر می‌سازد و در فرهنگ ایرانی مظهر کمال، لطافت و زیبایی است. فرشتگان در کتب مقدس بارها از آنها یاد شده است. آنها در ملکوت آسمانی خداوند به‌منزلهٔ بندگانی هستند که اوامر الهی را در زمین اجرا می‌کنند. (یاحقی، ۱۳۷۵: ۳۲۲). فرشته اغلب به‌صورت انسانی بالدار پدیدار گشته است و دارای ریشه‌های معنایی ماورالطبیعه بوده و در هنر ساسانی همواره در حال اعطای عنصری الهی به اشخاص والامقام این عهد بوده است. بنابراین فرشتگان را باید یکی از عوامل آورنده مشروعیت الهی در حکومت‌های مذهبی ساسانی و بیزانسی برشمرد. به‌طوری‌که حضور آنها با همراهی نشانه‌های مشروعیت در هر دو هنر ساسانی و بیزانسی مشاهده شده است. ازجمله موارد حضور این موجود، فرشتگان طاق‌بستان، متعلق به خسرو دوم است که با ظریف‌نمایی بسیار، درحالی‌که هلالی ماه در مرکز آنها قرار دارد به تصویر درآمده است (تصویر ۳). حضور فرشتگان بر روی ظروف شاهی نیز دیده می‌شود. شاه درحالی‌که دیهیمی زیر کلاه‌خود بسته و مشغول شکار است، دیهیم دیگری از سوی فرشته‌ای که از سمت راست تصویر روانه است، دریافت می‌کند. حضور فرشته و عمل او نشانگر مقدس بودن شکار و افزایش فره پادشاه است (تصویر ۴).



محور هم‌نشینی تصویر (۳)، ترسیم: نگارندگان



تصویر ۳: نمایی از طاق‌بستان، فرشته دیهیم به دست



تصویر ۴: بشقاب فلزی ساسانی با موضوع شکار، (State Hermitage Museum). محور هم‌نشینی تصویر (۴)، ترسیم: نگارندگان.

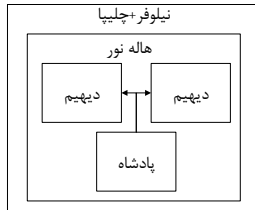
در این بررسی‌ها مشاهده می‌گردد که در محورهای هم‌نشینی این آثار، عنصر دیگر که ایزدان و فرشتگان را همراهی می‌کند، دیهیمی است که به صورت حلقه در دست آنها به شاه تقدیم می‌شود. این نشانه در عموم آثار این دوره به عنوان عامل ایجاد ترکیبات بصری مشهود است.

۵-۳. حلقه

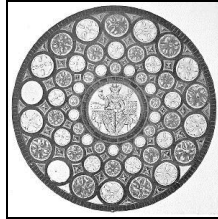
حلقه‌های مدور ساسانی برگرفته از مفاهیمی است که همگی آنها به مفهوم فره مرتبط است. حلقه به طور مشخص فرمی دوار دارد که می‌توان آن را با مفهومی چون گردش زندگی، تولد و مرگ مرتبط دانست. چرخ در حرکت دوار و ممتد خود، سپری شدن زندگی و گذار از ناملایمات و نیک‌بختی را روایت می‌کند. با این تعبیر می‌توان دایره را یک مجموعه پویا از ترکیب دو قطب مثبت و منفی دانست. این مسئله، بازگشت به ریشه تفکرات زرتشت و تضاد خیر و بدی را بیان می‌کند (دوبوکور، ۱۳۷۳: ۹۳). این عنصر بصری به صورت هاله نور، حلقه مروارید و نیلوفر، که همگی نشانه‌های فره است، دورتادور اجسام این دوره را در برمی‌گیرند. نخستین تعبیر این نشانه نور است. در خصوص جایگاهی نور در تفکر مشروعیت ایرانی، بنا بر فرهنگ حکومتی و تصویری ایران‌زمین و روایت‌های مذهبی، هاله نور بارزترین شکل نمایشی آن است که با همراه شدن با شخصیت‌های برگزیده به نمایش درآمده و جلوه‌ای از نور الهی را بیان کرده است.

همان‌طور که اشاره شده پادشاه و آتش دارای تشابه محتوایی هستند و می‌توانند جایگزین یکدیگر شوند. این پیوند معنایی را می‌توان بر روی سکه‌ها نیز مشاهده نمود که در آن تصویر نیم‌تنه شاه در مرکز تصویر قرار گرفته و همانند پشت سکه‌ها، با هاله نور ترکیب یافته است (تصویر ۵). از سویی این حلقه‌ها رو می‌توان حلقه‌های مروارید دانست. فره زرتشت به صورت مروارید در آب وجود دارد. حضور این عنصر در اعماق اقیانوس‌ها، جلوه‌ای از کمال و از عوامل تصویری مطرح در هنر ساسانی شناخته می‌شود که با مفهوم قدرت در ارتباط بوده است. این شیوه نمایش در تصویر (۶)، درحالی‌که شاه با دیهیم‌های افراشته خود در مرکز جلوس کرده و حلقه نوری او را احاطه کرده است، مشاهده می‌گردد. نکته‌ای که در این میان مطرح است، این مسئله هست که هاله نور هیچ‌گاه به تنهایی دیده نمی‌شود و همواره به صورت کادری بصری با سایر نشانه‌های فره ترکیب شده است. حرکت دواری که از ترکیب نشانه‌های گل نیلوفر و چلیپا در اطراف پادشاه مشاهده می‌شود،

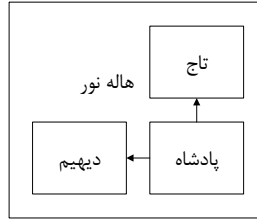
جهت تأکید بر مشروعیت او است و هم‌ارز هاله نور محسوب می‌شود. بدین گونه حلقه نیلوفر به‌عنوان معادل هاله نور راه را برای مطالعه بر روی نشانه‌های دیگر باز می‌کند.



محور هم‌نشینی تصویر (۶)،
ترسیم: نگارندگان



تصویر ۶: جام جهان‌بین،
(موزه سن پترزبورگ).

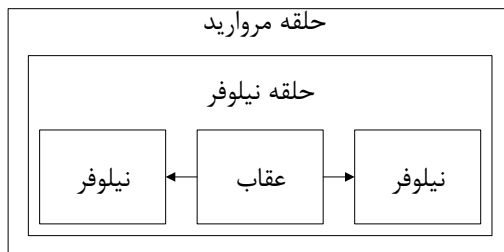


محور هم‌نشینی تصویر (۵)،
ترسیم: نگارندگان.



تصویر ۵: سکه اردشیر اول،
(www.britishmuseum.org)

نیلوفر از گله‌ای ایزد ناهید بشمار می‌آید و از نمادهای خورشید است. این گل در ایران از علائم سلطنت بوده و ارتباط آن با فره به داستان نگهداری فره زرتشت در دریای کیانسه بازمی‌گردد. به‌گونه‌ای که بنا به منابع زرتشتی، این گل نگهبان این نطفه‌هاست و آن را تا زمان ظهور سوشیانت (منجی نهایی زمین، در دین زرتشت یا مزدیسنا) در خود نگه می‌دارد. «حضور فره در این گل، باعث افزایش ارزش آن شده است. نیلوفر بمانند سایر مظاهر فره، هم نماد قدرت است و هم القای نیکبختی می‌کند» (سودآور، ۱۳۸۳: ۶۳). به‌گونه‌ای که، در آئین زرتشتی تنها گیاهی که لایق نگهداری فره زرتشت، فرزندان و مهر در دریاچه کیانسه می‌باشد، نیلوفر است. بنابراین تصویر نیلوفر بمانند حفاظ نگهدارنده در حاشیه نشانه‌های فره، به این مفهوم بازمی‌گردد.



محور هم‌نشینی تصویر (۷)، ترسیم: نگارندگان



تصویر ۷: بشقاب نقره ساسانی،
(www.hermitagemuseum.org)

این حلقه در بشقاب نقره از این دوره با نقش عقاب، به‌عنوان نشانه دیگر فره، ترکیب یافته است. در اینجا هدف، بررسی نشانه‌ها و جایگاه آن‌هاست، بنابراین در خصوص معنای عقاب و علت نشان‌دار شدن آن به‌عنوان فره صحبت به میان نیامده، بلکه تشابهات تصاویر در موقعیت جایگیری آنها بررسی می‌شود. بنابراین با تطبیق بررسی‌های پیشین، شاه، عقاب و هر عنصری که در مرکز این تصاویر جای گیرند، معادل محسوب شده و تغییر در شکل نشانه، تغییری در معنا ایجاد نمی‌کند.

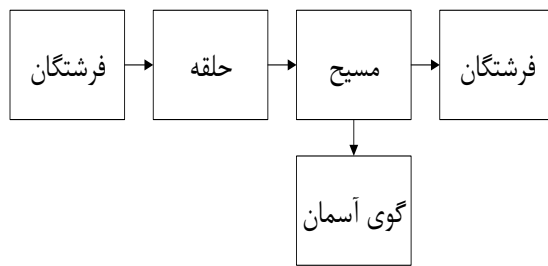
۶. نشانه‌های بیزانس

۱-۶. همراهان

بر اساس ایمان مسیحی، هنر بیزانس توجه ویژه‌ای به طرح پیکر انسانی داشته است. هنرمندان بر پایه اصول زیبایی‌شناسی و شباهت به جهان الهی، تجسمی از صورت‌های انسانی را پایه‌گذاری کردند و بر اساس قوانین متمایز بیزانس، شکلی از نمایش تصویری را ارائه داده‌اند (Stoleriu 2016, 409). این تصاویر به‌عنوان بخش جدانشدنی مسیحیت، واسطه‌های یگانه قدرت معنوی‌اند، تا جایی که بنا بر دیدگاه مورخان مدرن، ارزش هنری آنها را نمی‌توان از ارزش دینی‌شان تفکیک کرد (Parry 2007, 89).

در این دوره تاریخی، باوجود شمایل‌شکنی در برخی از دوره‌ها، تجسم حضور مسیح به شکل انسانی در آثار هنری، بدین شکل مشروعیت بخشیده است که او تصویری از خداست و برای گمراه نشدن مسیحیان وجود دارد. (Pentcheva 2006, 8). به این بیان که در اعتقاد مسیحیان، شمایل مسیح قادر است پلی از جهان مادی به ملکوت بسازد مؤمنان را از جسم به روح و از ماده به معنویت رهنمون سازند و پیوندی میان ملکوت الهی و حیات مادی ایجاد کند (هوشنگی، ۱۳۹۲: ۱۱۴) و در کتاب مقدس امر الهی در عیسی مسیح متجسد شده؛ آن‌چنان‌که در انجیل مقدس آمده است: "کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد و او را پر از فیض و راستی و جلال او را دیدیم. جلالی شایسته پسر یگانه پدر" (انجیل یوحنا، باب اول، آیه ۱۴). بنابراین این تقدیس موجبات ارتباط مستقیم انسان با خداوند را فراهم می‌سازد که به‌وضوح در آیین نیایشی کلیسا هویداست (Giakalis 2005, 120-121). بدین گونه، تصویر مسیح به‌عنوان مهم‌ترین تجلی شمایل‌نگاری مسیحی، آخرین بازتاب نزول کلمه الهی بر زمین و واسطه فیض بر مؤمنان است (بورک‌هات، ۱۳۶۹: ۷۷).

با این توضیحات، در سیر مطالعه نشانه‌های مشروعیت بیزانسی، پیکر مسیح در هنر این دوره، بارزترین بیانی است که توسط پادشاهان نمایش داده‌شده و تجلیل مسیح و نمایش قدرت او، حد اعتلای جذابیت هنر بیزانس است. «شیوه ترسیم مسیح درحالی‌که از یک زیبایی الهی برخوردار بوده، به شکلی درخشنده ظاهرشده است» (Pentcheva 2006, 8) و بااحساس زاهدمنشانه، در اغلب موارد در نقاط کانونی تصویر قرارگرفته؛ به‌طوری‌که توجه مخاطب را به‌صورت کامل به خود جلب می‌کند (Cormack 2000, 154). اما خارج از شکل ظاهری، سعادتی که از همراهی پیکر مسیح، به افراد بافضیلت و پادشاهان داده می‌شود، دارای اهمیت است. درروند بررسی عنصر پیکر مسیح در محور هم‌نشینی، موقعیت جایگیری این نشانه نقشی تعیین‌کننده در انتقال معنای آن دارد. او همواره در مرکز تصویر قرار دارد و فرشتگان، مریم قدس یا حواریون در اطراف او را همراهی می‌نمایند (تصویر ۸).



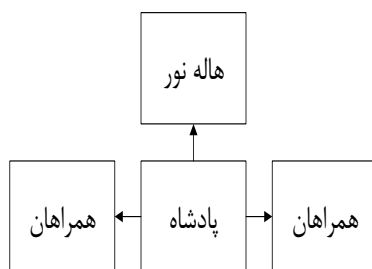
محور هم‌نشینی تصویر (۸)، ترسیم: نگارندگان



تصویر ۸: موزاییک‌کاری، کلیسای سان‌ویتاله، (گاردنر،

۱۳۶۵: ۲۴۰).

تصویر مسیح در این دوران، جلال و شکوه الهی را نشان می‌دهد و هنرمندان، مریم (ع) و مسیح (ع) را در شمایل ملکه و پادشاه که نماد سلطنت الهی است، مجسم می‌کردند (نوروزی طلب، ۱۳۸۴: ۷۴-۷۵). همان‌گونه که اشاره شد، بنا بر متون مذهبی مسیحی، خداوند برای نجات انسان‌ها، پسر خود مسیح را فرستاده است. اما پس از او، برای نجات از شیطان، این اعتقاد وجود داشته که خداوند امپراتوران را به‌عنوان خادمان الهی و هم‌تراز با رسولان منتصب کرده است (Rydén 1979, 41). با این نگرش، قوانین کلیسا و قوانین دولت که در قوانین الهی جمع آمده بودند، در وجود شخص امپراتور و حق خدادادی‌اش متجلی شدند (گاردنر، ۱۳۶۵: ۲۴۲). این دیدگاه موجب مقدس شمردن پادشاهان و هم‌رتبه قرار دادن آنها با مسیح می‌شود. با این مفهوم می‌توان حضور بی‌شمار پادشاهان بیزانسی را در کلیساها و در آثار گوناگون هنری توجیه نمود. یکی از شناخته‌شده‌ترین موزاییک‌های این دوره که نمایشگر نماینده مسیح است، مربوط به پادشاه ژوستینین بوده که به همراه ملازمانش به تصویر درآمده است. شیوه ترکیب‌بندی این اثر مشابه با نمونه قبلی است و پادشاه مانند مسیح در مرکز تصویر مشاهده می‌شود؛ درحالی‌که هاله نور چهره او را ملکوتی کرده است (تصویر ۹).



محور هم‌نشینی تصویر (۹)، ترسیم: نگارندگان.



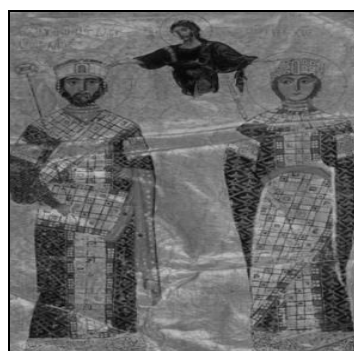
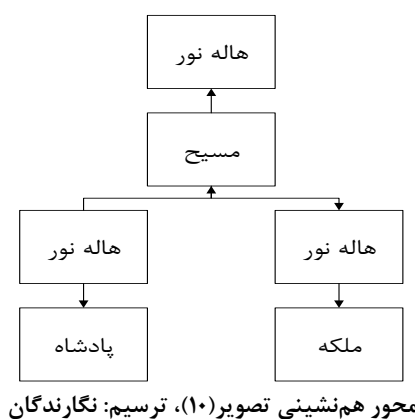
تصویر ۹: موزاییک ژوستینین و ملازمانش، سان‌ویتاله،

راونا، (گاردنر، ۱۳۶۵: ۲۴۳)

بامطالعه محورهای هم‌نشینی این نمونه و بررسی نشانه‌های جایگزین، پادشاه جایگزین مسیح شده و در مرکز توجهات تصویری واقع شده است؛ درحالی‌که فرشتگان در نمونه مسیح و ملازمان در نمونه پادشاهی، آنها را همراهی می‌کنند و نشانه‌های مشروعیت، چون حلقه (که در بخش‌های بعدی به آن پرداخته خواهد شد) را به آنها تقدیم می‌کنند. بنابراین در این آثار می‌توان تلاش هنرمند بیزانسی را در هم معادل شمردن مسیح با پادشاه

دانست. در تصویر دیگری می‌توان مسیح را در مرکز تصویر در حال اهدای هاله نور و تاج به پادشاه و ملکه مشاهده نمود. «پیکر Nikephoros III و همسرش باحالتی بی‌احساس، بلندقامت و عاری از نمایش زیبایی اغراق‌شده در پس‌زمینه طلایی تصویر شده، بیان ایده‌آلی از رفتار پادشاهی است» (Evans 1997, 186). (تصویر ۱۰). آنچه در بررسی این موارد روشن است توجه به سلسله مرتب در نمایش افراد است. آنجا که مسیح به تصویر درآمده است، فرشتگان یا پادشاه در اطراف او را همراهی کرده‌اند. در مقابل زمانی که شاه در مرکز تصویر قرار دارد، همراهان او افراد پایین‌تری از لحاظ مرتبه حکومتی هستند. بنابراین مرکز تصویر مهم‌ترین بخش در نمایش بیزانسی محسوب می‌شود.

هاله نور اهدایی در این اثر که به شکل حلقه مدور دور سر قدیسین مشاهده می‌شود، همانند هنر ساسانی، به‌عنوان یک بیان بصری ثابت، شکل‌دهنده آثاری با مفهوم مشروعیت گشته و متأثر از هنر ایرانی، آذین‌گر نشانه‌های بیزانسی است. دکتر کالاماکیس احتمال می‌دهد که مبدأ هاله نور بیزانسی، ایران باشد که درخشش حقیقت و تقدس مسیحیت را نشان می‌دهد. هاله در هنر مسیحی قرن سوم پدیدار شد و تا قبل از آن تصاویر مقدس بدون آن ترسیم می‌شدند (کالاماکیس، ۱۳۸۵: ۲۵۰). اما پیش از بررسی آن باید به فرشتگانی اشاره داشت که همانند دوره ساسانی، با مفهومی مشترک، در هنر این دوره حضور داشته‌اند.



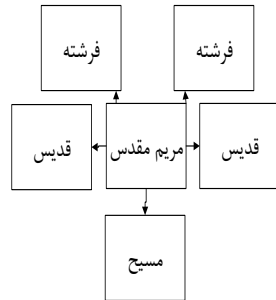
تصویر ۱۰: پیکر Nikephoros III و ملکه، (Evans, 1997: 182)

۲-۶. فرشتگان

فرشته‌ها موجوداتی شریف و مکرم هستند که بین خدای متعال و عالم محسوس واسطه‌اند (طباطبایی، ۱۳۷۶: ۱۳). این موجودات در هنر قدسی غرب، نمادی ملکوتی و روحانی تصویرشده‌اند و معمولاً در کنار همه شمایل‌های مقدس دیده می‌شوند (صفر زاده، ۱۳۹۳: ۶۰). به عقیده کلیسای مسیحی بیزانس، فرشتگان موجوداتی مجرد از ماده هستند و آفرینش ایشان پیش از آفرینش انسان بوده است. در مسیحیت، فرشتگان موجودات خوش‌نهادی هستند که نه‌تنها به‌عنوان آشکار کنندگان حقایق الهی عمل می‌کنند؛ بلکه در کمک‌رسانی به انسان‌ها در کسب رستگاری و فیض نیز سود می‌رسانند. (خزعلی، ۱۳۸۷: ۱۷۲). با این توضیحات، این موجودات را باید نشانگانی الهی دانست که برای نیرو دادن به اشخاص برتر حضور یافته‌اند.

در تصویر ۸ به جایگاه فرشتگان و نقش آنها در همراهی مسیح اشاراتی گردید. باین‌حال در این بخش آثار بیشتری ارائه خواهد شد. به‌عنوان نمونه، شمایل باکره بر تخت نشسته به همراه مسیح کودک که توسط دو قدیس احاطه‌شده است و درحالی‌که در پشت سر آنها پیکر دو فرشته قرار دارد، نمایشی از حضور فرشتگان در

هنر بیزانسی است. این نشانگان در اثر مورد بحث، همچون تصویر ۸، در دو طرف شخصیت برتر ایستاده‌اند و تمامی پیکره‌ها همانند سایر آثار، دارای هاله نور هستند «این اثر به لحاظ ترکیب‌بندی، نشان‌دهنده برخورد و تداخل سنن تصویری شرقی و کلاسیک می‌باشد و اسلوب ترکیب‌بندی بکار رفته در این اثر سلسله مراتبی از پیکره‌ها را به وجود آورده است که سعی دارد با استفاده از واسطه‌های بصری، امکان برقراری ارتباط با خدا را به وجود آورد» (آیت‌اللهی، ۱۳۹۰: ۴۰-۴۱).

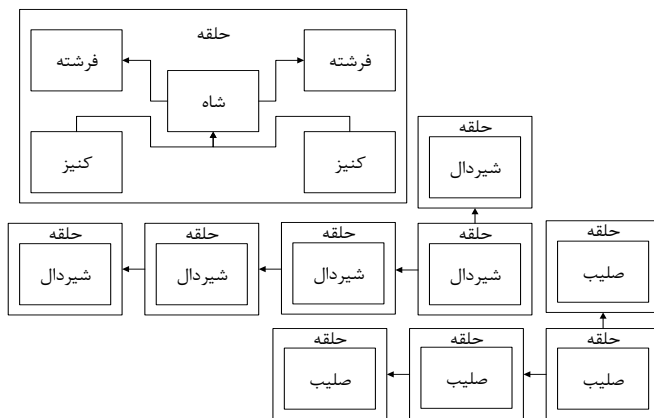


محور هم‌نشینی تصویر (۱۱)، ترسیم: نگارندگان.



تصویر ۱۱: مریم و کودک، دیر سنت‌کاترین، کوه سینا، (هارت، ۱۳۸۲: ۳۳۰)

اثر بعدی نمونه پارچه‌ای از دوره بیزانسی است که تصویری قرمز رنگ بر پس‌زمینه رنگ طبیعی پشم را به نمایش درآورده است. این اثر که از تکرار دوایر شکل گرفته است؛ در حاشیه کار، تصاویری از شیردال را به نمایش درآورده که به‌عنوان نشانه مشروعبیت، دایره بزرگ‌تر را محصور کرده است. در دایره اصلی پیکر شاهی جلوس کرده بر تخت درحالی که دو کنیز در دو سوی او در مقامی پایین‌تر نشسته‌اند، دیده می‌شود. در بالای سر شاه، دو فرشته در حال پرواز قرار دارند و حمایت خود را از شاه نشان می‌دهند. این اثر ترکیبی از نشانه‌های مشروعبیت با نقش فرشته، طرحی پیچیده را ایجاد کرده است. (تصویر ۱۲).

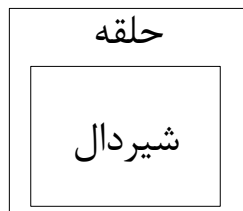


محور هم‌نشینی تصویر (۱۲)، ترسیم: نگارندگان.



تصویر ۱۲: پارچه بیزانسی، منبع: www.metmuseum.org

در توضیح نماد شیردال که در تصویر ۱۲ حضور دارد، «شیردال حیوانی است، دارای سر عقاب و گاهی تاج با بدن شیر، بال و گاهی پای چنگال دار» (هال، ۱۳۸۳: ۶۴) که دارای ریشه‌های ایرانی است و اساساً به دلیل چنین ترکیبی نشانه قدرت شناخته می‌شود (Craven 2016) و ماهیتی قدرتمند و باشکوه دارد و همچنین پادشاه سایر موجودات شناخته می‌شود. این جانور همچنین به‌عنوان نماد سلطنتی کاربرد داشته است (metmuseum.org). تصویر ۱۳ نمونه‌ای از ابریشم بیزانسی در ابعاد بزرگ است که به‌عنوان پوشاک رسمی سلطنتی-کلیسایی کاربرد داشته و این جانور افسانه‌ای را به نمایش درآورده است. این نمونه از محفظه عتیقه Saint Siviard یافته شده و با حلقه‌های مدور و دونیمه برگ نخل، شیردال محصور شده را نشان می‌دهد (Evans 1997, 226). این نمونه همانند بسیاری از آثار این دوره و متأثر از هنر ساسانی، با حلقه‌ای مزین آذین یافته است که در ادامه این مطالعه به نقش و معنای آن پرداخته خواهد شد.



محور هم‌نشینی تصویر (۱۳)، ترسیم:
نگارندگان..

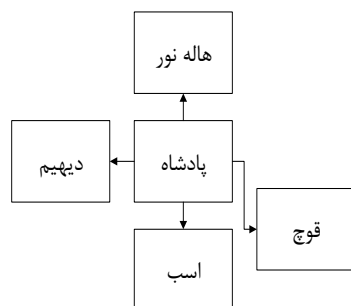


تصویر ۱۳ قطعه پارچه بیزانسی با نقش شیردال،
(Evans 1997, 226).

۳-۶. حلقه

به‌طور کلی آدمیان یکی از بارزترین نشانه‌های الهی را نور می‌دانند و آن را به‌عنوان عنصری وابسته به آفریدگار شناخته‌اند. این تفکر ریشه در ادیان "طبیعت‌محور" دارد و در هر دو فرهنگ ایرانی و رومی، باعث خلق داستان‌های بی‌شماری گشته است. «در هنر مسیحی، همچون کتب مقدس ادیان باستان و تفکرات خاص زرتشتی، نور بر ظلمت غلبه دارد و به‌عنوان عنصر هستی‌بخش مطرح بوده و ترسیم هاله نور نشانگر اهمیتی فراتر از یک قدیس و یک شخص عادی بوده است» (صفرزاده، ۱۳۹۳: ۴). فضا و مکان تجسم‌یافته در هنر این دوره غالباً مملو از قداست و نور است و شمایل‌ها باوقار و آرامشی که نشأت گرفته از تجسم امر قدسی در هنر مسیحی است، ظاهر می‌شوند. (نوروزی طلب، ۱۳۸۴: ۷۶). جنسن معتقد است که هنر بیزانس نمایشگر جهانی موج از نور و تجسم صفا و تابناکی روحانی ملکوت خداست (جنسن، ۱۳۵۹: ۱۶۵). جهت تأیید این نظریه، در انجیل یوحنا، باب اول آمده است: در ابتدا کلمه بود و کلمه خدا بود. همه‌چیز به‌واسطه او آفریده شد و در او حیات بود و حیات نور انسان بود و نور در تاریکی می‌درخشد. همچنین در باب هشتم آیات ۱۲ و ۱۳ عیسی فرمود: من نور عالم هستم، کسی که مرا متابعت کند در ظلمت سالک نشود بلکه نور حیات را یابد. مادامی که در جهان هستم نور جهانم. «بنابراین تجسم نور و هاله مقدس در این هنر، برگرفته از کتاب مقدس است. هاله‌ای که به تمام موجودات برکت و رحمت عطا کرده است» (نوروزی طلب، ۱۳۸۴: ۸۱).

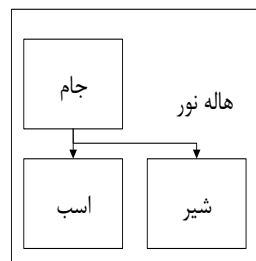
بنابراین در آثار هنری بیزانس نیز هاله مقدس استقرار یافته، به طوری که در هنر این دوره نیز به عنوان نزدیک ترین نشانه مسیح، بخصوص در دوران شمایل شکنی مطرح بوده است. «مؤمنان مسیح معتقدند که نور هاله مقدس امری مربوط به عصر و زمان حاضر نیست، بلکه این نور ابدی و ازلی است که از چهره های قدیسان ساطع می شود» (هوشنگی، ۱۳۹۲: ۱۱۵). شکل دوار این هاله بسان حلقه است که پس از آنکه مهرپرستی به کشورهای اروپایی راه یافت و نشانه های خود مانند حلقه را وارد هنر آنها نموده و به عنوان یک عنصر دینی در عرصه این هنر جای باز کرد. بنابراین مفاهیم هاله نور و حلقه دوار، دو نشانه ای است که معادل محسوب می شوند. «حلقه در مسیحیت نماد همبستگی صادقانه ای است که به اختیار پذیرفته شده است و بازمان و کیهان در ارتباط است» (شوالیه، ۱۳۸۵: ۲۲). حلقه همچنین به عنوان یک عنصر دینی در عرصه بیزانس جای باز کرده است. به طوری که امپراتور یک حلقه رسمی به عنوان نمادی از قدرت و اثبات سندیت و داشتن ارتباطات ویژه استفاده می نمود و این شیوه یک روش معمول در طیف گسترده مقامات کلیسا بوده است (vikan 1987, 32). از آنجاکه این نشانه به عنوان عامل نگه دارنده و محافظ سایر نشانه های مشروعیت نیز کاربرد دارد، دارای هدفی مشابه با ارائه نشانه های داخلی است و آن را باید دارنده پروپاگاندای سیاسی معرفی نمود که در جهت منافع پادشاه و نمایش ارتباط او با عالم برتر کاربرد داشته است. (Bücheler 2012, 292). در خصوص نمایش این عنصر در هنر بیزانسی می توان به پادشاه شکارگری اشاره داشت که در تصویر ۱۴ در مرکز کادر دایره ای - احتمالاً دارای مفهوم هاله نور - تصویری معمول در ابریشم بافی این دوره را تجسم کرده است. در این نمونه پادشاه بالباسی فاخر در مرکز تصویر به صورت نمادین در حال شکار است. در دوره بیزانس، طراحی با استفاده از قاب های دایره ای کوچک که اغلب آنها حاوی تصویر شکارچیان در حال نیزه زدن به شیر است، رایج گردید که آن را دارای منشأ ایرانی می دانند (Lethaby 2016, 138). این صحنه مضمونی است که در هنر ساسانی نیز با مفاهیم شاهی پیوند داشته و عملی مقدس شمرده می شده تا قدرت شاه به نمایش درآید و این نمونه تصویری را می توان بیشترین نزدیکی بصری در هنر این دو امپراتوری برشمرد. با قرارگیری این موضوع در هاله نور، این فرضیه به مفهوم اصلی خود نزدیک تر می شود. استفاده از این تصویر در هنر بیزانسی و در ترکیب با سایر عوامل بصری، به گونه ای پیچیده یافت می شود. در (تصویر ۱۵) پادشاه ساسانی سوار بر اسب در حال شکار قوچ است. هم ارز شمردن این دو تصویر از دو حکومت مورد مطالعه و قرارگیری هر دوی این تصاویر در کادری مدور منجر به هم ارز شمردن شیر و قوچ نیز می گردد.



محور هم نشینی تصویر (۱۵)، ترسیم: نگارندگان..



تصویر ۱۵
بشقاب فلزی ساسانی، پیروز،
hermitagemuseum.org



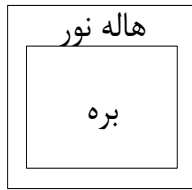
محور هم نشینی تصویر (۱۴)،
ترسیم: نگارندگان..



تصویر ۱۴ ابریشم
، کلیسای سنت
.Servatius

در هنر عیسوی شیر هم نماد مسیح و هم نماد شیطان است که مانند شیری غران به اطراف می‌چرخد. بنا بر کتاب‌های جانورشناسی قرون وسطی، شیر نماد رستاخیز است، زیرا تصور می‌شده که توله شیرها مرده متولد می‌شوند و در روز سوم که پدرشان با نفس خود بر آنها می‌دمد، زنده می‌شوند (هال، ۸۳: ۶۴). در نوشتار باقی‌مانده از مذهب عیسوی از جمله مکاشفه ۵:۵، شیر را به‌عنوان نماد مسیح معرفی نموده‌اند. چنین نمادگرایی اغلب با همراهی هاله نور به تصویر درآمده است که فقط کاربری الوهیت داشته است (Didron 2015, 341-2). با این اوصاف شیر نماد بارز اقتدار و عزت امپراتوری است که از منظر مفهومی، با شخص پادشاه ارتباط تنگاتنگی دارد (Woodfin 2008, 43). این نماد همانند شیردال باریشه معنایی مشترک، متأثر از فرهنگ ساسانی است (Brubaker 2001, 91). نمونه حضور مجزای این نماد را می‌توان در قطعه پارچه ابریشمینی یافت که اکنون در *Sancta Sanctorum* نگهداری می‌شود و سبک غالب ایرانی در این نمونه هویدا است. در این اثر شیرها به‌صورت تکرار قرینه و پشت به هم در حلقه‌های مدوری که به آن اشاره شد قرار گرفته‌اند (Gilman 1992, 180) قوچ نیز با شاخ‌هایی پیچیده، در اوستا به‌عنوان یکی از نشانه‌های پیروزی و دارای ویژگی‌های شاهانه اشاره شده است. همچنین بنا بر روایات، فره در زندگی زرتشت تجسم حیوانی داشته است. گواه این ادعا این روایت است که روزی دوغو (زمانی که زرتشت را باردار بوده) خوابی عجیب از قوچی می‌بیند و تعبیر آن بدین گونه است که «روزگار تو را بلندی دهد و کام تو از فرزند برآید. زرتشت فرخ نام فرزندت وست. آن شاخ روشن که دیدی فره ایزدی بود که هر بدی را بازدارد» (آموزگار، ۱۳۷۴: ۶۵-۶۷). قوچ از حیوانات شاخ‌دار است که در تمدن‌های گذشته با مفاهیم انسانی در ارتباط بوده است. در مسیحیت این نماد به شکل برّه، مفهوم نجات‌دهنده یا رهبر دارد. بره در تمام مراحل پیشرفت مدیترانه‌ای، یعنی تمدن یونان و روم، مظهر پیروزی و تجسم فتح زندگی بر مرگ است.

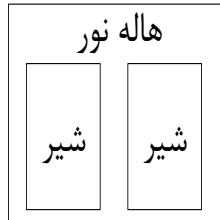
کلمه «بره خدا» به‌عنوان سمبل مسیح در بعضی فقرات از کتاب مقدس مورد استفاده قرار گرفته است. در انجیل یوحنا دومرتبه و در مکاشفات چندین بار از بره به‌عنوان مسیح استفاده شده است و یوحنا (جان بپتیس) آن را این‌گونه توصیف می‌کند: «بره خداوند که گناهان دنیا را با خود می‌برد». این جانور که گوساله نیز نامیده می‌شود، سمبل نجات دین‌داران است» (میتفورد، ۱۳۸۸: ۲۲). ... و هنگامی که یوحنا به دیدن عیسی فریاد برمی‌دارد: «اینک بره خدا کناره جهان را برمی‌دارد» (یوحنا، ۱: ۲۹). در بخش‌های دیگری از عهد جدید (یوحنا ۱: ۱۰) مؤمنان مسیحی با عنوان بره‌ها تعبیر شده‌اند: «من شبان نیکو هستم. شبان نیکو جان خود را در راه گوسفندان می‌نهد». این نماد همچنین به مضمون قربانی کردن اشاره دارد (شوالیه، ۱۳۸۵: ۸۵). و نماد شهادت نیز هست و به طرز مناسبی برای نمایش تصویری حواریون شهید شده بکار برده شده است (گاردنر، ۱۳۶۵: ۲۳۹). همین کاربرد است که در نهایت از بره یک قربانی می‌سازد که می‌باید قربانی شود تا آسایش روحی خاصی را تأمین کند. به‌هر تقدیر در مسیحیت از مسیح به‌عنوان بره سخن می‌رود و حضورش در هنر بیزانس بیانی از حقانیت دینی امپراتوری است (تصویر ۱۷).



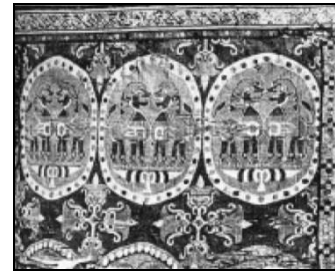
محور هم‌نشینی
تصویر (۱۷)، ترسیم:
نگارندگان..



تصویر ۱۷ بره، موزاییک‌کاری
کلیسای سان‌ویتاله، راون



محور هم‌نشینی تصویر
(۱۶)، ترسیم: نگارندگان.



تصویر ۱۶: قطعه ابریشمین، قرن
۷-۶ م. (Gilman 1992, 180)

۷. نتیجه

فره مفهومی است که با مشروعیت عجین شده و دارنده خود را به موفقیت و اقتدار می‌رساند. نیرویی الهی است که زاییده مناسبات اجتماعی و آیینی بوده و در دوره ساسانی به واسطه نشانه‌های بصری، اشکال نمادینی به خود گرفته است. از سویی ویژگی‌های ساسانی محدود به مرزهای ایران نبوده، بلکه فراسوی شاهنشاهی نیز کاربرد داشته است. دو امپراتوری ساسانی و بیزانس در طی تعارض به سرزمین‌های یکدیگر، مهم‌ترین عامل تأثیرگذار را در تبادلات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و هنری بین دو کشور ایجاد نمودند. امپراتوران بیزانس در نتیجه شرکت در مناسبات حکومتی، قادر به اثبات قدرت سیاسی خود شدند و با تأثر از پادشاهی ایران در تلاش بودند تا از جایگاهی خدا گونه بهره‌مند گردند و برای رسیدن به این نشان اجتماعی از انواع روش‌های فرهنگی و هنری سود می‌جستند. آنها نگرش جدیدی از بیان مشروعیت را به تصویر درآورده و خلق کرده‌اند که حضور آنها در مسیر معنوی را نشان می‌داد و بدین گونه با استفاده از نشانه‌های معنادار، بین پادشاهان و انسان‌های معمولی تمایز قائل شدند.

در این میان نشانه‌شناسی به‌عنوان پایه این پژوهش، به ارتباطاتی که در پس معنای این نمادها وجود دارد، می‌پردازد. این نشانه‌ها صرفاً حامل معنا نیستند بلکه یک رسانه‌اند که معنا در آن ساخته می‌شود. هنرهای تجسمی نیز به واسطه نشانه‌هایشان، همواره وسیله‌ای برای ایجاد ارتباط بوده‌اند تا پیامی را به مخاطبان برسانند. نشانه‌های مشروعیت هر دو دوره مورد مطالعه، به‌عنوان یک موقعیت گفتمانی مطرح‌اند که در آن، شاهان در مقام فرستنده پیام، مطالبی را از طریق آثار هنری به مخاطبان القا می‌کنند. این پیام‌ها با رمزگشایی در محورهای هم‌نشینی و جانشینی، منجر به دستیابی در خصوص مطابقت‌های تصویری در هر دو امپراتوری گردیده‌اند که به‌عنوان نتایج این پژوهش مطرح است و بدین شرح بیان می‌شود: در تحلیل این نشانه‌ها مشاهده گردید که پیام هر نماد در بستر متنی با لنگری مشخص به بیان محتوای خود می‌پردازد. بنابراین معانی یکسانی با جانشینی نشانه‌های گوناگون شکل می‌گیرند. نخستین عامل مشترک (لنگر) در چیدمان متنی این آثار حضور ایزدان، فرشتگان و ملازمان پادشاه است که همواره شخص اول حکومتی را در مرکز تصویر همراهی می‌کنند. این شیوه بیان به‌گونه‌ای ترکیب یافته که پادشاهان مورد لطف این افراد قرار گرفته و به این واسطه، مشروعیت خویش را افزایش می‌دهند. پیامد دیگری که با تحلیل نشانه‌شناختی این متون و مطالعه تطبیقی آنها دریافت گردید، اعطای حلقه قدرت از سوی فرستادگان الهی است که سبب ایجاد بیانی مشترک گردیده و در دسته‌بندی دوم به‌عنوان لنگر در پیوند رمزگان تصویری، نقش اصلی را ایفا

کرده و به‌صورت بستری جهت پیوند نشانه‌های مشروعیت مطرح است. با این بیان، همان‌گونه که در دسته‌بندی نخست پادشاه در مرکز قرار داشته است، در این دسته، نشانه‌های فره/مشروعیت به‌صورت هم‌ارز و معادل یکدیگر، همواره در مرکز متن بصری واقع شده‌اند و تشابهت معنایی آنها منجر به جایگزینی این عوامل گشته است. این رمزگشایی بیان می‌کند که نظام بصری همانند نظام‌های اجتماعی و فرهنگی، قراردادی است و گزینش‌های معنایی آنها نیز بر پایه قراردادهای نظام حکومتی شکل گرفته است. درنهایت با توجه به این یافته‌ها، بایستی وظیفه اصلی این بازنمون‌ها را تلاش در جهت تثبیت ارزش‌های حکومت دینی دانست. با این رویه، مجموعه آثار بصری با رویکرد یکسان پدید آمده که مهم‌ترین وظیفه آنها، تثبیت قدرت و نمایش ارزشمندی پادشاهی است.

تشکر و قدردانی

در پایان این مطالعه جای دارد که از جهت‌دهی و حمایت‌های علمی جناب آقای دکتر رضا افهمی، که در نگارش این مقاله تأثیرگذار بوده‌اند تشکر نموده و مراتب احترام و قدردانی اینجانب را به ایشان اعلام نمایم.

منابع

- آموزگار، ژاله (۱۳۷۴)، فره این نیروی جادویی و آسمانی، کلک، شماره ۶۸-۷۰، صص ۱۴-۲۳.
- آیت‌اللهی، حبیب‌الله (۱۳۹۰)، بررسی سبک شناختی هنر شمایل نگاری بیزانسی، هنرهای زیبا، شماره ۴۸، صص ۳۹-۴۸.
- بارت، رولان (۱۳۷۴)، از کار به متن، ترجمه مانی حقیق، نشر مرکز، تهران.
- بورک‌هات، تیتوس (۱۳۶۹)، هنر مقدس، اصول و روش‌ها، ترجمه امیر نصری، سروش، تهران.
- پورداوود، ابراهیم (۱۳۰۷)، ادبیت مزدیسنا- یشتها، سلسله انتشارات انجمن زرتشتیان بمبئی و ایران لیگ پورداوود، ابراهیم (۱۳۵۲)، یشتها، به کوشش بهرام فره‌وشی، دانشگاه تهران، تهران.
- جعفری، سعیده (۱۳۷۶)، فر و نمادهای آن در هنر ساسانی، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد پژوهش‌هنر، دانشکده هنر، دانشگاه هنر.
- جنسن، ه. و. (۱۳۵۹)، تاریخ هنر، ترجمه پرویز مرزبان، سازمان انتشارات و آموزش، تهران.
- چندلر، دانیل (۱۳۸۷)، مبانی نشانه‌شناسی، ترجمه مهدی پارسا، پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسامی، تهران.
- خزعلی، مریم (۱۳۸۷)، بررسی ماهیت فرشتگان از دیدگاه ادیان الهی، اندیشه نوین دینی، شماره ۱۲، صص ۱۰۵-۱۳۶.
- دهقانی، زهرا (۱۳۹۱)، نقوش متقارن در هنر ساسانی و تأثیر بر بیزانس، نقشمایه، شماره ۱۰، صص ۵۷-۶۶.
- دوبوکور، مونیک (۱۳۷۳)، رمزهای زنده جان، ترجمه جلال ستاری، نشر مرکز، تهران.
- سجودی، فرزانه (۱۳۹۳)، نشانه‌شناسی کاربردی، چاپ رامین، تهران.
- سعیدی، نادر (۱۳۹۱)، سیری در فرهنگ و تمدن دوره ساسانی و بیزانس، تاریخ، شماره ۱۹، صص ۱۲۹-۱۴۷.
- سودآور، ابوالعلاء (۱۳۸۳)، فره ایزدی در آیین پادشاهی ایران باستان، نشر میرک، تهران.
- شوالیه، ژان ژاک (۱۳۸۵)، فرهنگ نمادها: اساطیر، روایاها، رسوم، ترجمه سودابه فضایی، نشر جیهون، تهران.
- صفرزاده، نغمه (۱۳۹۳)، مقایسه تطبیقی تصویرفرشتگان در نگاره‌های ایرانی و نقاشی بیزانس، چیدمان، شماره ۶، صص ۱-۱۳.
- ضمیران، محمد (۱۳۸۲)، درآمدی بر نشانه‌شناسی هنر، نشر قصه، تهران.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۷۶)، المیزان، امیرکبیر، تهران.
- کالاماکیس، دینوسیوس (۱۳۸۵)، معبر زیبایی‌شناسی هنر بیزانس بین شرق و غرب، فصلنامه هنر، شماره ۷۰، صص ۲۴۱-۲۵۱.
- کومون، فرانست (۱۳۷۷)، ادیان شرقی در امپراتوری روم، ترجمه ملیحه معلم و دیگران، انتشارات سمت، تهران.
- گاردنر، هلن (۱۳۶۵)، هنر در گذر زمان، ترجمه محمدتقی فرامرزی، موسسه انتشارات آگاه، تهران.
- میتفورد، میرندابروس (۱۳۸۸)، فرهنگ مصور نمادها و نشانه‌ها در جهان، ترجمه ابوالقاسم دادور، کلهر، تهران.
- نوروزی طلب، (۱۳۸۴)، بنیادهایی برای شناخت و تفسیر هنر بیزانس، باغ نظر، شماره ۴، صص ۷۲-۸۳.

هارت، فردریک (۱۳۸۲)، سی و دو هزار سال تاریخ هنر، ترجمه هرمز ریاحی، نشر پیکان، تهران.
 هال، جیمز (۱۳۸۳)، فرهنگ نگاره‌ای نمادها در هنر شرق و غرب، ترجمه رقیه بهزادی، کتابخانه ملی ایران، تهران.
 هوشنگی، لیلا (۱۳۹۲)، شمایلها و تشبیه به خدا، پژوهشنامه ادیان، شماره ۱۴، صص ۹۸-۱۱۸.
 وینتر، انگلبرت (۱۳۸۶)، روم و ایران، دوقدرت جهانی در کشاکش و همزیستی، ترجمه کیکاووس جهاننداری، چاپ الوان، تهران.
 یا حقی، محمدجعفر (۱۳۷۵)، فرهنگ اساطیر، نشر سروش، تهران.

- Brubaker, L., 2001. *Byzantium in the iconoclast era, c. 680-850*, Cambridge University Press, New York.
- Bücheler, A., 2012. *Veil and Shroud: eastern references and allegoric functions in the textile imagery of a twelfth-century, Gospel Book from Braunschweig*, *Medieval History Journal* 15: 269-299.
- Canepa, M., 2009. *The two eyes of the earth*. University of California Press, California.
- Carven, J., 2016. *The griffin in architecture and design*, available in: <https://www.thoughtco.com/the-griffin-in-architecture-and-design-177281>.
- Cormack, R., 2000. *Byzantine art*, Oxford, Oxford University Press.
- Didron, A., 2015. *Christian iconography*, Tr. Margaret Stokes. 2 vol. London, George Bell.
- Evans, Helen C., 1997. *The glory of Byzantium*, New York, Metropolitan Museum. Museum of Art.
- Giakalis, A., 2005. *Images of the divine: the theology of icons at the Seventh Ecumenical Council*, Leiden, Brill.
- Gilman R., & J. B., Gilman 1992. *Byzantine textile*, *Art and Archaeology* 13: 179-183.
<http://www.metmuseum.org/art/collection>
- Lethaby, W. R., 2016. *Byzantine silks in London Museums*, *Burlington Magazine for Connoisseurs* 142-146/185-187.
- Parry, K., (2007). *The Blackwell Companion to eastern Christianity*, Blackwell.
- Pentcheva, B., 2006. *Painting or relief: the ideal icon in iconophile writing in Byzantium*, *Zograf* 31: 7-14.
- Rydén, L., 1979. *the role of the icon in Byzantine piety*, *Scripta Instituti Donneriani Aboensis*, 10: 41-52.
- Stoleriu, I., 2010. *A brief introduction to the Byzantine portrait art*, *Sea: Practical Application of Science IV*: 409-414.
- Vikan, G., 1987. *Early Christian and Byzantine rings in the Zucker Family Collection*, *Journal of the Walters Art Gallery* 45: 32-43.
- Woodfin, W. T., 2008. *Presents given and presence subverted: the cunegunda chormantel in Bamberg and the ideology of Byzantine textiles*, *Gesta*, 47 (1): 33-50.

بازاندیشی سنگ‌نگاره‌ی خان تختی؛ یادمان نبرد آذرآبادگان

بهرام آجورلو*

دانشیار گروه باستان‌سنجی، دانشگاه هنر اسلامی تبریز

فهیمة کوهساری

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد تاریخ هنر ایران باستان، دانشگاه آزاد شبستر

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۱/۱۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۰/۲۰

چکیده

نقش برجسته‌ی عهد ساسانی خان تختی در کوه پیرچاووش روستای خان تختی در نزدیکی شهر سلماس در استان آذربایجان غربی قرار دارد که دو سوار و دو پیاده را نمایش می‌دهد که پیادگان حلقه‌هایی را از سواران که در اصل اردشیر بابکان و شاپور یکم هستند، دریافت می‌کنند. پژوهش‌های ایران‌شناسان غربی و ایرانی درباره‌ی کیستی این سواران و پیادگان تاکنون یکسان و همانند نبوده است؛ اما بیشتر ایشان نقش برجسته‌ی خان تختی را نمایش بیعت و هم‌پیمانی بزرگان ارمنی با اردشیر و شاپور معرفی کرده‌اند. با این حال، نویسندگان پس از بازاندیشی نقش برجسته‌ی خان تختی، ایده‌ی انتساب پیادگان به اشراف ارمنی را برخاسته از مغالطات سه‌گانه‌ی هم‌بستگی، توسل به باور عموم و تشبث به تکرار دانسته؛ و در پایان، بر مبنای گزارش‌های تاریخی، چنین نتیجه گرفته‌اند که این نقش برجسته‌ی ساسانی در اصل یادمان پیروزی اردشیر بابکان در نبرد آذرآبادگان و نیز روایتگر هم‌پیمانی بزرگان خاندان‌های اشکانی سورن و اسپهبد با خاندان ساسان است.

واژه‌های کلیدی: سنگ‌نگاره‌ی ساسانی خان تختی، اردشیر بابکان، شاپور یکم ساسانی، خاندان‌های اشکانی سورن و اسپهبد، نبرد آذرآبادگان

۱. مقدمه

سنگ‌نگاره باستانی خان‌تختی بر سینه‌ی کوه پیر چاووش، در نزدیکی روستای خان‌تختی شهرستان سلماس، در استان آذربایجان غربی قرار دارد؛ و اسلوب حجاری آن همانند نقوش برجسته ساسانیان در استان فارس است. مسئله‌ی نوشتار حاضر این است که شماری از ایران‌شناسان بنام، چون هرتسفلد، جکسن و پرادا، این مجلس را صحنه‌ی تاریخی بیعت اشراف ارمنی با شاهان ساسانی معرفی و تفسیر کرده‌اند؛ درحالی‌که شواهد باستان‌شناختی و یا مدارک تاریخی کافی برای تأیید نظریه‌ی ایشان در دست نیست! کما این‌که سکوت شماری از دیگر ایران‌شناسان، مانند هینتس و هرمان، درباره‌ی کیستی پیادگان، و یا نظر مغایر پژوهش‌گرانی چون علی‌اکبر سرفراز و فریدون آوزرمانی درباره‌ی هویت سواران، نشان می‌دهد که هویت و کیستی سواران و پیادگان سنگ‌نگاره‌ی خان‌تختی سلماس نیازمند بازاندیشی و بازشناسی است. بنابراین، پرسش‌های اصلی نوشتار حاضر این است که:

الف) شخصیت‌های تاریخی نقش برجسته‌ی خان‌تختی چه کسانی‌اند؟ (ب) سنگ‌نگاره‌ی خان‌تختی اثر کدام‌یک از شاهان ساسانی است؟ (ج) سنگ‌نگاره‌ی خان‌تختی روایتگر کدام‌یک از رویدادهای تاریخی است؟ در پاسخ بدین پرسش‌ها، فرضیات نویسندگان عبارت است از این‌که:

سواران نقش بسته بر کوه پیرچاووش سلماس، اردشیر بابکان و اردشیر یکم ساسانی، و پیادگان هم، نه اشراف ارمنی، بلکه بزرگان خاندان‌های اشکانی سورن و اسپهبد هستند؛ و این سنگ‌نگاره در همان عهد پادشاهی اردشیر بابکان و به نشانه‌ی پیروزی وی بر شاهزادگان شورشی اشکانی، سپاه روم و ارمنیان در نبردهای آذرآبادگان و ارمنیه حجاری شده است؛ و به همین دلیل، اهمیت و ارزش تاریخی نقش برجسته‌ی خان‌تختی باید با نقش برجسته‌ی جنگ سواران در تنگاب فیروزآباد مقایسه شود. برای بررسی فرضیات مطرح‌شده، نویسندگان از روش مراجعه به تواریخ ساسانی و نیز مقایسه‌ی چهره، تاج و پوشش شخصیت‌های اشکانی و ساسانی در سکه‌ها و نقوش برجسته‌ی استان فارس بهره جسته‌اند. ناگفته نماند که روش مقایسه‌ی چهره و تاج شاهان ساسانی در نقوش برجسته با سکه‌ها را ارنست هرتسفلد بنیان نهاده و معرفی کرده است (Levit-Tawil, 1992: 161).

هم‌چنین، مبانی نظری نویسندگان به جستار مغلطه در مطالعات تاریخی توجه دارد: یکی از مغالطات رایج در باورهای محافل دانشگاهی و بالأخص در تاریخ‌پژوهشی، باور عمومی برخاسته از تأکید و تأیید پیوسته است؛ بی‌آنکه شنوندگان و یا خوانندگان از راوی اسناد مستدل و شواهد عینی را طلب کنند؛ و در حقیقت، ایشان به سبب این‌که مطلبی و یا گزارشی پیوسته و به‌واسطه‌ی رسانه‌های گوناگون، بسیار تکرار شده است را همان حقیقت پنداشته و آن را باور کرده‌اند. برتراند راسل در نقد مغالطات توسل به باور عمومی و تشبث به تکرار باور باطل نوشته است که مسئله‌ی اصلی در تبلیغات استدلال نیست، بلکه انگیزش است؛ و به همین علت است که توده‌ی مردم چیزهایی را باور می‌کند که بارها به تأکید و به‌دفعات با لحنی قاطع و ظاهراً تردیدناپذیر بازگو می‌شود (Russell 1954: 193). رأی نویسندگان بر این است که در پژوهش‌های ایران-شناسان غربی درباره‌ی نقش برجسته‌ی خان‌تختی، سه مغلطه‌ی «توسل به باور عموم» و «هم‌بستگی» و نیز «تشبث به تکرار» دیده می‌شود.

۲. پیشینه‌ی پژوهش

نقش برجسته‌ی ساسانی خان‌تختی موضوع تحقیق تنی چند از ایران‌شناسان بوده است: ارنست هرتسفلد (۱۳۸۱)، فریدریش زاره و لمان‌هویت (واندنبرگ ۱۳۸۷)، ادیت پرادا (۱۳۸۶)، فلاندن و گُست (۱۳۵۶)، والتر هینتس (۱۳۸۵؛ Hinz, 1965) جرجینا هرمان (۱۳۷۳) و جوادی و آورزمانی (۱۳۸۸). جالب آن‌که، گیرشمن (۱۳۵۰) به‌رغم اهمیت خان‌تختی، در کتاب هنر ایران، جلد دوم، پارت و ساسانی، درباره‌ی آن چیزی ننوشته است. اوژن فلاندن و پاسکال گُست اولین ایران‌شناسانی‌اند که درباره‌ی خان‌تختی گزارشی مستند در ۱۸۴۱ میلادی تهیه کرده و آن را در قیاس با نقوش برجسته‌ی فارس، به اردشیر بابکان و شاپور یکم ساسانی نسبت داده‌اند؛ و البته درباره‌ی هویت پیادگان سکوت کرده‌اند (فلاندن، ۱۳۵۶: ۴۳۵).

جکسن (۱۳۸۳: ۹۶-۹۷) ضمن تأیید سواران به‌عنوان اردشیر یکم و شاپور یکم ساسانی، اولین ایران‌شناسی است که پیادگان را نمایندگان «ارمنیان» معرفی می‌کند. جکسن نوشته است که «رأی عموم» بر این است که ایشان ارمنی‌اند؛ اما جکسن هیچ سند و مدرکی برای تأیید «رأی عموم» و این‌که منظور وی دقیقاً چه کسانی است، اقامه نکرده است.

ارنست هرتسفلد (۱۳۸۱: ۳۱۸) نقش خان‌تختی را بیش‌تر به لحاظ اسلوب حجاری مطالعه، و پیرو نظر جکسن، پیادگان را ارمنی معرفی کرده است؛ البته بی‌هیچ سند تاریخی و یا شاهد باستان‌شناختی. لویی واندنبرگ (۱۳۷۹: ۱۱۹-۱۱۸) در این‌باره صرفاً رأی و نظر فریدریش زاره را تکرار، و تأیید می‌کند که سواران، اردشیر یکم و شاپور یکم، و پیادگان هم، نمایندگان ارمنی‌اند؛ و البته، بار دیگر، همین‌بار به تأیید ادیت پرادا رسیده است (پرادا، ۱۳۸۶: ۲۹۳). بنا به نقل از واندنبرگ (۱۳۷۹: ۱۱۸) گویا لمان‌هویت و کرپرتر سنگ‌نبشته‌ای نیز در آنجا دیده بودند که البته امروزه دیگر اثری از آن نیست.

والتر هینتس طرحی از کرپورتر را ارائه می‌کند که قدیمی‌تر از طرح فلاندن و گُست است و سواران را اردشیر بابکان و شاپور یکم معرفی، اما درباره‌ی پیادگان سکوت کرده است (هینتس، ۱۳۸۵: ۱۸۵؛ Hinz, 1965). جرجینا هرمان (۱۳۷۳: ۱۶، ۸۶، ۱۰۶) هم ضمن معرفی تیکسیه، جهانگرد فرانسوی، به‌عنوان اولین طراح سنگ‌نگاره‌ی خان‌تختی، درباره‌ی هویت پیادگان هیچ بحثی نکرده؛ و صرفاً نوشته است که حضور شاپور یکم در اینجا نشانه‌ی تأیید مقام ولایت‌عهدی وی است؛ که بعدها، از سال ۲۴۰ میلادی، رسماً در سلطنت پدر شریک شد.

دلیله لوی سواران نقش برجسته‌ی خان‌تختی را اردشیر بابکان و شاپور یکم معرفی کرده؛ و پادشاه ساسانی نقش برجسته‌ی دارابگرد استان فارس را در قیاس با خان‌تختی، نه شاپور یکم، بلکه اردشیر بابکان بازشناسی کرده است؛ البته دلیله لوی درباره‌ی پیادگان خان‌تختی گزارشی ندارد؛ درحالی‌که سه پیاده‌ی ایستاده در برابر اردشیر بابکان در نقش دارابگرد را بالبینوس و پوپینوس و گوردیانوس (سوم) می‌شناسد؛ هم‌چنین، وی به‌رغم مقایسه‌ی نقوش برجسته‌ی سلماس و دارابگرد، و این‌که سنگ‌تراشان نقش دارابگرد را رومیانی معرفی می‌کند که اردشیر آنان را پس از پیروزی‌های سال ۲۳۷ میلادی از حرّان و نصیبین به فارس آورده، و بنابراین، اسلوب حجاری نقش برجسته‌ی دارابگرد رومی‌وار است، درباره‌ی سبک و روش تراش نقش برجسته‌ی خان‌تختی چیزی ننوخته است (Levit-Tawil, 1992: 175).

علی‌اکبر سرفراز نیز با توجه به نظریه‌ی ویلسن، سواران را بهرام دوم و بهرام سوم ساسانی نوشته است (سرفراز، فیروزمندی ۱۳۸۹: ۲۹۷). با این حال، یک نظریه‌ی ایرانی متفاوت از آرای ایران‌شناسان غربی نیز مطرح شده است: فریدون آورزمانی پیادگان را نه ارمنیان، بلکه بزرگان خاندان‌های اشکانی سورن و اسپهبد می‌شناسد (جواد، آورزمانی، ۱۳۸۸: ۶۴).

۳. داده‌های پژوهش

داده‌ی اصلی این پژوهش عبارت است از نقش برجسته‌ی خان تختی؛ که تاج و چهره‌های شخصیت‌های آن با دیگر نقوش برجسته و سکه‌های ساسانی مقایسه می‌شود: سنگ‌نگاره‌ی خان تختی بر سینه‌ی کوه پیرچاووش درون قابی به ابعاد ۵ در ۲/۵ متر حجاری شده است. مجلسی در این نگاره حجاری شده است که دو مرد سوار و دو مرد پیاده را نمایش می‌دهد که دوبه‌دو و متناظر هم قرار دارند (شکل ۱). سوار سمت راست ریش انبوه و موهایی بسیار پرپشت و مجعد دارد که از طرفین کلاه یا تاج وی بیرون آمده و بر روی شانه‌هایش پریشان شده است. کلاهی روبان‌دار همراه با گوی موی (کوریمبوس) دارد. دست چپ وی بر روی قبضه‌ی شمشیر است و با دست راستش نیز حلقه‌ای را به مرد پیاده‌ی مقابلش می‌دهد. چهره و پیکره‌ی سوار تمام‌رخ، اما اسبش نیم‌رخ حجاری شده است. زین و افسار و روبان‌های اسب همانند نمونه‌های ساسانی است که در نقش رستم و نقش رجب می‌بینیم.

روبه‌روی سوار سمت راست، سوار سمت چپ قرار گرفته است؛ به‌طوری‌که سنگ‌تراش خواسته است نشان دهد که سمت سوار راست درواقع پشت سر سوار سمت چپ ایستاده و مقامی پایین‌تر از وی دارد. در اینجا هم، سوار کلاهی روبان‌دار همراه با گوی موی (کوریمبوس) دارد. دست چپ وی بر روی قبضه‌ی شمشیر است و با دست راستش نیز حلقه‌ای را به مرد پیاده‌ی مقابلش می‌دهد. چهره و پیکره‌ی این سوار هم تمام‌رخ، اما اسبش نیم‌رخ نمایانده شده است. زین و افسار و روبان‌های اسب نیز مشابه نمونه‌های ساسانی فارس است. نقوش اسب‌ها نیز همانند یکدیگر است: پای پیشین و سر اسب‌ها به‌سوی پیادگان خم شده است که نوعی حس احترام را تداعی می‌کند.

سنگ‌تراشان چهره و پیکره‌ی پیادگان را هم کمابیش شبیه یکدیگر تراشیده‌اند: هر دو تمام‌رخ نمایش داده شده‌اند؛ و درحالی‌که ریش و موهایی پرپشت و انبوه و پریشان بر شانه‌ها، و پیراهن ساده، شلوار گشاد و کمربند بر تن دارند، دست خود را به‌سوی سواران گشوده‌اند تا حلقه‌ای از ایشان بگیرند. پوشش و آرایش ریش و موهای پیادگان خان‌تختی، نمونه‌های مشابهی در میان شماری از سکه‌ها و سنگ‌نگاره‌های دوره‌ی پایانی اشکانی دارند؛ مثل نقش برجسته‌ی بلاش اشکانی در بیستون و یا گودرز اشکانی در سرپل ذهاب؛ و یا سکه‌های بلاش چهارم و خسرو (گیرشمن، ۱۳۵۰: ۵۳، شکل ۶۶، ۱۱۵، شکل ۱۵۰ و ۱۵۳). جالب‌توجه است که هرچند برگستوان اسبان اردشیر و شاپور در نقش تنگاب فیروزآباد، نشانه‌های پادشاهی و ولایت‌عهدی داشته، و ریش اردشیر با حلقه یا انگشتری بسته شده است (گیرشمن، ۱۳۵۰: ۱۲۶-۱۲۵، شکل ۱۶۴-۱۶۳) اما در نقش خان‌تختی، جامه‌ی ایشان و برگستوان اسبان ساده بوده، و هیچ نشانه‌ی پادشاهی و ولایت‌عهدی ندارد.

۴. بحث

بن‌مایه نقش برجسته‌ی خان‌تختی داستان دوستی و هم‌پیمانی می‌نماید؛ و نه پیروزی بر دشمنان؛ زیرا در نشانه‌شناسی هنر عهد ساسانی، پیروزی ایران بر انیران با نشانه‌های پیروزی اورمزد بر اهریمن و یا فرّ کیانی و فرّ ایزدی و ایزد اپم‌نپات بازتاب می‌یافت (Soudavar 2012: 29-58) که البته هیچ‌یک از این نشانه‌ها را در اینجا نمی‌بینیم. اما درباره‌ی کیستی و بازشناسی سواران خان‌تختی باید گفت که انتساب ایشان به بهرام دوم و بهرام سوم، چندان که علی‌اکبر سرفراز به نقل از ویلسن نوشته، یقیناً نادرست است؛ و البته برای نویسندگان هم، بسیار بعید است که علی‌اکبر سرفراز به‌راستی با ویلسن هم‌رأی بوده باشد؛ زیرا بر مبنای نتایج کاوش‌های مشارالیه در پای نقش برجسته‌ی منسوب به نرسی در تنگ چوگان استان فارس، با چهره‌ی بهرام سوم آشنا هستیم (جوادی، آورزمانی ۱۳۸۸: ۱۲۳-۱۲۰). هم‌چنین از بهرام سوم چند سکه به‌جای مانده است که چهره و تاج وی را نشان می‌دهد (گیرشمن، ۱۳۵۰: ۲۴۶، شکل ۲۰۹). از بهرام دوم هم، چندین نقش برجسته در استان فارس برجای مانده است که شناسه‌ی اصلی آن‌ها تاج بال‌داری است که همین تاج بال‌دار در سکه‌های نوشته‌دار وی نیز دیده می‌شود؛ این نقوش برجسته عبارت‌اند از: نقش بهرام و گویوم، برم‌دلک، سرمشهد و نقش رستم (گیرشمن، ۱۳۵۰: ۱۷۴-۱۷۱، شکل ۲۱۶-۲۱۳؛ جوادی، آورزمانی، ۱۳۸۸: ۱۰۲-۹۹، ۹۶، ۵۴-۵۲).

در اینجا باید تأکید شود که نمایش چهره و تاج شاهان ساسانی در سکه‌های ایشان کمابیش استاندارد و یکسان است؛ به‌طوری‌که همانند همان تاج و چهره‌ها در نقوش برجسته‌ی شاهان ساسانی دیده می‌شود؛ و به‌موجب همین تشابهات است که هویت شاهان ساسانی در نقوش برجسته‌ی آنان شناسایی می‌شود؛ زیرا نام شاهان ساسانی به خط گشته‌دبیره بر سکه‌های ایشان ضرب شده است؛ برای مثال، ویژگی چهره‌ی اردشیر بابکان بینی کشیده‌ی عقابی و ریش‌بلند شانه‌زده است (سرفراز، آورزمانی، ۱۳۸۰: ۱۰۹). در اینجا باید اشاره شود که ریش‌بلند شانه‌زده‌ای که انتهای افقی دارد، یکی از نشانه‌های سلطنتی خاندان ساسانی است (Levit-Tawil, 1992: 165). هم‌چنین اردشیر یکم در سکه‌ها و نقوش برجسته‌اش کوریمبوس یا توده‌ای گرد از موهای بافته دارد که بالای سر وی درون یک تور ابریشمی پیچیده می‌شد (هرمان، ۱۳۷۳: ۱۰۹-۹۸). مطالعات سکه‌شناسی لوکونین تأیید می‌کند که کوریمبوس از نشانه‌های سلطنتی اردشیر یکم و شاپور یکم بوده است (Levit-Tawil, 1992: 165). امروزه، سکه‌های متعددی از اردشیر بابکان در دست است که چهره و تاج و کوریمبوس وی را نمایش می‌دهند (جوادی، آورزمانی، ۱۳۸۸: ۱۴۱-۱۳۹) و البته چهره و تاج اردشیر در آن‌ها بسیار همانند سوارکار سمت چپ خان‌تختی است. افزون بر این، فون‌گال (۱۳۷۸) بر اساس مقایسه‌ی نقوش برجسته‌ی ساسانی و اشکانی و نیز سکه‌های هر دو دوره، ریش پر پشت و آزاد و نبسته و موهای پریشان و افشاندگی پشت سر و گاهی ریش‌های توپی و سبیل‌های تاب داده را شناسه‌ی بزرگان پارتی معرفی کرده است که این شیوه‌ی نمایش در سکه‌ها و نقوش برجسته‌ی اشکانی از سال‌های پایانی سده‌ی دوم میلادی رواج یافته است؛ که نقش برجسته‌های بلاش و گودرز در بیستون و سرپل ذهاب و یا پیکره‌ی مفرغی شمی در موزه‌ی ایران باستان مثال‌هایی بارز هستند؛ این در حالی است که شاهان ساسانی گوی موی یا کوریمبوس و ریش انبوه شانه زده و مرتبی دارند که گاهی ایشان، همانند اردشیر بابکان، انتهای ریش خویش را با حلقه‌ای بسته‌اند. چهره و پیکره‌ی سوار سمت راست خان‌تختی، بالأخص ریش انبوه و موهایی مجعد و بلند و پرپشتی که بر روی شانه‌های وی پریشان شده، یادآور چهره و پیکره‌ی شاپور یکم در سنگ‌نگاره‌های تنگ قندیل، نقش

رجب، نقش رستم و تنگ چوگان است (ن.ک. گیرشمن، ۱۳۵۰: ۱۵۸، شکل ۲۰۰، ۱۶۰، شکل ۲۰۵؛ جوادى، آورزمانى، ۱۳۸۸: ۵۱، ۱۰۴، ۱۴۶). چهره و پیکره‌ی سوار سمت چپ هم، یادآور چهره و پیکره‌ی اردشیر بابکان در سنگ-نگاره‌های فیروزآباد، نقش رجب و نقش رستم است (ن.ک. گیرشمن، ۱۳۵۰: ۱۲۶، شکل ۱۶۴، شکل ۱۶۸، ۱۶۷؛ جوادى، آورزمانى، ۱۳۸۸: ۴۱). در همه‌ی این نمونه‌ها، با چهره‌ی کشیده، ریش انبوه بلند و کشیده و بینی عقابى اردشیر آشنا هستیم. به نظر می‌رسد که آرایش ریش سوار سمت چپ در خان تختی باید با نمونه‌های اردشیر بابکان در فیروزآباد و نقش رجب مقایسه شود؛ زیرا همانند آن‌ها ریشی بلند و ساده و کشیده دارد؛ که می‌تواند با چهره‌ی اردشیر بابکان در اولین سکه‌های وی قیاس شود (کریستنسن، ۱۳۷۸: ۶۲). موهای اردشیر بابکان در نقوش برجسته‌ی ساسانی به صورت گویی بزرگ بالای سر بافته شده است که درون گوی موی (کوریمبوس) محافظت می‌شد؛ درحالی‌که نوارهایی نیم‌تاج در پشت گردن وی مواج‌اند. به نظر هینتس (۱۳۸۵: ۱۶۲) طرز آرایش موهای اردشیر و روبان‌های مواج آن شاید نشانی از فرّ پادشاهی باشد که اردشیر پس از پیروزی هرمزدگان برگزید و در نقش برجسته‌ی نقش رجب وی نیز دیده می‌شود. هم‌چنین ویژگی‌های موها، کوریمبوس، تاج روبان‌دار و زین و یراق اسب اردشیر بابکان در خان تختی همانندی بسیار با نقش برجسته‌ی اردشیر بابکان در نقش رستم فارس دارد؛ که صحنه‌ی بیعت اردشیر با اورمزد را نمایش می‌دهد (جوادى، آورزمانى، ۱۳۸۸: ۱۱۷-۱۱۶). در نقش رستم می‌بینیم که پای راست اسب اردشیر یکم به‌پیش آمده و خم شده است؛ و اردشیر نیز سر اسبش را پایین آورده است (شکل ۲). این حالت اسب که در خان تختی نیز دیده می‌شود، نشانه‌ی سپاس و احترام است.

به‌استثنای ویلسن که سواران را بهرام دوم و بهرام سوم پنداشته است، انتساب هویت ارمنى به پیادگان مهم‌ترین چالشی است که در روند بازشناسی شخصیت‌های تاریخی نقش برجسته‌ی خان تختی دیده می‌شود؛ بدین معنی که هرچند برای بازشناسی اردشیر بابکان و شاپور یکم شواهد باستان‌شناختی و مدارک تاریخی همانند نقوش برجسته‌ی فارس و سکه‌های نوشته‌دار در دست است، اما به‌راستی درباره‌ی بازشناسی ارامنه هیچ مدرک ملموس و عینی در دست نیست! که همین انتساب بی‌مایه، سبب شگفتی نویسندگان شده است؛ زیرا شالوده‌ی تاریخ بر اسناد تاریخی، و بنیان باستان‌شناسی بر مجموعه‌ی فرهنگ مادی و آثار مادی برجای مانده از گذشتگان استوار است (Halsall, 1997). شاید ریشه‌های داستان بی‌سند بیعت بزرگان ارمنى با اردشیر بابکان را بتوان در سفرنامه‌ی فلاندن و گُست جستجو کرد؛ زیرا فلاندن و گُست گزارش کرده‌اند که در ناحیه‌ی سلماس - به سال ۱۸۴۱ میلادی - روستایی قرار دارد که مردم آنجا مسیحی‌اند (فلاندن، ۱۳۵۶: ۴۳۵). به نظر می‌رسد که شاید همین گزارش سبب گمراهی جکسن و لمان‌هوپت شده است؛ یعنی ایشان به اعتبار این‌که نزدیک‌ترین روستا به نقش برجسته‌ی خان تختی، مسیحی‌نشین است، و از سوی دیگر منابع تاریخی روم از نبردهای ایران و روم بر سر ارمنیه بسیار نوشته‌اند، پیادگان نقش خان تختی را ارمنى پنداشته‌اند. آشکار است که جکسن و لمان‌هوپت به سبب نداشتن یک روش‌شناسی مقبول تاریخی و یا باستان‌شناختی، گرفتار مغلطه-ی «هم‌بستگی» شده‌اند.

اگر به تاریخ هنر پیش از مسیحیت شرق میانه و اروپا نگاهی گذار داشته باشیم، آشکارا درخواهیم یافت که در سراسر هنر کلاسیک روم حتی یک نمونه نگاره و یا نقش برجسته و یا سکه‌ای در دست نیست که چهره و جامه و نشانه‌های فرهنگی یک نفر ارمنى را معرفی کند (برای مثال ن.ک. Kleiner, 2010, 2011). هم‌چنین

مطالعه و بررسی هنر ایران عهد ساسانی، و تدقیق در منابع آن هم، نشان می‌دهد که فرهنگ مادی و صور هنری ارمنیان عهد ساسانی و دوران روم پیش از مسیحیت برای باستان‌شناسی و تاریخ هنوز ناشناخته است (برای مثال ن.ک. گیرشمن، ۱۳۵۰؛ پرادا، ۱۳۸۶). بنابراین، انتساب پیادگان خان‌تختی به ارمنیان به‌راستی که هیچ سندیت باستان‌شناختی و تاریخی ندارد؛ بلکه بن‌مایه‌ی آن «توسل به باور عموم» بوده است. اما واشکافی و بررسی فرضیه‌ی فریدون آورزمانی درباره‌ی انتساب پیادگان به بزرگان خاندان‌های اشکانی سورن و اسپهبد پشتوانه‌ی تاریخی دارد:

اردشیر بابکان، به سال ۲۲۴ میلادی، در نبرد سرنوشت‌ساز هرمزدگان بر اردوان پنجم اشکانی پیروز شد (پیرنیا، ۱۳۷۰: ۲۸۰) که همین پیروزی تاریخی در نقش‌برجسته‌ی تنگاب فیروزآباد جاویدان شده است (هرمان، ۱۳۷۳: ۸۴). علی‌رغم پیروزی هرمزدگان، برادر اردوان پنجم با لقب بلاش پنجم در سلوکیه قیام کرد؛ و بر آذربادگان و کرمانشاهان و همدان دست‌یافت؛ اما دیری نگذشت که اردشیر بابکان در ۲۲۸ میلادی بر بلاش پنجم نیز پیروز شد. پس از شکست بلاش پنجم، اردواز پسر اردوان پنجم با لقب اردوان ششم از تیسفون برخاست و از خاندان‌ها و بزرگان پهلوی و دودمان اشکانی، همه، به‌استثنای سورن‌ها و اسپهبدان، از وی پشتیبانی کردند (جواد، آورزمانی، ۱۳۸۸: ۶۴) تا بدان‌جا که اردواز سکه‌ی نقره نیز ضرب کرد (دیاکونف، ۱۳۸۲: ۲۸۹). اما سرانجام، در سال ۲۳۰ میلادی، به روایتی در جنگ تیسفون، اردشیر بابکان به یاری خاندان‌های اشکانی سورن و اسپهبد بر اردواز اشکانی پیروز شد. ناگفته نماند که خاندان‌های اشکانی سورن و اسپهبد اردشیر بابکان را صرفاً در سرکوب قیام‌های بلاش پنجم و اردواز اشکانی یاری نکردند؛ بلکه ایشان در نبردهای اردشیر بابکان با روم برای اعاده‌ی حاکمیت ایران بر ارمنیه و فرات شرقی نیز نقشی بس مهم داشتند: در سال ۲۲۸ میلادی، خسرو (ارشک) شاهزاده‌ی اشکانی‌تبار فرمانروای ارمنیه از اسکندر سوروس قیصر روم (۲۳۵ - ۲۲۲ م.) برای جنگ علیه اردشیر بابکان یاری گرفت. قیصر روم پیشنهاد صلح اردشیر بابکان را نپذیرفت؛ و با سپاهی بزرگ به یاری شورشیان ارمنی شتافت. سپاه روم به سه لژیون تقسیم شد: لژیون یکم به فرماندهی اسکندر سوروس برای فتح تیسفون حرکت کرد؛ و لژیون دوم نیز مأمور تصرف شوش شد؛ اما لژیون سوم مأموریت داشت که آذربادگان را تصرف کند. اردشیر بابکان با علم به این‌که سه لژیون روم با همدیگر ارتباط کافی نداشته و عقبه‌ی آن‌ها گسسته است، به‌سرعت لژیون شوش را درهم‌شکسته و سپس لژیون آذربادگان را به هزیمت و عقب‌نشینی واداشت که در همین عقب‌نشینی، لژیون سوم تلفات بسیار داد. اسکندر سوروس که ناکامی لژیون‌های دوم و سوم را دید، ناگزیر به‌طرف ارمنیه عقب‌نشینی کرد؛ اما سپاه ساسانی از شکست و عقب‌نشینی لژیون سوم روم در آذربادگان بهره جست و با کشاندن دامنه‌ی جنگ به ارمنیه حتی نصیبین را محاصره کرد؛ تا این‌که سرانجام خسرو اشکانی از تخت ارمنیه سرنگون شد؛ و اردشیر بابکان هم، پس از عقب‌نشینی از فرات غربی، شرایط صلح اسکندر سوروس را پذیرفت (۲۳۲ م.) که حاکمیت ایران بر ارمنیه و فرات شرقی را به رسمیت می‌شناخت (پیرنیا، ۱۳۷۰: ۲۸۲-۲۸۰؛ رابینسن، ۱۳۷۰: ۷۲۵؛ هرمان، ۱۳۷۳: ۸۵). پس از اعاده‌ی حاکمیت ایران بر ارمنیه، به دستور اردشیر بابکان سنت‌های مزدیسنی و آتشکده‌ها در آنجا برپا گشت (پیرنیا، ۱۳۷۰: ۲۸۲). نقش راهبردی اتحاد دودمان‌های اشکانی سورن و اسپهبد با خاندان پارسی اردشیر در این نبردهای سرنوشت‌ساز بی‌گمان انکارناپذیر است. تأثیر فراگیر پیمان سورن‌ها و اسپهبدان با دربار ساسانی تا چندین سده ادامه داشت؛ و آنان در پیروزی‌های شاپور دوم در نبرد با روم نقشی مهم ایفاء کردند؛ و حتی، بنا

به تحقیقات خانم پور شریعتی، گسستن پیمان این دو خاندان با خاندان اردشیر بعدها یکی از مهم‌ترین عوامل فروپاشی ساسانیان شد (Pourshariati, 2008: 43, 53).

۵. نتیجه

در متون ایران‌شناسان غیر ایرانی که درباره‌ی هویت شخصیت‌های تاریخی نقش‌برجسته‌ی خان تختی گمانه‌زنی کرده‌اند، تضادهایی دیده می‌شود که برخاسته از مغالطه در روش‌شناسی پژوهشی ایشان است؛ حال آن‌که روش‌شناسی مبتنی بر مطالعه‌ی هماهنگ سکه‌ها و نقوش‌برجسته‌ی ساسانی و روایات تاریخی و نیز پاک‌سازی خرد از مغالطات سه‌گانه‌ی بازگفته در مقدمه و بحث، روشن می‌کند آن پیادگانی که از سواران، یعنی اردشیر بابکان و شاپور یکم، حلقه‌هایی دریافت می‌کنند، بزرگان خاندان‌های اشکانی سورن و اسپهبد هستند که نقشی تاریخی در پیروزی‌های اردشیر بابکان و تثبیت پادشاهی وی، در سال‌های ۲۲۴ تا ۲۳۲ میلادی، داشتند. هم‌پیمانی سورن‌ها و اسپهبدان با اردشیر بابکان تأثیرات و ثمراتی چند برای دولت نو پای ساسانی داشت: از قدرت قیام شاهزادگان اشکانی فروکاست؛ لژیون رومی مأمور فتح آذرآبادگان را درهم‌شکسته؛ راه پیروزی در ارمنیه و فرات شرقی را هموار کرد؛ و سبب دوری اسکندر سوروس از تیسفون شد. درواقع، می‌توان نقش برجسته‌ی خان تختی را همانند نقوش برجسته‌ی شاپور یکم در تنگ چوگان دانست که سه صحنه‌ی تاریخی پیروزی شاپور بر گوردیانوس، والریانوس و بیعت فیلیپ عرب را یکجا و در یک قاب به نمایش گذاشته است؛ و در خان تختی هم، دو رویداد مهم تاریخی بیعت و هم‌پیمانی سورن‌ها و اسپهبدان با اردشیر بابکان و شاپور یکم (ولی‌عهد) و پیروزی بر لژیون روم در نبرد آذرآبادگان یکجا و در یک قاب به نمایش درآمده و جاویدان شده است؛ و همین صحنه نشان می‌دهد که از نظر اردشیر بابکان، اهمیت نبرد آذرآبادگان هم‌تراز و همسنگ نبرد هرمزدگان بوده است؛ زیرا اردشیر بابکان تنها دو نقش‌برجسته‌ی تاریخی و غیردینی شناخته‌شده دارد: تنگاب فیروزآباد که یادمان نبرد هرمزدگان است و خان تختی؛ که بنا به رأی نویسندگان، یادمان نبرد آذرآبادگان است. به یاد بیاوریم که پس از درهم شکستن لژیون روم در آذرآبادگان بود که راه پیشروی اردشیر به سوی ارمنیه و سورستان و سوریه هموار شد؛ و درواقع، پیروزی آذرآبادگان، مقدمه‌ی پیروزی‌های آتی اردشیر بود.

خان تختی دومین نقش‌برجسته‌ی تاریخی و غیردینی اردشیر بابکان، به لحاظ اهمیت و ترتیب تاریخی، بعد از تنگاب فیروزآباد است؛ چون که دیگر نقوش برجسته‌ی اردشیر بابکان در نقش رجب و نقش رستم و فیروزآباد که صحنه‌های تشرّف وی به نزد اورمزد و ستاندن حلقه‌ی روبان‌دار فرّشاهی است، غیر تاریخی بوده و بن‌مایه‌ی دینی دارد. در نقش‌برجسته‌ی خان تختی، نمایش دریافت حلقه‌ی بی‌روبان، و حالت خمیدگی سر و پای راست اسبان اردشیر یکم و شاپور یکم، همگی نشانه‌ی ادای سپاس و احترام و هم‌پیمانی طرفین به همدیگر است؛ و بسیار بعید و دور از ذهن به نظر می‌رسد که پیادگان همان بزرگان ارمنی و یا خسرو (ارشک) شاهزاده‌ی شورشی ارمنیه و یا حتی ادواز اشکانی و بلاش پنجم باشند؛ زیرا، همان‌طوری که از نقوش جنگ سواران در تنگاب فیروزآباد و بیعت اورمزد با اردشیر در نقش رستم درک می‌شود، اردشیر بابکان فقط اردوان پنجم را پادشاه رسمی و شایسته‌ی حجاری نقش و صورت می‌دانسته است؛ و از نظر وی، بلاش پنجم و ادواز یاغی و شورشی بوده و شایستگی چنین احترامی را نداشتند؛ و فرمانروای اشکانی ارمنیه نیز خائنی بود که با دشمن همکاری کرده بود.

اسلوب حجاری خان تختی ادامه‌ی همان سنت‌های هنری عهد اشکانی در سرآغاز عهد ساسانی است که هنوز نقش برجسته‌سازی عهد ساسانی شخصیت مستقل خود را نیافته است. به نظر می‌رسد که خان تختی در میانه‌ی سال‌های ۲۳۳ تا ۲۳۸ میلادی، یعنی در فاصله‌ی دو پیروزی اردشیر بر روم، تراشیده شده است؛ چون- که شاپور از سال ۲۴۰ میلادی در سلطنت شریک اردشیر شد و بر سرش تاج نهاد؛ درحالی‌که در اینجا، متفاوت از نقوش برجسته‌اش در فارس و یا سکه‌ی مشترک وی با اردشیر، تاج بر سر ندارد؛ که همین نشانه‌ی مقام ولایت‌عهدی شاپور است که در اینجا بار دیگر تأیید شده است.

منابع

- پرادا، ادیت (۱۳۸۶) *هنر ایران باستان*. ترجمه‌ی یوسف مجیدزاده، چاپ سوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- پیرنیا، حسن (۱۳۷۰) *ایران باستانی*. تهران: دنیای کتاب.
- جکسن، ویلیامز آبراهام والتاین (۱۳۸۳) *سفرنامه جکسن (ایران در گذشته و حال)*. ترجمه‌ی منوچهر امیری و فریدون بدره‌ای، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- جواد، شهره و فریدون آورزمانی (۱۳۸۸) *سنگ‌نگاره‌های ساسانی*. تهران: انتشارات بلخ و پژوهشکده‌ی نظر.
- دیاکونوف، میخائیل میخائیلوویچ (۱۳۸۲) *تاریخ ایران باستان*. ترجمه‌ی روحی اربابی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- رابینسن، چارلز الکساندر (۱۳۷۰) *تاریخ باستان: از دوران پیش از تاریخ تا مرگ یوسی‌نینوس*. ترجمه‌ی اسماعیل دولتشاهی. تهران: شرکت سهامی انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- سرفراز، علی‌اکبر و بهمن فیروزمندی (۱۳۸۹) *باستان‌شناسی و هنر دوران تاریخی ماد، هخامنشی، اشکانی، ساسانی*. تهران: انتشارات مارلیک.
- فلاندن، اوژن و گُست، پاسکال (۱۳۵۶) *سفرنامه اوژن فلاندن به ایران*. ترجمه‌ی حسین نورصادقی، تهران: انتشارات اشراقی.
- کریستن سن، آرتور (۱۳۷۸) *ایران در زمان ساسانیان*. ترجمه‌ی رشید یاسمی، تهران: انتشارات معاصر.
- گیرشمن، رومن (۱۳۵۰) *هنر ایران، جلد دوم، دوره پارسی و ساسانی*. ترجمه‌ی بهرام فره‌وشی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- واندنبِرگ، لویی (۱۳۷۹) *باستان‌شناسی ایران باستان*. ترجمه‌ی عیسی بهنام، چاپ سوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- هرتسفلد، ارنست (۱۳۸۱) *ایران در شرق باستان*. ترجمه‌ی همایون صنعتی زاده، تهران: انتشارات سازمان میراث فرهنگی کشور.
- هرمان، جورجینا (۱۳۷۳) *تجدید حیات هنر و تمدن در ایران باستان*. ترجمه‌ی مهرداد وحدتی، تهران: انتشارات مرکز نشر دانشگاهی.
- هینتس، والتر (۱۳۸۵) *یافته‌هایی تازه از ایران باستان*. ترجمه‌ی پرویز رجبی، تهران: انتشارات ققنوس.

Flandin, Eugène N., et Coste, Pascal X., 1851. *Voyage en Perse*, Paris.

Halsall, G., 1997. *Archaeology and historiography*, in: M. Benteley (ed.), *Companion to historiography*, London: Routledge pp. 788-808.

Hinz, W., 1965. *Das Sasanidsche felsrelief von Salmas*, *Iranica Antiqua* 5: 148-160.

Kleiner, F. S., 2010. *A History of Roman art*, Wadsworth, Cenage Learning.

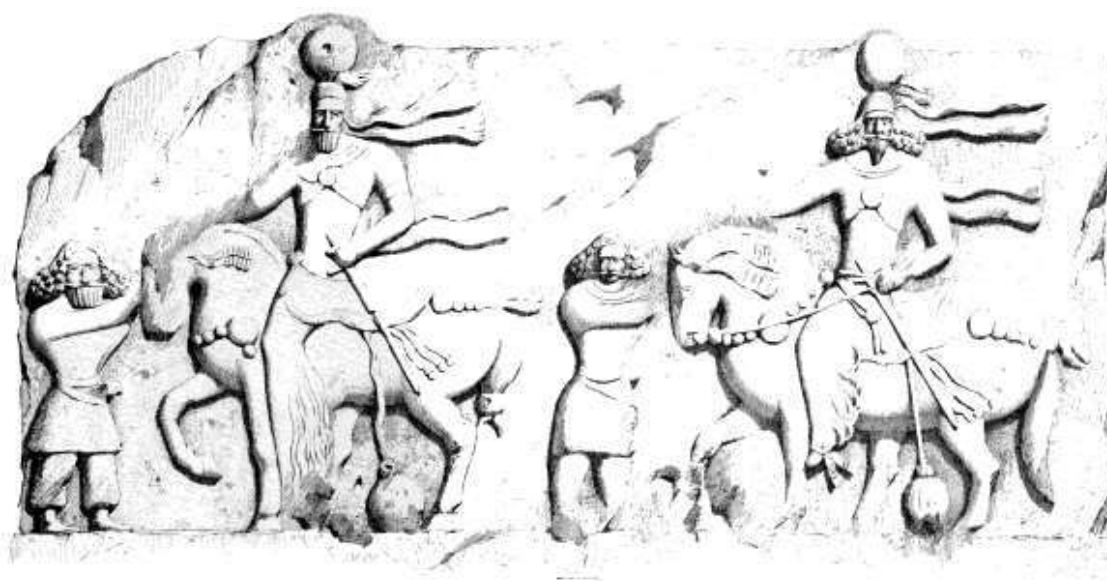
Kleiner, F. S. 2011. *Gardner's art through the ages: a global history*, (13th edition), Wadsworth, Cenage Learning.

Levit- Tawil, D., 1992. *The Sassanian rock relief at Darabgird: a re-evaluation*, *Journal of Near Eastern Studies* 51 (3): 161-180.

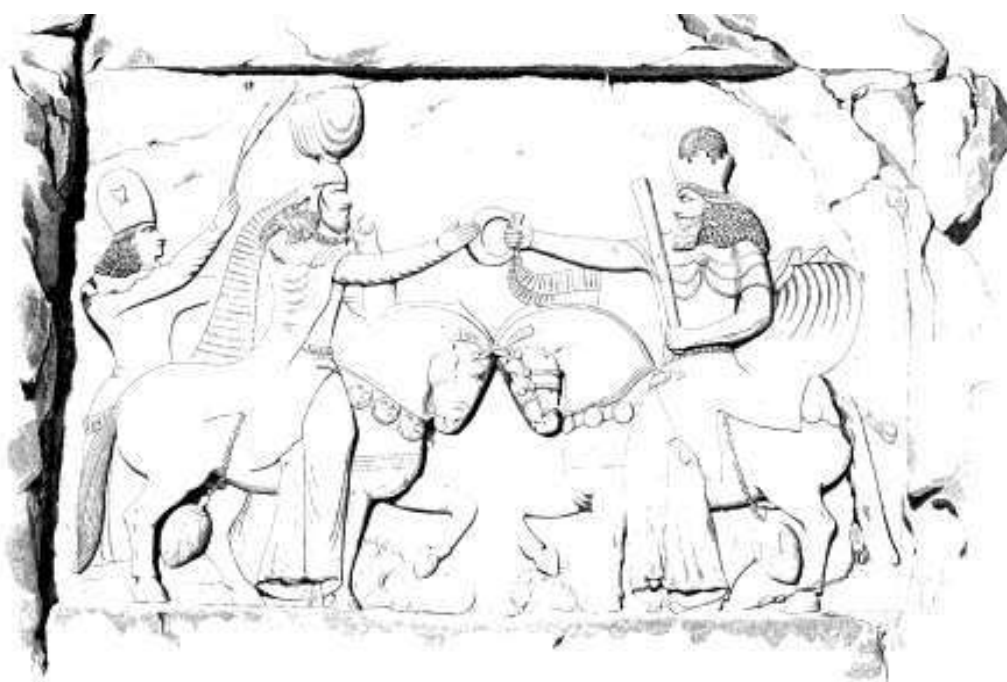
Pourshariati, P., 2008. *Decline and fall of the Sasanian Empire (the Sassanian- Parthian confederacy and the Arab conquest of Iran)*. London, I. B. Tauris.

Russell, B., 1954. *The scientific outlook* (3rd edition), London, George Allen and Unwin Ltd.

Soudavar, A., 2012. *Looking through the two eyes of the earth: a reassessment of Sassanian rock relief*, *Iranian Studies* 45 (1): 29-58.



شکل ۱: نقش برجسته‌ی خان تختی در سلماس. نقاشی از Flandin et Coste 1851



شکل ۲: نقش برجسته‌ی اردشیر بابکان در نقش رستم. نقاشی از Flandin et Coste 1851

مقایسه سبکی گاه‌نگاری پیکرک‌های انسانی شهر سوخته با فرهنگ‌های همجوار در دوره مفرغ

مهین جهانبخش

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد باستان‌شناسی، دانشگاه تهران

روح‌الله شیرازی

دانشیار گروه باستان‌شناسی، دانشگاه سیستان و بلوچستان

مجتبی خوارزمی

دانشجوی دکتری باستان‌شناسی، دانشگاه سیستان و بلوچستان

زینب افضلی *

دانشجوی دکتری باستان‌شناسی، دانشگاه تهران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۰/۲۹؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۰/۲۰

چکیده

در شهر سوخته، پیکرک‌ها یکی از مواد و اشیای فراوانی هستند که نشان‌دهنده‌ی بخشی از هنر و وضعیت کلی جامعه آن زمان بوده‌اند. بررسی انواع پیکرک‌های انسانی شهرسوخته در دوره مفرغ نشان می‌دهد که نظیر این پیکرک‌ها در محوطه‌های داخل و هم‌جوار ایران به‌طور وسیعی پراکنده بوده است. این پیکرک‌ها نشان‌دهنده، عقاید و باورهای دینی و تأثیرات زیست‌محیطی منطقه شهرسوخته و تبادلات فرهنگی با دیگر مناطق هستند. تحلیل‌های انجام‌شده در مورد پیکرک‌ها بر اساس مقایسه سبکی و گاه‌نگاری شهرسوخته با حوزه‌های مرتبط فرهنگی صورت گرفته است. یکی از پرسش‌های مهم این است که آیا شباهت پیکرک‌های انسانی شهرسوخته با مناطق ذکرشده، از لحاظ بازه‌ی زمانی هم در یک دوره قرار گرفته یا صرفاً شباهت‌های سبکی دارند. در این مقاله تحلیل‌های ما با در نظر گرفتن ارتباطات تاریخی بین محوطه‌های بزرگ دوره مفرغ، بر اساس گاه‌نگاری از محوطه‌های مجاور و حتی دورتر و همچنین بررسی‌هایی در انواع پیکرک‌های شهرسوخته با شباهت‌های بین این محوطه‌ها انجام‌شده است. هرچند از لحاظ عملکردی شاید پیکرک‌ها در نقاط گوناگون باهم متفاوت بودند، اما در بحث شباهت‌ها و تاریخ‌گذاری‌ها نشان‌دهنده تأثیرپذیری، تعامل و هم‌زمانی پیکرک‌های انسانی شهر سوخته با فرهنگ‌های هم‌زمان دیگر است.

واژه‌های کلیدی: پیکرک انسانی، دوره مفرغ، شهرسوخته، گاه‌نگاری، فرهنگ‌های هم‌زمان.

۱. مقدمه

شهرسوخته حاوی اشیای ارزشمندی است که می‌توان بازسازی نسبتاً مناسبی از اوضاع اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از این محوطه به دست آورد. به علت تعاملات در دنیای باستان، بخشی از اعتقادات هر منطقه در رابطه با محوطه‌های پیرامونی آن بررسی می‌شود. در تلاش برای بازسازی زندگی پیشینیان، ضروری است که به همه‌ی جنبه‌های فرهنگ مانند جامعه، اقتصاد و مذهب پرداخته شود (Becker, 1997:119). قرارگیری شهرسوخته در مسیر راه‌های بازرگانی (Tosi, 1978:55) سبب تأثیر و تأثر بر محوطه‌های پیرامون خود شده است. روابط تجاری و فرهنگی شهرسوخته با همسایگان شمالی نظیر فرهنگ نمازگاه در جنوب ترکمنستان و محوطه موندیگاک در جنوب افغانستان و با همسایگان شرقی و جنوبی همانند بمپور در بلوچستان ایران (Biscione, 1974:134) و میری‌کلات در پاکستان و نیز تپه یحیی (Karlovsky and Tosi, 1989:21) و شهداد (Kohl, 1977:118) نشان‌دهنده‌ی این ارتباطات است. یکی از یافته‌های مهم در محوطه شهرسوخته، پیکرک‌های انسانی هستند که با مطالعه‌ی دقیق آن‌ها می‌توان به بخشی از رهیافت‌های فکری و اعتقادی مردم آن زمان پی برد. پیکرک‌ها به صورت پخته و خام از هر چهار دوره‌ی فرهنگی این محوطه به دست آمده و مقایسه‌ی دقیق آن‌ها می‌تواند ارتباطات فرهنگی شهرسوخته با محوطه‌های هم‌زمان را نشان دهد. اگر بخواهیم انگیزه‌های ساخت بیشتر پیکرک‌های جانوری را که معمولاً بازندگی مردم باستان پیوند خورده است؛ از دید اقتصادی توجیه کنیم، در مورد ساخت پیکرک‌های انسانی باید با کمی احتیاط به آن نگاه کرد. زیرا این پیکرک‌ها به وفور در شهر سوخته پیداشده و این حجم انبوه نشان می‌دهد که احتمالاً جنبه تجارتي و کالای شأن‌زا کمتر در ساخت پیکرک‌ها مدنظر بوده است. در توصیف کالاهای مهم و صادراتی شهر سوخته، مانند لاجورد و عقیق و... «بیشونه» از پیکرک‌ها به عنوان کالای تجاری و یا صادراتی نام نبرده است (Biscione, et al, 1973:23). «دنی» یافته شدن پیکرک در گورهای Timargarha را نشانه‌ای آیینی و تشریفات مذهبی دانسته (Dani and Mason, 1996:416) یا در جای دیگری Dani و Thapar پیدا شدن بیش از اندازه پیکرک‌های زنانه را در یک روستا نشانه خدایانو بودن این پیکرک‌ها می‌داند (همان، ۲۹۵) و یا Salvatori پیدا شدن پیکرک‌ها در دوره مفرغ میانی در واحه مرو را درجه‌ای از گسترش پیچیدگی منطقه‌ای به شمار می‌آورد (Salvatori and Tosi, 2008:78) در مورد پیکرک‌های انسانی، عمده‌ترین دیدگاه؛ جنبه آیینی و ارتباط دادن بسیاری از آن‌ها با اعتقادات بشری نظیر خدایانو، باروری و جنبه‌های مربوط به ماورایی مدنظر است. «استینسون» چندین عامل، مانند طلسم و جادو، تشریفات مذهبی و تشریفات آیینی مثل جشن‌ها را برای کاربرد پیکرک‌ها بیان می‌کند (Stinson, 2006: 2). بافتاری (مانند گورها، کانال‌های آبیاری، مناطق مسکونی، کوچه‌ها و...) که بیشتر پیکرک‌های دوره مفرغ در محوطه‌های گوناگون به دست آمده است باهم متفاوت‌اند و به همین سبب لزوماً شباهت‌های ظاهری دلیل بر عملکرد یکسان نیست، به عنوان مثال در واحه گئوکسیور در ترکمنستان با کاوش‌هایی که توسط «ساریانیدی» انجام گرفت، پیکرک‌ها از همه‌ی فضاها کاوش شده، یافت شده‌اند. البته پیکرک‌ها در قبور از فراوانی اندکی برخوردارند و «توزی» در کاوش‌های خود هیچ پیکرکی از درون گورها به دست نیاورده است (توزی، مکاتبات شخصی). این رویه نیز در کاوش‌های سیدسجادی ادامه داشته به عنوان مثال در کاوش‌های سال ۱۹۹۹ در ساختمان شماره یک که متعلق به دوره III 2 II بود به جز لایه F

که متعلق به III3 بود، از بخش ترانشه یادمانی پیکرک‌های زنانه و مردانه در کنار دیگر اشیای گلی به دست آمد (Seyd Sajjadi, and Moradi, 2014:84). در کاوش‌های سال ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ سیدسجادی به پیکرک‌های زیادی از محوطه صنعتگران اشاره می‌کند (Seyd Sajjadi, et al, 2008:354) ولی در سال ۲۰۰۵ و ۲۰۰۶ در گورستان فقط یک پیکرک گلی کوچک از قبر شماره‌ی ۶۵۱۳ که متعلق به یک نوزاد بود، به دست آمد (Seyd Sajjadi and Casanova, 2006:354). در این نوشتار انواع پیکرک‌های انسانی شهرسوخته بر اساس نوع و شیوه ساخت و سپس گاهنگاری تطبیقی و طبقه‌بندی پیکرک‌های با محوطه‌های دیگر مورد مقایسه قرار گرفته است. پژوهش مورفولوژی، ساختار و خصوصیات برجسته ظاهری پیکرک‌ها (به صورت یک ویژگی خاص) و نیز هم‌زمانی تاریخی نیز مبنای سنجش و تحلیل پیکرک‌ها بوده است.

۲. روش تحقیق و پیشینه پژوهش

در مورد پیکرک‌های شهرسوخته به طور کلی تحقیقاتی انجام گرفته، اما تقریباً مقایسه جزء به جزء در هیچ یک از این کارها انجام نشده است، ماریتزیو توزی در مقاله‌ای با عنوان *Excavations at Shahr-i Sokhta* یک توصیف کلی از پیکرک‌های شهرسوخته ارائه نموده است. روح‌الله شیرازی نیز موضوع پایان‌نامه‌ی دکترایشان مربوط به پیکرک‌های شهرسوخته بوده و علاوه بر آن مقاله‌ای با عنوان *Figurines Anthropomorphes Du Bronze Ancien De Shahr-I Sokhta periode II* در مورد پیکرک‌های انسانی که در محوطه صنعتی و بنای یادمانی پیداشده، نوشته است.

در این مقاله از مطالعات کتابخانه‌ای، مکاتبات شخصی با توزی (کاوشگر شهر سوخته) و روش جمع‌آوری اسنادی منابع و تطبیق این منابع با یکدیگر استفاده شده است. یکی از اهداف مهم این پژوهش، تطبیق پیکرک‌های شهرسوخته علاوه بر شباهت ساختاری با پیکرک‌های مقایسه شده در سایر نقاط از لحاظ شکلی و مقایسه پیکرک‌ها از لحاظ بازه‌ی زمانی با محوطه‌های هم‌جوار و دارای آثار فرهنگی مشترک بود. به همین دلیل در مقایسه پیکرک‌های شهرسوخته، تلاش شد تا این مقایسه با محوطه‌های جنوب شرق ایران، جنوب ترکمنستان، جنوب افغانستان و بخش‌هایی از پاکستان و هند مقایسه شود. در یک مقایسه در مرحله نخست، ما اصول قیاسی پیکرک‌های شهرسوخته (از لحاظ شکل، جنس و ساخت) را با مکان‌های دیگر را در ارتباط با مفاهیم اجتماعی پیکرک‌ها مورد توجه قرار داده‌ایم و سپس تطبیق گاه نگاری انجام شده است. بخشی از این محوطه‌های هم‌جوار و هم‌دوره، شامل تپه یحیی، جیرفت، شهداد، بمپور، موندیگاک، دامب سادات، مهرگره، نمازگاه، واحه گئوکسیور و.. بودند که نزدیک‌ترین ارتباطات فرهنگی را با شهرسوخته داشتند. زیرا تبادلات و تأثیر و تأثرات شهرسوخته با این مناطق در هزاره سوم به طور آشکاری بیش از تبادلات با سایر مناطق دیگر بود.

۳. کلیاتی درباره‌ی پیکرک‌های انسانی شهرسوخته

پیکرک‌های انسانی شهرسوخته نسبت به پیکرک‌های جانوری از تنوع بیشتری برخوردار است و تقسیم‌بندی‌های متفاوتی از آن‌ها ارائه شده است. توزی این پیکرک‌ها را به سه نوع اصلی تقسیم کرده است: ۱- پیکرک‌هایی با بدن استوانه‌ای ۲- پیکرک‌هایی با بدن مثلی شکل ۳- پیکرک‌هایی با بدن خمیده (Tosi, 1968:359,360). که بیشتر از فضاهای شماره ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۳، ۱۵ و اکثراً در میان توده خاکی که برای پر

کردن فضاها استفاده شده و تعداد کمی نیز بر روی کف فضای شماره ۵ به دست آمده است (شیرازی، ۱۳۸۸: ۲۹۴). با توجه به پراکندگی پیکرک‌ها، بیشترین پیکرک‌های انسانی از فضای شماره X واقع در مرکز بنای یادمانی و اکثر نمونه‌هایی که از کاوش‌های ساختمان شماره یک به دست آمده، شکسته و ناقص می‌باشند (شکل ۱) (Shirazi, 2007:150). پیکرک‌ها زنانه و مردانه و بیشتر آن‌ها نشان‌دهنده‌ی اشکال تجریدی و انتزاعی هستند. زنان در حالت‌های مختلف نشسته و ایستاده، با شکم تقریباً برآمده، پاهای دراز و سینه‌های برجسته نشان داده شده‌اند.

پیکرک مردان با دستان بالابرده به آسمان به حالت استغاثه، با دست‌های آویزان به حالت تسلیم و با گردن فرورفته داخل ردای بلند نشان داده شده‌اند (سیدسجادی، ۱۳۸۹: ۳۹). پیکرک‌های چلیپایی، نشسته، به شکل نیم‌تنه و استوانه‌ای بیشترین فراوانی را در میان پیکرک‌ها دارند. پیکرک‌ها عموماً از گل ساخته شده‌اند (Tosi, 1968: 55) و پیکرک‌های سنگی و مفرغی از فراوانی اندکی برخوردار هستند. پیکرک‌های شهر سوخته شامل پیکرک‌های انسانی مردانه و زنانه است که از لحاظ جنس ساخت آن به سه دسته‌ی پیکرک‌های گلی، سنگی و مفرغی تقسیم می‌شود.

۳-۱. پیکرک‌های انسانی گلی

پیکرک‌های انسانی گلی که بیشترین فراوانی را در میان پیکرک‌های شهر سوخته دارند از لحاظ ظاهری به پیکرک‌های چلیپایی، نشسته، استوانه‌ای، پیکرک‌های برهنه با سرین بزرگ، نیم‌تنه‌ها، سرها و پیکرک‌های منقوش تقسیم می‌شوند.

۳-۱-۱. پیکرک‌های چلیپایی شکل

پیکرک‌های چلیپایی فراوانی بیشتری در میان پیکرک‌های شهر سوخته دارند و اندازه آن‌ها بین ۲ تا ۴ سانتیمتر است که نشان‌دهنده افراد در حالت ایستاده هستند. جزییات صورت معمولاً نشان داده نشده، اما در برخی موارد دارای تزیینات و لباس هستند (شکل ۲). از نمونه‌های جالب، زنی را نشان می‌دهد که بر روی لباس وی تزییناتی به شکل پولک‌های گلی برجسته ایجاد شده (Shirazi, 2007:155-156) (شکل ۳). از نظر گاه‌نگاری به دوره II و III استقرار شهر سوخته تعلق دارد (شیرازی، ۱۳۸۸: ۲۸۶). دو نمونه دیگر از پیکرک‌های چلیپایی شکل، متعلق به سال‌های ۳۰۰۰ تا ۲۷۰۰ پیش از میلاد، مطابق با دوره I و II استقرار شهر سوخته می‌باشند. پیکرک‌هایی با جنسیت نامشخص که بر روی کمرشان تزییناتی به شکل دایره‌های افزوده دیده می‌شود از جنوب ترکمنستان از لایه‌ی III نمازگاه، (شکل ۴) در شرق ترکمنستان از گئوکسیور، از لایه III موندیگاک در افغانستان و از لایه‌های II و III دامب‌سادات در کویت پاکستان به دست آمده است (Tosi, 1972:195). در این پیکرک‌ها سینه‌های برجسته زنانه مشخص‌کننده، جنسیت آن‌ها است (Daems, 2001:12). نمونه‌های از شهداد (حاکمی، ۱۳۸۵: ۱۶۰)، تپه حصار و تورنگ تپه گرگان در ایران (روستایی، ۱۳۸۵: ۱۴) و از قره‌تپه در ترکمنستان به دست آمده است (فرامکین، ۱۳۷۲: ۲۲۳). مهم‌ترین ویژگی‌های پیکرک‌های چلیپایی، اندازه کوچک (شمانت، ۱۳۸۰: ۴۵) و وضعیت ایستاده با پاهای بسته‌شان است. این حالت را در بسیاری از پیکرک‌های هزاره سوم از شرق ایران تا سرزمین‌های غربی فلات ایران، می‌توان دید (شکل ۵).

تعداد زیادی پیکرک‌های مادینه به حالت نشسته، از دوره I شهرسوخته، متعلق به سال‌های ۳۲۰۰ تا ۲۸۰۰ پیش از میلاد، به دست آمده که به صورت کاملاً مشبک ساخته شده‌اند. شبیه این پیکرک‌ها، در تپه دشت (Mortazavi, 2010, 11) (شکل ۶) و مناطق جنوبی ترکمنستان به وفور یافت شده و نشان‌دهنده ارتباط با سرزمین‌های شرقی فلات ایران در دوره I استقرار شهری سوخته است (Tosi, 1973: 64) (شکل ۷). این سنت پیکرک سازی در جیتون در جنوب ترکمنستان (Goolidge, 2005: 131) و محوطه‌های مهرگره (شکل ۸) و کیلی گل محمد در دشت کویت پاکستان رواج داشته و به مناطق هم‌جوار نفوذ کرده است (سیدسجادی، ۱۳۸۸: ۱۶۵). پیکرک‌های نشسته از دوره II شهرسوخته، متعلق به سال‌های بین ۲۸۰۰ تا ۲۵۰۰ پیش از میلاد است که بین ۴ تا ۸ سانتیمتر، زنانه را نشان می‌دهد که نشسته‌اند و دست‌ها را به طرفین دراز کرده و نیم‌تنه بالایی، به شکل استوانه یا مثلث و پاها به شکل مخروط است. یکی از این پیکرک‌های مادری را نشان می‌دهد که بچه‌ای را حمل می‌کند (شیرازی، ۱۳۸۸: ۲۸۸، ۲۸۹)، یا زنی که پولک‌های کوچک گلی تزئینی بر روی سینه‌اش افزوده شده است (سیدسجادی، ۱۳۸۹: ۳۹). تعدادی هم سوراخ نافشان به صورت حفره بزرگ توخالی نشان داده شده است (Tosi, 1968: 361). نمونه‌های شبیه پیکرک‌های نشسته شهری سوخته از شهداد (حاکمی، ۱۳۸۵: ۱۵۹)، از دوره V مهرگره در بلوچستان پاکستان، از دوره VI موندیگاک و از سعیدقلعه در افغانستان (سیدسجادی، ۱۳۸۸: ۲۴۲) آلتین تپه، الغ تپه (Shirazi, 2007: 158)، (شکل ۹) گئوکسیور (Tosi, 1968: 396) (شکل ۱۰) و نیز از قره تپه (شکل ۱۱) ترکمنستان کشف شده‌اند (فرامکین، ۱۳۷۲: ۲۲۳). از دوره VII مهرگره پیکرک زنی که کودک خود را در بغل گرفته مربوط به ۲۷۰۰ پیش از میلاد (Shaffer and Thapar, 1999: 256) (شکل ۱۲). از دوره VII مهرگره مربوط به هزاره سوم پیش از میلاد، پیکرک‌های زنانه تولید می‌شده که بازوها و پاها باز داشته‌اند و شبیه نمونه‌هایی است که در سرتاسر بلوچستان پیدا می‌شود و به نام «الهه مادر زاب» شهرت دارد (سیدسجادی، ۱۳۸۸: ۱۴۶). از دوره IV موندیگاک افغانستان زنانه را با پستان‌های بسیار بزرگ، صورت‌های فشرده، چشم‌های افزوده و بازوانی بال شکل که «زب» نامیده می‌شوند. از ده‌موراسی‌گوندای در نزدیکی موندیگاک، در ساختمان «نمازگاه اختصاصی» پیکرک‌های زنان به سبک زاب به دست آمده است (توزی و دیگران، ۱۳۷۴: ۲۹۳). از هاراپا و موهنجودارو متعلق به تمدن سند، زنان نیمه برهنه از گل پخته، به عنوان خدایان مادر و الهه باروری منسوب‌اند (سیدسجادی، ۱۳۸۸: ۱۰۷). با توجه به کاربرد سفال به عنوان یک عنصر مهم در شهرسوخته، می‌توان تأثیرگذاری نقش‌های سفالی را بر روی پیکرک‌ها مشاهده نمود (Tosi, 1968: 54). به نظر توزی پیکرک‌ها شباهت نزدیکی به تولیدات سفالی دارند، به‌ویژه که پیکرک‌ها از گل ساخته شده‌اند که می‌توان این شباهت‌ها را در پیکرک‌های پیدا شده از شهرسوخته و نقوش سفالی جنوب شرقی بلوچستان و جنوب ایران مشاهده کرد (همان: ۵۵). به عنوان مثال از ویژگی‌های پیکرک‌های زنان با حالت نشسته، در شهرسوخته، استفاده از نقش مایه‌های مخروطی و مثلثی برای نشان دادن اجزاء بدن است (شمانت، ۱۳۸۰: ۴۷). نقش مایه‌های تزئینی مثلث را بر روی سفال‌های متعلق به هزاره سوم در محوطه‌های تپه بمپور (Stein, 1934: 197)، نال در بلوچستان پاکستان (Cortesi, 2009: 12)، میری کلات در مکران پاکستان (Besenval, 1995: 208) و بر روی سفال‌های محوطه‌های سند (سیدسجادی، ۱۳۸۸: ۱۰۸) می‌توان مشاهده کرد.

پیکرک‌های مادینه نشسته شهرسوخته، تقریباً تمامی فاقد سر می‌باشند (shirazi, 2007: 156, 157). این امر هم می‌توانسته عمدی و هم اتفاقی باشد. این سنت، پیشینه‌ای بس طولانی دارد، به‌طوری‌که از دوره نوسنگی در تپه‌های گنج‌دره و چغامیش، از دوره مس‌سنگی در محوطه‌های پرچینه لرستان، شوش، تل‌ملیان، تل‌باکون (دیمز، ۱۳۸۸: ۳۷)، حصار (روستایی، ۱۳۸۵: ۱۳) و الغ‌تپه در ترکمنستان (شیرازی، ۱۳۸۸: ۳۰۵) متعلق به هزاره سوم پیش از میلاد، پیکرک‌های فاقد سر به‌دست‌آمده است.

۳-۱-۳. پیکرک‌های استوانه‌ای

پیکرک‌های استوانه‌ای شهرسوخته بین ۵ تا ۱۰ سانتیمتر و از جنس گل پخته که جزییات بدن و صورت نشان داده نشده و سر پیکرک مستقیماً به بدن چسبیده است (شیرازی، ۱۳۸۸: ۲۸۶ و سیدسجادی، ۱۳۷۴: ۲۲۱) (شکل ۱۳). تنه استوانه‌ای شکل و بازوها تنومند و کوتاه که به طرفین باز شده، دیده می‌شود. جزییات مردانه یا زنانه بر روی این پیکرک‌ها نشان داده نشده، اما می‌توان دریافت که سازنده پیکرک با توجه به عضله بندی قوی پیکرک‌ها در نظر داشته تا شخصیتی مذکر را نشان دهد (شیرازی، ۱۳۸۸: ۲۸۶) (شکل ۱۴). پیکرکی استوانه‌ای از بمپور از لحاظ ایستایی و فرم با نمونه‌های شهرسوخته شبیه است (De cardi, 1966: 326). (شکل ۱۵). از هزاره سوم پیش از میلاد، از شهداد (حاکمی، ۱۳۸۵: ۱۵۹)، جیرفت (Shirazi, 2007: 155) (شکل ۱۶ و ۱۳) پیکره مفرغی از تپه حصار III یافت شده (روستایی، ۱۳۸۵: ۲۷) که تمامی این پیکرک‌ها در وضعیت ایستاده می‌باشند. از موندیگاک افغانستان (توزی و دیگران، ۱۳۷۴: ۲۹۲)، سعیدقلعه در جنوب شرقی موندیگاک (سیدسجادی، ۱۳۸۸: ۲۴۲) آلتین‌تپه، خاپورتپه، الغ‌تپه و گئوکسیور نیز این‌گونه به‌دست‌آمده است (شیرازی، ۱۳۸۸: ۲۸۶). یکی از پیکرک‌های استوانه‌ای الغ‌تپه (Shirazi, 2007: 155) شباهت زیادی به نمونه‌های شهرسوخته دارد (شکل ۱۷) در هزاره سوم پیش از میلاد تصویر مردانی با عضلات سینه قوی و کمرهای باریک را بر روی ظروف سنگ صابون به به‌دست‌آمده از شرق ایران نیز می‌توان مشاهده کرد (پیتمن، ۱۳۸۴: ۳۰).

۳-۱-۴. پیکرک‌های برهنه با سرین بزرگ

از دیگر پیکرک‌های شهرسوخته، پیکرک‌های مادینه برهنه است که در دوره مفرغ تولید آن‌ها در بیشتر مناطق رایج بوده است (دیمز، ۱۳۸۸: ۳۷). از اوایل دوره II استقرار در شهر سوخته یک نمونه پیکرک گلی زنانه به‌صورت کاملاً مسبک در حالت ایستاده و با سرینی برجسته به‌دست‌آمده که شبیه سبک پیکرک‌های گلی نمازگاه III می‌باشند (Hansman and Stronach, 1972: 175). در برخی از پیکرک‌های زنانه، چشم‌ها به‌صورت لوزی‌های بزرگ و پستان‌ها به‌صورت تکه‌ای گلوله گلی به بدن افزوده شده است (Daems, 2001: 89). این پیکرک‌ها را در سرزمین‌های شرقی ایران هم می‌بینیم؛ چنانچه در کوت‌دیجی در پاکستان، دو پیکره سفالی زن با نیم‌تنه‌های مسبک و سرینی بزرگ به‌دست‌آمده است (سیدسجادی، ۱۳۸۸: ۵۲).

۳-۱-۵. نیم‌تنه‌ها

تعدادی از پیکرک‌های شهرسوخته، نیم‌تنه‌های مینیاتوری شکل انسانی می‌باشند که اندازه آن‌ها بین ۲ تا ۸ سانتیمتر متغیر و در بیشتر موارد جزییات نامشخص است که به چند زیرگروه تقسیم شده‌اند. دسته اول، نیم‌تنه‌هایی که دست‌ها را به طرفین دراز کرده‌اند. دسته دوم، نیم‌تنه‌هایی که دستانشان در دو طرف بدن

آویخته‌اند. دسته سوم، نیم‌تنه‌هایی که یک دست آنان به سمت پایین و دست دیگر بالا آمده است (شیرازی، ۱۳۸۸: ۲۹۰). دسته چهارم فاقد سر ولی به دلیل داشتن سینه‌های برجسته تحت عنوان نیم‌تنه‌های زنانه دسته‌بندی شده‌اند. یک نمونه دارای سینه‌های برجسته که در زیر گردنش تزییناتی به صورت رشته‌های مدور متحدالمرکز دارد و در روی سینه‌اش گلوله‌های گلی افزوده به صورت یک گردنبند درشت خودنمایی می‌کند و از فاز ۶ (دوره II) شهرسوخته به دست آمده و تاریخ آن مربوط به ۲۶۵۰ تا ۲۵۷۰ پیش از میلاد است (Cortesi, et al. 2009: 17) (شکل ۱۸). نمونه‌های شبیه این نیم‌تنه مادینه در مرکز تمدن هیرمند از محوطه موندیگاک دوره IV به دست آمده و به پیکرک زاب Zhob مشهور است، این پیکرک‌ها نشان‌دهنده ارتباطات میان شهرسوخته III و IV، موندیگاک IV (شکل ۱۹)، دامب سادات II و III (تصویر ۲۰) مهرگره VII (شکل ۲۱) (Jarrige, et al. 2011: 29) و میری کلات IIIc و IV (Jarrige, 2011: 16, 20) و متعلق به نیمه اول هزاره سوم پیش از میلاد می‌باشند. در مطابقت تاریخ‌ها، متوجه می‌شویم نیم‌تنه‌های شهرسوخته و موندیگاک از نظر زمانی بسیار به هم نزدیک می‌باشند. بر اساس آزمایش‌های انجام شده این نیم‌تنه‌ها با موارد مشابه در محوطه‌های شمال دشت سیستان، متعلق به فاز کوت‌دیجی، نیز مشابهت دارند (Cortesi et al. 2009: 17). اما سالم‌ترین این‌ها، نیم‌تنه‌ی سنگی زنی، بدون دست و پا و سر با سینه‌های برجسته و ارتفاع ۳ سانتیمتر است (سیدسجادی، ۱۳۸۹: ۱۳۵). نمونه‌های مشابه از آسیای مرکزی و افغانستان گزارش شده است (شیرازی، ۱۳۸۸: ۲۹۰).

۳-۱-۶. سرها

چند سر انسانی از مجموعه بنای یادمانی شهرسوخته یافت شده که اندازه‌ها بین ۲ تا ۴ سانتیمتر است. بر روی یک مورد چشم‌ها، بینی و دهان به خوبی نشان داده شده (شکل ۲۶) و نمونه دیگری هم دارای چشم‌های لوزی شکل است (Shirazi, 2007: 158) (شکل ۲۷)، از شهداد (حاکمی، ۱۳۸۵: ۱۶۱)، دامب سادات (شکل ۲۸)، مهرگره در بلوچستان پاکستان (سیدسجادی، ۱۳۸۸: ۱۵۱) الغ تپه و نمازگاه V در ترکمنستان نیز سرهایی (سیدسجادی، ۱۳۸۹: ۵۷۷) با چشمان لوزی افزوده به دست آمده است (شیرازی، ۱۳۸۸: ۲۹۱) (شکل ۲۹). از محوطه بندری لوتال در جنوب سند، مربوط به هزاره سوم پیش از میلاد، سر سفالی به دست آمده که شباهت زیادی به نمونه شهرسوخته و سرهای آهکی مشکوفه از موهنجودارو دارد (Possehl, 2002: 336). در بسیاری از پیکرک‌های پیش از تاریخ، نقش مایه لوزی به عنوان اجزای بدن پیکرک‌ها، استفاده شده است. نقش مایه‌های لوزی در دوره I شهرسوخته فقط به عنوان تزیینات سفال کاربرد داشته است (Tosi, 1971: 409). در دوره مفرغ این نقش مایه به تمام نقاطی که در تعامل فرهنگی با یکدیگر بودند، گسترش یافته و نمونه‌های مشابه این سرها از محوطه باستانی گئوکسیور و الغ تپه در ترکمنستان به دست آمده که گواهی بر وجود سنت‌های شمایل‌نگاری مشترک آسیای مرکزی و شرق ایران است (شیرازی، ۱۳۸۸: ۲۹۱) (شکل ۳۰). نقش مایه‌های هندسی لوزی در تزیینات سفال‌های نال در بلوچستان پاکستان (Cortesi, et al, 2009: 12)، تپه بمپور (Stein, 1934: 197)، میری کلات در مکران پاکستان (Besenval, 1995: 202) و در دوره V مهرگره در پاکستان (سیدسجادی، ۱۳۸۸: ۱۷۸) کاربرد داشته است.

۳-۱-۷. پیکرک‌های انسانی منقوش

تعدادی سردیس گلی منقوش مربوط به دوره‌ی I شهرسوخته، متعلق به سال‌های ۳۱۰۰ تا ۲۸۰۰ پیش از میلاد و تعدادی نیم‌تنه منقوش از دوره‌ی II، متعلق به سال‌های ۲۸۰۰ تا ۲۵۰۰ پیش از میلاد به‌دست‌آمده است. نقش‌ها اغلب در قسمت پشت سر، گردن، شانه و سینه به‌صورت خطوط موج سیاه‌رنگ است (دیمز، ۱۳۸۸: ۳۴) (شکل ۲۲) که خطوط موج زیگزاگی روی شانه‌ها، نشان‌دهنده موهای پیکرک است. این نقوش بر روی ظروف سفالی شهرسوخته دوره I (Tosi, 1971: 409)، دوره II (Tosi, 1974: 64) و محوطه‌های بمپور و خوراب بلوچستان مربوط به هزاره سوم پیش از میلاد (Stein, 1934: 197) دیده می‌شود. پیکرک‌های منقوش از تورنگ‌تپه در دشت گرگان، تل‌ملیان در فارس (دیمز، ۱۳۸۸: ۳۲) و شهداد نیز به‌دست‌آمده است (حاکمی، ۱۳۸۵: ۱۵۸).

۳-۱-۸. سایر پیکرک‌ها: پیکرک زن باردار

تپه‌دشت در سه کیلومتری شهر سوخته با وسعتی بیش از پنج هکتار از تپه‌های اقماری شهرسوخته است (موگاورو، ۱۳۸۷: ۳). از جالب‌توجه‌ترین پیکرک‌های تپه دشت، پیکرک زنی باردار با ۵ سانتیمتر ارتفاع و فاقد سر، شانه‌های پهن و دست‌های کوتاه بال‌مانند که شکم برجسته‌اش به‌صورت یک‌تکه گلوله گلی به بدنش افزوده‌شده است (Mortazavi, 2010: 11) (شکل ۶). تعداد زیادی پیکرک‌های الهه‌ی باروری مربوط به هزاره سوم پیش از میلاد از جنوب افغانستان همچون موندیگاک، سعید قلعه و ده موراسی (توزی و دیگران، ۱۳۷۴: ۲۶۳) و از محوطه‌های مختلف آسیای مرکزی از جمله در گئوکسیور در شرق ترکمنستان به‌دست‌آمده است (Tosi, 1968: 360).

از مجموع داده‌های باستان‌شناسی در محوطه‌های مختلف و زمینه باستان‌شناختی که در آن پیکرک زنی باردار یافت می‌شود، می‌توان نتیجه گرفت که ساخت این‌گونه پیکرک‌ها از سنت طولانی اعتقاد به آفرینش کیهان و رستنی‌ها توسط زنان متأثر شده است (شمانت، ۱۳۸۰: ۴۲). برخی از این پیکرک‌ها برای برآورده شدن نیازهای نیایشگران برای افزایش محصولات کشاورزی، حاصلخیزی بیشتر زمین، افزایش و تداوم نسل و به‌عنوان اشیای نذری به معابد تقدیم می‌شده‌اند (همان، ۱۹). وفور تندیس‌های زنانه مشابهی در آثار تمدن‌های شهرسوخته، موندیگاک، آلتین‌تپه و تورنگ‌تپه در نیمه هزاره سوم پیش از میلاد یافته شده‌اند. ساخت پیکرک‌های زنانه به ما اجازه می‌دهد که درجه‌ای از گسترش پیچیدگی منطقه‌ای را درک کنیم. به‌رحال تمام ساختارهای پیکرک‌ها کاملاً شبیه واحه مرو و کوهپایه‌هاست، اما سنت‌ها فرق می‌کند (Salvatori and Tosi, 2008: 78).

۳-۲. پیکرک‌های سنگی

تاکنون تعدادی پیکرک سنگی انسانی از جنس بازالت و آهک از شهرسوخته به‌دست‌آمده که به‌صورت کاملاً مسبک و بدون جزئیات ساخته شده‌اند. تنها استثناء دست‌های پیکرک‌ها است که به طرفین باز شده و در یک مورد پستان‌های زنانه برای نشان دادن جنسیت مشخص شده است (شکل ۲۳). از حوزه هلیل رود سردیس و تندیس‌های انسانی از سنگ‌های مرمر و صابون و از جنوب ترکمنستان نیز پیکرک‌های انسانی سنگی به‌دست‌آمده است. پیکرک‌های جیرفت که از سنگ مرمر هستند، از نظر شمایل‌نگاری با نمونه‌های شهرسوخته تفاوت دارد، اما می‌توان آن‌ها را در قالب یک سنت پیکره‌سازی دسته‌بندی کرد که حوزه‌ای وسیع از آسیای

مرکزی تا سواحل جنوبی خلیج فارس متداول بوده است. تاریخ‌گذاری بین ۲۸۰۰ تا ۲۲۰۰ پیش از میلاد است (شیرازی، ۱۳۸۸: ۲۹۱). از محوطه‌های کیلی محمد در کویت پاکستان (سیدسجادی، ۱۳۸۸: ۱۶۵)، شوش (Daems, 2001: 125) و قره‌تپه ترکمنستان (فرامکین، ۱۳۷۲: ۲۲۳) پیکرک‌های سنگی مادینه مربوط به هزاره سوم پیش از میلاد به دست آمده است. تعداد زیادی از این نوع پیکرک‌های سنگی در لایه‌های دوره مس و سنگ قدیم در محوطه ایلگینلی تپه (شکل ۲۴) در ترکمنستان جنوبی به دست آمده که کمک زیادی به فهم کارکرد و تفسیر پیکرک‌های سنگی شهرسوخته می‌نماید که بر اساس گفته کاوشگر، دارای ویژگی آیینی بوده‌اند (شیرازی، ۱۳۸۸: ۲۹۱). در تمدن سند، مجسمه سنگی شاه-کاهن مکشوفه از موهنجودارو (شکل ۲۵)، یک پیکره‌ی مرمری بدون سر، دو سرپیکره‌ی دیگر از جنس سنگ خارا همگی نشان‌دهنده رواج ساخت پیکرک‌های سنگی در دوره مفرغ می‌باشند (سیدسجادی، ۱۳۸۸: ۹۶). با توجه به این‌که از پایان فاز ۸ تا فاز ۵ شهرسوخته، ثروت و پیشرفت در اثر تجارت سنگ‌های مرمر و لاجورد افزایش چشم‌گیری داشته (طلایی، ۱۳۸۸: ۵۷) به سبب همین ارتباطات و تجارت، از همان زمان ساخت پیکرک‌های سنگی در شهرسوخته رواج یافته است.

۳-۳. پیکرک‌های مفرغی

پیکرک‌های مفرغی شهر سوخته جزء پیکرک‌های بسیار کمیاب در شهر سوخته هستند، در طول کاوش‌های توزی یک پیکرک مفرغی از شهر سوخته به دست آمده است که از لحاظ اندازه متفاوت از پیکرک‌های گلی است.

پیکرک مفرغی با ظرف روی سر و دست روی سینه، زنی ایستاده با ارتفاع ۲۹ سانتیمتر را نشان می‌دهد (Tosi, 1971: 416) که شباهت زیادی به پیکرک‌های هم‌زمان خود در بین‌النهرین دارد (سیدسجادی، ۱۳۷۴: ۲۲۶). این پیکرک با دست چپ خود کوزه‌ای را بر روی سر نگه داشته و دست راست خود را بر روی سینه چپ گذاشته و لباس بلندی پوشیده که متعلق به دوره‌های II یا III شهرسوخته است (Daems, 2001: 95) (تصویر ۲۸). این پیکره ممکن است، تجسم زنی باشد که با کوزه آب از سرچشمه به کاشانه خود می‌آورد، و یا تجسمی از یک ایزدبانوی آب، یعنی نیای آناهیتای بعدی باشد (سیدسجادی، ۱۳۸۹: ۴۳۰). آب هم‌چنین در زندگی مذهبی مردم تمدن سند دارای نقش مهمی بوده و توجه به آب و تطهیر آیینی یکی از ویژگی‌های هندیان است (سیدسجادی، ۱۳۸۸: ۲۹۱). چنان‌که می‌دانیم هامون یک دریاچه آب شیرین است که در اثر کم شدن آب هامون، استقرارهای سیستان، محدود به حواشی رودخانه هیرمند و دیگر رودها بوده است. بنابراین شاید این پیکرک در دوره‌های کم‌آبی هامون و هیرمند نمادی از آب، باران و بارندگی باشد. ویژگی دیگر این پیکرک حالت دستش است که به حالت احترام بر روی سینه گذاشته است. پیشینه این رسم را از هزاره چهارم پیش از میلاد در پیکرک‌های چغامیش، شوش و در پیکرک‌های استوانه‌ای تل‌باکون (Daems, 2001: 17) می‌توان دید. پیکرک‌هایی از محوطه‌های تورنگ‌تپه گرگان، شوش، شهداد و تل‌ملیان مربوط به نیمه دوم هزاره سوم پیش از میلاد (دیمز، ۱۳۸۸: ۳۹) که دست‌های خود را روی سینه قرار داده‌اند، به دست آمده است (حاکمی، ۱۳۸۵: ۱۵۹). هم‌چنین از تپه حصار III متعلق به نیمه دوم هزاره سوم پیش از میلاد، تعدادی از پیکرک‌های مسی یافت شده دستان خود را بر روی سینه گذاشته‌اند (روستایی، ۱۳۸۵: ۲۷).

۴. نتیجه

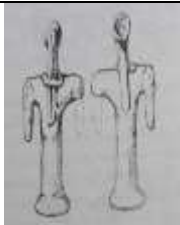
نقشی که پیکرک‌ها در امور روزمره شهرسوخته داشته‌اند، هنوز مشخص نیست، اما با مقایسه ارتباط‌های منطقه‌ای شهرسوخته با دیگر نقاط، دست‌کم الگوپذیری‌ها را به قطعیت می‌توان پذیرفت، پیکرک‌های انسانی خیلی نامرغوب و بی‌دقت ساخته شده‌اند. همه‌ی آن‌ها خام ساخته شده و به‌آسانی خراب می‌شوند. عمدتاً شامل نیم‌تنه‌های ساده هستند و شکل‌های مبهم استوانه‌ای دارند، فاقد سر و با بازوهای کوتاه و قطع شده هستند، برخی نیز شباهت انتزاعی به بدن انسان دارند. در ساخت پیکرک‌های گلی خام، برخی از پیکرک‌ها نشان‌دهنده‌ی ذوق زیبایی‌شناختی است که در ویژگی‌های صورت و در بازتولید سبک مو و آرایه‌ها و زیورآلات دیده می‌شود (Tosi, 1968: 51) از لحاظ مقایسه مناطق پیرامونی و یا مناطق مرتبط فرهنگی، تأثیری که هر پیکرک می‌تواند در محوطه و منطقه‌ای خاص داشته باشد، شاید مقداری متفاوت از مناطق دیگر باشد، ساخت پیکرک‌های سندی (مناطق بلوچستان پاکستان) با تزیینات فراوان و ریزه‌کاری‌های به‌کاررفته در تزیین آن‌ها، با پیکرک‌های شهر سوخته که بسیار خام‌دستانه و تزیینات اندک ساخته شده‌اند، نشان از اهمیت و کارکرد متفاوت فرهنگی پیکرک در جوامع دوره مفرغ در این مناطق دارد. اگر بخواهیم جنبه ساخت صنعتی در ساخت این پیکرک‌ها در نظر بگیریم و این پیکرک‌ها را به‌عنوان رویدادی تحت کنترل مانند ساخت سفال به حساب بیاوریم، بازهم با توجه به شواهد باستان‌شناسی نمی‌توان این ادعا را پذیرفت، زیرا در تپه‌دشت در چند کیلومتری شهر سوخته که یک منطقه صنعتی و کارگاهی بوده است، فقط ۲۶ نمونه پیکرک که فقط سه عدد پیکرک انسانی بوده، پیدا شده، ولی از محوطه کارگاهی شهرسوخته تعداد زیادی پیکرک پیدا شده است. این عدم توازن در فراوانی پیکرک‌ها در دو محوطه نزدیک به هم را شاید نتوان با عقاید آیینی مرتبط دانست. توزی پیکرک‌ها را از جمله اشیایی می‌داند که احتمالاً نشان‌دهنده‌ی یک عنصر مذهبی بودند، و از گل پخته و پیکرک‌های گلی به‌عنوان رایج‌ترین اشیا در جنوب غربی آسیا نام می‌برد و انتشار آن را مرتبط با نواحی روستایی می‌داند که در داخل جوامعی با جمعیت‌هایی مرتبط با مفاهیم باروری می‌داند. این احتمال با کشف پیکرک‌های زیادی در کانال‌های آب در گئوکسیور را شاید بتوان با حاصلخیزی و زایش مرتبط دانست. فیرسرویس نیز از پیکرک‌های زنانه دامب‌سادات به‌عنوان نقشی در مراسم جشن (باتوجه به یافته شدن کنار سکو) نام می‌برد، با توجه به یافته شدن پیکرک‌ها از نقاط گوناگون، از لحاظ آرایه‌ها و دقتی که در ساخت پیکرک‌ها به‌کاررفته، هر ناحیه با ناحیه دیگر متفاوت است و در شهرسوخته این پیکرک‌ها نسبت به بلوچستان پاکستان و جنوب افغانستان، بسیار ناشیانه و ابتدایی‌تر ساخته شده‌اند. از لحاظ ارتباطات گاه‌نگاری شهرسوخته و دیگر مناطق مرتبط فرهنگی که پیکرک‌های مشابه به‌هم دارند، نیز تعبیر زیادی وجود دارد. در رابطه با روابط با جنوب ترکمنستان، جدای از تأثیر و تأثراتی مانند تجارت و اشاعه‌ی فرهنگی، بر طبق مطالعات انسان‌شناختی، مهاجرت از آسیای میانه به شهرسوخته ذکر شده است. زیرا در مطالعات انسان‌شناسی شهرسوخته وجود برخی اسکلت‌های انسانی که منشأ آن در فرهنگ‌های جنوب ترکمنستان است، دیده می‌شود. به هر صورت می‌توان از اهمیت پیکرک‌ها در بافتار جامعه و شاید انتقال برخی تکنیک‌های ساخت پیکرک و نقشی که ایفا می‌نموده است، اطمینان کافی حاصل نمود و همین ارتباطات و تأثیرگذاری تا چندین سده در دوره II و III شهرسوخته، شاید بتواند ما را به سمت چیزی فراتر از یک تقلید صرف رهنمون سازد. به‌عنوان مثال حضور پررنگ فرهنگ‌های جنوب ترکمنستان به‌ویژه نمازگاه III که بازه زمانی آن به پیش از استقرار و دست‌کم تا

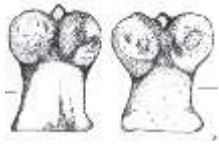
آغاز شکل‌گیری شهرسوخته می‌رسد. در دوره I نشانگر این تأثیرات فرمانطقه‌ای در پیکرک‌های انسانی شهرسوخته است، هرچند که بخشی از فرهنگ نمازگاه III از لحاظ بازه زمانی اندکی از شهرسوخته I متقدم‌تر است، ولی به‌عنوان نمونه برخی از پیکرک‌های شهرسوخته شبیه به دوره نمازگاه III پیدا شده است که پیکرک‌های با سر کوچک در شکل و ساخت خیلی نزدیک به نمونه‌های ترکمنستان هستند (Tosi, 1968: 361) که حاکی از ارتباطات و تأثیرگذاری‌های جنوب ترکمنستان بر شهرسوخته است. رابطه شهرسوخته دوره I با جنوب ترکمنستان در شباهت پیکرک‌های انسانی شکل خمیده دیده می‌شود که در تعداد زیادی از این پیکرک‌ها در هر دو منطقه دیده می‌شود (Tosi, 1973: 64) که شاید برخی از شباهت‌های پیکرک‌ها را بتوان با این نوع مهاجرت مرتبط دانست. از لحاظ بازه زمانی نیز بین این نوع ارتباطات می‌توان یک نوع هم‌خوانی و مطابقت را ملاحظه کرد. در بخش مربوط به پیکرک‌های چلیپایی، که در شهرسوخته II و III رایج بود، هم‌زمان در فرهنگ نمازگاه III این‌گونه پیکرک‌ها رایج بود. اشکال انسانی مرتبط با موندیگا III و IV نیز بخش مهمی از یافته‌ها را در ارتباط با شهرسوخته تأیید می‌کند که شناسایی کاملی از گونه‌ها و تکنیک‌های تولیدی بین دو مرکز از دره هیرمند در هزاره‌ی سوم پیش از میلاد به دست می‌دهد. پیکرک‌های موندیگا از لایه IV1 و IV2 به‌دست‌آمده که نیمه نخست هزاره سوم پیش از میلاد است که یک تاریخ‌گذاری با تطبیق کامل با آثار شهرسوخته دارد (Cortesi, et al. 2008: 17) روابط فرهنگی با بلوچستان پاکستان نیز در دوره مفرغ ادامه داشته است. کاسه و بشقاب‌ها و دیگچه‌های یافته شده در میری‌کلات IIIc و IV که با دوره IV شهرسوخته مشابهت دارند (Jarrige, 2011: 16,20) که همگی در یک بازه زمانی قرار دارند، نیز گواهی بر هم‌دوره بودن پیکرک‌های یافته شده از این مناطق است، که مشهورترین این پیکرک‌ها چنان‌که گفته شد، پیکرک‌های موسوم به زاب است و در شهرسوخته نیز شبیه به این‌گونه پیکرک‌ها از دوره دوم شهرسوخته نیز دیده شده است. به همین دلیل این ارتباطات کافی است تا شهرسوخته درزمینه‌ی ساخت پیکرک‌ها تعاملاتی را با سرزمین‌های بلوچستان پاکستان و نیز بالای دست رود هیرمند همانند موندیگا و دره زاب در جنوب افغانستان داشته باشد. فقط در برخی نقاط تأثیرگذاری پیکرک‌ها از لحاظ زمانی همخوان نیست، به‌عنوان مثال در بحث همین پیکرک‌های چلیپایی چون تفسیر ما در بافتار اجتماعی (قرار گرفتن در مناطق مسکونی، کوچه‌ها و...) بر اساس گاه نگاری شواهد هم‌زمان، مانند سفال و دانه‌های گیاهی است، در بعضی نقاط ما به نوع تغییر (انتقال) در درک و مشاهده‌ی موادی شبیه در محوطه‌های باستان‌شناسی مجاور احتیاج داریم، به‌عنوان مثال ممکن است در محوطه‌ای پیکرک‌ها ساخته شوند و سپس یا از طریق مهاجرت اقوام و یا اشاعه‌ی فرهنگی پس از زمانی طولانی به شهرسوخته برسند، آنگاه ممکن است که مقایسه ریخت‌شناسی صرفاً بدون گاه نگاری کمک چندانی به ما نکند. در مبنای ارتباطی پیکرک‌ها نیز باید گسترش پیچیدگی منطقه‌ای را درک کنیم، زیرا درک این مسئله سبب می‌شود تا تفاوت عملکردی پیکرک‌ها در هر منطقه‌ای را با توجه به شرایط محیطی هر منطقه‌ای بررسی کنیم و در نتیجه در هر تحلیل ما که طرح می‌شود، تحلیل پیکرک‌ها منوط به دسته‌بندی سریعی از مقتضیات اجتماعی شامل نوع آداب‌ورسوم، آیین‌ها، شیوه معیشت و موقعیت محیطی در هر محوطه باستانی است. در هر محوطه‌ای باستانی ممکن است عقایدی منحصربه‌فرد آن جامعه وجود داشته باشد، در نتیجه یک پیکرک مفهومی متفاوت را نسبت به محوطه‌ی دیگر القا می‌کند. بنابراین اگرچه زمینه‌ی محدودی از تفسیر در عملکرد فقط بخشی از تحلیل گاه‌نگارانه‌ی نوعی پیکرک‌های انسانی شهرسوخته است،

اثبات آن سخت است. زیرا تفاسیر ما بر پایه مشاهدات مادی ناقص و تا حدودی کمتر آیینی است و فقط بیانگر بخشی از این رهیافت‌ها است که در ارتباط با دوره‌های اجتماعی دیگر پایه‌گذاری شده است. این نوع دیدگاه‌ها از مسائل در باستان‌شناسی فراگیر هستند. اما وقتی عنوان مطالعه حاکی از مواد فرهنگی است، به طرز محسوسی سببی هستند و چندین نتیجه می‌تواند تفسیر شود. بنابراین تحریف در تفسیر محتمل است و اثبات الگوی مادی و یا آیینی در تحلیل به‌سادگی ممکن نیست. زیرا ممکن است پیکرکی در جامعه‌ای مفهومی مذهبی و در جامعه‌ای دیگر مفهومی آیینی داشته باشد. به‌عنوان مثال به دست آمدن اندک پیکرک از گورهای شهرسوخته را چگونه می‌توان تفسیر کرد درحالی‌که در لایه‌های هم‌زمان با شهرسوخته در مناطق دیگر در گورها پیکرک فراوان به دست می‌آید و بسیار هم شبیه به هم هستند؟ در ضمن چالش‌های مقایسه‌ای زیادی در مطالعه‌ی پیکرک‌های پیش‌ازتاریخی وجود دارد، بنابراین تمرکز یافتن بر روی گسترش ارتباطات گاه‌نگارانه و شباهت‌های فیزیکی پیکرک‌ها اگر متقاعدکننده باشد، اما قطعیت ندارد، زیرا نقش محیط و اعتقادات در دوران باستان احتمالاً در مناطق گوناگون نیز متفاوت از یکدیگر بوده است. در تحلیل‌ها از مقایسه‌ی پیکرک‌های انسانی شهرسوخته در توزیع گسترده‌ی پیکرک‌ها در بخش‌هایی از ایران، آسیای میانه، پاکستان و غیره مشاهده شد که پیکرک‌های زنانه در میان پیکرک‌های انسانی زیاد بود. درواقع ادعای درکی واحد از پیکرک‌های زنانه در میان پیکرک‌های دیگر تقریباً یک تفسیر اجتماعی بافتاری مانند جوامع مادرسالار یا زایش و باروری است که همان‌گونه که در بالا بدان اشاره شد، در هر مکانی متفاوت و نسبی است. به‌عنوان مثال یافته شدن جسد زنی که با انواع جواهرات دفن شده بود و یا چشم مصنوعی داشت، بیانگر اهمیت زن به‌عنوان یک عنصر ارزشمند در جامعه‌ی شهرسوخته در دوره مفرغ بوده است، ولی ممکن است در جامعه‌ای دیگر و زیست‌محیطی متفاوت، این ارزش‌گذاری‌ها راجع به زن یا مرد متفاوت باشد. اما با توجه به اینکه هیچ نوع پیکرکی از تدفین‌های شهرسوخته در زمان توزی به دست نیامده است، (توزی مکاتبات شخصی) آیا باز می‌توان صرفاً جنبه آیینی بودن پیکرک‌ها را به‌طورجدی مطرح نمود؟ با تطبیق جدول گاه‌نگاری شهرسوخته و محوطه‌های هم‌زمان معلوم شد که پیکرک‌های شهرسوخته با نقاط مقایسه شده، تقریباً در یک بازه زمانی قرار داشتند، و در صورتی‌که پیکرک‌ها از لحاظ زمانی باهم در یک دوره نبودند (همانند بخشی از نمازگاه III)، نشان‌دهنده تأثیر و تأثرهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در الگوی ساخت و گسترش پیکرک بود.



تصویر ۱: پراکندگی پیکرک‌ها در فضای یادمانی شماره (Shirazi, 2007:150)

شهر سوخته	ترکمنستان	پاکستان	سایر محوطه‌ها
 شکل ۲: پیکرک‌های چلیپایی دوره دوم شهر سوخته (Shirazi, 2007: 156)	 شکل ۵: پیکرک‌های چلیپایی شکل از قره‌تپه ترکمنستان (گرگوار، ۱۳۴:۱۳۷۲)	 شکل ۸: پیکرک زن با کود در آغوش از هرگره VII (Shaffer and Thapar, 1999, 256)	 شکل ۱۶: پیکرک‌های استوانه‌ای از جنس سنگ به دست آمده از جیرفت (Shirazi, 2007, 159)

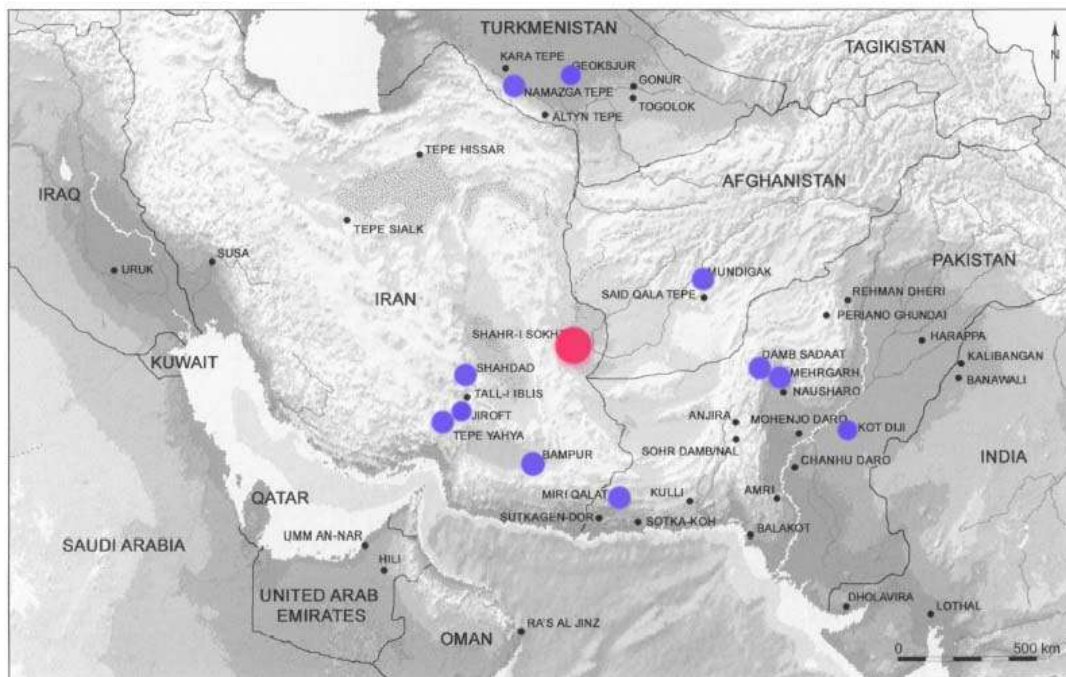
 تصویر ۶ پیکرک از تپه دشت (<i>Mortazavi, 2010: 11</i>)	 تصویر ۱۲ پیکرک سفالی زن در حالت نشسته از دوره IV مهرگره (سیدسجادی، ۱۳۸۸: ۵۷۳)	 تصویر ۴: پیکرک سفالی زن چلیپایی شکل از نمازگاه تپه ترکمنستان (گرگوار، ۱۳۴: ۱۳۷۲)	 تصویر ۳: پیکرک زن چلیپایی شکل با تزیینات روی بدن (<i>Shirazi, 2007, 155</i>)
 تصویر ۱۵: پیکرک بدون سر از بمپور (<i>Decardi, 1966: 326</i>)	 تصویر ۲۵ نیم تنه شاه کاهن از موهنجودارو تمدن سند (سیدسجادی، ۱۳۸۸: ۵۷۴)	 تصویر ۹ پیکرک مسبک زن در حالت نشسته از الغ تپه ترکمنستان (شیرازی، ۱۳۸۸: مقاله پانزدهم)	 تصویر ۷: طرح پیکرک‌های سفالی زنان در حالت نشسته از دوره دوم شهر سوخته (<i>Shirazi, 2007, 157</i>)
 شکل ۱۹ پیکرک زنانه از موندیگاگ (<i>Jarrige, et al. 2011: 18</i>)	 تصویر: ۲۹ طرح سر به دست آمده از محوطه لوتال در جنوب هند متعلق به تمدن سند <i>Possehl, 2002, (162)</i>	 تصویر ۱۰ پیکرک‌های سفالی نشسته از گئوکسیور ترکمنستان (<i>Tosi, 1968, 123</i>)	 شماره ۱۴: پیکرک‌های T شکل دوره دوم شهر سوخته (<i>Shirazi, 2007, 153</i>)
	 تصویر ۲۸: طرح سر پیکرکاز دامپ سادات پاکستان (سیدسجادی، ۱۳۸۸: ۲۴۸)	 تصویر ۱۱: طرح پیکرک سفالی زن در حالت نشسته از قره تپه ترکمنستان (فرامکین، ۱۳۷۲: ۳۶۸)	 تصویر ۱۳ پیکرک استوانه‌ای

	 تصویر ۲۰: پیکرک زنانه از دامب سادات (Jarrige, et al. 2011:18)	 تصویر ۱۷ پیکرک استوانه‌ای از ترکمنستان (شیرازی، ۱۳۸۸: مقاله پانزدهم)	 تصویر ۲۳: نیم تنه سنگی به دست آمده از شهر سوخته (Shirazi, 2007, 159)
	 تصویر ۲۱ پیکرک زنانه از مهرگره (Jarrige, et al. 2011:18)	 تصویر ۲۴: پیکرک استوانه‌ای مادینه از جنس سنگ به دست آمده از ایلگینلی تپه (Shirazi, 2007, 159)	 تصویر: ۲۲ سرهای منقوش به دست آمده از شهر سوخته (دیمز، ۹۹:۱۳۸۸)
		 تصویر ۳۰: نیم تنه از الغ تپه ترکمنستان با چشم‌های لوزی (شیرازی، ۱۳۸۸: مقاله پانزدهم)	 تصویر ۲۶: نمونه سرهای به دست آمده از دوره دوم شهر سوخته (شیرازی، ۱۵۸:۱۳۸۸)
			 تصویر ۲۷ سرهای سفالی از شهر سوخته با چشم‌های لوزی (Tosi, 1968:396)
			 صویر ۲۸: پیکرک مفرغی مادینه به دست آمده از شهر سوخته (موزه ملی)

			 تصویر ۱۸: پیکرک زنانه از شهر سوخته (Jarrigeh, et al, 2011: 18)
--	--	--	---

گاه‌نگاری	شهر سوخته	موندی‌گاک	مهرگره	نمازگاه	تپه‌ی ح‌ی	میری‌کلات	بم‌پور	دامب سادات
3200-2800	I	III	VI-V	III?	IVc	II	I	
2800-2400	II	IV1		IV	Gap		II-III	II
			VII A-C					
						IIIc		III
2400-2000	III	IV2		V?	IVb		V	
2000-1800	IV	IV3			IVa	IV	VI	

گاه‌نگاری تطبیقی پیکرک‌های یافته شده شهر سوخته با محوطه‌های پیرامون برگرفته از (Thornton and Karlovsky, 2014: 49), Tozi, 1973: 64-67), (Shaffer, 1978: 179), (Karlovsky & Tosi, 1973: 57), (Jarrige, 2011: 20 & 16), (Firservus, 1956: 357)



برخی از محوطه‌هایی که شباهت‌های پیکرک با شهر سوخته داشته‌اند (بر اساس نقشه‌ای از (Cortesi, et al. 2008: 6).

منابع

- بشرات، دنيس شمات (۱۳۸۰)، *استعاره‌های سنگی از آفرینش*، ترجمه سیدرسول سیدین بروجنی، مجله باستان پژوهی - شماره ۸- پاییز.
- پیتمن، هالی (۱۳۸۴)، *هنر عصر مفرغ*، ترجمه کوروش روستایی، تهران، مؤسسه پیشین پژوه، مهربردیا.
- توزیماریتزیو، ملک شه‌میرزادی صادق و م.ا. جوینده (۱۳۷۴)، *دوران برنز ایران و افغانستان*، ترجمه صادق ملک شه‌میرزادی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- دیمز، اورلی (۱۳۸۸)، *تندیسگری و شمایل‌نگاری در ایران پیش از اسلام*، ترجمه علی اکبر وحدتی، تهران، انتشارات ماهی.
- روستایی، کوروش (۱۳۸۵)، *ویژه‌نامه همایش فرهنگ هفت هزارساله حصار*، تهران، پژوهشکده باستان‌شناسی.
- سیدسجادی، سیدمنصور (۱۳۸۹)، *نخستین شهرهای فلات ایران*، جلد دوم، تهران، انتشارات سمت.
- شیرازی، روح‌الله (۱۳۸۸)، *شهرسوخته*، زاهدان، اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری سیستان و بلوچستان.
- طلایی، حسن (۱۳۸۸)، *عصر مفرغ ایران*، چاپ سوم، انتشارات سمت.
- فرامکین، گرگوار (۱۳۷۲)، *باستان‌شناسی در آسیای مرکزی*، ترجمه صادق ملک شه‌میرزادی، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه.
- مواورو، لوردانا (۱۳۸۷)، *ظروف رنگارنگ شهرسوخته*، ترجمه سیدمنصور سیدسجادی، استانداری و سازمان میراث فرهنگی و صنایع دستی سیستان و بلوچستان.
- _____ (۱۳۸۸)، *بلوچستان باستان*، زاهدان، سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری سیستان و بلوچستان.
- _____ (۱۳۷۴)، *هشت گفتار، باستان‌شناسی و تاریخ بلوچستان*، زاهدان، سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری.

Becker, V., 2007. Early and middle Neolithic figurines—the migration of religious belief, *Documenta Praehistorica* 34:119-127

Besenal, R., 1995. The chronology of ancient occupation in Makran, results of the 1994 season at Miki Qalat, Pakistan Makran, *South Asian Archaeology* 1:199-235

Biscione, R., 1974. Relative chronology and pottery connections between Shahr-I Sokhta and Mondigak, Eastern Iran, *Istituto Italiano di Paleontologia Umana*, Vol. II: 131-145.

Biscione, R., et al. 1974. Archaeological discoveries and methodological problems in the excavations of Shahr-i Sokhta, Sistan, *South Asian Archaeology* 1973:12-52.

Cortesi, E., Tosi, M., Lazzari, A., and Vidalle, M., 2009. Cultural relationships beyond the Iranian plateau, the Helmand civilisation, Baluchistan and Indus valley in the 3th millennium BC, *Paléorient* 34 (2): 5-35.

Daems, A., 2005. The iconography of pre-Islamic women in Iran. *Iranica Antiqua* 36: 1-150.

Dani A. H., and Masson V. M., 1996. *History of civilizations of Central Asia*, (Vol. I), UNESCO Publishing.

De Cardi, B., 1966. Excavations at Bampur: a third millennium settlement in Persian Baluchistan, Vol. 51. No. 3. *American Museum of Natural History*, 1970.

Firservus, J.R., Walter, A., 1956. Excavations in the Quetta Valley, West Pakistan, New York, *Anthropological Paper of the American Museum of Natural History*, vol. 45, part 2.

Goolidge, J., 2005. Southern Turkmenistan in the Neolithic, a petrographic case study, Oxford, *BAR (British Archaeological Reports) International Series* 1423.

Jarrige, J.F., Aurore D., and Gonzague Q., 2011. Shahr-i Sokhta and the chronology of the Indo-Iranian regions, *Paléorient* Vol 37.2: 7-34

Lamberg-Karlovsky, C., C., and Tosi, M., 1973. Shahr-i Sokhta and Tepe Yahya: tracks on the earliest history of the Iranian Plateau, East and West 23.1/2: 21-57.

Mortazavi, M., 2010. Figurines of Bronze Age Iran: Tepe Dasht, *Newsletter of the Coroplastic Studies Interest Group* 4: 11-12.

Possehl, G. L., 2002. Indus-Mesopotamian trade. *Iranica Antiqua* 37: 325-342.

- Salvatori, S., Tosi, M., and Cerasetti, M., (eds.), 2008. *The Bronze Age and Early Iron Age in the Margiana lowlands: facts and methodological proposals for a redefinition of the research strategies*, Vol. 1806, British Archaeological Reports Limited.
- Shaffer, J. G., and B. K. Thapar, 1992. *Pre-Indus and early Indus cultures of Pakistan and India*, *History of Civilizations of Central Asia 1*: 247-281.
- Sajjadi, S. M. S., and Casanova, M., 2006. *Sistan and Baluchistan Project 2005/2006*, *Iran 44* (1): 347-357.
- Sajjadi, S. M. S., Casanova, M., Costantini, L., & Lorentz, K. O., 2008. *Sistan and Baluchistan project: short reports on the tenth campaign of excavations at Shahr-i Sokhta*, *Iran*, 46 (1), 307-334.
- Sajjadi, S. M. S., and moradi, H., 2014. *excacation and building nos.1 and 20 at Shahr-I-Sokhta*, *International Jornal of Societyof Iranian Archaeologists 1* (1): 35-4.
- Shaffer, J.G., 1983. *Bronze and Iron Age from Afghanistan: its implications for South Asian protohistory*, New Delhi, Oxford and IBH Publishers,.
- Shirazi, R., 2007. *Figurines anthropomorphes du Bronze ancien de Shahr-i Sokhta, Période II (Séistan, Sud-Est de l'Iran): approche typologique*. *Paléorient* Vol 33.2: 147-162.
- Smith, P. E., Bivar, A. D. H., Fehérvári, G., Burney, C., Ghirshman, R., Weiss, H., & Reiner, E., 1972. *Survey of excavations in Iran during 1970-71*, *Iran*, 10 (1), 165-186.
- Stein, A., 1934. *The indo-Iranian borderlands: their prehistory in the light of geography and of recent explorations*, *The Journal of the Royal Anthropological Institute of Great Britain and Ireland* 64:179-202.
- Stinson, S.L., 2006. *Hunan figurines*, in: J. Homer, T., Jonathan and B., Mabry (eds.), *desert archaeology, the Rio Nuevo Archaeology, 2000-2003*, Technical Report Inc, Tucson, Arizona, pp. 81-86
- Thornton, C. P., and C. C. Lamberg-Karlovsky, 2004. *A new look at the prehistoric metallurgy of Southeastern Iran*, *Iran 42* (1): 47-59.
- Tosi, M., 1968. *Excavation at Shahr-e Sokhta, preliminary report on the second campaign*, *East and West*, 19 (3/4): 283-386.
- _____. 1968. *Excavations at Shahr-i Sokhta, a Chalcolithic settlement in the Iranian Sīstān, preliminary report on the first campaign, October-December 1967*. *East and West* 18 (1/2): 9-66.
- _____. 1971. *Shahr-i Sokhta: un insediamento protourbano nel Sistan Iraniano*, *Atti del Convegno Internazionale sul tema: La Persia nel Medioevo* (Roma, 31 marzo-5 aprile 1970), *Accademia Nazionale dei Lincei, quaderno 160* (3): 15-30.
- _____. 1972. *Shahr-I Sokhta un contributo sugli archeoloci Italiani allo studio delle pio antiche civiltà urbane ad oriente della Mesopotamia*, pp.186-208.
- _____. 1973. *The cultural sequence of Shahr-I Sokhta*, *Bulletin of the Asia Institute of Paulavi University*, Shiraz, pp 64-80.
- _____. 1974. *The lapis lazuli trade across the Iranian plateau in the 3rd millennium BC*. *Istituto universitario orientale* pp. 3-22.
- _____. 1978. *The development of urban societies in Turan and the Mesopotamian trade with the East: the evidence from Shahr-Sokhta*, *Mesopotamien und seine nachbarn: politische und kulturelle wechselbeziehungen im alten vorderasien vom 4. bis 1. Jahrta usend v. Chr.*, Bd 1, pp. 57-77.

شواهدی نویافته از معماری محوطه‌های استقرارهای هزاره‌های دوم و اول قبل از میلاد در کرانه‌های جنوب غرب دریای کاسپی (گیلان)

ولی جهانی*

دانشجوی دکتری باستان‌شناسی، دانشگاه علوم آکادمی باکو

الیاس بابایف

استاد گروه باستان‌شناسی، دانشگاه علوم آکادمی باکو

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۰/۳۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۰/۲۰

چکیده

معماری هزاره‌های دوم و اول ق.م. در استان گیلان، موضوع مطالعه بسیاری از پژوهش‌های میدانی اخیر بوده و اطلاعات خوبی از وضعیت مسکن مردم گیلان در این ادوار به‌دست‌آمده است. در این مقاله ضمن معرفی مختصر محوطه‌های استقرار از پیش شناخته‌شده مربوط به بازه زمانی فوق، شامل پیلاقعه و کلورز در رودبار و سردخونی‌پشت در تالش، به معرفی شاخصه‌های بقایای معماری مکشوفه از پژوهش‌های میدانی در سه محوطه اسکولک رودبار، کافرستان دیلمان و مجموعه تاریخی لیارسنگ‌بن املش پرداخته‌ایم. با توجه به یافته‌های سفالی و گاه‌نگاری نسبی، سه محوطه فوق دارای شواهد معماری دائمی و نیمه دائمی از اواسط هزاره دوم ق.م. تا اواخر هزاره اول ق.م. (دوره مفرغ متأخر تا دوره پارتی) هستند؛ مهم‌ترین ویژگی معماری و استقرار در این محوطه‌ها در هزاره دوم و اول ق.م. عبارت است از: بناهایی با پی سنگی و گاه فاقد پی، دیوارهای سنگی و خشتی، چینش دیوار با ملاط گل به‌صورت خشکه‌چین، فضای راست‌گوشه دارای چفت‌وبست در زوایا اما به‌دوراز رعایت تناسبات هندسی، مصطبه‌سازی، کف‌سازی به روش کوبیدن و سوزاندن به‌منظور جلوگیری از نفوذ رطوبت، استفاده از تیرهای چوبی به‌عنوان ستون یا پوشش سقف و تعبیه سازه‌های حرارتی در بخش داخلی فضاهای مسکونی.

واژه‌های کلیدی: جنوب غرب دریای کاسپی، گیلان، هزاره دوم و اول ق.م.، محوطه‌های استقرار، شاخصه‌های معماری

۱. مقدمه

استان گیلان با مساحت بالغ بر ۱۴۷۱۱ کیلومترمربع، در حاشیه شمالی فلات ایران قرار گرفته است. این استان از شمال به بزرگ‌ترین دریاچه جهان و کشور جمهوری آذربایجان، از شرق به استان مازندران، از جنوب به استان‌های قزوین و زنجان و از غرب به استان اردبیل محدود می‌شود (فرید مجتهدی و اسعدی اسکویی، ۱۳۹۱: ۷) (تصویر ۱).



تصویر ۱: موقعیت استان گیلان بر روی نقشه ایران

شرایط اقلیمی و محیط مناسب، در طول ادوار پیش‌ازتاریخ تا دوره‌های تاریخی باعث شکل‌گیری و تداوم استقرارهای متعدد بشری در این محدوده‌ی جغرافیایی شده است؛ به همین دلیل این منطقه از نظر مطالعات باستان‌شناسی بسیار حائز اهمیت بوده است (خلعتبری، ۱۳۸۴: ۷؛ عباس‌نژاد سرستی و مجتبیایی ثبوتی، ۱۳۹۳: ۷۵). مهم‌ترین رودخانه‌های این استان، سفیدرود، پلرود، شفارود و گرکانرود است که بخش عمده‌ای از محوطه‌های هزاره‌های دوم و اول ق.م. در محدوده این رودخانه‌ها قرار دارند. از طرفی، درحالی‌که بررسی‌های متعدد باستان‌شناختی که در غارهای باستانی استان گیلان انجام‌شده، سابقه استقرار بشر در این استان را به دوره‌ی پارینه‌سنگی می‌رساند، بخش عمده‌ای از آثاری که از داخل غارها به‌دست‌آمده مربوط به هزاره دوم و اول ق.م. است (باقریان و بای، ۱۳۸۶: ۸۶؛ بیگلری و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۰۱-۱۰۲). در این نوشتار، تلاش شده بر اساس آخرین دستاوردهای پژوهشی و یافته‌های علمی و آثار تاریخی، به مبحث معماری ادوار پیش‌ازتاریخی و اوایل دوران تاریخی گیلان در هزاره‌های دوم و اول ق.م.، هم‌افق با فازهای سه‌گانه عصر آهن و آغاز دوران پارتنی، پرداخته شود.

۲. پیشینه مطالعات باستان‌شناسی در استان گیلان

الکساندر خودزکو، در سال ۱۸۳۹ م. در کوهپایه‌های غربی شهرستان رودبار دست به کاوش‌هایی زد (خودزکو، ۱۳۴۸: فہیمی، بی‌تا) لکن کاوش‌های برادران دمرگان در فاصله سال‌های ۱۸۹۹ تا ۱۹۰۱ در محوطه‌های منطقه تالش، نخستین پژوهش‌های میدانی باستان‌شناختی گیلان محسوب می‌شوند (De Morgan 1905:267, 305)؛ فہیمی، بی‌تا). در اواسط قرن ۲۰ م. درحالی‌که فعالیت پژوهشی هیئت‌های غیر ایرانی در این استان، به‌ویژه در منطقه دیلمان ادامه داشت (Sono & Fukai 1968)، نخستین مطالعات علمی باستان‌شناختی توسط هیئت‌های ایرانی نیز در حوزه رودخانه سپید ورد شکل گرفت (حاکمی، ۱۳۴۳؛ ۱۳۴۴ (الف، ب، ج، د، ه)؛ ۱۳۴۵؛ ۱۳۴۶؛ حاکمی و دیگران، ۱۳۴۳؛ شهیدزاده، ۱۳۴۸ (الف، ب)؛ از این میان از کاوش تپه مارلیک به‌عنوان نقطه عطفی در باستان‌شناسی ایران و گیلان یاد می‌شود (نگهبان، ۱۳۷۸؛ ۱۳۸۵). با معرفی تپه مارلیک به‌عنوان گورستان سلاطین آمارد، روند پژوهش‌های باستان‌شناختی در این استان تاکنون بی‌وقفه ادامه داشته و علی‌رغم تمرکز اغلب این پژوهش‌ها بر گورستان‌های هزاره دوم و اول ق.م، بررسی‌های فراگیر منطقه‌ای در کنار کاوش‌ها و گمانه‌زنی‌های متعددی که در نواحی مختلف استان انجام‌شده، علاوه بر عقب بردن قدمت حضور انسان در این استان، تا دوره پارینه‌سنگی قدیم، با معرفی آثار مرتبط با استقرار و معماری مربوط به هزاره‌های دوم و اول ق.م. گرایشی به‌سوی بررسی محوطه‌های استقراری و شاخصه‌های معماری ساکنین پیش‌ازتاریخی و نیز ادوار تاریخی ایجاد کرده است (ن.ک به صمدی، ۱۳۳۸؛ مقدم، ۱۳۴۰؛ حاکمی، ۱۳۴۳؛ ۱۳۴۴ (الف؛ ۱۳۴۴ ب؛ ۱۲؛ خلعتبری، ۱۳۷۱؛ ۱۳۸۳؛ ۱۳۸۹؛ ۱۳۹۲؛ نوکنده و فہیمی، ۱۳۸۲؛ موسوی، ۱۳۸۰؛ همرنگ و خلعتبری، ۱۳۸۳ (الف، ب، ج؛ فلاحیان، ۱۳۸۴؛ جهانی، ۱۳۸۷؛ ۱۳۹۱ (الف و ب؛ ۱۳۹۳ (الف و ب؛ ۱۳۹۵؛ جهانی و دیگران، ۱۳۹۱؛ ۱۳۹۳ (الف و ب؛ ۱۳۹۴؛ باقریان و بای، ۱۳۸۶؛ وحدتی نسب، ۱۳۸۸؛ رامین و جهانی، ۱۳۹۲؛ رامین و اکبری، ۱۳۹۱؛ ۱۳۹۳؛ رامین، ۱۳۹۴؛ میرصالحی و دیگران، ۱۳۹۴؛ میرصالحی، ۱۳۹۴؛ 2002; Ohtsu et al 2003; 2003; 2004(a & b); 2005; Biglari & Jahani 2012).

۳. محوطه‌های استقراری عصر آهن در گیلان

در برخی از محوطه‌های مکشوفه در استان گیلان، شواهدی هرچند اندک و پراکنده از آثار معماری عصر آهن و اوایل دوران تاریخی (بارتی؟) کشف‌شده است؛ اما به دلیل عدم تداوم گمانه‌زنی و کاوش‌های باستان‌شناسی در آن‌ها، کاوشگران در ارائه پلان و ترسیمات کامل از ساختارهای معماری مکشوفه، ناتوان بوده‌اند و در نتیجه ویژگی‌های معماری این ادوار همچنان مبهم باقی‌مانده است. از مهم‌ترین محوطه‌های استقراری شناخته‌شده عبارت‌اند از: پیلاقعه، کلورز، تپه باستانی سردخونی‌پشت، اسکولک، کافرستان یسن، لیارسنگ‌بن که به‌عنوان محوطه استقراری هزاره‌های دوم و اول ق.م معرفی‌شده‌اند که در این مقاله بدان خواهیم پرداخت.

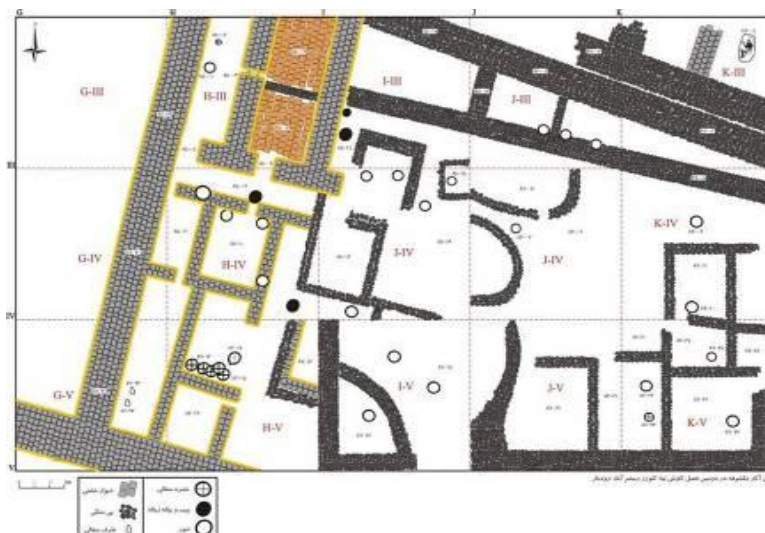
۳-۱. پیلاقعه (۱)

پیلاقعه به‌عنوان یکی از تپه‌های اقماری گورستان مارلیک توسط دکتر نگهبان در فاصله سال‌های ۴۱-۱۳۴۰ هـ.ش کاوش شد؛ این محوطه تپه‌ای مخروطی شکل به وسعت تقریبی ۹۰۷۵ و ارتفاع حدوداً ۳۰ متر است که در کرانه رودخانه گوهر رود و مشرف بر آن قرار دارد. در جریان کاوش در این تپه، ۱۷ لایه استقراری و آثاری از اواخر هزاره دوم ق.م. تا دوران اسلامی (قرن ۵ هجری) شناسایی شد (نگهبان، ۱۳۷۸: ۵۲؛ ۱۳۸۵: ۲۳۸). ترتیب توالی این لایه‌ها به عقیده‌ی کاوشگر شامل توالی استقرار از اوایل هزاره دوم ق.م. تا آغاز دوره ساسانی است

(جهانی، ۱۳۹۵). ازجمله مهم‌ترین دستاوردهای کاوش در پیلاقلعه، کشف دیوارهای احاطه‌کننده‌ای پیرامون دامنه‌ی تپه بود. این قلعه دارای دیوارها، برج و بارو، اتاق‌ها و راهروهایی بوده که سقف آن‌ها را با تیرهای چوبی پوشانده بودند. آثار سوختگی در کف اتاق‌ها به‌صورت ذغال و خاکستر دیده می‌شد که متعلق به تیرهای چوبی بوده که از سقف فرو ریخته بودند. آثار سوختگی شدید بر روی این دیوارها، احتمالاً حاکی از حمله اقوام مهاجم به این محوطه و آتش‌سوزی بزرگی است که منجر به فروپاشی این سازه تدافعی شده بود. کاوشگر پیلاقلعه، سازه‌های کشف‌شده در این محوطه را، قلعه‌ای احتمالاً متعلق به اواخر هزاره دوم ق.م می‌داند. به عقیده‌ی او، این منطقه، شهری باستانی با ویژگی‌های نظامی و یکی از اولین مراکز استقرار گیلان و بود (نگهبان، ۱۳۸۵: ۲۳۸-۲۴۰).

۳-۲. تپه جلالیه کلورز

تپه باستانی کلورز (جلالیه) در ۵۰ کیلومتری جنوب رشت در ارتفاع ۲۵۳ متری از سطح دریا قرار دارد. این تپه به‌صورت طبیعی از رسوبات باقی‌مانده سیلابی تشکیل شده است (نوکنده و فهمی، ۱۳۸۲: ۳۸). تپه کلورز اولین بار توسط حاکمی و شهیدزاده در فواصل سال‌های ۱۳۴۸-۱۳۴۰ کاوش شد (جهانی، ۱۳۹۵: ۲۹۰). بعدازآن محمدرضا خلعتبری در گورستان آن کاوش کرد (خلعتبری، ۱۳۸۹: ۳۴). وی آثاری از معماری شامل دیواری قطور به پهنای ۲ متر، دیوارهای جانبی سنگی و قطور با کاربری احتمالی نظامی و تدافعی و احتمالاً بقایایی از یک دژ مربوط به عصر آهن II تا دوره ساسانی شناسایی نمود (تصویر ۲) (خلعتبری، ۱۳۸۹: ۴۷-۱۳۹۲: ۱۷۶).



تصویر ۲- پلان آثار معماری به‌دست آمده در تپه باستانی کلورز (خلعتبری، ۱۳۸۹: ۹۸)

سپس هیئت مشترک ایران و ژاپن به سرپرستی جبرئیل نوکنده و اوتسو تاداهیکو، باهدف روشن کردن وضعیت معماری، لایه‌نگاری این تپه را انجام دادند (نوکنده و فهمی، ۱۳۸۲: ۲۷). درنتیجه آن، ۴ لایه و دو دوره فرهنگی با بقایای معماری شناسایی گردید. هیئت مشترک ایران و ژاپن موفق به کشف بقایای معماری شامل سالن پذیرایی، اتاق‌های نشیمن، راهرو، اجاق، تنور پخت نان و پیت زباله شدند. در پی دیوارها از سنگ‌های

رودخانه‌ای و در دیوارها از خشت و آجر و نیز برای مفروش کردن برخی از اتاق‌ها و سالن پذیرایی از آجرهایی به ابعاد ۷ - ۳۵×۳۵ سانتی‌متر استفاده کرده بودند. بر اساس طبقه‌بندی گونه‌های سفالی یافت شده و همچنین شواهد معماری مکشوف در تپه جلالیه کلورز، می‌توان سه دوره فرهنگی، عصر آهن (اواخر آهن II و آهن III)، اشکانی و ساسانی را مطرح ساخت. بر اساس نتایج آزمایش کربن ۱۴ که توسط دانشگاه ناکویا بر روی ۴ نمونه از مواد فرهنگی، مکشوفه از داخل لایه‌ها انجام شد، قدیم‌ترین لایه شناسایی شده مربوط به سده‌های ۷ و ۸ ق. م است (فهیمی، ۱۳۸۱ (الف، ب)؛ نوکنده و فهیمی، ۱۳۸۲).

۳-۳. تپه‌ی باستانی سردخونی‌پشت تالش

این محوطه در جنوب روستای سردخونی‌پشت و در موقعیت جغرافیایی ۳۷ درجه و ۴۵ دقیقه و ۲۲ ثانیه طول جغرافیایی و ۴۸ درجه و ۴۲ دقیقه و ۶۱ ثانیه عرض جغرافیایی واقع شده و ارتفاع آن از سطح آب‌های آزاد در حدود ۱۵۳۶ متر است. گمانه‌زنی و تعیین حریم این محوطه باستانی در سال ۱۳۹۱ توسط سید مهدی میرصالحی به انجام رسید و در دو گمانه‌آزمایشی، شواهدی از آثار معماری عصر آهن مورد شناسایی قرار گرفت.

این آثار معماری شامل تخته‌سنگ‌هایی است که به‌صورت عمودی در زمین قرار گرفته‌اند و به عقیده کاوشگر، احتمالاً جهت ساخت سکو یا مصطبه‌ای با سطح صاف ایجاد شده‌اند. ارتفاع برخی از این سنگ‌ها به بیش از ۲۰۰ سانتی‌متر می‌رسد. معماری مسکونی به‌دست‌آمده در فصل اول پژوهش‌های باستان‌شناختی محوطه‌ی باستانی سردخونی‌پشت تالش، با هیچ‌یک از سازه‌های معماری که تاکنون از محوطه‌های باستانی گیلان به‌دست‌آمده قابل‌مقایسه نیست و احتمالاً شواهدی مشابه با آن را می‌توان در مناطق شمالی آستارا و در محوطه‌های باستانی کشور جمهوری آذربایجان جستجو نمود (تصاویر ۳ و ۴).



تصویر ۴: ستون‌های سنگی؛ سازه‌های معماری عصر آهن در محوطه سردخونی‌پشت (میرصالحی، ۱۳۹۱: ۴۰)



تصویر ۳: سفال‌های مربوط به بخش استقرار محوطه باستانی سردخونی‌پشت (میرصالحی، ۱۳۹۶)

۴. شواهد نویافته معماری و محوطه‌های استقرار

در این بخش به معرفی شواهد جدیدی از محوطه‌های استقرار با مدارک مرتبط با معماری دائمی می‌پردازیم.

۴-۱. محوطه باستانی اسکولک

محوطه باستانی اسکولک رودبار در سال ۱۳۹۲ توسط نگارنده مورد گمانه‌زنی قرار گرفت که علاوه بر قطعات سفالی، سنگ‌های تیز کن، مهره‌های سنگی و سفالی و نیز سردوک سفالی نیز به دست آمد که قابل مقایسه با نمونه‌های عصر آهن I، به دست آمده از محوطه سیاسو است (رامین، ۱۳۹۲) (تصویر ۵؛ جدول ۱).



تصویر ۵: اشیاء ویژه کشف شده در محوطه باستانی اسکولک (جهانی و دیگران، ۱۳۹۳؛ الف: ۷۷۹)

جدول ۱: جدول توصیفی اشیای به دست آمده از گمانه ۱۲ محوطه باستانی اسکولک (منبع: نگارنده)

شماره طرح	گمانه	نوع قطعه	تکنیک ساخت	رفاق	شاموت	رنگ داخل	رنگ خارج	رنگ خیره	دوره پیشنهادی	منبع مقایسه
۹	T.T.12	سردوک	دست ساز	متوسط	شن	خاکستری	خاکستری	خاکستری		-
۱۰	T.T.12	سردوک	دست ساز	متوسط	شن	آجری	آجری	آجری	عصر آهن I (رامین، ۱۳۹۲: ۲۵۰؛ ۲۶۳)	
۱۱	T.T.12	سنگ تیز کن					سیاه		عصر آهن I (رامین، ۱۳۹۲: ۲۴۴)	
۱۲	T.T.12	مهره	دست ساز	ظریف	شن	آجری	آجری	آجری		-
۱۳	T.T.12	مهره سنگی					قهوه ای			-

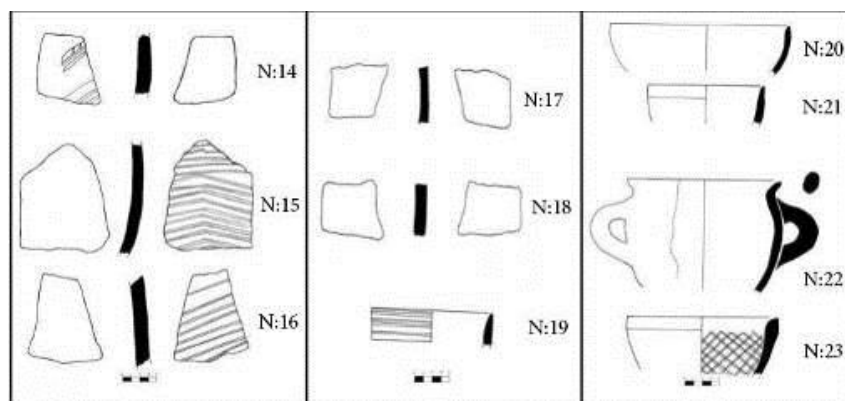
در ادامه مطالعات باستان‌شناسی در این محوطه، گمانه شماره ۱۳ آن، تحت عنوان ترانشه I مورد کاوش لایه‌نگاری قرار گرفت؛ لایه‌های باستانی این ترانشه تا روی خاک بکر ۳۲۰ سانتی‌متر ضخامت داشته و ۱۷ کانتکست در آن شناسایی شد که شامل ۱۱ لایه و ۶ ساختار بوده است؛ این محوطه آثاری از احتمالاً اواخر عصر مفرغ- اوایل عصر آهن تا دوران اسلامی را در برداشت (تصاویر ۶ و ۷؛ جدول ۲ و ۳)؛ سازه‌های مکشوفه از این ترانشه مشتمل است بر: اجاق‌های موقتی، بقایای پی‌های سنگی و کف‌های استقرار (جهانی و دیگران، ۱۳۹۳: ۷۵-۷۰).

در این محوطه سه فاز استقرار قابل تشخیص است؛ نخستین فاز استقرار در این محوطه، بر اساس کف‌سازی به روش سوزاندن و کوبیدن سطح پاکوب شناسایی شده است. لایه فوقانی این کف استقرار با سفال‌هایی شامل انواع سفال قرمز آجری، سفال خاکستری، قهوه‌ای و سفال‌های طیف قهوه‌ای- خاکستری مشخص می‌شود (رامین و جهانی، ۱۳۹۲)؛ این قطعات سفالی از نظر شکل ظروف، با قلعه کوتی I قابل مقایسه است

که بر اساس گاه‌نگاری نسبی، این سطح استقرار را به دوره عصر آهن III - پیش از هخامنشی مربوط می‌کند (تصویر ۸ و جدول ۴).

فاز استقرار بعدی در این محوطه شامل یک نمونه از اجاق‌ها است که بر روی یک کف استقرار مشاهده شد؛ این اجاق، به‌سادگی با تجمع ذغال و خاک حرارت دیده قابل تشخیص بوده و درون آن انباشتی از توده‌های خاکستر مشاهده شده است. در زیر این کف استقرار، تجمعی از سنگ رودخانه‌ای مشاهده شد که می‌تواند بیانگر شالوده سنگی دیوار باشد که در حدود ۳۵ سانتی‌متر از ارتفاع آن باقی‌مانده است.

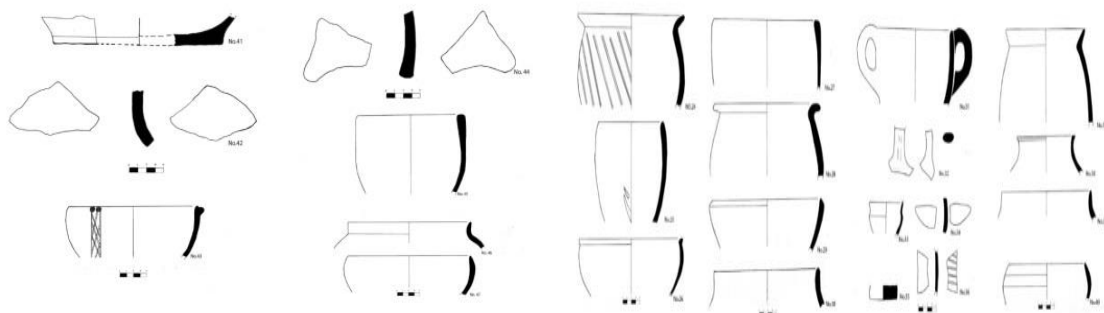
از لایه‌های مربوط به این فاز استقرار، ۵۲ قطعه سفال به دست آمد شامل انواع سفال خاکستری، قهوه‌ای ظریف، قهوه‌ای خشن، طیفی از قهوه‌ای - خاکستری و ظروف آشپزخانه‌ای می‌باشند. سفال‌های این مجموعه که به دومین فاز استقرار شناخته شده در این محوطه تعلق دارد، همانند سطح پاکوب فاز پیشین به اواخر دوره مادی - دوره پیش هخامنشی تعلق دارد (تصاویر ۹-۱۰ و جداول ۵-۶).



تصویر ۶: طرح سفال‌های به‌دست‌آمده از کانتکست ۱۰۱، لایه مضطرب سطحی (جهانی و رامین، ۱۳۹۲)

جدول ۲: جدول توصیفی سفال‌های کانتکست ۱۰۱، لایه مضطرب سطحی (نگارنده)

شماره قطعه	نوع سفال	نوع قطعه	پروان	شماره	کلیف پخت	کلیف پخت	رنگ	تزیین	اندازه (mm)			توضیحات	منبع مقایسه
									طول	قطر	ضخامت		
14	لایه‌ای	بدنه	لباب	ش	کافی	چرخ‌خار	قهوه‌ای روشن	قهوه‌ای	10	52	مقش	بخش شکسته ای از کف	اسلامی
15	قهوه‌ای	بدنه	پرداخت خشن در خارج	ش	کافی	دست‌ساز	قهوه‌ای	قهوه‌ای -	8	86	مکده	عصر آهن I	Tsetskhladze, 2005: fig. 5/11.1; Overleat, 2005: Pl. 12/11
16	قهوه‌ای	بدنه	پرداخت خشن در خارج	ش	ناکافی	دست‌ساز	قهوه‌ای -	خاکستری	11	71	مکده	عصر آهن I	(Tsetskhladze, 2005: fig. 4/8.2; Overleat, 2005: Pl. 12/14)
17	خاکستری	بدنه	میله در خارج	ش	کافی	دست‌ساز	خاکستری تیره	قهوه‌ای	5	42	فاقد		
18	خاکستری	بدنه	میله	ش	کافی	دست‌ساز	خاکستری تیره	قهوه‌ای	8	33	فاقد		
19	قهوه‌ای	لبه	اسلپ رقیق	ش	کافی	چرخ‌خار	قهوه‌ای	قهوه‌ای	4	150	مکده		
20	خاکستری	لبه	میله	ش	کافی	دست‌ساز	خاکستری روشن	خاکستری روشن	4	160	فاقد	عصر آهن II	Young, 1965: fig. 9.3; et Egami 1968: Pl. LXXIX/203 (طالع ۱۳۸۴: شکل ۳)
21	خاکستری	لبه	اسلپ غلیظ	ش	کافی	چرخ‌خار	خاکستری روشن	خاکستری روشن	6	110	فاقد	خیمه خشن	عصر آهن I
22	لبه و دست	لبه و دست	فلک پرداخت	ش	کافی	دست‌ساز	قهوه‌ای	قهوه‌ای -	6	130	فاقد	دیزی دسته دار	عصر آهن - پیش از هخامنشی
23	قهوه‌ای	لبه	اسلپ رقیق	ش	کافی	چرخ‌خار	قهوه‌ای	قهوه‌ای	7	220	ناخالص	اشکالی	Egami et al 1966: Pl. LII.19; (Kroll, 2005: fig. 11; Dyson, 1999: fig. 8b)



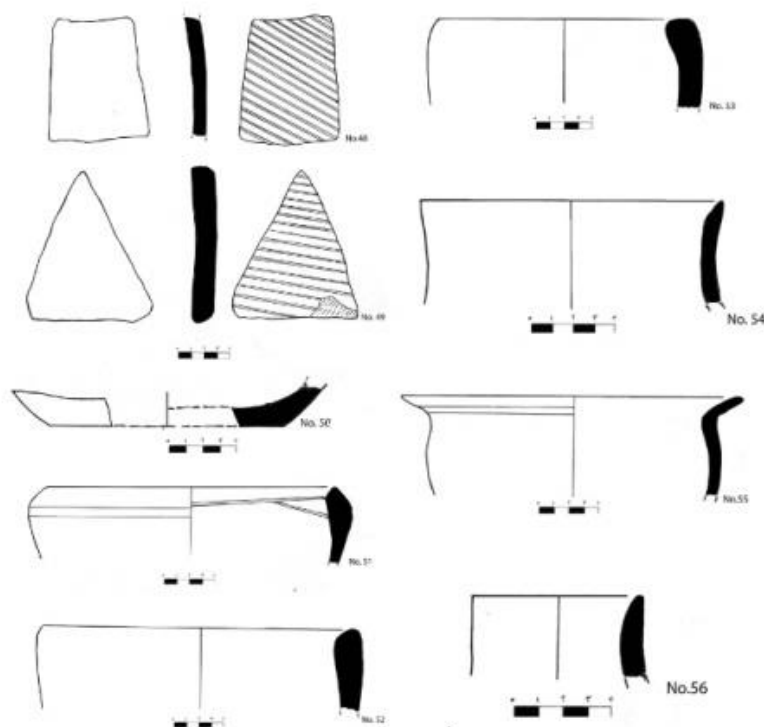
تصویر ۷- طرح سفال‌های به دست آمده از کانتکست ۱۰۲، لایه مضطرب (جهانی و رامین، ۱۳۹۲)
تصویر ۸- جدول توصیفی سفال‌های کانتکست ۱۰۵، فاز استقرار پیش از هخامنشی (رامین و جهانی، ۱۳۹۲)

جدول ۳: جدول توصیفی سفال‌های کانتکست ۱۰۲، لایه مضطرب سطحی (نگارنده)

شماره قطعه	نوع سفال	نوع قطعه	پزداختن	شاموون	کیفیت پختن	کیفیت ساجین	رنگ			ترازین	اندازه (mm)			نوع پختن	منبع مقایسه
							بیرون	خاموشه	داخل		شکل	قطر	طول		
۲۴	آئین‌خاکه ای	لیه	اسلیپ غلیظ	شن	ناکافی	دستساز	قهوه ای دودزده	خاکستری روشن	قهوه ای - خاکستری	دافدار	۶	۲۲۰		الکاتی	مریخ، ۱۳۹۲: شکل ۱۶۲؛ Dyson, 1999: fig. 2/6; Egami et al 1965: Pl. LXXX.202; (Jasconia, 2005: fig. 13/3)
۲۵	آئین‌خاکه ای	لیه	اسلیپ غلیظ	شن	ناکافی	دستساز	خاکستری دودزده	قهوه ای	خاکستری دودزده	فاقد ترازین	۶	۲۸۰		عصر آهن -III-پیش هخامنشی	
۲۶	خاکستری	لیه	صیقلی	شن	کافی	دستساز	خاکستری	خاکستری	خاکستری	فاقد ترازین	۴	۲۵۰		اوایل عصر آهن II	(Danti 2013: fig. 11/1, 12/1; جهانی، ۱۳۹۲: شکل ۱۸۳)
۲۷	خاکستری	لیه	صیقلی	شن	کافی	دستساز	خاکستری تیره	قهوه ای	خاکستری تیره	فاقد ترازین	۵	۱۸۰		عصر آهن -III-پیش هخامنشی	Egami et al 1965: Pl. XC.2; Egami et al 1965: Pl. LXXX.202; (Jasconia, 2005: fig. 13/3)
۲۸	قهوه ای	لیه	اسلیپ غلیظ	شن و ماسه	ناکافی	دستساز	قهوه ای	قهوه ای	قهوه ای	فاقد ترازین	۸	۱۵۰		عصر آهن I	(Ikeda 1971: Pl. XLIX.2; & Fukai & Matsurata 1969: Pl. 11-10; Young 1965: fig. 3.1; نقیینه، ۱۳۸۴: تصویر ۱۳۷-۱۳۶؛ جهانی، ۱۳۹۲: شکل ۱۸۳؛ نقیینه، ۱۳۸۳: تصویر ۱۸۵)
۲۹	قهوه ای	پخته	صیقلی	شن	کافی	دستساز	قهوه ای روشن	قهوه ای	قهوه ای روشن	فاقد ترازین	۴	۴۷		مفرغ -II- عصر آهن I	(Egami et al 1965: Pl. LIX.4; Ohtsu et al 2006: fig. 45.122-1; نقیینه، ۱۳۸۳: تصویر ۱۳۷-۱۳۶؛ egami et al 1965: Pl. LIX.4; vVP، ۱۳۸۴: تصویر ۱۳۷-۱۳۶؛ Carlini, 2005: fig. 5)
۳۰	آئین‌خاکه ای	لیه	اسلیپ غلیظ	شن درشت	ناکافی	دستساز	قهوه ای دودزده	قهوه ای	قهوه ای	فاقد ترازین	۶	۲۸۰		عصر آهن I	(Overlaid, 2005: pl. 13/3; جهانی، ۱۳۹۲: شکل ۱۸۳)
۳۱	آئین‌خاکه ای	لیه و دسته	اسلیپ غلیظ	شن	ناکافی	دستساز	قهوه ای -خاکستری	خاکستری	قهوه ای دودزده	فاقد ترازین	۸	۳۰۰		عصر آهن I	(نقشینه، ۱۳۸۳: طرح ۲۳۴)
۳۲	قرمز آجری	دسته	صیقلی	شن و ماسه	کافی	دستساز	آجری	آجری	آجری	فاقد ترازین	۸	۴۲		-	
۳۳	قرمز آجری	پخته	اسلیپ رقیق	شن	کافی	چرخساز	آجری -خاموشه	خاکستری	آجری	فاقد ترازین	۵	۳۷		عصر آهن I و II	(Fukai & Matsurata 1969: Pl. 11-10; Young 1965: fig. 3.2; 7.8; Matsurata 1974: fig. 6.886; Dyson 1999: fig. 8/4; جهانی، 2005: fig. 4; Young 1965: fig. 3/4)

جدول ۴: جدول توصیفی سفال‌های کانتکست ۱۰۵، فاز استقرار پیش از هخامنشی (نگارنده)

شماره قطعه	نوع سفال	نوع قطعه	پزداختن	شاموون	کیفیت پخت	کیفیت ساجین	رنگ			ترازین	اندازه (mm)			نوع پختن	منبع مقایسه
							بیرون	خاموشه	داخل		طول	قطر	ضخامت		
۴۱	قرمز آجری	کف	اسلیپ رقیق	شن	کافی	دستساز	آجری	آجری	آجری	فاقد ترازین	۶	۱۹۰		عصر آهن -III-پیش هخامنشی	Egami et al 1965: Pl.LXXXIX.b.4
۴۲	قرمز آجری	بدنه	نیم صیقلی	شن	کافی	دستساز	آجری	آجری	آجری	فاقد ترازین	۷		۳۶	بخش از گردن ظرف	
۴۳	قهوه ای -خاکستری	لیه	صیقلی	شن	کافی	چرخساز (۴)	قهوه ای -خاکستری	قهوه ای	قهوه ای -خاکستری	دافدار - فاقد ترازین	۴	۲۶۰		صیقل در دو وجه	
۴۴	قهوه ای -خاکستری	بدنه	صیقلی	درشت	ناکافی	دستساز	قهوه ای -خاکستری	سیاه	قهوه ای -خاکستری	فاقد ترازین	۳		۳۵	صیقل در دو وجه	
۴۵	قهوه ای	بدنه	اسلیپ رقیق	شن	کافی	دستساز	قهوه ای	قهوه ای	نخودی	فاقد ترازین	۹		۳۶	عصر آهن -III-پیش هخامنشی	Fukai & Ikeda 1971: Pl.XLVII.R 5-5; تصویر ۱۳۸۴؛ نقیینه، ۱۳۸۴: تصویر ۱۳۷-۱۳۶؛ Egami et al 1965: Pl. LIII.31; نقیینه، ۱۳۸۴: تصویر ۱۳۷-۱۳۶؛ هژری توری و صالحی گروسی، ۱۳۸۴: لوح ۲-۵
۴۶	خاکستری	بدنه	اسلیپ رقیق	درشت	ناکافی	دستساز	خاکستری	خاکستری	خاکستری	فاقد ترازین	۶		۱۸	عصر آهن -III-پیش هخامنشی - عصر آهن او II	
۴۷	خاکستری	بدنه	اسلیپ رقیق، درشت	شن	ناکافی	دستساز	خاکستری	خاکستری	خاکستری	فاقد ترازین	۶		18		



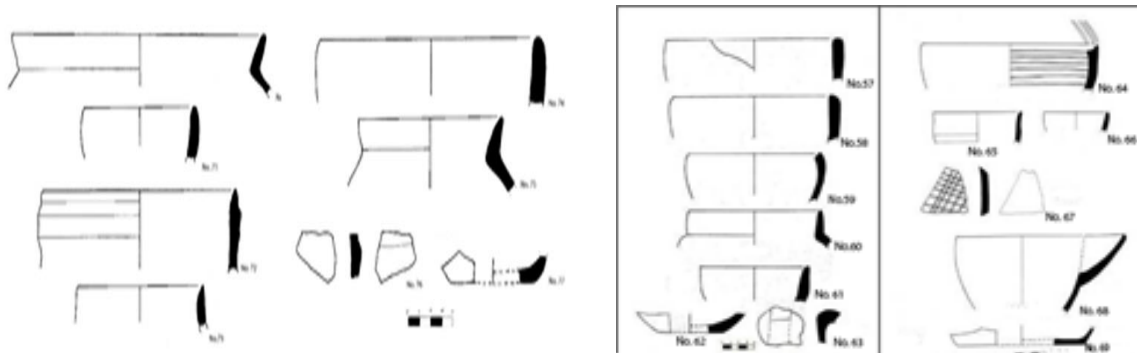
تصویر ۹: طرح سفال‌های کانتکست ۱۰۹، فاز استقرار پیش از هخامنشی (رامین و جهانی، ۱۳۹۲)

جدول ۵: جدول توصیفی سفال‌های کانتکست ۱۰۹، فاز استقرار پیش از هخامنشی (نگارنده)

شماره قطعه	نوع سفال	نوع قطعه	پایه	شماره (ن)	کلیت پخت	تجهیزات	رنگ			توصیحات	دوره پیشنهادی	منبع مقایسه	
							خامنه	داخل	خارج				
													اندازه (mm)
							خامنه	داخل	خارج				
۴۸	قهوه ای مات	بند	اسلیپ غلیظ	شن	کافی	دستمال	قهوه ای	قهوه ای	قهوه ای	کند	7	75	
۴۹	قهوه ای مات	بند	اسلیپ غلیظ	شن و ذرات سفید رنگ	ناکافی	دستمال	خاکستری	قهوه ای	قهوه ای	کند	13	80	
۵۰	قهوه ای مات	کف	اسلیپ رقیق	شن و سنگریزه	کافی	دستمال	قهوه ای	قهوه ای	قهوه ای	فاقد تزئین	9	120	Egami et al 1966: Pl. LII.26
۵۱	قهوه ای براق	لبه	صیقلی	شن	کافی	دستمال	قهوه ای	قهوه ای	قهوه ای	فاقد تزئین	6	460	صیقل در دو وجه
۵۲	قهوه ای براق	لبه	صیقلی	شن	کافی	دستمال	قهوه ای روشن	قهوه ای روشن	قهوه ای روشن	فاقد تزئین	12	390	صیقل در دو وجه
۵۳	قهوه ای براق	لبه	صیقلی	شن	ناکافی	دستمال	خاکستری	قهوه ای	قهوه ای	فاقد تزئین	11	؟	آخر مادی
۵۴	قهوه ای براق	لبه	نیم صیقل	شن	کافی	دستمال	قهوه ای روشن	قهوه ای روشن	قهوه ای روشن	فاقد تزئین	5	140	صیقل در دو وجه
۵۵	خاکستری	لبه	اسلیپ رقیق	شن درشت	کافی	دستمال	خاکستری	خاکستری	خاکستری	کند	5	100	10
۵۶	خاکستری	لبه	صیقلی	شن درشت	کافی	دستمال	خاکستری	خاکستری	خاکستری	فاقد تزئین	5	170	17 متصل به آبریز؟

واپسین فاز استقرار شناسایی شده در این محوطه، مستقیماً بر روی خاک بکر قرار گرفته و شامل یک لایه خاک کوبیده حرارت دیده به رنگ قهوه‌ای است و بر روی آن، بقایای استخوانی حیوانات و نیز سفال و تعدادی خشت حرارت دیده رشته‌ای نیز مشاهده گردید. از این لایه ۳۱ قطعه سفال به دست آمد که شامل سفال‌های انواع قهوه‌ای مات با اسلیپ رقیق گلی فاقد تزئین با ضخامت ۱۲ الی ۱۴ میلی‌متر (خشن)، قهوه‌ای براق با

پرداخت صیقلی و گاه اسلیپ اخرا همراه با تمپر شن ریزودرشت و سنگریزه، سفال قهوه‌ای- خاکستری با پرداخت صیقلی و تمپر شن و ضخامت ظریف فاقد تزئین، سفال خاکستری با پرداخت صیقلی در دو سطح و فاقد تزئین که رنگ سطح خارجی و داخلی آن‌ها خاکستری تیره است و سفال آشپزخانه‌ای دارای آثار دودزدگی. همچنین، ۴ قطعه سفال سیاه صیقلی با تمپر شن ضخامت بین ۶ تا ۹ میلی‌متر عنوان سفال‌های ظریف و متوسط با پخت کافی طبقه‌بندی شدند. این فاز استقرار با توجه به شکل ظروف و رنگ خمیره سفال‌ها احتمالاً به فاز آغازین عصر آهن و یا شاید فاز پایانی عصر مفرغ مربوط می‌باشد (تصویر ۱۱ و جدول ۷).



تصویر ۱۰: طرح سفال‌های کانتکست ۱۱۲، فاز استقرار
پیش از هخامنشی (رامین و جهانی، ۱۳۹۲)

تصویر ۱۱: طرح سفال‌های کانتکست ۱۱۶، فاز استقرار عصر آهن I (نگارنده)

جدول ۶: جدول توصیفی سفال‌های کانتکست ۱۱۲، فاز استقرار پیش از هخامنشی (نگارنده)

شماره طرح	نوع سفال	نوع لفته	پرداخت	شماره	کلیت پخت	کلیت سائ	رنگ			اندازه (mm)			توضیحات	منبع مقایسه
							خاکستری	قهوه‌ای	خاکستری	فقد تزئین	فقد تزئین	فقد تزئین		
۵۷	قهوه‌ای برای	لبه	صیقلی	شن	ناکافی	دستساز	قهوه‌ای	خاکستری	قهوه‌ای	فقد تزئین	۸۵	۴۰۰	عصر آهن او II	(لقبه ۱۳۷۵، تصویر ۱-۲)
۵۸	قهوه‌ای برای	لبه	نیم صیقل	شن و سنگریزه	کافی	دستساز	قهوه‌ای	قهوه‌ای	قهوه‌ای	فقد تزئین	۷۵	۳۳۰	مفرغ-عصر آهن او II	(ماتسوتانی ۱۳۸۳، تصویر ۳/۶)
۵۹	قهوه‌ای برای	لبه	صیقلی	شن درشت	کافی	دستساز	قهوه‌ای	قهوه‌ای	قهوه‌ای	فقد تزئین	۵	۱۳۰	عصر آهن او II	(لقبه ۱۳۷۵، تصویر ۳-۴، ۱۸-۲۰؛ Egami et al 1965: Pl. LXXX/202)
۶۰	آشپزخانه‌ای	لبه	اسلیپ رقیق	شن	کافی	دستساز	قهوه‌ای دودزده	قهوه‌ای	قهوه‌ای	فقد تزئین	۸	۷۲۰	عصر آهن III-پیش هخامنشی	Ikeda 1971: Pl. XLVIII.1; Egami & Fukai Pl. XLVII.1; et al 1965: Pl. LIII.30; (لقبه ۱۳۸۹، طرح ۱۲۱)؛ Fukai and Matsutani, 1982: Pl. 60/6
۶۱	قهوه‌ای برای	لبه	صیقلی	شن درشت	ناکافی	دستساز	قهوه‌ای	خاکستری	قهوه‌ای	فقد تزئین	۸	۵۶۰	عصر آهن I	Danti 2013: fig 17.8.R
۶۲	قهوه‌ای-خاکستری	کف	نیم صیقل	شن	ناکافی	دستساز	قهوه‌ای-خاکستری	خاکستری	خاکستری	فقد تزئین	۷۵	۷۰	عصر آهن او II	Egami et al 1966: Pl. LII.26; (لقبه ۱۳۷۵، تصویر ۱۱-۱۲)
۶۳	قهوه‌ای مات	لبه و دست	اسلیپ غلیظ	شن و سنگریزه	کافی	دستساز	قهوه‌ای	قهوه‌ای	قهوه‌ای	فقد تزئین	۵	۸۰۰	اواخر ماد	Stonach et al 1978: fig 9.3
۶۴	خاکستری	لبه	نیم صیقل	شن	کافی	دستساز	خاکستری	خاکستری	خاکستری	داغدار	۷	۳۳۰	عصر آهن او II	(Sharapova, 1999: fig. 4/5)
۶۵	قهوه‌ای-خاکستری	لبه	صیقلی	شن	کافی	دستساز	قهوه‌ای	خاکستری	قهوه‌ای-خاکستری	فقد تزئین	۵	۲۰۰	عصر آهن او II	(ماتسوتانی ۱۳۸۹، شکل ۱۶؛ Young 1965: fig 1.6; mm)
۶۶	خاکستری	لبه	صیقلی	شن	کافی	دستساز	خاکستری	خاکستری	خاکستری	فقد تزئین	۵	۱۷۰	عصر آهن III-پیش هخامنشی	Fukai & Ikeda 1971: Pl. XLVII.6; (لقبه ۱۳۸۹، تصویر ۵)
۶۷	قهوه‌ای برای	بدنه	صیقلی	شن	ناکافی	دستساز	قهوه‌ای	خاکستری	قهوه‌ای	داغدار	۶	۴۴	عصر آهن او II	(لقبه ۱۳۷۵، تصویر ۱/۱۳۸-۱۳۹؛ Dyson, 1999: fig 2/b; Young, 1965: fig 2/8)
۶۸	خاکستری	لبه متصل به لبریز	اسلیپ غلیظ	شن	ناکافی	دستساز	خاکستری	خاکستری	خاکستری	فقد تزئین	۳	۷۶۰	مفرغ-عصر آهن او II	(لقبه ۱۳۷۵، تصویر ۲۰-۲۱؛ Sharifi and al, 1965: Pl. LII/18; left; Motarjem 2014: fig. 10: bottom Vanden Bergh 1964: Pl. VI: 30-34; Kambakhfard 1991: fig 105.114b; LXIII; Gishman 1939: Pl. XVII; Pl. S926.928; Pl. XX.5.619; Pl. XXII.5772a/c; Negahban 1996: vol.2: fig 28.610/614; Majidzade 2003: fig. 12-13; Roustai P. 82; Mahfrouzi and al 2008: 2007; Piller 2009: fig. 12/2)
۶۹	خاکستری	کف	صیقلی	شن	ناکافی	دستساز	خاکستری	قهوه‌ای-خاکستری	خاکستری	فقد تزئین	۵	۱۶۰		-

جدول ۷: جدول توصیفی سفال‌های کانتکست ۱۱۶، فاز استقرار عصر آهن I (نگارنده)

شماره قطعه	نوع سفال	نوع قطعه	پوشش	نسبت چسبندگی	نسبت چسبندگی	رنگ	شکل	ارتفاع (mm)	شماره	منبع مقایسه
۷۰	قهوه ای- خاکستری	لبه	صیقلی	شن	کافی	دستار	قهوه ای	خاکستری	قهوه ای- خاکستری	Fukai & Matsutani 1980: Pl. 31; Ohtsu et al 2005: fig. 37-8-5
۷۱	قهوه ای- خاکستری	لبه	صیقلی	شن	کافی	دستار	قهوه ای- خاکستری	خاکستری	قهوه ای- خاکستری	Khalatbari 2004: P. 204, ill. 16-14
۷۲	خاکستری-سیاه	لبه	صیقلی	شن	کافی	دستار	سیاه	خاکستری	خاکستری تیره	Ohtsu et al 2004: fig. 85-57-13
۷۳	خاکستری-سیاه	لبه	صیقلی	شن	کافی	دستار	خاکستری	خاکستری	خاکستری تیره	
۷۴	خاکستری-سیاه	لبه	صیقلی	شن	ناکافی	دستار	سیاه	خاکستری تیره	خاکستری تیره	
۷۵	خاکستری-سیاه	لبه	صیقلی	شن	کافی	دستار	خاکستری	خاکستری	خاکستری	Egami et al 1965: Pl. LXXIII, 12; Fukai & Ikeda 1971: Pl. LV.1
۷۶	خاکستری	بدنه	صیقلی	شن	ناکافی	دستار	خاکستری تیره	خاکستری	خاکستری تیره	
۷۷	آشپزخانه ای	بدنه	فلکد پرداخت	شن	کافی	دستار	قهوه ای دودزده	خاکستری تیره	قهوه ای دودزده	

عموماً کف فضای مسکونی در این دوره‌ها از خاک کوبیده تشکیل شده که وجود لایه‌های خاکستر و ذغال در لایه‌های زیرین و فوقانی آن‌ها نشان از مراحل آماده‌سازی کف جهت استقرار دارد؛ وجود این لایه‌های خاکستر از انتقال رطوبت زمین به روی کف استقرار جلوگیری می‌کند. اجاق‌های مرتبط با سطوح استقرار آماده‌سازی شده و نیز شواهد دال بر انجام فعالیت‌های روزمره، می‌تواند با یک استقرار موقت یا دائمی در ارتباط باشد؛ اگرچه سازه‌های اندک معماری شامل پی سنگی و نیز آثار پراکنده قطعات خشت‌های حرارت دیده در میان لایه‌های کاوش شده، می‌تواند وجود یک سازه معماری دائمی را در این محوطه محتمل‌تر سازد، اما وسعت کم محدوده کاوش در این ترانشه، موجب می‌شود درباره استقرارهای دائمی در این محوطه با احتیاط بحث نماییم.

۴-۲. محوطه باستانی نسکوه‌چال، کافرستان یسن، دیلمان

این محوطه در فاصله ۷۰۰ متری جنوب شرق روستای یسن از توابع دهستان پیرکوه شهرستان سیاهکل و در ارتفاع ۱۴۹۵ متری از سطح آب‌های آزاد واقع شده است. ابعاد تقریبی محوطه ۱۵۰×۱۰۰ متر و جهت گسترش آن شرقی - غربی است. سه کارگاه در مرکز، غرب و شرق محوطه مورد کاوش قرار گرفت که از آن‌ها بقایای معماری سنگی با چفت‌وبست که در ساخت آن‌ها از ملات گل استفاده شده و نیز گورهایی مدفون در کف محل‌های مسکونی به دست آمده آمد. قطعات سفالی مکشوفه، دارای خمیره‌ای به رنگ‌های خاکستری و قهوه‌ای و شامل شکل‌هایی از قبیل ظروف زاویه‌دار و نیز ظروفی با آبریز منقاری است. این آثار معماری با توجه به گاه نگاری نسبی انجام‌شده بر اساس گونه شناسی سفال‌های مکشوفه، به عقیده کاوشگران به عصر آهن II تعلق داشته است (تصاویر ۱۲-۱۴) (جهانی، ۱۳۹۱ الف).



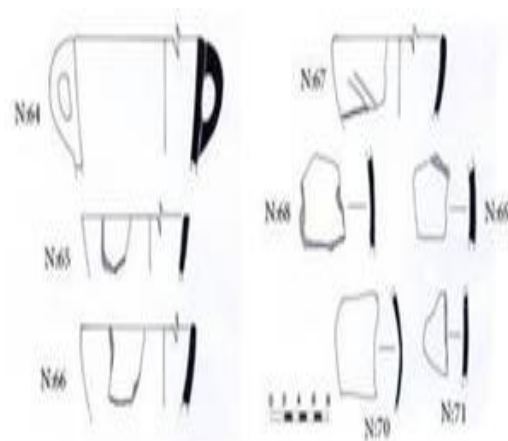
تصویر ۱۳: بقایایی از آثار معماری مکشوفه در محوطه باستانی کافرستان، نسکوه‌چال (جهانی؛ ۱۳۹۳ الف: ۱۲۱-۱۲۸-۱۲۹)



تصویر ۱۲: کشف بقایای معماری مکشوفه در کافرستان دبلمان (جهانی، ۱۳۹۳ الف)



تصویر ۱۵: پلان بقایای معماری مکشوفه در محوطه باستانی نسکوه‌چال کافرستان (جهانی؛ ۱۳۹۳ الف: ۲۳۱)



تصویر ۱۲: طرح سفال‌های مربوط به دوره اهن II محوطه باستانی نسکوه‌چال (جهانی؛ ۱۳۹۳)

آثار معماری مکشوفه از این محوطه شامل دیوارهای سنگی و فضاهای راست‌گوشه با پی‌سازی و یا فاقد آن است که با ملات گل ساخته‌شده و دارای کف‌هایی تشکیل یافته از گل کوبیده و حرارت دیده است (تصویر ۱۵). بر روی کف فضاها، اجاق‌هایی تعبیه می‌شد. مواد فرهنگی مکشوفه نیز شامل قطعات سفالی اعم از ظروف آبریز دار عصر آهن (I-IV)، قطعات سفالی دوران اشکانی و نیز تعداد کمی سفالینه‌های دوره‌ی اسلامی، پیکان‌های سنگی و خنجرهای پره‌دار و همچنین بقایایی از کوره‌های صنعتی است. با توجه به مشاهدات، پس از متروک شدن محوطه، در دوره اشکانی از آن به‌عنوان گورستان استفاده‌شده است.

۳-۴. محوطه باستانی لیارسنگ‌بن

محوطه باستانی لیارسنگ‌بن در ارتفاعات شهرستان املش و در محدوده روستای شیرچاک قرار دارد. این محوطه باستانی نخستین بار توسط ولی جهانی مورد شناسایی قرار گرفت (جهانی، ۱۳۹۶). کاوش در بخش مسکونی این مجموعه، در فاصله ۲۰ متری سمت جنوب پناهگاه صخره‌ای منجر به شناسایی ۲۴ لایه، ۶ سازه و ۲ فضا شد که شامل ۴ رشته دیوار سنگی، یک سطح پاکوب و یک چاله زباله با پلان چهارضلعی بوده است. از محدوده کاوش شده، مقادیر زیادی سفال و استخوان‌های حیوانی به دست آمد که مطالعات گونه‌شناسی

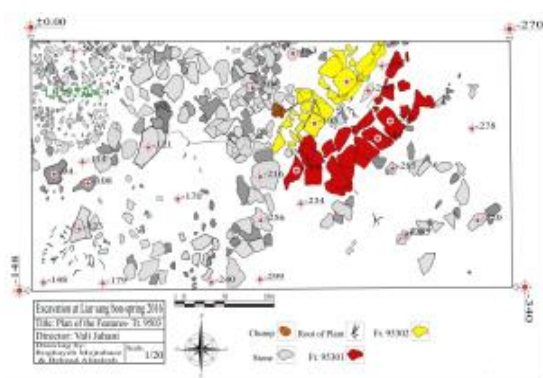
سفال و تهیه آمار و تعیین گاه‌نگاری نسبی منطقه و نیز مطالعات جانور باستان‌شناسی بر روی نمونه‌های استخوانی توسط کارشناسان مربوط در حال انجام است (تصویر ۱۶-۱۹) (جهانی، ۱۳۹۶).
از میان سازه‌های به‌دست‌آمده مربوط به دوره اشکانی^۲، ۴ دیوار با متوسط عرض یک متر و با رج‌چین سنگی به‌صورت خشکه‌چین در راستای شمال شرق به جنوب غرب است که بین دو تا ۴ رج از سازه‌ها باقی‌مانده است. همچنین یک کف پاکوب در بخش شرقی کارگاه به دست آمد که به نظر می‌رسد سازه‌های اولین و دومین دیوار سنگی مکشوفه، بر روی این کف بنا شده‌اند. به دلیل تمرکز کاوش این فصل بر روی بخش گورستانی این مجموعه، ادامه کاوش در بخش مسکونی و خواناسازی پلان معماری در محوطه فوق به فصول آتی کاوش موکول گردید.



تصویر ۱۷: دیوار سنگی (فیچر ۹۵۳۰۱) مکشوفه در محوطه استقرار مجموعه باستانی لیارسنگ‌بن (جهانی، ۱۳۹۶، ص: ۲۱۷؛ ت: ۹۵۰۳-۳۲)



تصویر ۱۶: موقعیت فیچرها و فضاهای مرتبط با آن‌ها در بخش استقرار مجموعه لیارسنگ‌بن (جهانی، ۱۳۹۶، ص: ۲۱۶؛ ت: ۹۵۰۳-۳۱)



تصویر ۱۹: پلان معماری دو فیچر ۹۵۳۰۱ و ۹۵۳۰۲- بخش استقرار مجموعه باستانی لیارسنگ‌بن (جهانی، ۱۳۹۶، ص: ۲۱۹؛ طرح ۹۵۰۳-۴)



تصویر ۱۸: دیوارهای سنگی (فیچر ۹۵۳۰۱ و ۹۵۳۰۲) مکشوفه در محوطه استقرار مجموعه باستانی لیارسنگ‌بن (جهانی، ۱۳۹۶، ص: ۲۲۱؛ ت: ۹۵۰۳-۳۸)

درمجموع و بر اساس کاوش‌های انجام‌شده تاکنون، اطلاعات موجود از الگوی استقراری و فرم ساختارهای معماری عصر آهن گیلان در هزاره اول و دوم ق.م. همچنان دارای ابهامات فراوانی است. بر پایه یافته‌های باستان‌شناختی و عواملی همچون خاک حاصلخیز، آب‌وهوای مناسب، جریان رودهای پرآب و امکان آبیاری اراضی، گیلان، دست‌کم از دوران پارینه‌سنگی به منطقه‌ای مناسب جهت سکونت بوده است. اگر بپذیریم که زندگی بشر در هزاره دوم و اول ق.م. در منطقه مبتنی بر زندگی شبانی و بر پایه الگوی کوچروی^۳ استوار بوده، کشف شواهدی از استقرارهای موقت در داخل غارها و پناهگاه‌های سنگی این منطقه نیز توجیه‌پذیر خواهد بود. در مطالعه پیشینه معماری گیلان، یکی از نکات اساسی که موردتوجه اکثر پژوهشگران قرار گرفته، عمر کوتاه سازه‌های معماری نسبت به سرزمین‌های واقع در مرکز فلات ایران است. در این رابطه همواره به استفاده گسترده از مصالح بوم‌آوردی همچون چوب و تأثیر رطوبت هوا بر فرسایش آن اشاره شده است. در یک نگاه کلی و با بررسی یافته‌های باستان‌شناختی گیلان تاکنون، معماری هزاره‌های دوم و اول ق.م. این منطقه را می‌توان مبتنی بر بناهایی دارای دیوارهای سنگی و فضاهای راست‌گوشه و دارای چفت‌وبست اما به‌دوراز رعایت تناسبات هندسی، دارای پی سنگی و دیوارهایی بعضاً ساخته‌شده از خشت خام و یا بدون پی‌سازی؛ ساختن بنادر ارتفاعی کمی بالاتر از سطح زمین^۴، احتمالاً استفاده از تیرهای چوبی به‌عنوان ستون یا تیرک در سقف بنا، کف‌سازی به‌وسیله گل کوبیده، تعبیه سازه‌های حرارتی درون فضای مسکونی دانست. باید اشاره کرد که نتیجه‌گیری قطعی در خصوص گاه‌نگاری یافته‌های حاصل از محوطه‌های استقراری هزاره اول و دوم ق.م. گیلان نیازمند انجام کاوش‌های باستان‌شناسی گسترده‌تری است و در نتیجه، هدفمند کردن مطالعات پژوهشی استان در این ارتباط از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. از این‌رو، ضرورت دارد تا به‌جای پرداختن به کاوش در محوطه‌های صرفاً گورستانی - که تاکنون در نتیجه پژوهش‌های میدانی متعدد با ویژگی‌های ساختاری آن تا حد زیادی آشنا شده‌ایم - محوطه‌های استقراری و تپه‌هایی که احیاناً دارای توالی استقراری هستند در برنامه‌ریزی پژوهشی استان گیلان جای گیرد و با شناسایی نمونه‌های بیشتری از آثار معماری اقوام مذکور و تهیه‌ی پلان گویایی از انواع مختلف سازه‌های معماری این ادوار، گونه‌های متفاوتی از آن را شناسایی و معرفی نماییم که در صورت تحقق این مهم، به یکی از اساسی‌ترین پرسش‌های موجود در رابطه با الگوهای استقراری هزاره‌های دوم و اول ق.م. (عصر آهن تا اوایل دوران پارسی) منطقه پاسخ داده خواهد شد.

پی‌نوشت‌ها

۱. در زبان محلی به معنای قلعه بزرگ است.
۲. مطالعات طبقه‌بندی و مقایسه‌ای قطعات سفالی مکشوفه در حال انجام است.
۳. فرض رایج در الگوی استقرار محوطه‌های پیش‌ازتاریخ و حتی تاریخی منطقه گیلان، زندگی شبانی و کوچ رو است که بیشتر به عدم کشف یافته‌های سکونت دائمی در منطقه برمی‌گردد. مطالعات در این زمینه در قالب رساله دکترا (الگوهای استقراری محوطه‌های پیش‌ازتاریخ گیلان) و نیز پروژه‌های تحقیقاتی قوم باستان‌شناسی توسط رقیه مجتبابی ثبوتی از دانشگاه مازندران و همکاری اداره کل میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری استان گیلان، در حال انجام است.
۴. این شیوه‌ی معماری، امروزه نیز کم‌وبیش در مناطق مختلف گیلان و سرزمین‌های جلگه‌ای حاشیه‌ی جنوبی دریای خزر رایج است.

منابع

باقریان، محمدرضا و کیدونگ بای، (۱۳۸۶)، گزارش فصل اول بررسی‌های باستان‌شناختی دوران سنگ در گیلان، هیئت مشترک ایران و کره جنوبی، سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری کشور، پژوهشکده باستان‌شناسی، گزارش منتشرنشده. بیگلری، فریدون؛ جهانی، ولی؛ مشکور، مرجان و صارم امینی، (۱۳۹۳)، «گمانه‌زنی در مکان پارینه‌سنگی قدیم غار دربند رشی، رودبار، گیلان، ۱۳۹۱»، به کوشش کورش روستایی و مهران غلامی، در، مقاله‌های کوتاه دوازدهمین گرد هم‌آیی سالانه باستان‌شناسی ایران، تهران، پژوهشگاه، پژوهشکده باستان‌شناسی، صص: ۱۰۱-۱۰۴.

جهانی، ولی و بهزاد علی‌تالش، (۱۳۹۴)، بررسی و شناسایی محدوده روستای نیاول تا لارنه، اداره کل میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری گیلان (منتشرنشده).

جهانی، ولی، (۱۳۸۷)، باستان‌شناسی املش، معرفی جغرافیا و آثار تاریخی املش (بخش مرکزی و رانکوه)، رشت، ایلپا. جهانی، ولی، (۱۳۹۱ الف)، «گزارش کاوش و گمانه‌زنی در محوطه باستانی کافرستان (مهدی چوری و نسکوه چال یسن)، دیلمان»، در، چکیده مقاله‌های یازدهمین گرد هم‌آیی سالانه باستان‌شناسی ایران، پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، صص: ۱۲۷-۱۲۸.

جهانی، ولی، (۱۳۹۱ ب)، «مطالاکوه نخستین محوطه استقرار شناسایی شده عصر آهن در املش»، نامورنامه؛ مقاله‌هایی در پاسداشت یاد مسعود آذرنوش، به کوشش حمید فهیمی و کریم علیزاده، تهران، انتشارات نگاه، صص: ۲۷۰-۲۵۹.

جهانی، ولی، (۱۳۹۳ الف)، «دو فصل بررسی، گمانه‌زنی و کاوش در محوطه‌های باستانی کافرستان (یسن)، دیلمان»، در، مقاله‌های کوتاه دوازدهمین گرد هم‌آیی سالانه باستان‌شناسی ایران، به کوشش کورش روستایی و مهران غلامی، پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری، تهران: ۱۳۳-۱۳۵.

جهانی، ولی، (۱۳۹۳ ب)، باستان‌شناسی دیلمان؛ پژوهش‌های باستان‌شناسی در محوطه‌های باستانی یسن، رشت، بلور.

جهانی، ولی، (۱۳۹۵)، باستان‌شناسی گیلان، از آستارا تا هوسم، تهران، افشار.

جهانی، ولی، (۱۳۹۶)، «گزارش دومین فصل از پژوهش‌های میدانی در مجموعه باستانی لیارسنگ‌بن شیرچاک- املش، گیلان»، رشت، اداره کل میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری استان گیلان، گزارش منتشرنشده.

جهانی، ولی؛ رامین، شهرام و رقیه مجتبابی ثبوتی، (۱۳۹۳ الف)، «گزارش مقدماتی گمانه‌زنی به‌منظور تعیین حریم محوطه باستانی اسکولک، شهرستان رودبار»، به کوشش مهرداد ملکزاده، در، گزارش‌های سیزدهمین گرد هم‌آیی سالانه باستان‌شناسی ایران، تهران، پژوهشگاه میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری، صص: ۷۰-۷۵.

جهانی، ولی؛ رئوف، سولماز و کیومرث حاج محمدی، (۱۳۹۳ ب)، «بررسی و مستندسازی اضطراری محوطه‌های باستانی معاف‌محله رینه، گیلان»، به کوشش کورش روستایی و مهران غلامی، در، مقاله‌های کوتاه دوازدهمین گرد هم‌آیی سالانه باستان‌شناسی ایران، تهران، پژوهشگاه، پژوهشکده باستان‌شناسی، صص: ۱۳۶-۱۳۹.

جهانی، ولی؛ هم‌رنگ، بهروز؛ مجتبابی ثبوتی، رقیه و مجید کوهی، (۱۳۹۱)، «کاوش در محوطه‌های باستانی کافرستان یسن» در، چکیده مقاله‌های یازدهمین گرد هم‌آیی سالانه باستان‌شناسی ایران، تهران، پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، موزه ملی، صص: ۱۲۹.

حاکمی، علی، (۱۳۴۳)، «گزارش کاوش رودبار»، گزارش شماره RA۱۲۴۱ مرکز اسناد، تهران، سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری کشور، منتشرنشده.

حاکمی، علی، (۱۳۴۴ الف)، «گزارش حفاری علمی رودبار»، گزارش شماره RA۱۲۵۵ مرکز اسناد، تهران، سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری کشور، منتشرنشده.

حاکمی، علی، (۱۳۴۴ ب)، «گزارش عملیات حفاری در منطقه کلورز، کافرکش و گنج‌پر»، گزارش شماره RA۱۳۱۶ مرکز اسناد، سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری کشور، منتشرنشده.

حاکمی، علی، (۱۳۴۴ ج)، «گزارش هیئت حفاری رودبار در رحمت‌آباد در منطقه جوبن، بررسی و گمانه‌زنی در دوگامیان، جوکین، آسرامرز و آغوزبن»، گزارش شماره RA۱۳۱۳ مرکز اسناد، تهران، سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری کشور، منتشرنشده.

- حاکمی، علی، (۱۳۴۴)، «گزارش هیئت حفاری علمی در منطقه جوبین استان گیلان»، گزارش شماره RA۱۳۱۵ مرکز اسناد، تهران، سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری کشور، منتشر نشده.
- حاکمی، علی، (۱۳۴۴)، «گزارش هیئت علمی حفاری در منطقه رحمت‌آباد رودبار»، گزارش شماره RA۱۲۵۷ مرکز اسناد، تهران، سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری کشور، منتشر نشده.
- حاکمی، علی، (۱۳۴۵)، «گزارش عملیات حفاری هیئت باستان‌شناسی در منطقه ناوه لیلی‌جان»، گزارش شماره RA۱۳۱۷ مرکز اسناد، تهران، سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری کشور، منتشر نشده.
- حاکمی، علی، (۱۳۴۶)، «اولین گزارش هیئت بررسی و حفاری منطقه رستم‌آباد رودبار»، گزارش شماره RA۱۳۱۴ مرکز اسناد، تهران، سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری کشور، منتشر نشده.
- حاکمی، علی؛ کردنانی، محمود و عبدالحسین شهیدزاده، (۱۳۴۳)، «رودبار، نصفیج، مارلیک، استان گیلان»، گزارش شماره ۵۶ RA مرکز اسناد، تهران، سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری، منتشر نشده.
- خلعتبری، محمدرضا، (۱۳۷۱)، کاوش در کلورز، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما: دانشگاه تهران، گروه باستان‌شناسی، منتشر نشده.
- خلعتبری، محمدرضا، (۱۳۸۳)، «بررسی و شناسایی آثار تاریخی و فرهنگی حوزه فرمانداری تالش»، اداره کل میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری گیلان، گزارش منتشر نشده.
- خلعتبری، محمدرضا، (۱۳۸۴)، «گزارش مقدماتی فصل اول کاوش‌های باستان‌شناسی در تپه کلورز - رستم‌آباد رودبار»، گزارش شماره RA۷۶۷۰ مرکز اسناد، تهران، سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری کشور، منتشر نشده.
- خلعتبری، محمدرضا، (۱۳۸۹)، «گزارش مقدماتی لایه‌نگاری و اولین فصل کاوش محوطه استقرار کلورز (رستم‌آباد ۱۳۸۵-۱۳۸۷)»، اداره کل میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری گیلان، گزارش منتشر نشده.
- خلعتبری، محمدرضا، (۱۳۹۲)، گیلان در عصر آهن، چاپ اول، تهران، گوی.
- خودزکو، الکساندر، (۱۳۴۸)، سرزمین گیلان، ترجمه سیروس سهامی، رشت، ایلیا.
- رامین، شهرام و مسعود اکبری، (۱۳۹۱)، «گورستان عصر آهن سیاه سو، رودسر، گیلان»، در، چکیده مقاله‌های یازدهمین گرد هم‌آیی سالانه باستان‌شناسی ایران، تهران، پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، ص: ۲۰۱.
- رامین، شهرام و مسعود اکبری، (۱۳۹۳)، «شواهدی نویافته از عصر آهن در محوطه گورستانی سیاه‌سو، شهرستان رودسر»، به کوشش کوروش روستایی و مهران غلامی، در، مقاله‌های کوتاه دوازدهمین گرد هم‌آیی سالانه باستان‌شناسی ایران، تهران، پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری، صص: ۱۹۵-۱۹۷.
- رامین، شهرام و ولی جهانی، (۱۳۹۲)، گزارش مقدماتی گمانه‌زنی به‌منظور تعیین حریم محوطه باستانی اسکولک (شهرستان رودبار)، اداره کل میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری استان گیلان، گزارش منتشر نشده.
- رامین، شهرام، (۱۳۹۲)، «گزارش نخستین فصل کاوش اضطراری محوطه گورستانی سیاه‌سو»، اداره کل میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری گیلان، گزارش منتشر نشده.
- رامین، شهرام، (۱۳۹۴)، «گزارش نخستین فصل کاوش اضطراری محوطه گورستانی سیاه‌سو»، رشت، سازمان میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع‌دستی استان گیلان، گزارش منتشر نشده.
- شهیدزاده، عبدالحسین، (۱۳۴۸ الف)، «رودبار استان گیلان»، جلد اول، گزارش شماره RA۱۲۴۳ مرکز اسناد، تهران، سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری کشور، منتشر نشده.
- شهیدزاده، عبدالحسین، (۱۳۴۸ ب)، «گزارش مقدماتی هیئت کاوش‌های علمی باستان‌شناسی گیلان»، جلد دوم، گزارش شماره RA۱۲۴۳ مرکز اسناد، تهران، سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری کشور، منتشر نشده.
- صمدی، حبیب‌الله، (۱۳۳۸)، «حفریات گرمابک و تماجان»، باستان‌شناسی، شماره ۱ و ۲، تهران اداره کل باستان‌شناسی، صص: ۸۰-۹۵.
- طلایی، حسن، ۱۳۸۴، سفالگری عصر آهن (۱۴۵۰-۱۱۰۰ پ-م) تپه هفتوان، دشت سلماس، حوزه دریاچه ارومیه، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ۲۱-۴۱.

- عباس‌نژاد سرستی، رحمت و رقیه مجتبابی ثبوتی، (۱۳۹۳)، «معماری مناطق غربی مازندران و بخش‌های شرقی گیلان در عصر آهن»، پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران، دوره ۴، شماره ۷، صص: ۶۷-۸۰.
- فرید مجتهدی، نیما و ابراهیم اسعدی اسکویی، (۱۳۹۱)، *اطلس کوه‌های گیلان*، چاپ اول، رشت، فرهنگ ایلیا.
- فلاحیان، یوسف، (۱۳۸۴)، «نگاهی اجمالی به دستاوردهای باستان‌شناختی بررسی و شناسایی در حوزه رودخانه شاه‌رود (عمارلو)»، در: *گزارش‌های باستان‌شناسی ایران شماره ۴*، تهران، سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری، پژوهشکده باستان‌شناسی، صص: ۱۹۹۸-۲۲۰.
- فهمی، حمید، (۱۳۸۱ الف)، *فرهنگ عصر آهن در کرانه‌های جنوب غربی دریای کاسپی*، تهران، سمیرا.
- فهمی، حمید، (۱۳۸۱ ب)، «حوزه فرهنگی املش در عصر آهن به روایت کاوش‌های باستان‌شناختی»، *فرهنگ گیلان*، شماره ۱۳ و ۱۴، رشت، اداره کل ارشاد اسلامی گیلان، صص ۱۰۹-۱۱۳.
- فهمی، حمید، (بی‌تا)؛ «بازنگری در گاه‌نگاری دوره مفرغ پایانی و آهن آغازین تالش»، ارائه‌شده در: مجموعه مقالات همایش ملی تالش‌شناسی، به کوشش ولی جهانی و حمید فهمی، اداره کل میراث فرهنگی، صنایع‌دستی، گردشگری استان گیلان، رشت (زیر چاپ).
- ماسکارلا، اسکار وایت، ۱۳۸۳، شمال غرب ایران در گذر از عصر مفرغ به آهن، ترجمه علی‌اکبر وحدتی، باستان‌پژوهی، شماره ۱۲، ۶۲-۷۴.
- مقدم، محسن، (۱۳۴۰)، «بررسی نقاط تاریخی گیلان (آمام، بویه، سیاه‌کوه، شیرچاک، نیاول، غیاث‌آباد، سردچال و پیرکوه)»، گزارش شماره RA۱۲۳۹ مرکز اسناد، تهران، سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری کشور، منتشرنشده.
- موسوی، سید محمود، (۱۳۸۰)، «باستان‌شناسی گیلان»، در: *کتاب گیلان*، جلد اول، چاپ سوم، چاپ اول: ۱۳۷۴، به سرپرستی ابراهیم اصلاح عربانی، انتشارات گروه پژوهشگران ایران، صص: ۳۳۶-۳۵۳.
- میرصالحی، سید مهدی، (۱۳۹۱)، «گزارش گمانه‌زنی تپه سردخونی‌پشت تالش»، اداره کل میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری گیلان، منتشرنشده.
- میرصالحی، سید مهدی، (۱۳۹۴)، «گزارش گمانه‌زنی تپه سردخونی‌پشت تالش»، در: *چکیده مقاله‌های همایش ملی تالش‌شناسی*، اداره کل میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری استان گیلان، ص ۱۹۳.
- نقشینه، امیر صادق، ۱۳۷۵، مطالعه سفال‌های خاکستری در تپه سگزآباد دشت قزوین و رابطه آن‌ها با مهاجرت اقوام آریایی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد باستان‌شناسی گرایش پیش‌ازتاریخ، دانشگاه تربیت مدرس، دانشکده علوم انسانی (منتشرنشده).
- نقشینه، امیرصادق، ۱۳۸۴، کاوش‌های غار هوتو و اهمیت یافته‌های سفالی عصر آهن آن، پیام باستان‌شناس، سال دوم، شماره سوم، ۵۹-۷۸.
- نقشینه، امیرصادق، ۱۳۸۹، گونه‌شناسی سفال عصر آهن پیلاقعه، رودبار گیلان، مجله پیام باستان‌شناس، سال هفتم، شماره سیزدهم، ۷۳-۹۰.
- نگهبان، عزت‌الله، (۱۳۷۸)، *حفاری‌های مارلیک*، جلد اول، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور، پژوهشگاه.
- نگهبان، عزت‌الله، (۱۳۸۵)، *مروری بر پنجاه سال باستان‌شناسی ایران*، تهران، سبحان نور.
- نوکنده، جبرئیل و حمید فهمی، (۱۳۸۲)، «پژوهش‌های باستان‌شناسی هیئت مشترک ایران و ژاپن در کرانه‌های غربی سپیدرود گیلان ۸۱-۱۳۸۰»، در: به کوشش حمید فهمی، تهران، اداره کل آموزش، انتشارات و تولیدات فرهنگی و پژوهشکده باستان‌شناسی، *گزارش‌های باستان‌شناسی (۲)*، صص: ۲۷-۶۶.
- هرینک، ارنی، (۱۳۷۶)، سفال ایران در دوره اشکانی، ترجمه حمیده چوبک، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه).
- هژبری نوبری، علیرضا و مهناز صالحی گروسی، (۱۳۸۴)، هنر سفالگری عصر آهن در گورستان مسجد کبود تبریز، باستان‌شناسی، سال اول، شماره اول، صص: ۳۰-۳۸.
- همرنگ، بهروز و محمدرضا خلعتبری، (۱۳۸۵ الف)، «گزارش بررسی شناسایی باستان‌شناختی شهرستان رودبار- حوزه غرب سفیدرود»، جلد اول، به کوشش محمدرضا میری، رشت، پژوهشکده باستان‌شناسی سازمان میراث فرهنگی و گردشگری استان گیلان، مؤسسه پیشین‌پژوه، گزارش منتشرنشده.

همرنگ، بهروز و محمدرضا خلعتبری، (۱۳۸۵)، «گزارش بررسی شناسایی باستان‌شناختی شهرستان رودبار- حوزه غرب سفیدرود»، جلد دوم، به کوشش محمدرضا میری، رشت، پژوهشکده باستان‌شناسی سازمان میراث فرهنگی و گردشگری استان گیلان، مؤسسه پیشین پژوه، گزارش منتشر نشده.

همرنگ، بهروز و محمدرضا خلعتبری، (۱۳۸۵)، «گزارش بررسی شناسایی باستان‌شناختی شهرستان رودبار- حوزه غرب سفیدرود»، جلد سوم، به کوشش محمدرضا میری، رشت، پژوهشکده باستان‌شناسی سازمان میراث فرهنگی و گردشگری استان گیلان، مؤسسه پیشین پژوه، گزارش منتشر نشده.

وحدتی نسب، حامد، (۱۳۸۸)، «گزارش دومین فصل از بررسی‌های پارینه‌سنگی استان گیلان»، پژوهش‌های باستان‌شناسی مدرس، سال اول، شماره دوم، صص: ۱۵-۲۴.

- Biglari, F. and Jahani, V., 2012. The Pleistocene human settlement in Gilan, southwest Caspian Sea: resent reserch ", *Euraisan Prehistory* 8: (1-2): 3-28.
- Curtis, J., 2005. The material culture of Tepe Nush-I Jan and the end of the Iron Age III period in western Iran, *Iranica Antiqua*, XL: 233-248.
- De Morgan, J., 1905. *Récherches au Talyche Persan en 1901*, in: *Necropoles des Ages du Bronze et du Fer, Mémoires de la Delegation en Perse*, vol. 8, Ernest Leroux, Editeur, Paris, pp. 251-342.
- Dyson, R.H., 1999. Triangle-Festoon ware reconsidered, *Iranica Antiqua* XXXIV :115-144.
- Egami, N , Fukai, Sh., and Masuda, S., 1965. Dailaman I, the excavations at Ghalekuti and Lasulkan 1960, Institute of Oriental Culture, The Tokyo University Iraq-Iran Archaeological Expedition, Report 6.
- Fukai, S., and Ikeda, J., 1971. Dailaman IV, The excavations at Ghalekuti II & I, 1964, Institute of Oriental Culture, The University of Tokyo.
- Fukai, S., and Matsutani, T., 1980. Preliminary report of survey and sounding at Halimejan, 1978, *Orient* XVI: 149-159.
- Girshman, R., 1939. *Fouilles de Sialk, Pres de Kashan, 1933,1034,1937*, 2 Vols. Paris: Geuthner.
- Kambakhshfard, S.A., 1991. Tehran Sehezaro devistsale, in: *Tehran: 3200 Years under Eexcavation*, Tehran: Nashre Faza.
- Kroll, S., 2005. The southern Urmia basin in the early Iron Age, *Iranica Antiqua*, XL: 65-85.
- Lecomte, O., 2005. The Iron Age of northern Hyrcania, *Iranica Antiqua*, XL: 461-478.
- Mahfroofi. A. and Piller C.K., 2009. First preliminary report on the joint Iranian-German excavations at Gohar Tepe, Mazandaran, Iran, *AMI* 41: 177-209.
- Muscarella, O.W., 1974. The Iron Age at Dinkha tepe, Iran, *Metropolitan Museum Journal* 9: 35-90.
- Negahban, E.O., 1996. Marlik, the complete excavation report, 2 Vols. University Museum Monograph 87, Philadelphia. PA, University of Pennsylvania Pr.
- Ohtsu, T., Nokandeh, J., and Yamauchi, K., 2003. Preliminary report of the Iran Japan joint archaeological Expedition to Guilan, first season, 2001, Tehran & Tokyo, ICHO & MECCJ.
- Ohtsu, T, Nokandeh, J., and Yamauchi, K., 2004_a. Preliminary report of the Iran Japan joint archaeological expedition to Guilan, second season, 2002, Tehran & Tokyo, ICHO & MECCJ.
- Ohtsu, T, Nokandeh, J., and Yamauchi, K., 2004_b. Preliminary report of the Iran Japan joint archaeological expedition to Guilan, third season, Tehran & Tokyo, ICHO & MECCJ.
- Ohtsu, T., Nokandeh, J., and Yamauchi, K., 2005. Preliminary report of the Iran Japan joint archaeological expedition to Guilan, fourth season, Tehran & Tokyo, ICHO & MECCJ.
- Ohtsu, T., 2002. Archaeological survey in northwestern Iran, report on the general survey in Gilan and its surrounding areas, Ohtsu, T., (ed.), MECCJ, Tokyo, Mitaka, Pp:7-92.
- Overlaet, B., 2005. The Chronology of the Iron Age in the Pusht-I Kuh, Luristan, *Iranica Antiqua*, XL: 1-33.

Piller, C.K., 2004. zur mittelbronzezeit im nördlichen zentraliran - die zentraliranische graue ware (Central Grey Ware) als mögliche verbindung zwischen eastern und western Grey ware, AMI 33-36: 143-173

Sharapova, S., 1999. Iron Age ceramics of the transulars, interpretations of Eurasian archaeology, the Iron Age, Part IV, pp. 207-214.

Sharifi, M., Motarjem, A., 2014. Excavation of Rezvan Tepe in northeastern Iran, an Iron Age I-II cemetery, The Silk Road 12: 76-81.

Sono, T., and Fukai, Sh., 1968. Dailaman III, the expedition at HassaniMahalle and GhaleKuti, 1964.

Sronach, D., Roaf, M., Srtonach, R., and Bokonyi, S., 1978. Excavations at Tepe Nushi-Jan, Iran 16: 1-28.

Tsetskhladze, G.R., 2005. The Caucasus and the Iranian world in the early Iron Age: two graves from Treli, Iranica Antiqua, XL: 437-446.

Vanden Bergh, L., 1964. La necropole de Khurvin, Istanbul: Nederlands historisch-Archaeologisch Institute in het Nabie Oosten.

Young, T.C., 1965. A comparative ceramic chronology for western Iran 1500-500 B.C, Iran III: 53-85.

بررسی تطبیقی نقوش براق در نگاره‌های معراج دوران اسلامی با برخی از لگام‌های مفرغی لرستان

مریم خسروی

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد پژوهش هنر، دانشگاه سیستان و بلوچستان

علیرضا طاهری*

دانشیار گروه پژوهش هنر، دانشگاه سیستان و بلوچستان

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۱/۱۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۰/۲۰

چکیده

در روایات اسلامی به معراج پیامبر به وسیله مرکبی شگفت‌انگیز بنام «براق»، اشارات زیادی شده است. تصاویر و توصیفات متفاوتی از براق، در نگاره‌ها و متن‌های ادبی برجای مانده است. همچون: استر، اسب یا موجودات چهارپای بالدار یا بدون بال و غیره. در عرفان و تصوف نیز «براق» دارای تفاسیر و مفاهیم ویژه‌ای است. با توجه به این توصیفات، براق در زمره موجودات ترکیبی «انسان- حیوان» قرار می‌گیرد. موجودات تخیلی- ترکیبی پیشینه‌ای اساطیری دارند که نمونه‌های خارق‌العاده‌ای از آن در هنر مفرغ کاری لرستان خلق شده‌اند. سؤال پژوهش: بین ساختار فیزیکی و مفهوم نمادین براق و نقوش مفرغی مشابه آن در لرستان چه قرابتی وجود دارد؟ نقوش ترکیبی «انسان- حیوان» در تزیینات دهنه اسب مفرغ‌های لرستان تصویر و برجسته‌کاری شده‌اند از نظر ظاهری شباهت بسیاری بین آن‌ها و براق وجود دارد. این پژوهش باهدف تطبیق ظاهری و مفهومی این نقوش برای پی‌بردن به پیشینه اساطیری براق و همچنین دست یافتن به مفهوم و کاربرد لگام‌های یافت شده در لرستان، با روش توصیفی- تطبیقی و ابزار گردآوری اطلاعات کتابخانه‌ای انجام شده است. با توجه به یافته‌ها می‌توان نقوش براق تصویر شده در صحنه‌های معراج پیامبر را متأثر از نقوش ترکیبی مفرغ‌های لرستان و پیشینه عقاید مهرپرستی و هندو ایرانی نقاشان دانست.

واژه‌های کلیدی: نگارگری ایران، معراج، براق، حیوانات ترکیبی، مفرغ لرستان

۱. مقدمه

توانمندی اندیشه موجود در آثار هنری نشأت گرفته از مایه‌های اساطیری در طی اعصار متوالی نقشی تأثیرگذار در تاریخ تمدن بشری داشته و بازسازی مداوم واقعیت‌های زندگی انسانی را ممکن ساخته است. پرداخت اثر هنری با استفاده از دستمایه‌های اساطیری نقش یافته در دوران باستان برخورد هنرمند را با جهان این اساطیر و کشف لایه‌های از یادرفته یا رنگ‌باخته آن‌ها ممکن می‌سازد و با دوباره‌سازی جهان اساطیری ابعاد جدیدی از ارتباطات انسانی به نمایش درمی‌آید.

اساطیر بیانگر بخشی از هنجارها و ارزش‌های مشترک فرهنگی، دینی، اخلاقی و رفتاری یک قوم یا ملت را در قالب هنر، ادبیات، دین و مطالعات اجتماعی و فرهنگی به منصف ظهور می‌گذارد؛ قدرت و نیرومندی نفوذ اندیشه‌های اسطوره‌ای را در لایه‌لای نقوش نگارگری ایرانی می‌توان مشاهده کرد. از جمله مضامین اعتقادی که در دوران بعد از اسلام همواره مورد توجه هنرمندان ایرانی و کشورهای همسایه قرار گرفته است، بازنمایی صحنه‌های مختلف "شب معراج پیامبر" مبتنی بر روایات دینی است که در شاخه‌های مختلف هنری به‌ویژه کتاب‌آرایی، نقاشی پشت شیشه، کاشی‌سازی و مانند آن ظهور می‌یابد. در این صحنه‌ها موجودی تخیلی - ترکیبی بنام "براق" با صورت انسان و بدن حیوان، به‌عنوان مرکب پیامبر حضور دارد.

در فرهنگ اسلامی منشأ و سرچشمه‌ای برای نقش موجودات ترکیبی خیالی پیدا نشده و چنان‌که مشهود است این نقوش سنت دیرپای هنر و تصویرسازی ایران باستان است که نمونه‌های آن را به کرات در آثار هنری پیش از اسلام چون آثار حجاری، ریتون‌ها و مهرهای هخامنشی، مجسمه‌هایی از دوره اشکانی، آثار زرین و سیمین و گچ‌بری‌ها، مهرها و بافته‌های دوره ساسانی می‌توان مشاهده کرد (دادور و دیگران، ۱۳۸۵: ۱۶۷). به نظر الیاده هدف از این‌گونه ترکیب‌ها و تصاویر، رسیدن به نیروی مذهبی و خداگونه شدن است چنان‌که در آثار دوران تاریخی شاهد موجودات ترکیبی چون انسان یا حیوانات بالدار یا ترکیبی از حیوان بالدار با سر انسانی هستیم که غالباً نماد محافظ زندگی حیات شادی و پیروزی در ایران زمین بوده و از اعتقاد به حیات پس از مرگ نشأت می‌گیرند که در اندیشه مذهبی ایرانیان وجود داشته است. (همان، ۱۳۸۵: ۱۶۴)

پژوهشگران زیادی همچون ، غلامرضا معصومی (۱۳۸۸)، حبیب‌الله محمودیان (۱۳۷۷)، مینا صادق بهنام (۱۳۵۰)، بهمن کریمی (۱۳۴۶)، محمد سهرابی (۱۳۷۶) و سایرین بر روی مفرغ‌های لرستان و نقوش آن‌ها تحقیق کرده‌اند با این حال کارکرد و مفهوم بسیاری از این نقوش همچنان در پرده ابهام است. عدم معرفی و شناخت کافی از این نقوش موجب شده که تأثیرگذاری آن‌ها بر هنر ایران چه در دوران باستان و چه در دوران اسلامی مکتوم بماند. در این پژوهش به ذکر یک نمونه از نقوش ترکیبی انسان - حیوان به نام براق در نگارگری ایران دوران اسلامی و شباهت آن با نقوش مفرغی ذکر شده پرداخته می‌شود. که محققانی همچون وکیلی و دیگران (۱۳۹۴)، بیان داشته‌اند که نفوذ عقاید شخصی، باورهای عامیانه و همچنین نفوذ سبک هنری غرب در میان تصویرپردازان موجب عدم همخوانی بعضی از ویژگی‌های براق با روایات و تفاسیر اسلامی و شکل‌گیری نقش براق بدین سبک شده است.

۲. روش بررسی: این مقاله با روش توصیفی - تطبیقی و ابزار گردآوری اطلاعات کتابخانه‌ای انجام شده است.

۳. براق

براق یکی از موجودات ترکیبی-تخیلی از نوع «انسان-حیوان» است که در نگارگری ایرانی دوران اسلامی از حدود سده چهاردهم میلادی به بعد بسیار مورد توجه هنرمندان قرار گرفته است. حضرت محمد(ص) سفر شبانه خود «معراج»، را سوار بر این موجود پیمود. در کهن‌ترین روایات اسلامی موجود از واقعه معراج، از این مرکب یاد شده است. داستان معراج از قول رسول اکرم در برخی روایات بدین گونه نقل شده که: من در مکه بودم که جبرئیل نزد من آمد و گفت: «ای محمد! برخیز». برخاستم و کنار در رفتم. ناگاه جبرئیل، میکائیل و اسرافیل را در آنجا دیدم. جبرئیل، مرکبی به نام «براق» نزد من آورد و به من گفت: «سوار شو». بر براق سوار شدم و از مکه بیرون رفتم. (طباطبائی، ۱۳۵۳: ۱۹) محمد(ص) این سفر باشکوه و بی‌سابقه را از خانه ام‌هانی یا مسجدالحرام آغاز کرد، ولی با همان مرکب به‌سوی بیت‌المقدس روانه شد و در مدت بسیار کوتاهی در آن محل فرود آمد. (مجلسی، ۱۳۶۳: ۲۲)

۳-۱. مفهوم لغوی براق

بیشتر لغت‌شناسان نام براق را - که هم به‌صورت مذکر و هم به‌صورت مؤنث به‌کاررفته است - از ریشه «برَق» دانسته‌اند که به لحاظ سرعتِ فزون‌ازحد یا سفیدی و درخشش فوق‌العاده رنگ، بر این حیوان نهاده شده است (دمیری، ۱۳۶۴: ۱۶۵). در فرهنگ‌ها براق به‌طور مطلق، به معنی اسب آمده و ترکیباتی از قبیل براق برق تاز، کنایه از اسب دهنده، براق جم (سلیمان)، کنایه از باد که تخت سلیمان را می‌برد، براق چهارم فلک، کنایه از آفتاب، و براق سیرت نیز به معنی تندرو نیز هست (یاحقی، ۱۳۷۵: ۱۲۲).

۳-۲. توصیفات ظاهری براق بر اساس روایات

توصیفات گوناگونی از براق وجود دارد: اشتهب (سیاه و سفید)، مه از (بزرگ‌تر از) حمار و کم از بغل (استر)، روی او چون مردم، سر او چون سر اسب، گردن او چون گردن شتر، سینه‌ی او چون سینه‌ی شیر، پشت او چون پشت شتر، پاهای او چون پاهای گاو، دنبالش (دمش) چون دنبال پیل، زینی بر پشت او از یک‌دانه مروارید، رکابش از یاقوت سرخ، لگامش از زبرجدسبز...

مرحوم علامه مجلسی در کتاب بحارالانوار جلد ۱۸، نوشته است که پیامبر(ص) فرمودند: براق حیوانی بهشتی است که صورتش مانند انسان، دست‌وپایش مانند اسب، دمش مانند دم گاو، از استر کوچک‌تر و از درازگوش بزرگ‌تر، زینش از یاقوت قرمز، رکابش از درّ سفید، به هفتاد هزار لجام طلائی، لگام زده‌شده، دو بال دارد که به درّ و یاقوت و زبرجد زینت شده است و بین دو چشمش جمله لا اله الا الله وحده لا شریک له، محمد رسول‌الله(ص) نوشته‌شده است؛ اگر خدا به او اجازه دهد در مدت کوتاهی تمام دنیا را سیر می‌کند و دارای بهترین رنگ است، کلام انسان را متوجه می‌شود (مجلسی، ۱۳۶۳: ۲۱۶). در بسیاری از نگاره‌ها این موجود دارای بدنی از جانوران چهارپا همانند گاو، غزال یا اسب و سر یا نیم‌تنه‌ای از انسان (بیشتر سر زنانه) می‌باشد. این نوع براق حتی بدون بال توانائی پرواز را دارد و همیشه در حال صعود و پرواز نشان داده‌شده درحالی‌که حضرت محمد(ص) را سوار بر پشت خود دارد (تصویر ۱).

براق در روایات دارای توصیفات و مشخصات متفاوتی است و همین امر سبب شده تا در نگاره‌های مختلف با موضوع معراج، ظاهر گوناگونی از براق تصویر گردد. از دیگر سوی، گرایش به توجیه عرفانی واژه «براق» و

«معراج» و تفسیر آن به عنوان تمثیل در برخی متون چون معراج نامه ابن سینا نیز دیده می‌شود (ابن سینا، ۱۳۶۴: ۱۰۴)



تصویر ۲: معراج حضرت محمد (ص)، براق با دم طاووس، نگاره ایرانی، قرن هشتم هجری، کتابخانه ملی پاریس.

تصویر ۱: معراج حضرت محمد (ص)، خمسه نظامی، دوره صفوی، قرن دهم هجری، ۳۱ خ ۱۹/۷ سانتی‌متر، گالری هنری فریر و ساکسر.

هنرمندان ایرانی برای تصویر کردن بسیاری از جزئیات براق علاوه بر توصیفات ظاهری ارائه شده در روایات و الهام از تندیس‌ها و نگاره‌های موجودات تخیلی هنر باستان همچون شیر دال، ابوالهول و کنتاور به خلق آثار خود پرداختند. اما نکته قابل تأمل این است که با توجه به گوناگونی ظاهر و ساختار براق در نگارگری نمی‌توان آن را به طور خاص در یکی از گروه‌های موجودات ترکیبی دوران باستان گنجانده. در بین مفرغ‌های لرستان لگام‌هایی با نقوش ترکیبی «انسان- حیوان» یافت شده که شباهت بسیاری به براق تصویر شده در نگاره‌های معراج دوران اسلامی داشته و قابل مقایسه با آنان است.

۳-۳. مفرغ لرستان

بخشی از قدیمی‌ترین آثار تاریخی ایران که بازگوکننده فرهنگ، تمدن و پیشینه‌های اساطیری این سرزمین هستند مفرغ‌های لرستان (۸۰۰-۲۵۰۰ ق.م) می‌باشند. باوجود آنکه هزاران سال از ساخت مفرغ‌های لرستان می‌گذرد اما هنوز این آثار گران بها از ارزش و درخشندگی و جایگاه ممتاز هنری برخوردارند. مفرغ‌های لرستان بیشتر زین و برگ و براق اسب و زیورآلات زنانه و علامات و نشانه‌های استعاری و مذهبی می‌باشند و اکثر آن‌ها در گورستان‌هایی واقع در منطقه نورآباد دلفان در شمال غربی شهرستان خرم‌آباد کشف گردیده‌اند. دیاکونوف مورخ روس مهم‌ترین ویژگی‌های مصنوعات فلزی لرستان را این گونه برمی‌شمارد: «جالب‌ترین ویژگی مصنوعات مکشوف در لرستان تزئینات پیچ در پیچ است که به سحر و خدایان اساطیری مربوط است و به صورت نقوش آدمیان و ددان (بزکوهی، پلنگان، شیران، گاوان، نر، اسب- گریفون که تن شیر و بال و سر عقاب و گوش اسب و تاجی چون بالمانی دارد، ابوالهول و غیره) که به وضع شگرفی تلفیق گشته، درآمده است» (سهرابی، ۱۳۷۶: ۱۸۳). «اکثر آثار مفرغی لرستان شامل زین و برگ‌های اسب، براق، لگام، حلقه‌ها و

زینت‌آلات مربوط به لگام و دهنه‌ی اسبان و ارابه‌ها و اسلحه‌ها، منتسب به اواسط هزاره‌ی دوم (۱۲۰۰-۱۸۰۰ ق. م) هستند. در هزاره‌ی اول ق. م از ارابه‌ها در جنگ استفاده نمی‌شد یا کمتر استفاده می‌شد. بقیه‌ی آثار مفرغی از جمله بت‌ها، مجسمه‌ها و... متعلق به (۷۷۰-۱۲۰۰) ق. م می‌باشند (معصومی، ۱۳۸۸: ۹۸-۱۰۱).

هنر لرستان، هنر سوارکاران و گله‌داران است که مدام در کوچ به سر می‌برده‌اند. از همین روست که تنها اشیاء کوچک حمل‌شدنی همچون اسلحه، دهنه، حلقه‌ی زین و یراق و ظروف را در برمی‌گیرد که همه باظرافت آراسته‌شده‌اند (صادق بهنام، ۱۳۵۰: ۴). دهنه اسب در قبرهای لرستان فراوان است در صورتی که در نقاط دیگر ایران غیر از نواحی طالش تعداد آن چندان زیاد نیست. این لگام‌های مفرغی دارای نقوشی خیالی، نماد گونه و اساطیری بوده و نسبت به سایر آثار به‌دست‌آمده در منطقه، از طبیعت‌گرایی کمتری برخوردار هستند. یکی از نقوشی که در این لگام‌ها بسیار به چشم می‌خورد نقش موجود ترکیبی «حیوان-انسان»، جانوری بالدار با بدن حیوان چهارپا (غزال، گاو یا اسب) و صورت انسان است. سر انسانی که معمولاً شبیه به زن است از محل گردن به تنه متصل شده است. کلاهی شاخ‌دار بر سر دارد. وجود این کلاه نشانه تقدس و ماورایی بودن این موجود است. حالت ایستادن، چهره و وجود تزئیناتی همچون گردنبند و... حالتی فاخرانه به این موجود بالدار داده است. در اکثر نقوش دارای دم گربه‌سان متمایل به بالا و دارای انحنای به عقب برگشته می‌باشد. در برخی از لگام‌ها برای نمایش دادن قدرت این موجود اساطیری، زیر پای وی موجود دیگری قرار دارد که به نظر می‌رسد مغلوب او شده است (تصویر ۳). از این توصیفات چنین برمی‌آید که باوجود اینکه موجودات ترکیبی گوناگونی در ایران باستان نقش شده‌اند اما به‌طور خاص این لگام‌های مفرغی شباهت بسیاری به تصویر براق در نگارگری دوران اسلامی دارند و شاید بتوان با توجه به قدمت تاریخی‌شان آن‌ها را بن‌مایه و پیشینه اساطیری بسیاری از موجودات ترکیبی از جمله براق دانست.



تصویر ۴: براق با بدن اسب، سر انسان و دم طاووس، منسوب به محمد زمان، موزه آستان قدس رضوی (طاهری، ۱۳۹۱: ۲۴-۱۵)



تصویر ۳: لگام برنزی اسب لرستان، قدمت ۲۸۰۰ — ۳۰۰۰ ق. م محل نگهداری موزه لوور (www.louvre.fr)

۳-۴. سیمای زنانه: بر اساس روایات براق صورتی چون انسان داشته و مانند او قادر به فهم آنچه است که می‌شنود. براق در بسیاری از نگاره‌ها باصورت زن نشان داده می‌شود. ابن بلخی در فارسنامه صورت براق را به‌صورت آدمیان با تاج بر سر شرح می‌دهد برخی دیگر براق را حیوانی سفیدرنگ نیمی از بدن همچون خر یا

قاطر با چهره انسانی همچون دختر زیبا و گوش‌های بلند و یال‌های پرپشت و دارای زین و دهنه مزین به سنگ‌ها و فلزات قیمتی. (Berti, 2000: 127) در تصاویر سر تاجدار براق طبق سنت معمول از گردن به تنه پیوند خورده است. تزئینات دیگری نیز شامل زین طلایی و گردنبند و گوشواره برای براق بکار برده شده است (تصویر ۴).

ترکیب "حیوان- زن" دارای سابقه و پیشینه‌ای قدیمی در تاریخ و فرهنگ اعتقادی ملل و به‌ویژه در باورهای عامه شرقی هست و می‌توان ترکیباتی از این دست مشاهده نمود (طاهری، ۱۳۹۱: ۲۴-۱۵). به‌عنوان مثال ابوالهول یا اسفنکس (با نیم‌تنه زنانه)، آمیزه‌ای از انسان با پیکره شیر، عموماً مزین به بال‌های عقاب و دارای سری شبیه سر زنان است و به نماد تعالی علم و دانائی شهرت یافته است. شاید استفاده از صورت زن برای براق نیز جهت اشاره به چنین مفهومی بوده است. در لگام‌های مفرغی لرستان نیز چهره‌ای زنانه برای این موجود اساطیری نقش شده است. جزئیات چهره همچون فرم صورت، چانه، گونه‌ها، ابروها و موها مؤید این امر است.

۳-۵. تاج: در بسیاری از پیکرک‌های مفرغی لرستان و همچنین در لگام‌های مفرغی مورد اشاره در این پژوهش از کلاهی شاخ‌دار به‌عنوان تاج، به نشانه تقدس و ماورایی بودن این موجودات استفاده شده است. در زمان باستان و تمدن‌های شوش، عیلام، بین‌النهرین و مصر استفاده از کلاهی شاخ‌دار به‌عنوان تاج شاهی و نمادی برای نشان دادن قدرت‌های ماورایی شاه مرسوم بود. همچنین شاخ گاو علامت عقل، خورشید یا ماه بوده است. (دادور و مبینی، ۱۳۸۷: ۱۱۵-۱۱۳). صورت انسانی از محل گردن به تنه حیوان متصل شده است در محل اتصال نیز گردنبندی ساده به‌صورت چند نوار باریک و گاهی دارای قطعه‌ای مدال مانند، نقش شده است (تصویر ۵).



تصویر ۵: راست برنز لرستان، بخشی از لگام مفرغی (۱۲۰۰-۱۳۰۰ ق.م) (Moorey, 1991). چپ: اسب‌های بالدار (لگام مفرغی) مربوط به قرون ۷ و ۸ قبل از میلاد، موزه متروپولیتن نیویورک (www.metmuseum.org)

۳-۶. تنه: به دلیل گوناگونی اوصاف براق، نمی‌توان تصویر روشنی از این مرکب ارائه کرد. بنا بر روایات براق از چهارپایان بهشت و بسیار تندرو است و در هر گام به اندازه میدان دید خود پیش می‌رود. در صعود از بلندی‌ها دودستش کوتاه‌تر از دوپایش می‌شود و در موقع فرود، عکس آن روی می‌دهد تا سوار همواره در حالت افقی بماند. در بیشتر روایات آمده که براق جثه‌ای بزرگتر از الاغ و کوچک‌تر از قاطر دارد رنگ آن سفید و یالی پر

مو دارد این مرکب را اسب نیز خوانده‌اند (مجلسی، ۱۳۶۳: ۴۱۰). نگارگران ایرانی با استفاده از این تعاریف و همچنین بهره‌گیری از پیش‌زمینه‌های اساطیری فرهنگ خود نقشی را از براق ترسیم کرده‌اند که هرچند تا حدود زیادی به توصیفات ارائه‌شده از براق وفادار مانده اما وجهه‌هایی از موجودات اساطیری ایران و بین‌النهرین همچون لاماسو و اسفنگس را نیز دارا می‌باشد. هرچند تفاوت‌های عمده‌ای نیز با آن‌ها دارند به‌عنوان مثال گاوهای بال‌دار بین‌النهرین برخلاف اسفنگس‌های یونانی و برخی اسفنگس‌هایی که شبیه مصری‌ها هستند، با سر مردانه توصیف و ترسیم شده‌اند.

گاوهای بال‌دار بین‌النهرین ترکیبی از چهار مخلوق هستند که در بسیاری از حکاکی‌های باستانی نمایان است و به نماد چهار مخلوق بابلی تبدیل شده است. آن‌ها دارای بدن و دم شیر یا گاو و سر یک انسان (مرد) و بال‌هایی مانند عقاب هستند. در صورتی که براق دارای بدنی از جانوران چهارپا همانند گاو، غزال یا اسب و سر یا نیم‌تنه‌ای زنانه می‌باشد. این خصوصیات تصویری در مفرغ‌های لرستان به‌خوبی قابل‌مشاهده هستند. این موجودات اساطیری دارای بدنی به شکل اسب، گاو و یا غزال هستند که از محل گردن به سری انسانی متصل می‌باشند.



تصویر ۶: معراج پیامبر (ص)، ترسیم براق با بدنی شبیه به گاو قرن ۱۰ه. ق. / ۱۶م. هند، کتابخانه بریتانیا، (www.bl.uk)



تصویر ۸: ایران، برنز لرستان، قرن ۱۰۰۰-۸۰۰ ق.م، لگام اسب،
۱۸/۵ × ۶۱/۲ سانتی‌متر) محل نگهداری موزه لوور
(www.louvre.fr)



تصویر ۷: نگاره معراج حضرت محمد(ص) سوار بر براق با بدن
اسب، حدود ۱۸۰۰ میلادی، کلکسیون کتابخانه عمومی
نیویورک.



تصویر ۱۰: لگام مفرغی، هزاره اول - دوم ق.م موزه هنرهای
زیبای بوستون (پوپ واکرمن، ۱۳۸۷، ج ۷: ۳۲) موجود
اساطیری با بدنی شبیه به گاو



تصویر ۹: لگام مفرغی، لرستان، (۱۳۰۰-۱۲۰۰ ق.م)
(Moorey, 1991) اندام ظریف و پاهای باریک این موجود
تداعی‌کننده اندام غزال است.

گونه دیگر از براق به شکل ساجیستر از بروج فلکی الهام گرفته که تقویت مفهوم زندگی در آسمان‌ها و افلاک را تجسم می‌بخشد. به لحاظ ساختار بدنی مشابه انواع دیگر است ولی با این تفاوت که بر روی دم خود نیز نیم‌تنه بالایی یا سر انسانی را حمل می‌کند. همانند تصویر ۱۱ که بدن جانور شبیه به استر است ولی برخلاف انواع دیگر قسمت ترکیبی انسانی از بالاتنه کامل با بازوان و دستان تشکیل شده است و آرایش مو نیز با نمونه‌های دیگر متفاوت است داشتن دست و بازو او را به کنتاورهای دست‌دار کلاسیک نزدیک می‌کند فرم نیم‌تنه تاجدار عیناً بر روی دم مشابه‌سازی شده درحالی‌که یک شمشیر و یک سپر در دستان دارد.



تصویر ۱۱: حضرت محمد(ص) سوار بر براق، مینیاتوری از کتاب جامع‌التواریخ، از کهن‌ترین نگاره‌های معراج، کاغذ پوستی و سده هشتم هجری.

نمونه‌هایی از ساجیتر از نسخ دیگر همچون عجایب المخلوقات و غرائب الموجودات القزوينی، بدون شک بر طراحی و خلق این نوع براق، تأثیر داشته است.



تصویر ۱۳: دهنه اسب، برنز، لرستان و به ارتفاع ۱۸,۷ س.م. و پهنای ۱۸,۲ س.م. سده‌ی هفتم یا هشتم پیش از میلاد، محل نگهداری موزه‌ی لوور.



تصویر ۱۲: کوکب، قنطورس، عجایب المخلوقات قزوينی، مکتب بغداد، قرن ۸ ه.ق. / ۱۴م. کتابخانه آکادمی علوم لنینگراد(زند حقیقی، ۱۳۹۰: ۵۰)

« قنطورس، قوس یا رامی صورت بزرگی است در منطقه البروج حیات کلی این صورت فلکی، ترکیب "انسان- حیوان" است که از سر تا کمر انسان و از کمر به پایین اسب و در بعضی موارد بدن یک حیوان درنده مثل شیر یا پلنگ است که با کمانی به دست و در حال پرتاب کردن تیر است» (تصویر ۱۲) (زند حقیقی، ۱۳۹۰: ۵۰).

تندیس تصویر ۱۳ که نمایی تمام‌رخ دارد، موجودی خیالی را به تصویر می‌کشد که نیمه انسان است. اندام ظریف این موجود به غزال شباهت دارد دوشاخی که بر سر این موجود هست نشانی از ماورایی بودن آن دارند.

انتهای بال این موجود، به سر هیولایی وحشی که در حال حمله‌ور شدن است ختم می‌شود که شباهت بسیاری به ساجیتر دارد و همانند (تصویر ۱۲) حیوان دوم در انتهای بال آن جای گرفته است. دم به حالت بافت شده و درهم‌پیچیده است به سمت بالا برگشته و به بال متصل است و مانند موها در انتها لوله شده است. این اثر که در دوره‌ی سوم عصر آهن ساخته‌شده، جفت دیگری نیز داشته که به هم متصل بوده‌اند ولی تنها این بخش باقی‌مانده است. این موجود افسانه‌ای بر روی جانور کوچکی ایستاده است که در حقیقت نشانگر قدرت اوست. این جانور همچنین خط زمینه‌ای که اثر بر روی آن بنا شده را تشکیل می‌دهد.

۳-۷. **بال:** یکی از صفات و توانایی‌های براق که همگی بر آن متفق‌القول هستند بدون شک توانایی پرواز به آسمان‌هاست هرچند که در برخی روایات و نگاره‌ها براق بدون بال باشد. باین‌حال در بسیار از آثار بال‌هایی برای براق تصویر شده است همان‌طور که بسیاری از سیره نویسان مانند ابن هشام، طبری و ابن سعد بال‌هایی روی پاهای براق توصیف می‌کنند. علامه مجلسی نیز در بحارالانوار (جلد ۱۸) آورده است که براق دو بال کوچک بر روی ران‌های خود دارد، (مجلسی، ۱۳۶۳: ۲۹۱) و آن را علاوه بر سفر شبانه پیامبر، مرکب پیامبران دیگر نیز خصوصاً حضرت ابراهیم (ع) معرفی کرده و همچنین خصوصیتی از گوش‌ها، چشم‌ها، دم، سم، رکاب، و لگام آن ذکر کرده است. (همان: ۹۷)، در برخی از نگاره‌ها هم براق دارای بال، با شیوه‌های مختلف نقش شده، همانند براقی که در نگاره احمد موسی ترسیم شده است. در این نگاره براق طبق سنت، ترکیبی از تنه حیوانی مانند گاو و سر انسانی زنانه دارای تاج و افسر بر روی سر و همچنین بال‌های ظریفی که به صورتی هماهنگ بادم به‌طرف بالا برگشته، نمایش داده شده است.

موجودات اساطیری منقوش در لگام‌های مفرغی لرستان با بال تصویر شده‌اند این بال گاهی به‌صورت واقع‌گرا همچون بال پرندگان ترسیم شده و گاهی نیز به‌صورت انتزاعی و نمادین. ابتدای بال‌ها معمولاً به سرشانه این موجود اساطیری متصل و انت‌های آن از محل کمر به سمت بالا متمایل و قوس‌دار می‌باشد. لبه بال‌ها معمولاً کنگره‌دار و دارای خطوطی است که فرم بال را به‌خوبی نشان می‌دهند.



تصویر ۱۵: لگام مفرغی لرستان به شکل اسب بالدار، در حدود ۶۵۰-۱۰۰۰ موزه هنر لس‌آنجلس (collections.lacma.org)



تصویر ۱۴: حضرت محمد (ص) سوار بر براق، نگاره احمد موسی، اواسط قرن هشتم هجری، موزه تویقایی، استانبول، (طاهری، ۱۳۹۱: ۲۴-۱۵)

۳-۸. دم: در مجمع‌البیان در توصیف براق آمده است که «او دمی چون دم گاو و پاهای شتر مانند و یالی چون یال اسب دارد» باین‌حال در بین اشکال براق گونه‌هایی وجود دارند که دم آن‌ها مانند دم طاووس جمع و برگشته به بالا یا به صورت رها شده ترسیم شده‌اند الحاق و درواقع جایگزینی دم طاووس برای این‌گونه براق‌ها ملهم از شیوه نقوش اساطیر از جمله سیمرغ‌های ساسانی منقوش بر روی ظروف سیمین یا پارچه‌های ابریشمین است.

دم طاووس دارای شخصیت خاص خود و بسیار برجسته است. دم این پرنده در هنر بسیاری از تمدن‌ها دارای معانی خاص خود است. طاووس در بسیاری از فرهنگ‌ها بهشت و پردیس، زندگی جاودانه و ابدی روح را نمادپردازی می‌کند. پره‌های رنگارنگش تنوع خلقت را به خاطر می‌آورد. در اسلام، دم گسترده و باز شده طاووس، نماد کهکشان و عالم است. (طاهری، ۱۳۹۱: ۲۴-۱۵). در سایر نگاره‌ها برای براق دمی همچون گربه‌سانان نقش شده است که در حال دویدن، به سمت بالا نگاه داشته شده است. در حیوانات ترکیبی باستانی معمولاً دم با تنه تناسب دارد به‌عنوان مثال در نقوش مربوط به اسفنگس آن‌ها دارای بدن و دم شیر یا بدن و دم گاو نر و سر یک انسان (مرد) هستند. در دنیای باستان تنها مفرغ‌های لرستان دارای چنین ترکیبی (بدن چهارپا و دم گربه سان) می‌باشند. به‌طور عموم دم موجود اساطیری منقوش در لگام‌های مفرغی بسان گربه‌سانان است در برخی از نقوش به سمت بالا متمایل و در انتها گرد شده است و در برخی دیگر با همان حالت به سمت پایین آویزان است. و نکته قابل توجه اینکه در برخی لگام‌های مفرغی مورد پژوهش بیش از یک دم برای موجود اساطیری نقش شده است یک دم که شبیه گربه‌سانان نقش شده و دم دیگر که در بالای دم اول و متمایل به سمت بالا شبیه به دم طاووس می‌باشد.



تصویر ۱۶: راست، هفت طبقه آسمان، حمله حیدری، قرن سیزدهم هجری، معراج حضرت محمد (ص). (طاهری، ۱۳۹۱: ۲۴-۱۵) چپ: خاوران نامه، ابن حسام، اواخر نیمه دوم قرن ۱۱ه. ق. لندن، کتابخانه موزه بریتانیا، (دشتگل، ۱۳۸۹: ۲۰۷)





تصویر ۱۷: لته چانه‌ای دهنه، مفرغ، لرستان، هزاره دوم - اول
ق.م. محل نگهداری موزه مترو پلینن نیویورک، مجموعه
اکرم - پوپ (پوپ، اکرم، ۱۳۸۸ ج ۷: ۳۳)

۴. تطبیق مفهومی

معنای معراج در قرآن: «معراج در لغت به معنای نردبان و مصعد، جای بالا رفتن، بلند گردیدن و فراز آمدن است؛ همچنین عروج پیامبر اسلام به آسمان نیز است. در کتاب‌های عهد عتیق و جدید، به معراج شخصیت‌هایی چون ایلیا، یوحنا، پولس، مسیح و... اشاره شده؛ همچنان که در آیات مختلفی از قرآن کریم نیز از معراج پیامبرانی چون حضرت ابراهیم، ادریس، موسی و عیسی (ع) سخن به میان آمده است.» (کنگرانی، ۱۳۸۹: ۲۶۶-۲۶۷). «بر این اساس سفر ملکوتی پیامبر با عبور از مسجدالحرام به مسجدالاقصی آغاز و سپس با سفر آسمانی و عروج به آسمان‌های هفت‌گانه و ملاقات با پیامبران پیشین و فرشتگان و همچنین مشاهده‌ی بهشت و جهنم ادامه می‌یابد تا در نهایت ایشان در ملاقاتی بی‌واسطه، با خداوند متعال به گفت‌وگو می‌پردازند» (همان). و براق وسیله این سفر آسمانی و نائل شدن پیامبر به لقاءالله هست.

موجود اساطیری منقوش بر لگام‌های مفرغی لرستان نیز همین نقاش را ایفا می‌کند. ذکر این نکته لازم است که دهنه‌های اسب معمولان در زیر سر مردانی که دفن گردیده‌اند به دست آمده و افراد محلی اصطلاحاً به آن «زیرسری» می‌گویند. دهنه‌های مفرغی به شکل‌های مختلف حیوانات واقعی یا خیالی و ترکیبی چون اسب، به زکوهی، شیر، حیوانات بالدار مانند اسب و گاو و جانوران دو سر و ابوالهول و شخصیت‌های انسان گونه ساخته شده‌اند. این دهنه‌ها معمولان طوری ساخته شده‌اند که نمی‌توان تصور نمود برای سواری از آن‌ها استفاده می‌شده است به این معنی که بعضی از آن‌ها خیلی ظریف و کوچک و برخی بسیار سنگین و غیرقابل استفاده می‌باشند بعلاوه روی هیچ‌کدام از آن‌ها آثار سائیدگی که دلیل بر استعمال آن‌هاست دیده نمی‌شود» (کریمی، ۱۳۴۶: ۱۲۴-۱۱۴). این بدان علت است که کاسی‌ها معتقد بودند که با قرار دادن دهنه‌ی اسب در زیر سر مرده، ورود روح وی را به دنیا جاوید آسان‌تر می‌کنند اسب صاحبش را به دنیای دیگر

راهنمایی می‌کند] و دیگر نیازی نیست همچون اقوام دیگر به دفن اسب یا مجسمه‌ی آن بپردازند و دهنه‌ی آن به‌عنوان نمادی از اسب کافی به نظر می‌رسد. از این زیر سری‌ها تنها در قبور آن‌هم فقط در زیر سر مرده‌ها استفاده شده است» (معصومی، ۱۳۸۸: ۹۸-۱۰۱). پس این دهنه‌ها هم وسیله‌ای برای عروج ارواح هستند. کاسیان پیرو آیین میترایسم بودند و اعتقاد داشتند «میترا در آسمان ارواح پیروان را برای گذراندن از هفت طبقه آسمان راهنمایی می‌کند تا به طبقه هشتم که جایگاه نور و آرامش مطلق است برسند» (پارسا زاده، ۱۳۹۳: ۱۱۵).

جدول ۱- تطبیق ظاهری و مفهومی براق و لگام‌های مفرغی لرستان

براق	لگام‌های مفرغی
صورت زنانه به تاج سر 	
تنه با ظاهر کاو - اسب و غزال 	

دم شنبه گربه‌سانان		
دم شنبه طاووس		
بال		
قنطورس		
مفهوم	وسیله به معراج بردن پیامبر و گذراندن ایشان از هفت طبقه آسمان	وسیله عروج ارواح مردگان و گذراندن آنها از هفت طبقه آسمان

۵. نتیجه

بسیاری از نقش‌ها و فرم‌های نگاره‌های دوران اسلامی همچون نقش موجودات ترکیبی، ریشه در فرهنگ و هنر قبل از اسلام و هنر ایران باستان همچون لرستان دارد. خلق موجودات ترکیبی به شکل دیوان و ددان به صورت کاربردی در مفرغ‌های لرستان تأثیر زیادی بر فرهنگ و هنر تخیلی ایران گذاشت به طوری که در دوران پس از آن ادامه حیات این هنر دیده می‌شود. هنر اسلامی به ویژه نگارگری از این موجودات «تخیلی- ترکیبی» (قبلاً آفریده شده) بهره زیادی برده است. یکی از نمونه‌های بارز آن تصویر براق در نگاره‌های معراج است. در تصویرسازی نقش براق می‌توان ادعا نمود که این موجود از فرم‌های ترکیبی موجودات نقش شده بر روی آلات مفرغین و ساختار و نوع مفصل‌بندی اندام‌ها از جمله چهره و سیمای انسانی به ویژه زنانه، تنه جانوران مختلف، دم و بال‌ها تأثیرپذیری داشته و الهام گرفته است و مشابهت‌های غیرقابل انکاری بین آنها (باوجود فاصله زمانی) وجود دارد. به لحاظ مفهوم و کارکرد ماورایی و مافوق طبیعی بین آنها ارتباط و اتصال

قابل توجهی برقرار است به نحوی که عامل ارتباط با فضایی آسمانی و غیرزمینی بوده و مرکوبی هستند که راکب خود را به دنیایی مافوق تصور بشری هدایت کرده و می‌برند. شاید یکی از دلایل دیگر ارتباط براق با آن‌ها را بتوان به دلیل وجود بقایا و رگه‌های افکار هندوایرانی و عقاید مهرپرستی باقی‌مانده در فرهنگ و باورهای ایرانیان دانست.

منابع

- ابن سینا، (۱۳۶۴)، *معراج نامه ابوعلی سینا*، مشهد، چاپ نجیب مایل هروی.
- پارسا زاده، عبدالعلی، (۱۳۹۳)، *آیین مهرپرستی بن ماهه/ادیان*، تهران، آرون.
- پوپ، آرتر آپم، اکرم، فیلیپس، (۱۳۸۷)، *سیری در هنر ایران (از دوران پیش از تاریخ تا امروز)*، مترجم نجف دریابندی و دیگران، جلد ۷، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- دادور، ابوالقاسم و منصوری، الهام، (۱۳۸۵)، *اسطوره و نمادهای ایران و هند عهد باستان*، تهران، کلهر، الزهرا.
- دادور، ابوالقاسم و مبینی، مهتاب، (۱۳۸۷)، «بررسی تطبیقی نقش گاو در اساطیر و هنر ایران و هند»، *مطالعات ایرانی*، شماره ۱۴، صص ۱۱۵ - ۱۳۰.
- دمیری، محمد بن موسی، (۱۳۶۴)، *حیاه الحیوان الکبری*، قم.
- زند حقیقی، مریم، (۱۳۹۰)، «بررسی سرچشمه‌های ادبی و تصویری موجودات تخیلی کتاب "عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات" قزوینی»، پایان نامه کارشناسی ارشد پژوهش هنر، استاد راهنما: علیرضا طاهری، دانشکده هنر سیستان و بلوچستان.
- سهرابی، محمد، (۱۳۷۶)، *لرستان و تاریخ قوم کاسیت*، خرم آباد، افلاک.
- شین دشتگل، هلنا، (۱۳۸۹)، *معراج نگاری نسخه‌های خطی تا نقاشی‌های مردمی با نگاهی به پیکر نگاری حضرت محمد (ص) سده‌های ۱-۱۴ ه. ق.*، تهران، شرکت انتشارات علمی فرهنگی.
- صادق بهنام، مینا، (۱۳۵۰)، *مفرغ‌های لرستان و صنایع فلزی اسلامی*، چاپ دوم، خرم آباد، موزه فلک‌الافلاک.
- طاهری، علیرضا، (۱۳۹۱)، «بررسی ساختار فیزیکی براق در نگارگری ایران»، *فصلنامه هنرهای تجسمی نقش ماهه*، سال پنجم، شماره دهم، صص ۲۴-۱۵.
- طباطبائی، محمدحسین، (۱۳۵۳)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت.
- کریمی، بهمن، (۱۳۴۶)، «تمدن آریاییها و خط سیر آنها و برنز لرستان»، *بررسی‌های تاریخی*، شماره ۶، سال دوم، صص ۱۱۴-۱۲۴.
- کنگرانی، منیژه، (۱۳۸۹)، «نگاره‌های معراجی»، *فلسفه کلام و عرفان*، شماره ۱۱، صص ۲۶۶-۲۶۷.
- مجلسی، محمد باقر بن محمدتقی، (۱۳۶۳)، *بحارالانوار*، ج ۱۸، بیروت.
- محمودیان، حبیب الله، (۱۳۷۷)، *بررسی آثار برنزی ایلام و لرستان*، تهران، سبز رویش.
- وکیلی، هادی. لعل شاطری، هادی، (۱۳۹۴)، «بررسی میزان انطباق تصویر براق درمعراج نگاری های عصر قاجار با روایات اسلامی»، *فصلنامه تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی*، سال ششم، شماره ۲۰، صص ۷۰-۴۹.
- یا حقی، محمد جعفر، (۱۳۷۵)، *فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی*، تهران، سروش.
- معصومی، غلامرضا، (۱۳۸۸)، «لرستان؛ کاسی‌ها و شاهکارهای هنری و مفرغی»، *کتاب ماه هنر*، شماره ۱۳۳، صص ۹۸-۱۰۱.

Berit G., 2000. *Les mondes de l'Au-delà*, Paris, Gründ.

Moorey, R., 1991. *A century of Biblical Archaeology UK*, James Clarke and Co Ltd.

www.louvre.fr.

www.collections.lacma.org.

www.metmuseum.org.

www.bl.uk.

یک گورستان: کاوش تپه بیمارستان آشخانه (خراسان شمالی) از دیدگاه فرایندهای دگرگونی

محسن دانا

دانشجوی دکتری باستان‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس

علیرضا هژبری نوبری*

استاد گروه باستان‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۰/۱۴؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۰/۲۰

چکیده

فرایندهای دگرگونی درباره برهم‌کنش دست‌افزارها و ساختارها با محیط، اعم از طبیعی و فرهنگی بحث می‌کند. فرایندی که طی آن، از چگونگی شکل‌گیری تپه یا محوطه تا آنچه امروز به چشم می‌آید، بحث می‌شود. بررسی این فرایندها و شناخت آن‌ها به باستان‌شناس کمک می‌کند تا بتواند تغییرات مواد فرهنگی در روند کاوش را بهتر درک نماید و تفسیر واقعی‌تری نسبت به این مواد داشته باشد. چراکه برخی از این عوامل دگرگونی می‌توانند بر ماهیت مواد فرهنگی، مکان قرارگیری آن‌ها و تغییر شکل ظاهری آن‌ها تأثیر مستقیم و یا غیرمستقیم داشته باشند. در این پژوهش تلاش شده است با بهره‌گیری از فرایندهای دگرگونی به تفسیر مواد فرهنگی حاصل از کاوش نجات‌بخشی گورستان تپه بیمارستان آشخانه پرداخته شود. گورستان تپه بیمارستان بر روی تپه‌ای طبیعی در حاشیه جنوبی شهر آشخانه قرار دارد. هدف از کاوش در تپه بیمارستان نجات داده‌های فرهنگی آن پیش از تسطیح کامل آن بود. این گورستان نخست در دوران پیش‌اتاریخی عصر آهن به‌عنوان گورستان استفاده می‌شد و بار دیگر در دوران اسلامی نیز به‌منظور دفن مُردگان مورداستفاده قرار گرفت. به همین علت بسیاری از گورهای عصر آهن تخریب‌شده و فقط حجم انبوهی از قطعات سفال‌های شاخص عصر آهن در کاوش به دست آمد. سفال‌های به‌دست‌آمده از این گورستان با فرهنگ‌های شمال مرکز و شمال غرب ایران از یک‌سو و سفال‌های فرهنگ داهستان کهن در جنوب غرب ترکمنستان شباهت‌های فراوانی را نشان می‌دهد. بررسی جزئی‌تر این سفال‌ها و مقایسه‌های سفالی انجام‌شده دو دوره از عصر آهن را مشخص کرد.

واژه‌های کلیدی: گورستان، شهر آشخانه، خراسان شمالی، فرایندهای دگرگونی، عصر آهن، دوران اسلامی

۱. مقدمه

فرایندهای دگرگونی (*Transformation Processes*) شامل آن عواملی هستند که در روند شکل‌گیری یک محوطه باستانی دخالت دارند. به عبارت دیگر به هنگام بحث درباره این فرایندها برهم‌کنش دست‌افزارها و سازه‌ها با محیط، اعم از طبیعی و فرهنگی موردنظر است. شناخت این فرایندها و جزئیات آن به باستان‌شناس کمک می‌کند که تفسیرهای واقع‌نماتری نسبت به آنچه در جریان کاوش و پژوهش‌های خود دست می‌یابد، داشته باشد. به طور خلاصه، فرایندهای دگرگونی آن دسته عواملی هستند که بر آثار باستانی به هنگام مصرف یا پس از خروج از دُور مصرف (*postuse*) تأثیر می‌گذارند و باعث تغییر در آن‌ها می‌شوند. این فرایندها بسیار متنوع هستند و چگونگی تأثیر آن‌ها نیز متفاوت است. شناخت این فرایندها برای هر باستان‌شناس لازم است چراکه چشم‌انداز کلی‌ای را در اختیار او می‌نهد تا درک درستی از منطقه، محوطه و دست‌افزارهای موجود در آن (و به طور کلی تمام آثار فرهنگی در یک چشم‌انداز) داشته باشد. این موضوع مسلماً او را در تجزیه و تحلیل‌ها، تفسیرهای باستان‌شناختی و طرح و تحلیل هرگونه مدل و الگو یاری خواهد کرد (*Wilkinson, 2001*).

این فرایندها بسته به این‌که از نظر زمانی چه بازه‌ای را شامل می‌شوند به دودسته عمده تقسیم می‌گردند: فرایندهای نهشته شدن (شکل‌گیری) (*depositional processes*) و فرایندهای پس از نهشته شدن (پس از شکل‌گیری) (*post-depositional processes*) (دانا، ۱۳۹۲). فرایندهای پس از نهشته شدن همان‌گونه که از نام آن پیدا است، عواملی هستند که پس از شکل‌گیری لایه یا محوطه باستانی یا به عبارت دیگر پس از نهشته شدن کامل بقایا تأثیر خود را آشکار می‌کنند. البته بسیاری از این عوامل همان عواملی هستند که در فرایندهای شکل‌گیری دخالت دارند ولی از نظر زمانی و مرحله‌ای که بر بقایا تأثیر می‌گذارند، تفکیک شده‌اند. درواقع این فرایندها عوامل حفظ یا تخریب مدارک باستان‌شناسی پس از شکل‌گیری نهشته‌ها هستند (*Albert et al. 2012: 1*). آنچه امروزه به عنوان یک محوطه باستانی شناخته می‌شود حاصل فعالیت فرایندهای پس از نهشته شدن است. فرایندهای یادشده را می‌توان به طور کلی به دو گروه طبیعی و فرهنگی تقسیم کرد (دارک، ۱۳۷۹: ۵۲). از فرایندهای طبیعی می‌توان به نوسان دما، آب، باد، گیاهان، جانوران و گرانش اشاره کرد. عوامل فرهنگی را می‌توان به طور کلی به تخریب‌های عمیق و تخریب‌های سطحی تقسیم کرد. تخریب‌های عمیق هرگونه جابه‌جایی خاک در سطح وسیع و عمیق است ولی تخریب‌های سطحی خود به عواملی چون لگدکوب کردن، شخم زدن و گزینش‌های انسانی تقسیم می‌شوند (دانا، ۱۳۹۲).

در این نوشتار با چنین دیدگاهی به کاوش نجات‌بخشی تپه بیمارستان شهر آشخانه پرداخته می‌شود. شهرستان مانه و سملقان به مرکزیت شهر آشخانه در شمال غربی استان خراسان شمالی واقع شده که از شرق به شهرستان بجنورد، از شمال به شهرستان راز و جرگلان، از جنوب به شهرستان‌های گرمه و جاجرم و از غرب به استان گلستان محدود می‌گردد (تصویر ۱). این شهرستان شامل دو بخش است که از نظر جغرافیایی نیز از هم متمایز هستند: مانه و سملقان. دشت سملقان دشت کوچک و حاصلخیز میانکوهی است که در دامنه‌های شمالی کوه آلا‌داغ، دومین کوه بلند استان خراسان شمالی، قرار دارد و از این‌رو دارای جنگل‌های آرس و پوشش گیاهی و جانوری نسبتاً متراکم است. دورتادور این دشت را منطقه کوهستانی در بر گرفته است و به همین علت دسترسی به آن چندان آسان نبوده، درگذشته از مسیر دره‌های باریک رودها به خصوص اترک برای گذر و عبور از این دشت استفاده می‌شد و امروزه به مدد جاده‌سازی مدرن رفت‌وآمد از این دشت تسهیل شده

و امروزه مسیر اصلی اتصال مشهد به گرگان است. مانه بخشی نسبتاً کوهستانی است که از نظر جغرافیایی حاصل اتصال چندین دره باریک است که رود اترک و برخی از سرچشمه‌های آن در دره‌های آن جاری است و از این نظر با دشت سملقان که دشت کوچک میانکوهی حاصلخیز است، تفاوت فاحش دارد.

از نظر اقلیمی این منطقه بین منطقه سرد و خشک خراسان و معتدل و مرطوب دشت گرگان قرار دارد. به‌طوری‌که بر اثر همین تأثیرات در تابستان‌ها رطوبت هوا در این منطقه به‌طور محسوس نسبت به سایر مناطق خراسان افزایش می‌یابد. شهر آشنانه مرکز شهرستان مانه و سملقان، شهر کوچکی است که در نیمه شرقی دشت میانکوهی سملقان که امروزه بر سر راه اصلی بنجورود به استان گلستان واقع شده است.

بررسی و شناسایی آثار باستانی منطقه بنجورود به همت اداره کل حفاظت آثار باستانی و بناهای تاریخی ایران و به سرپرستی فائق توحیدی، کارشناس وقت مرکز باستان‌شناسی، از سال ۱۳۵۵ شروع و در دو فصل به انجام رسید (توحیدی، ۲۵۳۵). در آن زمان مانه و سملقان جزو شهرستان بنجورود بود. این فعالیت منجر به شناسایی محوطه و بناهای شاخص منطقه شد و در برخی محوطه‌ها برای حفظ آن‌ها حریم فرضی در نظر گرفته و میله کوبی شد. اما سرآغاز تحول مهم در فعالیت‌های باستان‌شناختی منطقه با کاوش تپه قلعه خان در دشت سملقان شروع شد. تپه قلعه خان در میان روستایی به همین نام، نخستین محوطه پیش‌ازتاریخی کاوش‌شده در شمال خراسان بوده (۱) و به دلیل وجود توالی از نوسنگی تا دوران معاصر یکی از مهم‌ترین محوطه‌های ایران محسوب می‌شود (گاراژیان، ۱۳۹۰) که در سال ۱۳۸۵ توسط عمران گاراژیان کاوش و لایه‌نگاری شد (گاراژیان و عسکریور، ۱۳۹۰: ۱۱۱). پس از آن گاراژیان در سال ۱۳۸۶ دشت سملقان را از منظر باستان‌شناسی بررسی و شناسایی کرد (گاراژیان، ۱۳۸۶). در سال ۱۳۸۷ امید آدینه تپه مرتفع بروسکی در جنوب شهر آشنانه را تعیین حریم نمود (آدینه، ۱۳۹۱). بار دیگر در راستای تکمیل نقشه باستان‌شناسی کشور، شهرام زارع و محمدتقی عطایی شهرستان مانه و سملقان، شامل دشت سملقان و دره‌های باریک حاشیه اترک میانی، موسوم به مانه، را بررسی باستان‌شناختی کردند (زارع، ۱۳۹۰، عطایی، ۱۳۸۸). در سال ۱۳۹۰ محمدجواد جعفری تپه ریوی نزدیک شهر آشنانه را تعیین عرصه و حریم کرده و سپس یک‌سال بعد، در تپه الف آن به‌منظور لایه‌نگاری، گمانه‌زنی نمود. داده‌های به‌دست‌آمده توسط او نشان از یک محوطه بزرگ (در حدود یک‌صد هکتار) متعلق به عصر آهن ۲ تا دوره هخامنشی دارد (جعفری، ۱۳۹۲). همچنین در سال ۱۳۹۱ تپه موسوم به بیمارستان شهر آشنانه نیز به‌منظور نجات‌بخشی توسط محسن دانا کاوش شد (دانا، ۱۳۹۳) (تصویر ۲).

۲. تپه بیمارستان شهر آشنانه

این محوطه یک تپه طبیعی با ابعاد حدود ۴۰×۷۰ متر و ارتفاع حدود ۵ متر از سطح زمین‌های اطراف بود و در ادامه تپه‌ماهورهایی قرار داشت که در جنوب شهر آشنانه، مرکز شهرستان مانه و سملقان، در استان خراسان شمالی واقع شده است (تصویر ۳). تپه بیمارستان در محدوده ساخت بیمارستان شهر آشنانه قرار داشت و در طرح ساخت بیمارستان باید تخریب می‌شد تا به‌جای آن ساختمان جنبی بیمارستان ساخته شود. از آنجاکه آثار فرهنگی به‌صورت سفال و استخوان انسانی بر سطح محوطه مشاهده می‌شد، با هماهنگی اداره کل میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری و اداره کل راه و شهرسازی استان خراسان شمالی مقرر شد در این محوطه کاوش نجات‌بخشی انجام شود (۲).

برای انجام کاوش، سطح محوطه به شبکه‌های 10×10 متر تقسیم شد که ردیف‌های افقی با حروف انگلیسی (از A تا F) و ردیف‌های عمودی با شماره (از ۱ تا ۷) نام‌گذاری شدند. بین هر شبکه نیز یک متر فاصله در نظر گرفته شد. به این ترتیب ۴۲ مربع به دست آمد که به علت محدودیت بودجه فقط در ۹ مربع کاوش انجام شد. به این صورت که تنها دو مربع C3 و C4 به طور کامل و گمانه‌هایی به ابعاد کوچک‌تر در هفت مربع دیگر ایجاد شد (تصویر ۴). روش کار در این کاوش بر اساس تشخیص و ثبت بافتار (context) انجام شد به این معنی که هر نهشته و واحد که دارای بافت، رنگ، تراکم و ساخت متفاوتی بود، شماره بافتاری جدید به آن اختصاص می‌یافت.

در مجموع ۱۹ گور به دست آمد که با توجه به شواهد تدفین، ۱۵ عدد از آن‌ها اسلامی هستند. در تدفین‌های اسلامی جهت مشخصی برای تدفین وجود نداشت و گورها در جهت شمال-جنوب، شرق-غرب، شمال غربی-جنوب شرقی و شمال شرقی-جنوب غربی مشاهده می‌شدند. این نشانگر آن است که مردمان آن دوران دانش کافی برای شناسایی جهت قبله نداشتند. اما با این وجود سنت تدفین یکسان بود و همین نکته بر اسلامی بودن این گورها صحت می‌گذارد: مُرده بر پهلوی راست قرار گرفته و گور دارای دو بخش بود؛ بخش نخست یک چاله بزرگ و بخش دوم چاله‌ای بسیار باریک‌تر در میان چاله قبلی که جسد را گاه به‌سختی در آن قرار می‌دادند. برای آن که جسد از پهلوی راست نگلند، علاوه بر باریک کردن چاله دوم، سنگ‌هایی را پشت سر او می‌چیدند (۳) (تصویر ۵). در برخی گورها اشیاء تزئینی متعلق به جسد وجود داشت، مانند دستبند مفرغی، انگشتر مفرغی، مهره‌های رنگی برای تزئین و آرایش مو و در دو مورد نیز ظاهراً در دهان مُرده مهره کوچکی از عقیق قرار می‌دادند. از چوب درخت اُرس و گاه سنگ برای پوشش سقف برخی از چاله‌های گور به‌عنوان لحد استفاده شده بود.

در این کاوش کف‌هایی به دست آمد که از سنگ و سفال ساخته شده بودند. بر روی این کف‌ها فعالیت‌های انسانی جریان داشته چراکه آثار یک اجاق کوچک که از سفال‌های خمره‌ای شکسته ساخته و درون آن خاکستر وجود داشت به دست آمد. این سطح سنگ و سفال باید از زمان تدفین گورهای اسلامی قدیمی‌تر باشد زیرا برای ایجاد گورهای اسلامی بخش‌هایی از این کف‌ها را از بین برده بودند. بقایای یک خمره بزرگ که در داخل زمین کار گذاشته شده بود در گمانه C4 به دست آمد که با وجود شناورسازی، هیچ بقایای گیاهی از درون آن به دست نیامد. درون این خمره یک کاسه کوچک نیز وجود داشت که شاید برای خارج کردن غلات درون خمره به کار می‌رفت. نزدیک این خمره یکی از کف‌ها وجود داشت که احتمالاً نشانگر ارتباط و کاربری هم‌زمان این دو پدیده است.

از پدیده‌های بسیار قابل توجه و نادر در این کاوش به دست آمدن انباشت‌های استخوان انسانی است. این انباشت‌ها به این صورت بود که استخوان‌ها را روی هم کپه کرده بودند؛ با تأکید بر این نکته که تمام قطعه استخوان‌های بدن در این انباشت‌ها وجود نداشت. نکته مشابه در تمام این انباشت‌ها فقدان مهره‌های ستون فقرات بود. هر کپه استخوانی بر اساس شواهد موجود ظاهراً متعلق به یک انسان است که در سطحی نزدیک به سطح زمین (بین ۳۰ تا ۴۰ سانتی‌متری) دفن شده بودند. در یک مورد هم یک جمجمه سالم به دست آمد که فک پایین آن را جدا کرده و به صورت وارونه در کنار جمجمه قرار داده بودند به‌طوری که انتهای فک پایین در کاسه چشم قرار داشت. احتمالاً این مورد را شاید به‌نوعی شوخ‌طبعی و شیطنت فردی دانست که جمجمه را از

زیر خاک درآورده است. مطالعات و بررسی‌های انسان‌شناختی در آینده‌ای نزدیک بر روی این مجموعه استخوان‌های انسانی انجام خواهد شد که می‌تواند برخی از پرسش‌های مرتبط با این مجموعه را مشخص کند. باوجود تراکم فراوان سفال‌های خاکستری عصر آهن، فقط یک گور عصر آهن از این کاوش به دست آمد. این گور، گور شماره ۱۳ در گوشه جنوب شرقی گمانه C3 به دست آمد که در آن چهار ظرف سفالی وجود داشت که همگی مستعمل و دارای کسری بودند: دو سفال از نوع کاسه‌های دارای سه پایه، یکی نصف‌شده و دیگری با یک پایه شکسته، یک لاوک نصف‌شده و یک پارچ دسته‌دار که بخشی از لبه آن موجود نبود. از اسکلت فقط بخش پس‌سری جمجمه وجود داشت و هیچ شواهدی از سایر بخش‌های آن به دست نیامد (تصویر ۶). به نظر می‌رسد این اسکلت نیز به‌صورت تاق باز بوده چراکه بخش کوژ استخوان‌های آهیانه و پس‌سری کاملاً روی زمین قرار گرفته و بخش کاو آن‌ها رو به آسمان بود. عمق این گور نیز مانند گور دیگر عصر آهن نزدیک به سطح بود.

حجم اصلی یافته‌های فرهنگی به‌دست‌آمده در این کاوش سفال بود که به سه رنگ خاکستری، نخودی و قرمز هستند. تعداد کل سفال‌های به‌دست‌آمده از این کاوش ۴۱۰۸ قطعه سفال است. سفال خاکستری با حدود ۷۰٪ بیشترین درصد سفال‌ها را شامل می‌شود. از نظر فن ساخت سفال‌های دست‌ساز نیز در حدود ۷۰٪ بوده و سفال چرخ‌ساز به‌طور کلی درصد کمی را شامل می‌شود. ظروف خمره‌ای، سفال آشپزخانه‌ای، ظروف مشبک آبکشی، ظروف لوله‌دار، بشقاب‌های دسته افقی از جمله ظروف این محوطه هستند. از گورهای اسلامی همان‌گونه که گفته شد اشیاء تزئینی شامل مهره‌های خمیرشیشه (خرمهره) و عقیق، انگشتر مفرغی با نگین مروارید، النگوی مفرغی نیز به دست آمد که همراه مُرده در گور گذاشته بودند. تنها یک قطعه سفال شاخص لعاب‌دار اسلامی از این محوطه به دست آمد.

۳. عوامل و فرایندهای فرهنگی

برای نخستین بار مایکل شیفر و لوئیس بینفورد در دهه ۱۹۸۰ میلادی توجه خود را به فرایندهای شکل‌گیری و پس از شکل‌گیری معطوف کردند (Schiffer, 1976, Binford, 1982). از این‌پس باستان‌شناسان به نقش و اهمیت این فرایندها پی بردند به‌طوری‌که نقش عوامل و فرایندهای دگرگونی در شکل‌دهی محوطه‌های باستانی و تأثیر عوامل فرهنگی و طبیعی بر نهشته شدن و پراکنش مواد فرهنگی در درون یک محوطه و یا سطح بیرونی آن مورد تأکید باستان‌شناسان رفتاری (Behavioral Archaeology) قرار گرفت (Schiffer, 1996). آنچه درباره شناخت این عوامل بسیار اهمیت دارد تأثیری است که می‌تواند بر تفسیرهای باستان‌شناسی بگذارند. به این دلیل که یکی از مهم‌ترین معیارهای تفسیرهای باستان‌شناسی بر مبنای مواد فرهنگی به‌دست‌آمده از سطح یک محوطه و یا لایه‌ها و نهشته‌های داخل آن محوطه صورت می‌گیرد. در نتیجه اگر از عوامل و فرایندهای دگرگونی غفلت شود، بدون تردید تأثیر مستقیمی بر تفسیر باستان‌شناس از مواد فرهنگی خواهد داشت. در ایران توجه چندانی به چنین مباحثی وجود نداشته است؛ برای نخستین بار مباحث مرتبط با معرفی و توصیف فرایندهای دگرگونی توسط محسن دانا انجام شد (دانا، ۱۳۹۲) ولی هادی صبوری نخستین باستان‌شناسی است که از مبحث فرایندهای دگرگونی برای تفسیر مواد فرهنگی استفاده کرده است (صبوری و همکاران، ۱۳۹۳). در این نوشتار تلاش است از فرایندهای دگرگونی در تفسیر مواد فرهنگی حاصل از کاوش تپه

بیمارستان استفاده شود. آنچه در کاوش محوطه بیمارستان شهر آشفانه چشمگیر است، حجم زیاد سفال‌های عصر آهن در مقابل تعداد دو گور عصر آهن است (البته یکی از آن‌ها نیز هیچ شی‌ای در خود نداشت). با توجه به شرایط ثبت و ضبط‌شده به هنگام کاوش و همچنین بر اساس اطاعات کسب‌شده از افراد محلی به نظر می‌رسد در کاوش محوطه بیمارستان شهر آشفانه دو عامل اصلی نقش مهمی در تغییر، جابه‌جایی و پراکنش مواد فرهنگی عصر آهن داشته‌اند: نخست، ایجاد گورستان اسلامی و دوم، کشاورزی بر سطح محوطه. این دو عامل را به ترتیب باید معادل تخریب‌های عمیق و تخریب‌های سطحی دانست که جزو عوامل فرایندهای پس از نهشته شدن هستند (دانا، ۱۳۹۲: ۳۷). تخریب عمیق شامل هرگونه جابه‌جایی خاک است (Schiffer, 1996: 122). با این تعریف کردن گور در دوره اسلامی در نهشته‌های عصر آهن یکی از مصادیق تخریب‌های عمیق است. به این ترتیب که برای ایجاد هر گور اسلامی (به‌جز نوزادان و کودکان) بین یک تا دو متر حفرت‌شده، جسد داخل گور گذاشته‌شده و بار دیگر گور با خاک پر شده است.

در تخریب سطحی همان‌گونه که از نام آن برمی‌آید، مواد فرهنگی در مقیاس سطح محوطه و در عمق بسیار اندک جابه‌جا می‌شوند. شخم زدن که یکی از ارکان روند کشاورزی است جزو این نوع تخریب‌ها است (دانا، ۱۳۹۲: ۳۹). در سطح تپه بیمارستان شهر آشفانه مدت‌های مدیدی کشاورزی صورت می‌گرفت. این کشاورزی به‌صورت کاشت دیم گندم، جو و عدس بود. در روند شخم زدن حدود ۳۰ سانتی‌متر از خاک زیرورو می‌شود. در پژوهشی دیگر عمق مؤثر در تخریب آثار در زمین‌هایی که در آن‌ها حبوبات و غلات کشت می‌شود، کمتر از ۵۰ سانتی‌متر برآورد شده است (Barton et al, 2002: 164). در شخم زدن، جابه‌جا سازی طولی بیشتر از جابه‌جا سازی اریب و متقاطع است. گاهی اوقات این جابه‌جایی طولی به ۶ متر نیز می‌رسد (فاگان، ۱۳۸۲: ۳۳۵). در چنین زمین‌هایی که شخم‌خورده‌اند اشیاء بزرگ‌تر نشانگر جابه‌جایی بزرگ‌تر هستند (Schiffer, 1996: 131). بدیهی است وسعت تخریب و جابه‌جایی مواد فرهنگی در تخریب عمیق به‌مراتب بیشتر و بزرگ‌تر از تخریب سطحی است، اما با این وجود نمی‌توان از نقش شخم‌زدن در پراکنش مواد فرهنگی چشم‌پوشی کرد.

۴. جمع‌بندی و تحلیل

از عصر مفرغ به بعد محل دفن مردگان که پیش‌از این در محل مسکونی استقرار قرار داشت، جدا شده و مجاور یا نزدیکی محوطه مسکونی ایجاد می‌شود (طلایی، ۱۳۸۵: ۶۵). بنابراین تاکنون در گورستان‌های عصر مفرغ و آهن معمولاً لایه یا نهشته‌های استقراری به دست نیامده است چراکه این گورستان‌ها جدا از محدوده مسکونی ایجاد می‌شوند (طلایی، ۱۳۸۷: ۱۱۳، ۱۳۸۱: ۱۷۵). اما نکته عجیب در کاوش این محوطه وجود شواهدی از استقرار در این گورستان است. به دلیل مسائل شرعی در دین اسلام هیچ نمونه‌ای که در آن مکان استقرار و تدفین یکی باشد، وجود ندارد. تنها قطعه سفال اسلامی نیز تأییدکننده این مدعا است و نشان می‌دهد که استفاده‌کنندگان این تپه در سده ۷ هجری قمری از این بلندی تنها به‌صورت گورستان و به‌منظور دفن اجساد استفاده می‌کردند. این تاریخ‌گذاری با آزمایش‌های کربن ۱۴ نیز تأیید می‌شود. یک نمونه از گور شماره ۸ اسلامی آزمایش مطلق شده و تاریخ‌های ۱۲۸۰-۱۲۶۷ میلادی ($\sigma-1$) را نشان می‌دهد.

از سوی دیگر همان گونه که گفته شد در کاوش این محوطه در هر گمانه از روش برداشت هر بافتار و ثبت و ضبط آن مانند یک کاوش لایه نگاری استفاده شد. در پایان، بافتارهای مشابه که در هر گمانه طبیعتاً شماره-های جداگانه داشتند شناسایی شده و همه آن‌ها در یک افق و سطح مورد بررسی قرار گرفتند. بر این اساس سه سطح برای نهشته‌های این محوطه (به جز گورها) شناسایی شد. سطح نخست، سطحی‌ترین نهشته تمام گمانه‌ها بود که شامل ۹ بافتار از ۹ گمانه ایجاد شده؛ سطح دوم شامل ۴ بافتار از ۴ گمانه و سطح سوم شامل ۲ بافتار از ۲ گمانه است.

سطح یک شامل ۱۴۴۹ قطعه سفال است. سفال خاکستری با حدود ۷۰٪، نخودی با ۲۰٪ و قرمز با ۱۰٪ تنوع گونه‌های سفالی این سطح هستند. از نظر ضخامت ۸۰٪ سفال‌ها متوسط و سفال‌های ظریف و خشن نیز حدود ۱۰٪ هستند. سفال خاکستری متنوع‌ترین نوع قطعه را شامل لبه، بدنه، کف، پایه، دسته و آبریز دارد. فن ساخت دست و چرخ در میان هر دو هر سه گونه سفالی (خاکستری، نخودی و قرمز) وجود دارد ولی حدود ۹۰٪ سفال‌ها دست‌سازند. سطح دوم شامل ۱۵۹۲ قطعه سفال است. جالب اینجا است که با توجه به تعداد کمتر گمانه‌های این سطح، تعداد سفال‌های آن نسبت به سطح بالایی بیشتر است. در این سطح سفال خاکستری حدود ۶۵٪، نخودی ۲۰٪ و قرمز ۱۵٪ هستند. از نظر ضخامت تغییری به چشم می‌خورد، ۳۰٪ درصد سفال‌ها ظریف، ۵۰٪ درصد متوسط و ۲۰٪ خشن هستند. همچنان سفال خاکستری بیشترین تنوع نوع قطعه را دارد. ۷۰٪ سفال‌ها دست‌ساز و سایر آن‌ها چرخ‌سازند. هر دو فن ساخت در میان تمام گونه‌های سفالی همچنان مشاهده می‌شود. سطح سوم شامل ۱۰۶۷ قطعه سفال است. در این سطح تغییر فراوانی در درصد گونه سفال‌ها رخ داده است. سفال خاکستری حدود ۴۵٪، سفال نخودی ۳۰٪ و سفال قرمز ۲۵٪ هستند. از نظر ضخامت نیز سفال ظریف حدود ۲۰٪، سفال متوسط ۵۰٪ و سفال خشن حدود ۳۰٪ شده‌اند. از این سطح برخلاف سطح‌های بالاتر قطعه آبریز به دست نیامد. نسبت فن ساخت سفال‌ها تقریباً مشابه سطح دوم است. مقایسه بین آمار سفال‌های سه سطح در برخی موارد بسیار معنادار است. به عنوان مثال در مورد گونه‌های سفالی همان گونه که در نمودار ۱ مشاهده می‌شود سفال خاکستری از سطح یکم به سطح سوم سیر نزولی دارد ولی در عوض سفال‌های نخودی و قرمز سیر صعودی دارند. این به این معنا است که در بافتارهای بالاتر و سطحی‌تر سفال خاکستری بیشتر بوده و هرچه عمق بیشتر می‌شود از مقدار آن کاسته شده ولی به جای آن سفال نخودی و قرمز در لایه‌ها و سطح‌های پایینی بیشتر می‌شوند. چنین تغییراتی نیز در میان قطعه‌ها، لبه وجود دارد. به این معنی که درصد لبه‌های خاکستری از سطح یکم به سطح سوم کاهش یافته و به جای آن لبه‌های سفال نخودی و قرمز افزایش یافته‌اند (نمودار ۲). سفال چرخ‌ساز نیز تغییرات مشابهی را نشان می‌دهد. سفال خاکستری چرخ‌ساز در سطح دوم کاهش یافته ولی در سطح سوم بار دیگر افزایش می‌یابد. اما سفال نخودی و قرمز چرخ‌ساز هر دو به صورت مشابه از سطح یکم تا سطح سوم افزایش می‌یابند؛ به خصوص سفال نخودی که از سطح دوم به سطح سوم جهشی در حدود دو برابر داشته است (نمودار ۳). این سه سطح از نظر ضخامت سفال نیز قابل توجه هستند. همچون موارد پیشین، سفال نخودی و قرمز خشن از سطح یکم تا سطح سوم سیر صعودی دارند. به خصوص سفال قرمز که حدود ۷ برابر افزایش می‌یابد. همان گونه که در نمودار ۴ قابل مشاهده است، سفال خاکستری خشن نیز سیر صعودی دارد که برخلاف سایر موارد است. بر این اساس به نظر می‌رسد سفال‌های قرمز و نخودی باین وجود که در بیشترین حالت کمتر از ۳۰٪ از مجموع سفال‌ها را

شامل می‌شوند، بیشتر در عمق‌های پایین‌تر به‌دست‌آمده‌اند. این در حالی است که سفال‌های خاکستری از بالا به پایین درصدشان کمتر می‌شود. درصد سفال‌های خاکستری در دوره‌های گوناگون عصر آهن متفاوت است. از عصر آهن ۱ درصد سفال‌های خاکستری با سیری نزولی در عصر آهن ۲ به دو گروه عمده خاکستری و نخودی تبدیل شده (۴) (طلایی، ۱۳۷۴: ۱۳۰) و در عصر آهن ۳ تقریباً منسوخ شده و با سفال نخودی جایگزین می‌شود (همان: ۱۳۳). نکته قابل توجه در این میان تفاوت فاحشی است که بین درصد سفال‌ها در مناطق مسکونی و گورستان‌ها در عصر آهن ۱ و ۲ مشاهده می‌شود. به‌طوری‌که سفال خاکستری در گورستان‌ها ۷۸٪ و در مناطق مسکونی ۴۴٪ است (طلایی، ۱۳۸۷: ۱۷۵).

از نظر ریخت‌های سفالی نکته قابل توجه در سفال‌های تپه بیمارستان به‌طور کلی محدود بودن ریخت‌های سفالی و همچنین ساده بودن لبه ظروف است. اگر این ظروف با ظروف به‌دست‌آمده از محوطه‌های همانند یعنی گورستان‌های عصر آهن در مناطق دیگر همچون شمال مرکز و شمال غرب ایران سنجیده شود به راحتی می‌توان تفاوت فاحشی بین تنوع ریخت‌های سفالی و در جزئیات، تنوع فراوان لبه ظروف را دریافت. ظروف تپه بیمارستان به‌طور کلی به ۲ دسته دهانه باز و دهانه بسته تقسیم می‌شوند. ظروف دهانه باز شامل لاوک‌ها، کاسه‌ها که گاه دسته افقی چسبیده به لبه دارند (تصویر ۸: B3000-125) و کاسه‌های دارای سه پایه (تصویر ۷: C3004- R.N.3008) هستند. لبه ظروف دهانه باز معمولاً ساده بوده ولی گاه به صورت اندکی متمایل به داخل (تصویر ۷: D4000-57)، گاه متمایل به بیرون (تصویر ۷: C4003-1135) و گاه بریده به سمت بیرون (تصویر ۷: C4003-1118) مشاهده می‌شوند. تنوع ظروف دهانه بسته اندکی بیشتر است. این ظروف شامل پارچه‌های دسته‌دار (تصویر ۷: D4000-48)، دیگچه‌های دارای دودسته عمودی (تصویر ۹: C3001-187)، ظروف لوله‌دار منقاری شکل (تصویر ۷: D4000-105)، سبوه‌های با لبه ساده (تصویر ۷: B2000-10) و لبه به بیرون برگشته (تصویر ۸: C3001-305) و خمره‌های ذخیره‌سازی (تصویر ۹: D4000-60) است. چنین تنوع اندکی در مقابل انواع فراوان و گوناگون سفال‌های به‌دست‌آمده از گورستان‌هایی همچون قیطره (کامبخش فرد، ۱۳۸۶)، خورون (Vanden Bergh, 1964)، سیلک الف (Ghirshman, 1939) در شمال مرکز فلات ایران بس ناچیز می‌نماید.

از نظر گاه نگاری سفال‌های خاکستری با ریخت‌هایی چون کاسه‌های زاویه‌دار (*carinated*) که گاهی دو سوراخ ریز در بدنه دارند، ساغرهای (*beaker*) پایه‌دار کوتاه و آبجوخوری‌ها (*tankard*)، ساغرهای شانه‌دار ظریف و کاسه‌های دارای زائده کرمی شکل (*worm bowls*) نیم کروی با سه پایه در کف از شاخصه‌های عصر آهن ۱ هستند (Danti, 2013a: 261). کاسه‌های زاویه‌دار، ظروف لوله‌دار پل‌دار (۵) و دسته سبیدی را می‌توان مهم‌ترین سفال‌های شاخص عصر آهن ۲ برشمرد (Danti, 2013b: 363). مقایسه سفال‌های به‌دست‌آمده از کاوش تپه بیمارستان آشخانه با محوطه‌های عصر آهن نشان می‌دهد با وجود فقدان ریخت‌های شاخص که در مناطقی همچون شمال مرکز و شمال غرب ایران شناسایی شده است، دو دوره متمایز عصر آهن ۱ و ۳ در این محوطه وجود دارد (تصویرهای ۷ - ۹). هیچ سفال شاخص قابل مقایسه با عصر آهن ۲ در این محوطه شناسایی نشد (جدول ۱). یک قطعه سفال (D4000-48) به دوره مفرغ تاریخ‌گذاری می‌شود. ساخت این نمونه از عصر مفرغ ۳ (حسنلو الف ۴) آغاز شد و در تمام دوره عصر مفرغ جدید (حسنلو ۵) تولید گردید (Danti, 2013a, Fig.4.62). برخی سفال‌ها از عصر مفرغ جدید تا عصر آهن ۲ تاریخ‌گذاری می‌شوند (B4000-5)، برخی (B2000-10) به تعداد اندک از عصر مفرغ جدید حسنلو به دست آمد ولی در عصر آهن ۱ حسنلو (پ ۴) کاملاً

رایج شد. این ریخت سفالی از عصر آهن ۲ (حسنلو ب ۴) به دست نیامد (*Ibid*). نمونه‌های دیگری با عصر آهن ۱ حسنلو (پ ۴) (C4003-1144)، هفتوان (دوره ۴) (C4003-1118)، کردلر تپه (D4000-48) در شمال غرب و قلی درویش (دوره ۶) (C4003-1126) در شمال مرکز ایران قابل تاریخ‌گذاری هستند. در تپه بیمارستان کاسه‌های دارای سه‌پایه برخلاف نمونه‌های شمال مرکز و شمال غرب ایران از لبه ظرف آغاز می‌شوند که از ویژگی‌های سفال‌های عصر آهن قدیم در جنوب ترکمنستان موسوم به فرهنگ داهستان عتیق است. کاسه‌های دهانه باز با لبه متمایل به درون نیز یکی از شاخصه‌های فرهنگ داهستان است (Lecomte 2005, Fig.13). یک نمونه لوله منقاری شکل (سفال D4000-105) به‌دست‌آمده را می‌توان به نوع لوله‌های بدون پل عصر آهن ۱ منسوب نمود. برخی سفال‌ها (D4000-7) مشابه گورستان جیران تپه ازبکی بوده و به عصر آهن ۱ و ۲ تاریخ‌گذاری می‌شوند (مجیدزاده ۱۳۸۹، لوح ۳۳). برخی از سفال‌ها که همگی مشابه نمونه‌های دوشان تپه ازبکی هستند به‌طور کلی به عصر آهن و دوره مادی تاریخ‌گذاری می‌شوند (همان، لوح‌های ۵۷، ۵۹ و ۶۴). سفال‌های مادی به‌دست‌آمده از تپه بیمارستان (B3000-456, B3001-187, B3001-589, C4003-755, C4003-1130, D4000-60) مشابه نمونه‌های دژ مادی ازبکی (همان، لوح‌های ۷۸، ۸۱)، تپه نوشجان (Stronach & Roaf, 1978: Fig.9) و تپه باباجان (Goff, 1985: Fig.2, 4) هستند.

۵. نتیجه

تپه طبیعی موسوم به بیمارستان آشخانه در عصر آهن به‌عنوان گورستان استفاده می‌شد. کوچ‌روان عصر آهن در اواخر هزاره دوم پیش از میلاد (عصر آهن ۱) مردگان خود را به‌صورت طاق‌باز، در عمق اندک (بین ۲۰ تا ۴۰ سانتی‌متر) در زمین دفن کرده و همراه او ظرف‌های مستعمل و گاه شکسته قرار می‌دادند. این محوطه مدتی متروک و از آن استفاده نمی‌شد تا این‌که در میانه هزاره اول پیش از میلاد به‌طور محدود و احتمالاً توسط جوامع کوچ‌نشین مورد استفاده قرار می‌گیرد. این شواهد محدود همان‌گونه که آمد کف‌هایی متشکل از سنگ‌ها و سفال‌های شکسته است که در آن شواهدی از اجاق و همچنین دیوارک‌هایی سنگی و بدون ملات به‌صورت فضا‌های چهارگوش به دست آمد. به‌این‌ترتیب بیشتر سفال‌های نخودی و قرمز را می‌توان به این دوره (عصر آهن ۳) تاریخ‌گذاری نمود. بدیهی است با چنین نتیجه‌گیری در عصر آهن ۳ از این محوطه به‌عنوان گورستان استفاده نمی‌شده است. این محوطه بار دیگر متروک شد تا این‌که در دوران اسلامی به‌عنوان گورستان استفاده شد. این گورهای اسلامی چون در عمق بیشتری حفر می‌شدند، باعث از بین رفتن گورهای عصر آهن این محوطه که در عمق بسیار نزدیکی به سطح قرار داشتند، شدند.

پراکنش معنادار عمودی سفال‌های عصر آهن بدون تردید به دلیل تأثیر فرایندهای پس از نهشته شدن است. این فرایندها همان‌گونه که گفته شد شامل حفر گورهای اسلامی و شخم زدن به‌عنوان تخریب‌های عمیق و سطحی در زیرورو شدن خاک و به دنبال آن، مواد فرهنگی دخالت داشته‌اند. انبوه سفال‌های عصر آهن ۱ (سفال‌های خاکستری و بخش اندکی از سفال‌های نخودی و قرمز) نشان می‌دهد که به دلیل حفر گورهای عمیق اسلامی، گورهای سطحی عصر آهن ۱ به کلی نابود شده‌اند. فقط در جاهایی که گوری حفر نشده، گور عصر آهن ۱ به دست آمد. شخم زدن نیز در این امر دخیل بوده است. گور عصر آهنی که فقط بقایای اندکی از مجسمه باقی‌مانده و چند ظرف مستعمل نیز در آن به دست آمد را باید با تخریب‌های سطحی حاصل شخم زدن مداوم

و پیوسته محوطه در ارتباط دانست. به این ترتیب که بقایای اسکلت به جز بخش ناچیزی از مجموعه (استخوان آهیانه و پس‌سری) به دلیل شخم زدن‌های پیوسته از بین رفته و فقط گوراوند‌ها برجای مانده است. با چنین دیدگاهی پراکنش معنادار عمودی سفال‌های به دست آمده از این کاوش را می‌توان تفسیر نمود. در روند حفر گورهای عمیق اسلامی از آنجاکه حجم خاک جابه‌جاشده زیاد بوده و خاک کاملاً زیرورو شده و دوباره همان چاله حفر شده با همان خاک پر می‌شود، در واقع مواد فرهنگی عمق‌های بالاتر به عمق پایین منتقل شده و مواد فرهنگی عمق‌های پایین به سطح‌های بالاتر جابه‌جا می‌شوند. به این ترتیب سفال‌های قدیمی‌تر خاکستری در سطح‌های بالایی (سطح ۱) بیشتر هستند و برعکس، سفال‌های جدیدتر نخودی و قرمز در سطح‌های پایین‌تر (سطح ۳).

پس از عصر آهن ۳ این محوطه تا دوران اسلامی متروک شد. در سده ۷ هجری بار دیگر این تپه طبیعی مورد توجه انسان‌ها قرار گرفته و این بار به عنوان گورستان استفاده شد. پس از آن، هیچ شواهدی از زندگی و استفاده مجدد تا دهه‌های گذشته وجود ندارد. در دهه‌های گذشته فعالیت انسانی بر سطح آن محدود بوده و به صورت کشاورزی دیم انجام می‌گرفته است. حفر چاله گورهای اسلامی و کشاورزی مداوم بر سطح تپه باعث شد تا آثار فرهنگی متعلق به گورستان عصر آهن این تپه به دلیل قرار گرفته در عمقی نزدیک به سطح زمین مضطرب شده و از بین برود. حجم بسیار زیاد سفال‌های خاکستری و به طور کلی سفال‌های عصر آهن ۱ در کاوش این محوطه و به دست نیامدن ظرف سالم از آن به جز آنچه گفته شد می‌تواند به دلیل سنت قرار دادن شیء مصرفی و مستعمل و دارای کسری در داخل گورهای عصر آهن نیز باشد.

تشکر و قدردانی

از علی‌اکبر وحدتی معاون پیشین میراث فرهنگی استان خراسان شمالی به خاطر حسن نظرش به نگارنده و پیشنهاد کاوش این محوطه کمال قدردانی را دارم. همچنین جا دارد که از محمدجواد جعفری کارشناس اداره کل میراث فرهنگی خراسان شمالی و نیز آقای داوری مسئول دفتر پیشین میراث فرهنگی شهرستان مانه و سملقان جهت همراهی و پشتیبانی از این کاوش سپاسگزاری نمایم. دکتر حامد وحدتی نسب مطالعه و بررسی بقایای گور شماره ۸ را انجام دادند که به این وسیله از ایشان بسیار قدردانی می‌کنیم. آزمایش‌های تاریخ‌گذاری کربن ۱۴ به همت دکتر حسن فاضلی و با حمایت مالی و پیگیری‌های پژوهشکده باستان‌شناسی انجام شده که در اینجا قدردانی عمیقمان را تقدیم آن‌ها می‌کنیم.

پی‌نوشت‌ها

۱. البته در دهه ۱۹۷۰ میلادی در جریان بررسی باستان‌شناختی دره بالایی اترک هیئت دانشگاه تورین ایتالیا، تپه بزرگ یام در نزدیکی شهر فاروج به منظور لایه‌نگاری کاوش شد ولی نتایج آن با وجود گذشت بیش از ۴۰ سال تاکنون منتشر نشده است.
۲. کاوش به منظور نجات بخشی تپه بیمارستان شهر آشخانه در قالب یک فصل و به مجوز شماره ۹۱۲/۲۰۰/۸۴۸ در زمستان سال ۱۳۹۱ به سرپرستی محسن دانا انجام شد.
۳. فقط یک گور با این نوع تدفین مرسوم اسلامی متفاوت بود. گور شماره ۸ در گمانه C3، با جهت تقریباً شمال غربی- جنوب شرقی بود که جسد به صورت طاق‌باز در آن قرار داشت. در سمت چپ اسکلت یک ردیف سنگ و روی لگن او نیز یک قطعه سنگ قرار داشت. این گور برخلاف سایر گورهای اسلامی در عمق نزدیک به سطح، حدود ۳۰ تا ۴۰ سانتی‌متری قرار گرفته بود. هیچ شی‌ای از این گور به دست نیامد. با وجود پوسیدگی و ازهم‌پاشیدگی استخوان‌ها بر اساس برجستگی چانه جنسیت آن را می‌توان

مذکر دانست. همچنین با توجه به اندازه و حجم استخوان‌های بلند و همچنین وجود دندان آسیاب چهارم (دندان عقل) که البته مینای آن بسیار فرسایش یافته و تا حدود زیادی از بین رفته به نظر می‌رسد بیش از ۳۰ سال سن داشته است.

۴. به دلیل استمرار و پیوستگی فرهنگی بین آهن ۱ و ۲ شاخصه‌های اندکی برای تمایز و تفکیک این دو دوره از هم تعریف شده است و همان‌گونه که دانتی به درستی خاطرنشان کرده در بسیاری از موارد تفکیک عصر آهن ۱ و ۲ به راحتی امکان پذیر نیست و در این وضعیت تاریخ‌گذاری به صورت کلی عصر آهن ۱ و ۲ انجام می‌شود (Danti, 2013a: 310).

۵. لوله‌هایی که با یک زائده به لبه متصل می‌شوند را معمولاً پل‌دار می‌گویند. این نوع ظروف از مشخصه‌های عصر آهن ۲ است (Dyson, 1968).

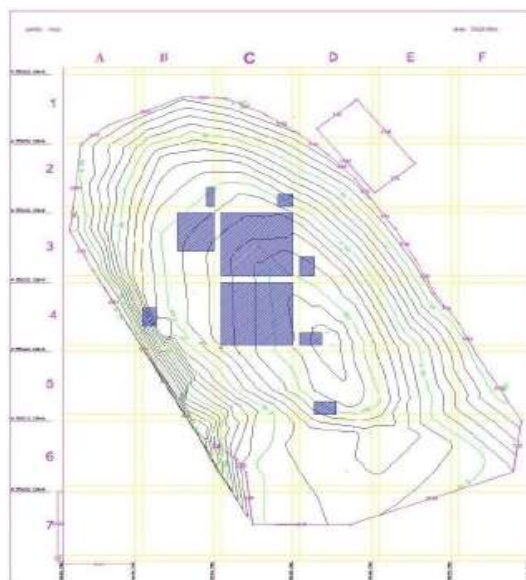
پیوست‌ها



تصویر ۲: تصویر ماهواره‌ای از شهر آشنخانه، تپه بیمارستان و تپه ریوی (برگرفته از www.google.earth.com)



تصویر ۱: نقشه تقسیمات کشوری و استانی



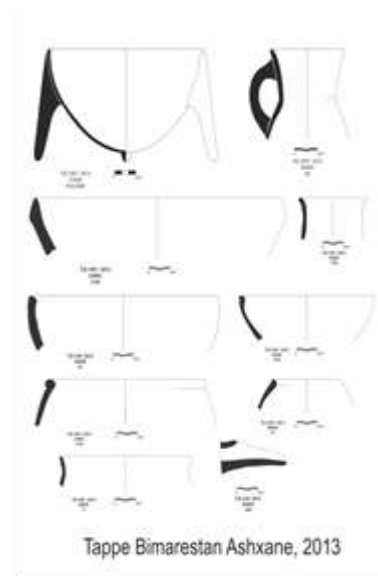
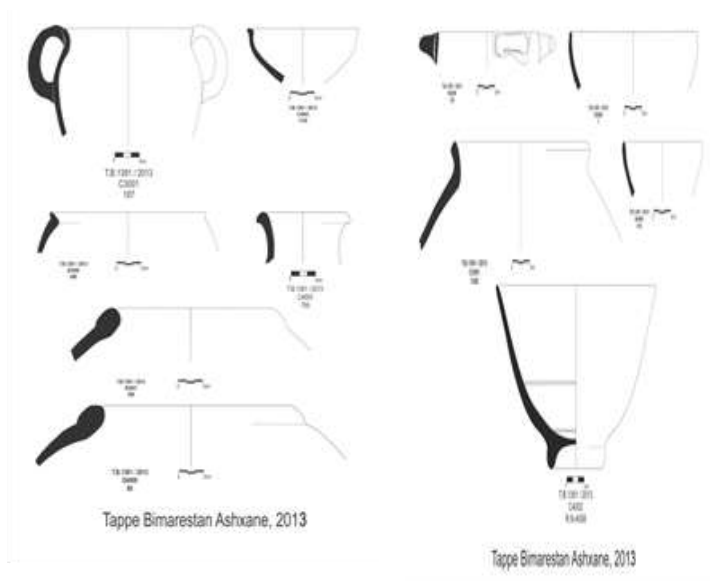
تصویر ۴: نقشه توپوگرافی تپه بیمارستان (قسمت‌های هاشور شده بخش‌های کاویده است)



تصویر ۳: تپه بیمارستان، دید از جنوب (عکس از محسن دانا)



تصویر ۵: نمونه‌ای از یک گور اسلامی (عکس از محسن دانا)
تصویر ۶: گور عصر آهن (گور شماره ۱۳، گمانه C3) (شماره-های ۱ تا ۴ سفال، دایره سیاه‌رنگ بخش باقی‌مانده مجموعه)

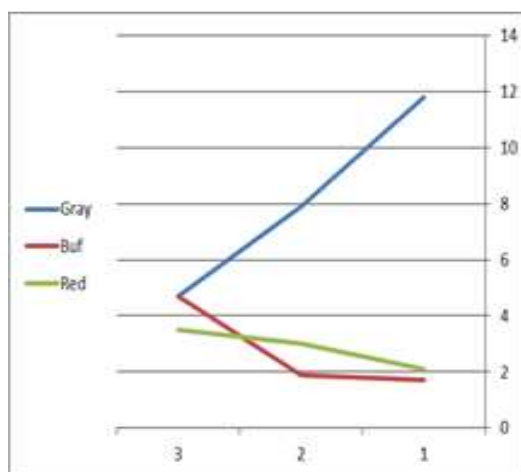


تصویر ۷: طرح سفال‌های عصر آهن قدیم تپه بیمارستان
تصویر ۸: طرح سفال‌های عصر آهن قدیم، جدید و اسلامی تپه بیمارستان
تصویر ۹: طرح سفال‌های عصر آهن جدید تپه بیمارستان

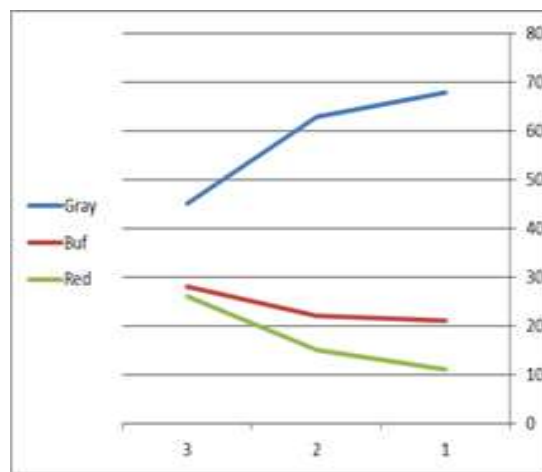
جدول ۱: توصیف و مقایسه سفال‌های تپه بیمارستان

شماره سفال	مشخصات	مقایسه	دوره
B2000-10	لبه، خمیره خاکستری، دست‌ساز	<i>Danti, 2013a, Fig.4:23:D</i>	مفرغ جدید (حسنلو ۵)
B4000-5	لبه، خمیره قرمز، دست‌ساز	<i>Danti, 2013a, Fig.4: 23: B</i>	مفرغ جدید (حسنلو ۵)
C4003-1135	لبه، خمیره قرمز، چرخ‌ساز	<i>Danti, 2013a, Fig.4: 21: F</i>	مفرغ جدید (حسنلو ۵)
C4003-1118	لبه، خمیره نخودی، دست‌ساز	<i>Tala'i, 2007, Pl.3.a</i>	آهن ۱ (هفت‌توان ۴)
C4003-1126	لبه، خمیره قرمز، نامشخص	سرلک، ۱۳۹۰، ص. ۵۴۸، شماره ۱۵۶	آهن ۱ (قلی درویش ۶)

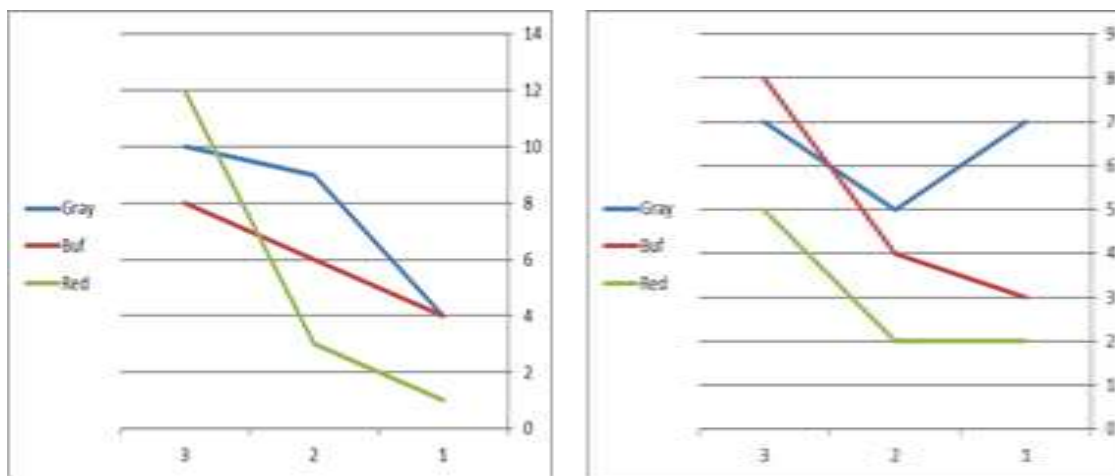
آهن ۱ (حسنلو ۴c)	<i>Danti, 2013a, Fig.4: 31: S</i>	لبه، خمیره قرمز، دست ساز، آشپزخانه ای	<i>C4003-1144</i>
آهن ۱ (قلی درویش ۶) آهن ۱ (کردلر تپه)	سرلک، ۱۳۹۰، ص. ۵۵۸، شماره ۳۳۰ <i>Danti, 2013b, Fig.17.9: B</i>	لبه، خمیره خاکستری، نامشخص	<i>D4000-48</i>
عصر آهن (داهستان کهن)	<i>Lecomte, 2005, Fig.13, no.2</i>	لبه-کف، خمیره خاکستری، دست ساز	<i>C3004-R.N.3008</i>
عصر آهن و مادی داهستان کهن	مجیدزاده، ۱۳۸۹، لوح ۵۷، شماره ۸ <i>Lecomte, 2005, Fig.13, No.1</i>	لبه، خمیره خاکستری، نامشخص	<i>D4000-57</i>
آهن ۱ (?)		لوله، خمیره خاکستری، دست- ساز	<i>D4000-105</i>
عصر آهن و مادی	مجیدزاده، ۱۳۸۹، لوح ۵۹، شماره ۱۵	لبه، خمیره خاکستری، نامشخص	<i>B3000-125</i>
عصر آهن و مادی	مجیدزاده، ۱۳۸۹، لوح ۵۷، شماره ۱	لبه، خمیره خاکستری، نامشخص	<i>B3000-418</i>
عصر آهن و مادی	مجیدزاده، ۱۳۸۹، لوح ۶۴، شماره ۱۳	لبه، خمیره خاکستری، دست ساز	<i>C3001-1305</i>
عصر آهن	مجیدزاده، ۱۳۸۹، لوح ۳۳، شماره ۲	لبه، خمیره خاکستری، دست ساز	<i>D4000-7</i>
سده ۷ هجری		لبه-کف، نخودی، چرخ ساز، سطح درونی لعاب سبز روشن صدفی شده	<i>C4002-R.N.4008</i>
مادی	<i>Goff, 1985, Fig.4: 35</i>	لبه، خمیره قرمز، نامشخص	<i>B3000-456</i>
مادی	مجیدزاده، ۱۳۸۹، لوح ۷۸، شماره ۸	لبه، خمیره خاکستری، نامشخص	<i>B3001-589</i>
مادی	مجیدزاده، ۱۳۸۹، لوح ۸۱، شماره ۵	لبه، خمیره قرمز، دست ساز	<i>C3001-187</i>
مادی	<i>Stronach & Roaf, 1978, Fig.9: 2</i>	لبه، خمیره نخودی، دست ساز	<i>C4003-755</i>
مادی	<i>Goff, 1985, Fig.2: 5</i>	لبه، خمیره نخودی، چرخ ساز	<i>C4003-1130</i>
مادی	مجیدزاده، ۱۳۸۹، لوح ۷۸، شماره ۱۶	لبه، خمیره نخودی، چرخ ساز	<i>D4000-60</i>



نمودار ۲: تغییر درصد لبه طرف ها از سطح یک به سه



نمودار ۱: تغییر درصد گونه های سفالی از سطح یک به سه



نمودار ۴: تغییر درصد سفال‌های خشن از سطح یک به سه

نمودار ۳: تغییر درصد سفال‌های چرخ‌ساز از سطح یک به سه

منابع

- آدینه، امید، ۱۳۹۱، «گمانه‌زنی به‌منظور تعیین عرصه محوطه تپه بروسکی، آشخانه، خراسان شمالی»، چکیده مقاله‌های یازدهمین گردهمایی سالانه باستان‌شناسی ایران، تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری، ص. ۵۳.
- جعفری، محمدجواد، ۱۳۹۲، «استقرارگاه‌های دوره هخامنشی در شمال خراسان، ایران»، باستان پژوهی، دوره جدید، شماره ۱۴-۱۵، صص. ۵۲-۶۰.
- جودی، خیرالنسا، عمران گاراژیان، مهدی رضایی، ۱۳۹۰، «شیوه‌های تدفین پیش‌ازتاریخ در استقرار قلعه خان (خراسان شمالی) با تأکید بر عصر مفرغ»، پیام باستان‌شناسی، شماره ۱۵، صص. ۷۴-۵۹.
- دانا، محسن، ۱۳۹۲، «نگاهی به فرایندهای دگرگونی»، مطالعات باستان‌شناسی، شماره پیاپی ۵، صص. ۴۸-۳۱.
- زارع، شهرام، ۱۳۹۰، گزارش بررسی باستان‌شناسی شهرستان مانه و سملقان (خراسان شمالی)، فصل دوم، بهار ۱۳۹۰، پژوهشکده باستان‌شناسی، میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری، گزارش منتشرنشده، کتابخانه و مرکز اسناد پژوهشکده باستان‌شناسی.
- سرلک، سیامک، ۱۳۹۰، باستان‌شناسی و تاریخ قم: کاوش‌های باستان‌شناختی محوطه قلای درویش-قم، قم: قم: شاخص.
- صبوری، هادی، حسن طلایی و عمران گاراژیان، ۱۳۹۳، «بررسی فرایندهای پس از نهشت‌شدن: نمونه مورد مطالعه تپه فریزی دشت سبزوار»، مطالعات باستان‌شناسی، شماره ۱۰، صص. ۹۱-۱۱۱.
- طلایی، حسن، ۱۳۷۴، باستان‌شناسی و هنر ایران در هزاره اول قبل از میلاد، تهران: سمت.
- عطایی، محمد تقی، ۱۳۸۸، گزارش بررسی باستان‌شناسی شهرستان مانه و سملقان (خراسان شمالی)، فصل نخست، بهار ۱۳۸۸، پژوهشکده باستان‌شناسی، میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری، گزارش منتشرنشده، کتابخانه و مرکز اسناد پژوهشکده باستان‌شناسی.
- فاغان، برایان؛ ۱۳۸۲. درآمدی بر باستان‌شناسی. مترجم: دکتر غلامعلی شاملو، تهران: سمت.
- کامبخش فرد، سیفا...، ۱۳۸۶، سفال و سفالگری در ایران: از ابتدای نوسنگی تا دوران معاصر، تهران: ققنوس.
- گاراژیان، عمران و وحید عسکرپور، ۱۳۹۰، «در باب روندهای تطور سفالگری در قلعه‌خان بجنورد»، مطالعات باستان‌شناسی، شماره پیاپی ۳، صص. ۱۰۷-۱۳۲.
- گاراژیان، عمران، ۱۳۹۰، «گمانه‌زنی به منظور لایه‌نگاری و مستندسازی بقایای معماری تپه قلعه خان، شهرستان مانه و سملقان استان خراسان شمالی»، گزارش‌های باستان‌شناسی (۷)، مجموعه مقالات نهمین گردهمایی سالانه باستان‌شناسی ایران، تهران ۱۳۸۶، شیراز: پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری، صص. ۱۴۵-۱۵۵.

مجیدزاده، یوسف، ۱۳۸۹، *کاوش‌های محوطه باستانی ازبکی، جلد دوم: سفال*، تهران: اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان تهران.

-----، ۱۳۸۱، «سنت‌ها و شیوه‌های تدفین در عصر آهن ایران (حدود ۸۰۰ - ۱۴۵۰ ق.م)»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، صص. ۱۷۳ - ۱۹۲.

-----، ۱۳۸۵، *عصر مفرغ ایران*، تهران: سمت.

-----، ۱۳۸۷، *عصر آهن ایران*، تهران: سمت.

-----، ۱۳۹۳، «کاوش نجات‌بخشی تپه بیمارستان آشخانه، خراسان شمالی»، *مقاله‌های کوتاه دوازدهمین گردهم‌آیی سالانه باستان‌شناسی ایران*، تهران: سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری، پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری، صص. ۱۸۳ - ۱۸۰.

Albert, R. M., M. A. Cau, D. Cabanes, 2012. *The international workshop in site formation and post-depositional processes in archaeology (Barcelona, 2-4 June 2010)*, *Quaternary International*, 275: 1-3.

Baker, C. M., 1975. *Site abandonment and the archaeological record: an empirical case for anticipated return*, *Arkansas Academy of Science Recordings* 29: 10-11.

Barton, C. M., J. Bernabeu, A. J. Emili, O. Garcia and N. La Roca, 2002. *Dynamic landscapes, artifact taphonomy and landuse modeling in the Western Mediterranean*, *Geoarchaeology* 17: 155- 190.

Binford, L.R., 1982. *Meaning, inference and the material record*, in: A. C., Renfrew & S. Shennan (eds.), *ranking resource and exchange*, Cambridge University Press, pp. 160-163.

Bradley, R., 2000. *An archaeology of natural places*, London, Routledge.

Danti, M. D., 2013a. *Hasanlu V: the Late Bronze and Iron I periods*, Philadelphia: University of Pennsylvania Museum of Archaeology and Anthropology.

-----, 2013b. *The Late Bronze Age and Early Iron Age in Northwestern Iran*, in: D. T. Potts (ed.), *The Oxford Handbook of Ancient Iran*, Oxford: University Press, pp. 327-376.

Dyson, R. H. Jr., 1968, *Annotations and correction of the relative chronology of Iran*, *American Journal of Archaeology* 72 (4): 39- 47.

Ghirshman, R., 1939. *Fouilles de Sialk*, vol. II, Paris.

Goff, C., 1985, *Excavations at Baba Jan: the architecture and pottery of level I*, *Iran* 23: 1- 30.

Lecomte, O., 2005. *The Iron Age of Northern Hyrcania*, *Iranica Antiqua* XL: 461- 478.

Rowlett, R. & M.C. Robbins 1982. *Estimating original assemblage content to adjust for post-depositional vertical artifact movement* *World Archaeology* 14: 73-83.

Schiffer, M. B., 1976. *Behavioral archaeology*, New York, Academic Press.

Schiffer, M. B., 1996. *Formation processes of the archaeological record*, Salt Lake City, University of Utah Press.

Stronach, R., 1969. *Excavation at Tepe Nush-i Jān*, 1967, *Iran* 7: 1- 20.

Stronach, R. & M. Roaf 1978. *Excavations at Tepe Nush-i Jan*, *Iran* 16: 1- 11.

Tala'i, H., 2007. *The Iron II (ca. 1200-800 B. C.) pottery assemblage at Haftvan IV- NW Iran*, *Iranica Antiqua* XLII: 105- 123.

Vanden Bergh, L., 1964, *Le Nécropole du Khurvin*, Istanbul.

تحلیل الگوی استقرار دوره مس‌سنگی دشت رودبار جنوب، حوزه فرهنگی هلیل رود

علی دانشی*

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد باستان‌شناسی، دانشگاه جیرفت

نصیر اسکندری

استادیار گروه باستان‌شناسی، دانشگاه جیرفت

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۰/۱۴؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۰/۲۰

چکیده

دشت رودبار جنوب و ارتفاعات پیرامون آن در جنوب شرق ایران از دیرباز به واسطه اقلیم مناسب دارای قابلیت‌های فراوان جهت استقرار جمعیت‌های انسانی بوده است. بررسی‌های باستان‌شناسی دشت رودبار جنوب به‌عنوان بخش مهمی از پژوهش‌های باستان‌شناسی صورت گرفته در حوزه فرهنگی هلیل‌رود در محدوده‌ای به وسعت بیش از ۶۰۰۰ کیلومتر مربع انجام‌شده که از میان آثار شناسایی‌شده، ۵۳ محوطه آن متعلق به دوره مس‌سنگی بوده است. رودخانه دائمی هلیل‌رود و دشت حاصلخیز رودبار جنوب، مهم‌ترین عوامل مؤثر در شکل‌گیری نوع الگوی استقرار محوطه‌های مس‌سنگی این حوزه بوده است. الگوی اصلی پراکنش محوطه‌ها در این دوره، الگویی خوشه‌ای در کنار هلیل‌رود و شاخه‌های فرعی آن در بستر دشت رودبار و مناطق پای کوهی و میانکوهی است. با توجه به شواهد موجود از جمله موقعیت مکانی، وسعت، میزان و تراکم آثار سطحی می‌توان این محوطه‌ها را به استقرارهای دائم یا موقت نسبت داد. با مطالعه گونه‌های سفالی به‌دست‌آمده از این محوطه‌ها و مقایسه آن با سفال‌های تپه یحیی و تل ابلیس و محوطات آباد می‌توان توالی و تداوم استقرارها را در مراحل مختلف دوره مس‌سنگی مشاهده کرد. ارتباط دشت رودبار با مراکز چون دره بردسیر (تل ابلیس)، دشت صوغان (تپه یحیی) و دشت جیرفت (محوط آباد) موجب شکل‌گیری فرهنگ‌های مشترک و برهم‌کنش‌های فرهنگی متقابل در این دوره بوده است. این مقاله تلاش دارد ضمن معرفی استقرارهای دوره مس‌سنگی دشت رودبار جنوب، با بهره‌گیری از سیستم اطلاعات جغرافیایی (جی‌آی‌اس) به بازسازی و تحلیل الگوی استقرار این دوره بپردازد.

واژه‌های کلیدی: الگوی استقرار، دوره مس‌سنگی، دشت رودبار جنوب، حوزه فرهنگی هلیل‌رود

۱. مقدمه

در تعریفی ساده می‌توان گفت الگوی استقرار توزیع بقایای باستان‌شناسی حاصل از فعالیت انسان در بستر چشم‌انداز و ارتباط فضایی بین این بقایا و عوارض طبیعی و محیط اجتماعی است. با فرض اینکه این ارتباطات در قالب عادات قابل پیش‌بینی الگو شده‌اند (Kantner 2014)، استقرار باستان‌شناسی به‌مثابه روابط اجتماعی با استفاده از داده‌های باستان‌شناسی تعریف شده است؛ تحلیل‌های استقرار در باستان‌شناسی تلاش می‌کند تا از توزیع فضایی مواد فرهنگی ایستا و دخل و تصرف انسان در طبیعت و تغییرات مشهود در چشم‌انداز هم‌عصر خود برای درک پویایی فرهنگ و فعالیت‌های محیطی نظام‌های استقرار انسان استفاده کند (Trigger 1967). از تحلیل الگوهای استقرار می‌توان برای بازسازی و توضیح رفتار گذشته انسان و ارتباط آن با محیط پیرامون استفاده کرد. این تحلیل‌ها می‌تواند در چندین سطح از تحلیل فضایی محوطه‌های کوچک تا پژوهش‌های بزرگ‌مقیاس از استقرارهای بشری در مقیاس قاره‌ای اجرا شود. از نظر تاریخی تحلیل الگوی استقرار بر روی توزیع اجتماعات در بستر چشم‌انداز منطقه‌ای تمرکز کرده است. تأکید تحلیل الگوهای استقرار بیشتر از تکنیک‌های کیفی بر کمیت است (Kantner 2014). روش‌های الگوی استقرار و چشم‌انداز نقشی محوری در باستان‌شناسی نوین دارند (Kowalewski 2008; Renfrew 2003; Sabloff and Ashmore 2001). این مطالعات متکی به بررسی‌های سطحی باستان‌شناسی هستند که توزیع آثار مادی گذشته حضور (سکونت) انسان را در طول چشم‌انداز کشف و ضبط می‌کنند. بررسی و تجزیه و تحلیل این بقایای فیزیکی بر روی سطح زمین (مانند، قطعات سفال، مصنوعات سنگی، پی‌خانه‌ها و یا پشته‌ها) بنیانی علمی برای تفسیر الگوهای استقرار باستانی و مناظر ارائه می‌دهد. ارتباط بین الگوهای استقرار منطقه‌ای، میزان جمعیت و محیط یکی از نخستین موارد کاربردی تحلیل الگوهای استقرار را نشان می‌دهد. آغاز آنچه در میانه ۱۹۶۰ میلادی باستان‌شناسی نو (نوین) نامیده شد به‌طور عمیق از دیدگاه تحلیل الگوهای استقرار از طریق ارتباط با روش‌های علمی و ابزارهای جدید تحلیلی تأثیر پذیرفت. یکی از نقاط قوت اصلی تحقیق الگوی استقرار این است که دیدگاه وسیعی از تغییرات توزیع سکونت انسان در بستر چشم‌انداز را فراهم کرده است. اگرچه چشم‌انداز وسیع حاصل از بررسی‌ها ممکن است هرگز دیدگاه دقیق یا مفصلی مانند آنچه از کاوش امکان‌پذیر است ارائه نکند، اما در مقیاس جمعیتی به نتایجی منجر می‌شود که کاوش‌ها به‌تنهایی نمی‌توانند به دست بیاورند. از طریق تلفیق بررسی‌های باستان‌شناسی با کاوش‌های هدف می‌توان دیدگاه جامع مناسبی از جوامع گذشته به دست آورد (Feinman 2015). در این مقاله به‌صورت موردی به الگوی استقرار محوطه‌های مس‌سنگی شناسایی شده در دشت رودبار جنوب پرداخته شده است، این تحقیق بر پایه پرسش‌های مهمی همچون نوع الگوی استقرار و نحوه پراکنش استقرارهای دوره مس‌سنگی در دشت رودبار، نقش متغیرهای زیست‌محیطی در الگوی استقرار دوره مس‌سنگی دشت رودبار و چگونگی برهم‌کنش‌های فرهنگی دشت رودبار جنوب با مناطق هم‌جوار در این دوره انجام شده است. هدف از این مطالعه علاوه بر شناسایی محوطه‌های استقرار دوره مس-سنگی در دشت رودبار جنوب، مطالعه توزیع مکانی محوطه‌های مس‌سنگی محدود شهرستان (دشت) رودبار جنوب بوده است. از آنجاکه تاکنون هیچ پژوهش مستقلی جهت شناخت و مطالعه استقرارهای مس‌سنگی دشت رودبار جنوب به‌رغم غنای فراوان این دوره صورت نگرفته است و از طرفی مطالعه دوره مس‌سنگی منجر

به شناسایی و مطالعه زمینه‌های ظهور فرهنگ‌های دوران مفرغ و آغاز شهرنشینی در این منطقه که یکی از مناطق کانونی دوره شهرنشینی در جنوب شرق ایران بوده ضرورت و اهمیت موضوع بیشتر روشن می‌شود.

۲. روش تحقیق

روش گردآوری اطلاعات در این تحقیق میدانی و اسنادی و روش پژوهش، توصیفی - تحلیلی بوده است. تحلیل‌های صورت گرفته نیز بر پایه تحلیل‌های جغرافیایی و آماری و رویکرد تحلیل الگوی استقرار انجام شده است. از آنجاکه مبنای اصلی مطالعه الگوی استقرار، بررسی‌های سطحی باستان‌شناسی هستند؛ ابتدا کل منطق دشت رودبار جنوب و ارتفاعات پیرامون آن با روش پیمایشی مورد بررسی قرار گرفت و هم‌زمان برای شناسایی محوطه‌ها از اطلاعات مردمان محلی نیز که به دلیل زندگی مبتنی بر دامداری و کوچ روی آشنایی خوبی نسبت به منطقه داشتند استفاده شد. اکثر مناطق کوهستانی از مناطق میانکوهی و دامنه‌های پایین دست گرفته تا روی ارتفاعات و کنار رودها و نزدیکی چشمه‌سارها و قنات‌ها و سایر منابع آب و مکان‌های مستعد برای زندگی و کوچ‌نشینی به دقت مورد بررسی قرار گرفت و موقعیت محوطه‌ها به کمک دستگاه GPS ثبت گردیده و بر روی نقشه نشان داده شد. از کلی آثار از زوایای مختلف عکس‌برداری شده و ابعاد محوطه‌ها اندازه‌گیری شد و در صورت وجود مواد فرهنگی و پراکندگی سطحی آثار اقدام به جمع‌آوری نمونه و سپس از آن‌ها عکس‌برداری و طرح فنی تهیه شد. سپس بر اساس شواهد موجود و یافته‌های سطحی (عمدتاً سفال) به تاریخ‌گذاری نسبی محوطه‌ها پرداخته شده و داده‌های مربوط به محوطه‌های مس‌سنگی جهت مطالعات بعدی از سایر داده‌ها تفکیک شده است. در مرحله دوم کلی مواد فرهنگی به دست آمده از محوطه‌ها، مورد مطالعه و تجزیه و تحلیل قرار گرفته و نتایج حاصله با موارد مشابه در مناطق هم‌جوار مقایسه و به ارائه تحلیل و نتیجه‌گیری پرداخته شد؛ همچنین برای ارائه الگوی استقرار دوره مورد مطالعه با استفاده از ارتباط متغیرهای موقعیت مکانی محوطه‌ها در دشت و مناطق کوهستانی (شامل طول و عرض جغرافیایی و ارتفاع از سطح آب‌های آزاد)، فواصل محوطه‌ها با رودخانه‌ها، فواصل محوطه‌ها با محوطه‌های مرکزی، از یک سو و نحوه پراکنش محوطه‌ها از سوی دیگر به تحلیل نوع الگوی استقرار محوطه‌ها در این دوره پرداخته شده است؛ و برای این منظور علاوه بر داده‌های حاصل از فعالیت میدانی از تصاویر ماهواره‌ای و نقشه‌های جغرافیایی و نرم‌افزار GIS نیز استفاده شد.

۳. مطالعات پیشین

برای نخستین بار استاین در سال ۱۹۳۶ میلادی درباره مکان‌های باستانی منطق رودبار جنوب مطالبی منتشر می‌کند (Stien 1937). سپس در سال ۱۳۴۷ خورشیدی یک هیئت ایرانی به سرپرستی دکتر علی‌اکبر سرفراز منطقه را مورد بازدید قرار داده و چند تپه از جمله تپ خرگ را به ثبت می‌رساند (معصومی؛ ۱۳۸۳؛ ۲۹۴-۲۹۲). سومین بار سیدسجادی طی سال‌های ۱۳۵۴ تا ۱۳۶۴، در چهار مرحله کرمان را از بردسیر تا حاشیه‌های هلیل‌رود مورد بررسی قرار داد (سیدسجادی؛ ۱۳۷۴: ۱۳۰) و حاشیه‌های هلیل‌رود را در سال‌های ۱۳۶۳ و ۱۳۶۴ بررسی کرد (همان: ۳۲۳). ولی‌الله دهقانی در سال ۱۳۸۲ خورشیدی منطق رودبار را (از سهراهی بهادر آباد - در ۲۵ کیلومتری شمال غرب اسلام‌آباد - تا دهستان میرمقداد در فاصله‌ی تقریباً ۴۵ کیلومتری جنوب شرق آن با مساحتی در حدود ۷۰۰ کیلومتر مربع) بررسی کرد (دهقانی، ۱۳۸۲). در سال ۱۳۸۸ یک پژوهش موردی توسط شهسواری با عنوان

بررسی روشمند تپ باستانی تمب‌خرگ واقع در روستای مختارآباد انجام شد (شهسواری، ۱۳۸۸). آخرین پژوهش صورت گرفته در این منطقه بررسی قسمت‌های باقی ماند شهرستان رودبار جنوب (فصل دوم) بود که توسط نگارنده اول این مقاله (دانشی، ۱۳۹۱) انجام شد. شناسایی شمار فراوان محوطه‌های باستانی متعلق به دوره‌های فرهنگی گوناگون در حوزه فرهنگی هلیل‌رود (ر.ک. به مجیدزاده، ۱۳۸۱: ۴)، یا حوزه فرهنگی جازموریان (چوبک، ۱۳۸۳: ۱۵)، نشان از غنای این حوزه و به‌ویژه دشت رودبار جنوب است؛ تاکنون پژوهش‌های باستان‌شناختی بسیار اندکی در این حوزه انجام شده است (درباره پژوهش‌های باستان‌شناختی در منطق جنوب شرق ایران ر.ک. به سیدسجادی؛ ۱۳۷۴: ۱۳۰-۱۲۷، مجیدزاده، ۱۳۸۱: ۵-۴، چوبک ۱۳۸۳ و شهسواری، ۱۳۹۳). هیچ‌یک از پژوهش‌های صورت گرفته در این منطقه به الگوی استقراری نپرداخته و تنها به ارائه گزارش و معرفی محوطه‌ها بسنده کرده است. پژوهش حاضر نخستین مطالعه الگوی استقراری در این منطقه است که به دوره مس‌سنگی این دوره در حوزه مورد مطالعه پرداخته است.

۴. موقعیت جغرافیایی و شرایط زیست‌محیطی دشت رودبار جنوب

دشت رودبار در بخش جنوب شرقی حوزه فرهنگی هلیل‌رود و در منطق جنوب شرق ایران واقع شده است. این منطقه چشم‌اندازهای محیطی متفاوتی دارد که آن را از دیگر بخش‌ها متمایز می‌کند. حوزه فرهنگی هلیل‌رود که از نظر جغرافیایی تقریباً منطبق با حوضه آبریز این رودخانه است در این منطقه از فلات ایران واقع شده است؛ این حوزه از شرق به استان سیستان و بلوچستان، از غرب به شهرستان‌های بافت و سیرجان، از شمال و شمال شرق به کوهستان‌های جبال بارز و ساردوئیه و شهرستان بم و از جنوب به استان هرمزگان منتهی می‌شود. برخلاف بسیاری از بخش‌های منطقه جنوب شرق ایران حوزه هلیل‌رود در دل این منطقه با دره‌ها و مناطق سرسبز و پر آب، دارای تنوعی کم‌نظیر از نظر اقلیم است؛ به‌طوری‌که مناطق پست و جنوبی این حوزه دارای آب‌وهوایی گرم و مرطوب بوده و در تابستان‌ها دمای آن از ۵۰ درجه سانتی‌گراد نیز فراتر می‌رود و مستعد تولید محصولاتی مانند خرما است، اما در همین زمان مناطق کوهستانی این حوزه از آب‌وهوایی معتدل تا خنک برخوردار است. از طرفی در زمستان که نواحی کوهستانی پوشیده از برف است و آب‌وهوایی سرد دارد مناطق جنوبی و پست این منطقه دارای آب‌وهوایی معتدل و مناسب برای کشت محصولات جالیزی و صیفی‌جات است؛ چنین تنوعی در آب‌وهوا همراه با خاک حاصلخیز، موجب کشت انواع محصولات گرمسیری و سردسیری در منطقه شده است، از طرفی مناطق کوهستانی که در زمستان از بارش برف و باران مناسبی برخوردار است در تابستان به مراتب سرسبز و غنی و ییلاق مناسب جهت اسکان عشایر تبدیل می‌شود؛ و به‌واسطه وجود همین کوهستان‌ها است که منابع و معادن غنی همچون سنگ کلریت، مرمر، فیروزه، عقیق و فلزاتی مانند مس و آهن و ... همواره در دسترس ساکنان این سرزمین قرار داشته است. منبع اصلی آب در حوزه هلیل‌رود و بزرگ‌ترین رودخانه این حوزه و همچنین جنوب شرق رود هلیل است که پس از عبور از دشت جیرفت و رودبار و طی کردن مسیری در حدود ۴۰۰ کیلومتر وارد باتلاق جازموریان می‌شود. نزدیکی این حوزه به خلیج فارس که مناطق جنوبی این حوزه فاصله‌ای در حدود ۲۰۰ کیلومتر با دریا دارد نیز به لحاظ دسترسی به آب‌های آزاد به این منطقه اهمیتی استراتژیک بخشیده است (مجدزاده، ۱۳۸۷: ۳۱-۳۲).

دشت رودبار در شهرستان رودبار جنوب واقع شده و مهم‌ترین رودخانه این شهرستان هلیل‌رود است و رودخانه‌های فصلی مهم شهرستان رودبار عبارت‌اند از: استارد، سرچنگل، گهان، میرسعیدی و نگیسون که از

شاخه‌های رودخانه‌ای هلیل‌رود محسوب می‌شوند. پنجه‌های آبرفتی و پادگانه‌های آبرفتی جوان اواخر پلیوستوسن و اوایل هولوسن که در نواحی مرکزی رخنمون دارند برخلاف دشت‌های سیلابی دوران چهارم که قسمت کوچکی را در شمال غرب شهرستان رودبار پوشش داده است از گسترش زیادی برخوردارند. نواحی حاشیه‌ای دریاچه جازموریان توسط رسوبات بستر رودخانه‌ای پوشیده شده است که در این میان پهنه‌های ماسه‌ای و شنی با جهت شمال غرب - جنوب شرق کشیده شده‌اند. مخروط افکنه‌های متعددی دشت را محصور می‌سازد که این مخروط افکنه‌ها در پای ارتفاعات دارای دانه‌های درشت بوده و با دور شدن از ارتفاعات به تدریج دانه‌ریز شده تا جایی که در وسط دشت و اطراف رودخانه هلیل کاملاً دانه‌ریز بوده و باعث به وجود آمدن زمین‌های حاصلخیز و مستعد برای کشاورزی شده است. از منطق بهادرآباد پس از پشت سر گذاشتن تراس‌های قدیمی، دشت نسبتاً وسیعی وجود دارد که تا منطق کهنوج را در برمی‌گیرد، این دشت دارای شیب ملایمی به طرف رودخانه هلیل است که در زیردست آن واقع شده است (تصویر ۱).

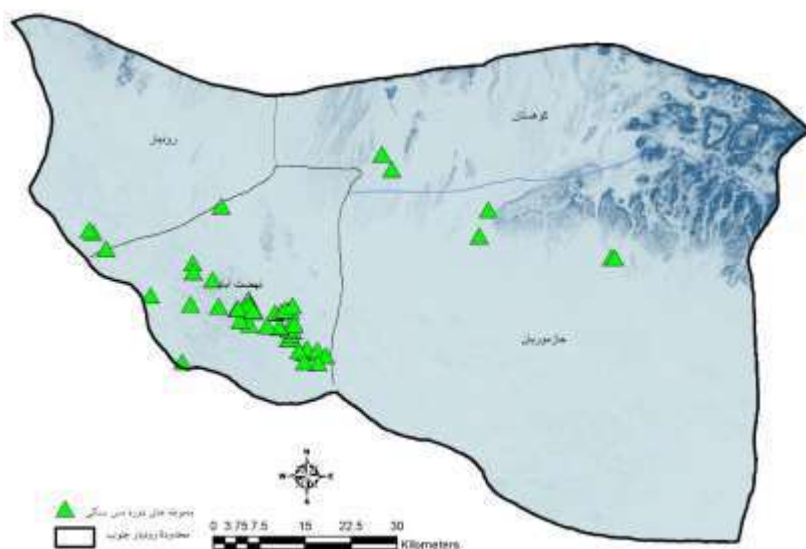
دشت رودبار از نظر کشاورزی دارای اهمیت فراوانی است. عوامل اقلیمی مساعد، کمیت و کیفیت محصولات زراعی و باغی منطقه را چشمگیر نموده است. زندگی در این اقلیم به دلیل شرایط خاص آن بر پای کشاورزی و دامپروری بوده است؛ به طوری که این شیوه معیشت، امروزه نیز همچنان غالب‌ترین شیوه زندگی در این منطقه است؛ متون تاریخی نیز بر شرایط مناسب اقلیمی و زیست‌محیطی منطقه تأکید دارد؛ صفا در کتاب تاریخ جیرفت و کهنوج اشاره کرده که: اراضی و بیابان‌ها و جنگل‌های دو طرف هلیل‌رود و تمام رودهای دیگر و تمام دشت‌های شهرستان کهنوج (رودبار) در اواخر زمستان و فصل بهار پوشیده از علف هستند، به همین جهت علاوه بر دامداران بومی، بیشتر ایلات ساردوئیه و مهنی و حتی تعدادی از ایلات بافت و سیرجان قشلاقشان کهنوج و رودبار است (صفا، ۱۳۷۳: ۲۶). از آنجاکه بر اساس نتایج مطالعات گیاه باستان‌شناسی و مطالعه گونه‌های گیاهی شرایط اقلیمی در جنوب شرق ایران از هزار سوم و چهارم پیش از میلاد تغییرات زیادی نداشته است، می‌توان این شرایط را به دوره مس‌سنگی نیز نسبت داد (ر.ک. تنبرگ، ۱۳۸۷).



تصویر ۱- نقش ایران و موقعیت استان کرمان (بالا سمت راست) و شهرستان رودبار جنوب در استان کرمان (وسط سمت چپ) و موقعیت دشت رودبار جنوب (پایین سمت راست)

۵. استقرارهای دوران مس‌سنگی دشت رودبار جنوب

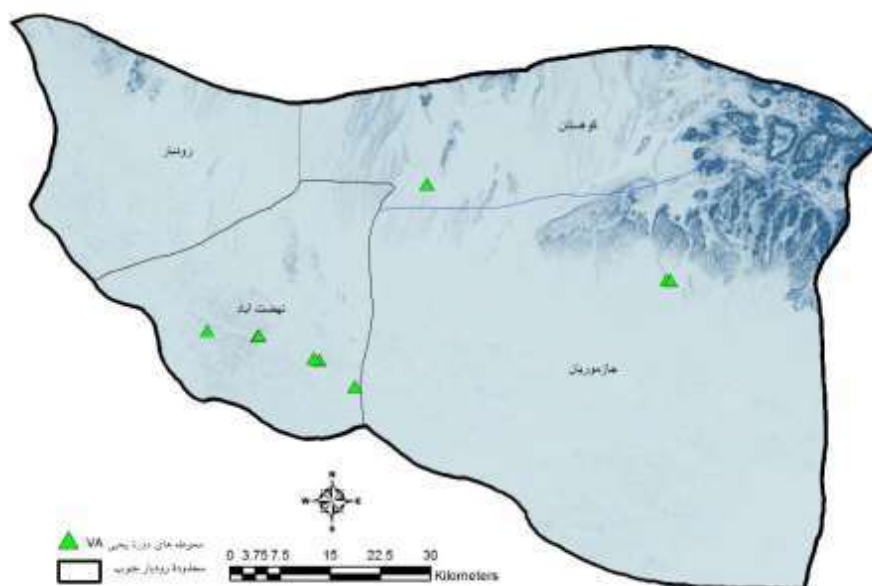
بر اساس بررسی‌های باستان‌شناسی صورت گرفته سابق حضور نخستین جمعیت‌های انسانی در دشت رودبار جنوب به دوران مس‌سنگی می‌رسد؛ این بررسی‌ها منجر به شناسایی محوطه‌هایی از دوران مس‌سنگی تا دوران اسلامی گردیده است؛ این پژوهش به صورت موردی به دوره مس‌سنگی پرداخته است. تاکنون از مجموع بررسی‌های باستان‌شناسی دشت رودبار جنوب در مجموع ۲۷۹ محوطه باستانی متعلق به ادوار گوناگون شناسایی شده است؛ از این تعداد ۵۳ محوطه مربوط به دوره مس‌سنگی است (تصویر ۲).



تصویر ۲- پراکندگی محوطه‌های مس‌سنگی در دشت رودبار جنوب

این محوطه‌ها را می‌توان بر اساس مقایسه گونه شناختی سفال‌های سطحی و از طریق مقایسه با محوطه‌های کاوش‌شده این منطقه شامل: تپه یحیی در دشت صوغان، تل ابلیس در بردسیر و محطوط آباد در دشت جیرفت به دوره‌های مختلف مس‌سنگی نسبت داد. برخی از این محوطه‌ها دارای چند دوره استقرار بوده و برخی دیگر تک دوره‌ای است و تنها در دوره مس‌سنگی مسکون بوده است. از مجموع ۵۳ محوطه مربوط به دوره مس‌سنگی ۱۰ محوطه شامل: محوطه استقرار علی‌آباد I، محوطه ده‌میر، تپ عباس‌آباد یاراحمدی V، تپ عباس‌آباد یاراحمدی IV، تپ عباس‌آباد یاراحمدی II، محوطه ریگ بیلر III، تپ نقلک V، تپ هفت ریگ I، محوطه آبکوشره و کلنگی جمال‌آباد I آثار دوره مفرغ را نیز دارا است و یکی محوطه‌ها به نام شیر کشته II علاوه بر دوره مس‌سنگی، آثار دوره تاریخی را نیز دارد. قدیمی‌ترین دوره استقرار در بین محوطه‌های مس‌سنگی شناخته‌شده در دشت رودبار، دوره یحیی VA (سده‌های پایانی هزاره پنجم پ.م) است که در نه محوطه شناسایی شده است (جدول ۴ و تصویر ۳).

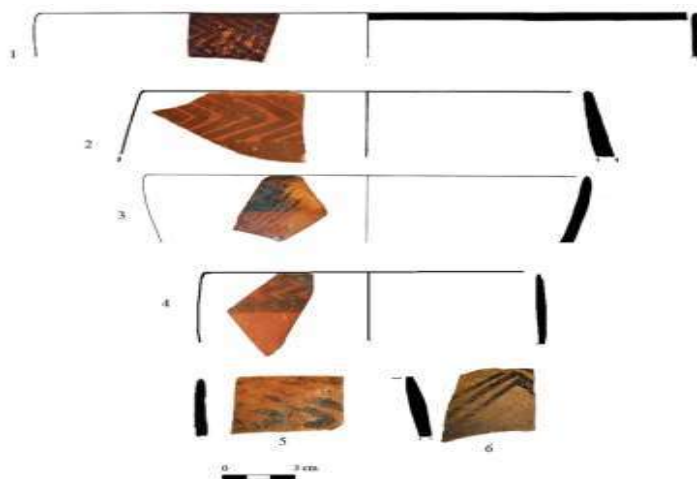
رایج‌ترین گونه سفالی مربوط به دوره یحیی VA که در این محوطه‌ها شناسایی شده، ظروف سفالی با نقش سیاه‌رنگ بر روی زمین قرمز است؛ این نوع سفال‌ها با طرح‌های تکراری هاشورها یا طرح‌های هندسی (جناغی) تزئین شده‌اند و تفاوت آن‌ها با سفال دوره قبل از آن یعنی یحیی VB در رنگ زمینه این سفال است که به جای نخودی به قرمز تبدیل شده است.



تصویر ۳- پراکندگی محوطه‌های دوره یحیی VA در دشت رودبار جنوب

گونه سفال‌های سیاه بر زمینه نخودی در دوره‌های زمانی VA1 و VA2 در تپه یحیی متداول بوده است (بیل و لمبرگ کارلوسکی، ۱۳۸۸: ۱۲۱)، این‌گونه سفالی از میان نه محوطه پیش‌گفته که دارای آثار سفالی دوره یحیی VA هستند، در شش محوطه تپه هارونی XIII، تپ نفلک IV، تپ چاه شور V، تپ چاه شور VI، محوطه استقرار منی گز III و محوطه موتور مشاع ۸ عباس‌آباد سفلی به‌دست‌آمده است (لوح ۱-جدول ۱-۱). علاوه بر این‌گونه سفالی گونه دیگری از سفال خشن کاه دار در چهار محوطه ریگ بیلر I، کم اسپید I، کم اسپید II و محوطه موتور مشاع ۸ عباس‌آباد سفلی نیز به‌دست‌آمده است، این‌گونه سفالی شامل سفال‌های دست‌سازی است که به مقدار زیادی با کاه نیز آمیخته‌شده‌اند و از اشکال رایج آن‌ها ظروف دهانه باز است، هرچند این نوع سفال از قدیمی‌ترین دوره یعنی VII تا دوره VB متداول‌تر بوده؛ اما در دوره VA نیز تداوم داشته است. سفال‌های خشن به‌دست‌آمده در چهار محوطه پیش‌گفته را با توجه به نداشتن هیچ‌گونه نقشی بر سطح خارجی و علاوه بر این وجود هم‌زمان گونه سفالی سیاه بر زمینه قرمز -که شاخص دوره پنجم A است- با این نمونه سفال در محوطه موتور مشاع ۸ عباس‌آباد سفلی، با احتیاط به این دوره نسبت می‌دهیم. بر اساس نظر توماس بیل و لمبرگ کارلوسکی، قدمت سفال‌های دوره VA یحیی بر اساس تاریخ‌گذاری رادیو کربن به ۳۳۰۰ تا ۳۶۰۰ قبل از میلاد نسبت داده‌شده است (همان: ۵۰-۵۱). هرچند این تاریخ‌گذاری‌ها قدیمی بوده و به‌احتمال زیاد این دوره، سده‌های پایانی هزاره پنجم پ.م را دربر می‌گیرد (Eskandari, in press). پس از دوره یحیی VA دومین دوره شناسایی‌شده در این منطقه محوطه آباد I است که با دوره ابلیس III و اوایل ابلیس IV هم‌زمانی دارد. چهار محوطه دارای آثار این دوره است (جدول ۴)؛ سفال محوطه آباد I شامل چهار فرم: ۱- قده‌های مخروطی کوتاه، قده‌های بزرگ، ۲- کوزه‌های استوانه‌ای، ظروف گلدانی شکل، ۳- کاسه‌های کروی ۴- ظروف مخروطی شکل هستند؛ در قده‌ها معمولاً در قسمت زیر دهانه یک یا دو یا تعداد بیشتری نوار برجسته

افقی وجود دارد، این گونه خاص در تل ابلیس نیز به‌دست آمده و با عنوان (*Ridged Ware*) نام‌گذاری شده است.



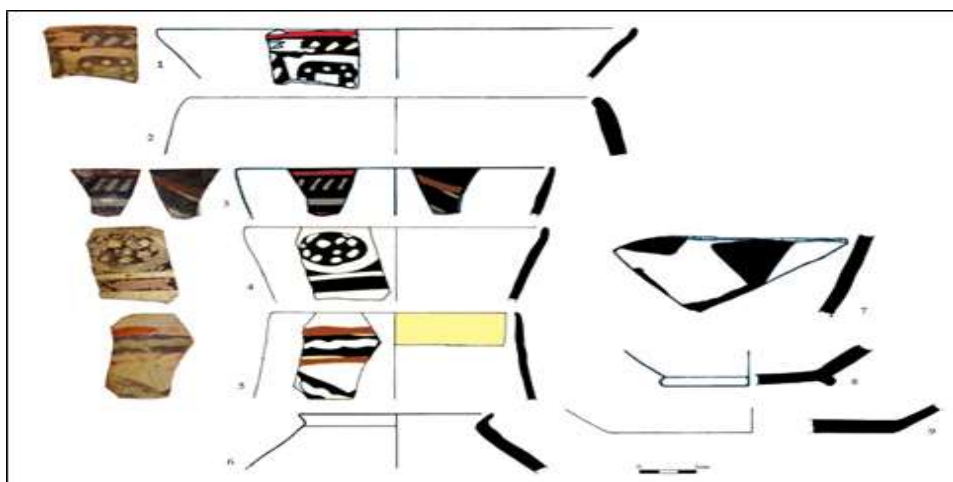
لوح ۱: طرح سفال منتخب دوره یحیی VA در دشت رودبار جنوب (طرح: دانشی)

جدول ۱- مشخصات سفال منتخب دوره یحیی VA در دشت رودبار جنوب

ردیف	نام محوطه	مشخصات سفال	منبع مقایسه	دوره
		رنگ خمیره، رنگ پوشش، شاموت، ساختار، تزئین، رنگ نقش، نوع ساخت، پخت		
۱	نقلک IV	آجری، آجری، ماسه، متوسط، هندسی، سیاه، دست‌ساز، کافی	بیل و لمبرگ کارلووسکی، ۱۳۸۸: ص ۱۱۹، تصویر ۲۲-۴، P	یحیی VA
۲	چاه شور VI	آجری، قرمز ماسه ظریف، هندسی، زیگزاگی، سیاه، دست‌ساز، کافی	بیل و لمبرگ کارلووسکی، ۱۳۸۸: ص ۱۱۹، تصویر ۲۲-۴، O	یحیی VA
۳	چاه شور V	نخودی، قرمز، ماسه ریز، هندسی، جناغی، سیاه، دست‌ساز، کافی	بیل و لمبرگ کارلووسکی، ۱۳۸۸: ص ۱۱۹، تصویر ۲۲-۴، m	یحیی VA
۴	هارونی XIII	آجری، آجری، ماسه‌بادی، ظریف، هندسی، سیاه، دست‌ساز، ناقص	بیل و لمبرگ کارلووسکی، ۱۳۸۸: ص ۱۱۹، تصویر ۲۲-۴، P	یحیی VA
۵	موتور مشاع عباس‌آباد VIII	نخودی، نخودی، ماسه‌بادی، ظریف، هندسی، سیاه، دست‌ساز، کامل	بیل و لمبرگ کارلووسکی، ۱۳۸۸: ص ۱۱۹، تصویر ۲۲-۴، m	یحیی VA
۶	منی گز III	نخودی، نخودی، ماسه‌بادی، ظریف، هندسی، سیاه، دست‌ساز، کامل	بیل و لمبرگ کارلووسکی، ۱۳۸۸: ص ۱۱۶، تصویر ۳۰-۴، V	یحیی VA

دو نمونه دیگر شامل ظروف منقوش و ظریفی است که برای نخستین بار از محوطه آباد گزارش شده است: ۱- قدهای بزرگ و کوزه‌های استوانه‌ای که به‌وسیله چرخ سفال‌گری و با پیوستن مجموعه‌ای از رشته‌ها ساخته شده‌اند و سطح خارجی آن‌ها خشن و پرداخت‌نشده است و سطح داخلی آن‌ها آثار چرخشی دارد. رنگ بدنه این سفال‌ها زرد تا قهوه‌ای کم‌رنگ است. سطح خارجی با نوارهای افقی یا مورب خاکستری یا قرمز سوخت تیره تا زیتونی منقوش شده است. ۲- کوزه‌های کروی متوسط تا بزرگ که با نوار یا ورقه گلی بر روی چرخ بطنی در حال چرخش تزئین شده است. ۳- کاسه‌های نیم کروی با پایه حلقوی و بارنگ‌های سیاه، سفید و قرمز منقوش که با فتیله‌های نازک بر روی چرخ سفالگری ساخته شده و سطح خارجی آن بعد از خشک

شدن در جهت عمودی تراشیده شده و آن‌ها را ظریف‌تر کرده است. ۴- گلدان‌های مخروطی پایه‌دار؛ این ظروف ظریف، زیبا و پرکار و مشخصاً نیای فرم مشابه در دوره مطوط‌آباد II هستند. تزئین این ظروف شبیه نوع کاسه‌های نیم کروی پیش‌گفته است. علاوه بر آن در مواردی تزئین با سه رنگ سیاه، قرمز و سفید و در نتیجه، تضاد رنگ آن‌ها الگوهای بصری جالبی ایجاد کرده است. طرح‌های هندسی شامل ساده، نردبانی، موج، طرح استخوان ماهی، پیچ‌دار، نقطه‌ای و حلقه‌ای، ستاره، لوزی، مثلث، دایره، حلزونی و بسیاری نقوش دیگر است. از دیدگاه فنی ایجاد و تثبیت این نقوش با تضاد رنگ‌ها نیاز به مهارت و وقت فراوان است. (Vidale and Desset 2013: 241-245). این‌گونه سفالی هم‌زمان با ابلیس III است و تاریخ نسبی آن را می‌توان پایان هزاره پنجم و آغاز هزاره چهارم پ.م دانست (لوح ۲، جدول ۲).

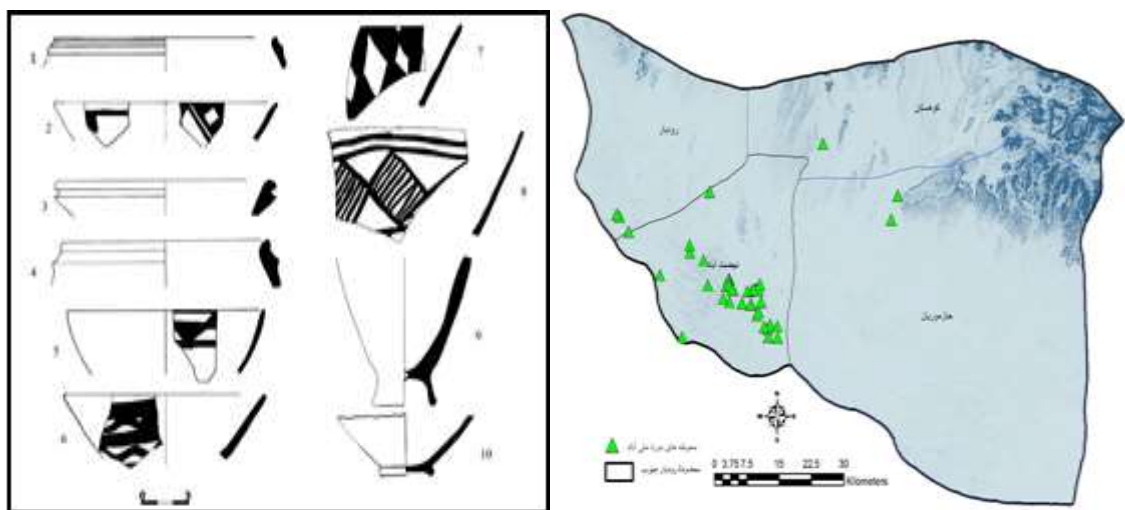


لوح ۲: طرح سفال منتخب محوطه‌های دوره مطوط‌آباد I و ابلیس III در دشت رودبار جنوب، (طرح: دانشی)

جدول ۲- مشخصات سفال منتخب محوطه‌های دوره مطوط‌آباد I و ابلیس III در دشت رودبار جنوب

نام محوطه	مشخصات سفال		منبع مقایسه	دوره
	رنگ خمیره، رنگ پوشش، شاموت، ساختار، تزئین، رنگ نقش، نوع ساخت، پخت			
چاه شور X	آجری، نخودی، ماسه، ظریف، هندسی، سیاه و قرمز و کرم، دست‌ساز، ناقص		Vidale and Desset, 2013, 244, Figure 13.13.	مخطوط آباد I
ریگ بیلر II	آجری، آجری، ماسه، ظریف، ساده، چرخ‌ساز، ناقص		Caldwell, 1967:137, figure 20	ابلیس III
نقلک II	آجری، قرمز، ماسه ریز، هندسی، سیاه و قرمز و خاکستری، دست‌ساز، کافی		Vidale and Desset, 2013, 244, Figure 13.8.	مخطوط آباد I
محوطه ده میر	آجری، نخودی، ماسه نرم، ظریف، هندسی، قهوه‌ای و کرم، دست‌ساز، کافی		Vidale and Desset, 2013, 244, Figure 13.15.	مخطوط آباد I
چاه احمد	آجری، منقوش، ماسه‌بادی، ظریف، هندسی، کرم و قرمز و سیاه، دست‌ساز، کافی		Vidale and Desset, 2013, 244, Figure 13.13.	مخطوط آباد I
چاه شور IX	آجری، نخودی، ماسه ریز، متوسط، ساده، ندارد، دست‌ساز، کافی		Caldwell, 1967:135, figure 18	ابلیس III
نقلک II	آجری، نخودی، ماسه ریز، ظریف، هندسی مثلثی، سیاه، دست‌ساز، کافی		Caldwell, 1967:134, figure 17	ابلیس III
نقلک II	آجری، نخودی، ماسه ریز، ظریف، ساده، ندارد، چرخ‌ساز، ناقص		Caldwell, 1967:134, figure 17	ابلیس III
ریگ بیلر II	آجری آجری، ماسه، ظریف، ساده، ندارد، چرخ‌ساز، ناقص		Caldwell, 1967:135, figure 18	ابلیس III

بیشترین تعداد محوطه‌های شناسایی شده مس‌سنگی در دشت رودبار متعلق به دوره ابلیس IV (علی‌آباد) است. از مجموع کل محوطه‌ها تعداد ۴۶ محوطه دارای آثار متعلق به دور ابلیس IV (علی‌آباد) است (جدول ۴ و تصویر ۴). سفال گونه علی‌آباد برای نخستین بار از کاوش‌های تل ابلیس در بردسیر که توسط کالدول در سال ۱۹۶۷ میلادی صورت گرفت معرفی شد (Caldwell 1967)؛ این سفال از نوع دست‌ساز با شاموت گیاهی و ماسه است.



تصویر ۴: پراکندگی محوطه‌های دوره علی‌آباد (ابلیس IV) در دشت رودبار جنوب
لوح ۳: طرح سفال منتخب محوطه‌های دوره ابلیس IV در دشت رودبار جنوب، (طرح: دانشی)

خمیره سفال به رنگ قهوه‌ای متمایل به صورتی یا آجری است. پوشش سطح سفال‌ها لعاب گلی غلیظ نخودی است. سفال علی‌آباد ظریف‌تر از نمونه‌های ابلیس I، II و III است و ضخامت بدنه آن بین شش تا ده میلی‌متر است. فرم‌های ظروف علی‌آباد شامل کاسه‌های دهانه باز که دارای زیننه‌ای روی لبه هستند و کاسه‌های با بدنه کروی و کاسه‌هایی با پایه‌های حلقوی است.

سفال علی‌آباد در پنج گروه طبقه‌بندی شده است: ۱- علی‌آباد ساده ۲- علی‌آباد منقوش (نقوش بارنگ قهوه‌ای، قرمز یا سیاه کشیده شده‌اند و متداول‌ترین عناصر نقشی را خطوط مستقیم، منحنی و یا موجی تشکیل می‌دهد) ۳- علی‌آباد دورنگ (برای تزئین این نوع سفال‌ها از ترکیب دورنگ قرمز و سیاه، قهوه‌ای و سبز یا سیاه و سبز استفاده شده است) ۴- علی‌آباد شسته و ۵- علی‌آباد دارای نوار برجسته (ridged) (لوح ۳، جدول ۳). از نکات قابل توجه در میان طبقه‌ای که سفال‌های علی‌آباد در آن به دست آمده، قطعات مربوط به کاسه‌های معروف به لبه واریخته است. همچنین نمونه‌هایی از ظروف گلدانی شکل و ظروف دارای لبه کوتاه روی شانه نیز از این لایه به دست آمده است که از ویژگی‌های دوره آغاز نگارش به شمار می‌رود (ملک شه‌میرزادی، ۱۳۷۸: ۴۰۲). سفال‌های این دوره بر طبق تاریخ-گذاری رادیو کربن به بازه زمانی ۳۵۰۰ تا ۳۶۴۵ پیش از میلاد نسبت داده شده است (Caldwell 1967). همچنین بر اساس نتایج سال‌یابی مطلق به دست آمده از کاوش تپه دهنو شهداد، تاریخ ۳۷۰۰-۳۳۰۰ پ.م برای دوره علی‌آباد پیشنهاد گردیده است (اسکندری ۱۳۹۵).

جدول ۳: مشخصات سفال منتخب محوطه‌های دوره ابلیس IV در دشت رودبار

نام محوطه	مشخصات سفال		منبع مقایسه	دوره
	رنگ خمیره، رنگ پوشش، شاموت، ساختار، تزئین، رنگ نقش، نوع ساخت، پخت			
تپه عباس آباد یاراحمدی VII	سیاه، نخودی، ماسه بادی، نیمه خشن، هندسی، قهوه‌ای، دست‌ساز، کامل		Caldwell, 1967:87, plate.7:n.2	ابلیس IV
نقلک V	آجری، نخودی، ماسه، متوسط، هندسی، سیاه، دست‌ساز، ناقص		Caldwell, 1967:143, figure 26	ابلیس IV
محوطه هفت ریگ III	آجری، نخودی، ماسه بادی، نیمه خشن، ساده، ندارد، دست‌ساز، کامل		Caldwell, 1967:148, figure 31	ابلیس IV
نقلک III	آجری، آجری، ماسه، ظریف، ساده، ندارد، ندارد، چرخ‌ساز، ناقص		Caldwell, 1967:76, plate.7:n.1&3	ابلیس IV
نقلک II	آجری، نخودی، ماسه، ظریف، هندسی مثلثی، سیاه، دست‌ساز، کامل		Caldwell, 1967:139, figure 22	ابلیس IV
کلنگی جمال آباد I	نخودی، نخودی، ماسه بادی، نیمه ظریف، هندسی، سیاه، دست‌ساز، کامل		Caldwell, 1967:76, plate.1:n.1	ابلیس IV
تپه عزیز آباد	آجری، نخودی، ماسه بادی، نیمه ظریف، هندسی، سیاه، دست‌ساز، کامل		Caldwell, 1967:143, figure 26	ابلیس IV
تپه روستای کلنگ	آجری، نخودی، ماسه بادی، نیمه ظریف، ندارد، ساده، دست‌ساز، کامل		Caldwell, 1967:86, plate.6:n.5	ابلیس IV
کلنگی جمال آباد II	نخودی، نخودی، ماسه بادی، نیمه ظریف، ندارد، ساده، دست‌ساز، کامل		Caldwell, 1967:143, figure 26	ابلیس IV
تپه هفت ریگ I	آجری، نخودی، ماسه بادی، ظریف، هندسی، قهوه‌ای، چرخ‌ساز، کامل		Caldwell, 1967:142, figure 25	ابلیس IV

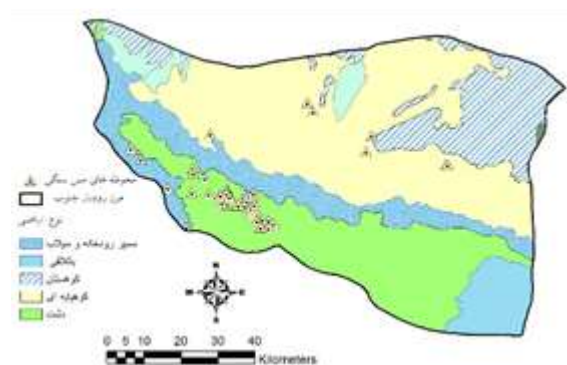
۶. الگوهای استقرار و نقش متغیرهای زیست‌محیطی در شکل‌گیری آن‌ها

عوامل طبیعی و متغیرهای زیست‌محیطی بیشترین تأثیر را در شکل‌گیری محوطه‌ها و نوع الگوهای استقراری دوره مس‌سنگی در دشت رودبار جنوب داشته‌اند؛ بنابراین جهت بازسازی این الگوها نخست باید به نقش هریک از این متغیرهای تأثیرگذار پرداخته شود تا از این طریق تصویری از الگوهای استقراری این دوره حاصل گردد.

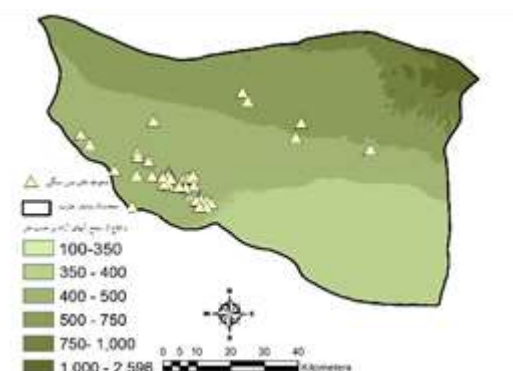
۶-۱. ارتفاع: دشت وسیع رودبار با امتداد شمال - جنوب یعنی در جهت کلی فعالیت‌های زمین‌شناختی منطقه قرار گرفته است. ارتفاعات محصورکننده آن شامل رشته‌کوه‌های جالبارز در شمال شرق، کوه آبسکون در شمال و بلندی‌های کم ارتفاع مرگیج در شمال شرقی و ارتفاعات غربی است. ارتفاع دشت از حدود ۵۰۰ متر در شمال شرقی (تنگه بهادر آباد) تا ۳۵۵ متر در کناره دریاچه هامون کاهش می‌یابد. بیشترین تعداد محوطه‌های مس‌سنگی رودبار جنوب (حدود ۹۵ درصد محوطه‌ها) در میانگین ارتفاعی ۴۰۰ تا ۵۰۰ متر از سطح آب‌های آزاد شکل گرفته‌اند به‌طوری‌که از مجموع ۵۳ محوطه مربوط به دوره مس‌سنگی تنها سه محوطه (۵/۶ درصد محوطه‌ها) در ارتفاع بالاتر از ۵۰۰ متر قرار گرفته است. مناطق با ارتفاع پایین‌تر از ۴۰۰ متر نیز در اطراف

دریاچه جازموریان قرار گرفته و احتمالاً به دلیل باتلاقی و سیلابی بودن زمین‌ها در بیشتر فصول قابل سکونت نبوده و به همین دلیل در این مناطق هیچ محوطه باستانی شناسایی نشد (نقشه ۱).

۲-۶. دشت رودبار: عرض دشت رودبار در حدفاصل ارتفاعات شرق و غرب بین ۷۰ تا ۱۰۰ کیلومتر است و طول آن در جهت شمال - جنوب از ۱۰۰ کیلومتر در بخش غربی دشت تا ۱۵۰ کیلومتر به طرف شرق افزایش پیدا می‌کند. بیشترین تعداد محوطه‌های مس‌سنگی در دشت شکل گرفته و از مجموع ۵۳ محوطه بیش از ۹۰ درصد در دشت واقع شده و تنها تعداد پنج محوطه که کمتر از ۱۰ درصد کل محوطه‌ها را شامل می‌شود در مناطق کوهپایه‌ای شکل گرفته‌اند (نقشه ۲).

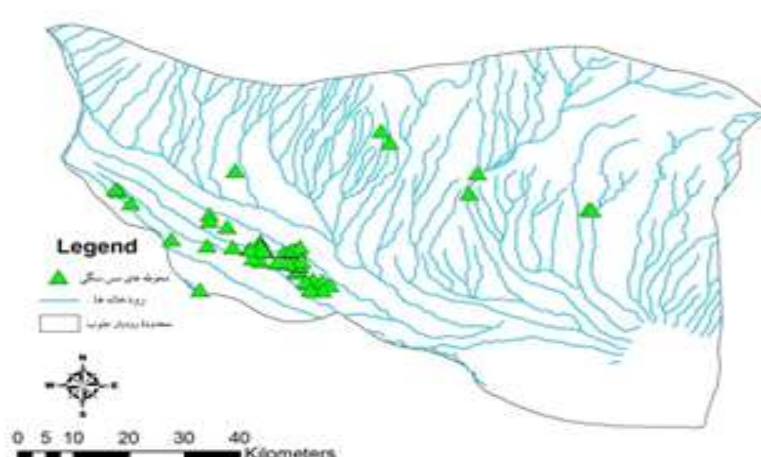


نقشه ۲: پراکندگی محوطه‌های دوره مس‌سنگی در دشت رودبار جنوب بر اساس توزیع در مناطق دشت و کوهستان



نقشه ۱: پراکندگی محوطه‌های دوره مس‌سنگی در دشت رودبار جنوب بر اساس ارتفاع مناطق

۳-۶. رودخانه‌ها: بیش از ۸۶ درصد محوطه‌ها در کناره هلیل‌رود و شاخه‌های فرعی آن واقع شده‌اند و کمتر از ۱۴ درصد باقیمانده در کناره رودهای فصلی که از ارتفاعات شمال و شمال شرقی دشت رودبار سرچشمه می‌گیرند واقع شده‌اند. میزان فاصله محوطه‌ها با رودخانه به نحوی تنظیم شده که محوطه‌ها در معرض جریانات سیلابی قرار نداشته باشد و به همین دلیل نیز بسیاری از محوطه‌ها در کناره شاخه‌های فرعی هلیل‌رود شکل گرفته و الگویی خوشه‌ای با چند ردیف محوطه در امتداد شاخه‌های فرعی به وجود آمده است. در مجموع ۳۱ محوطه که بیش از ۵۸ درصد محوطه‌های مس‌سنگی را شامل می‌شود در فاصله کمتر از ۸۰۰ متری رودخانه واقع شده و سایر محوطه‌ها که حدود ۴۲ درصد را شامل می‌شوند از ۱۰۰۰ تا ۵۰۰۰ متر و در برخی موارد نیز بیشتر با رودها فاصله دارند (نقشه ۳).

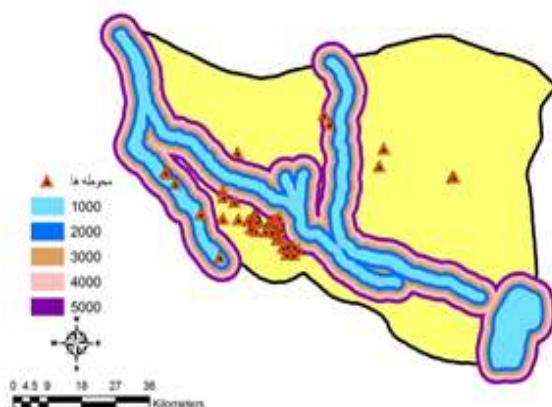


نقشه ۳: پراکندگی محوطه‌های دوره مس‌سنگی در دشت رودبار جنوب بر اساس دوری و نزدیکی به رودخانه‌ها

۴-۶. سیلاب‌ها: بیشترین مناطق سیلابی قسمت‌های جنوب شرقی و نواحی حاشیه دریاچه جازموریان را در برمی‌گیرد. این نواحی همچنین به‌صورت باریکه‌ای در امتداد بستر هلیل‌رود از شمال غرب به جنوب و جنوب شرق کشیده شده است. در تحلیل نقشه‌های جی‌آی‌اس و با قرار دادن لایه نقاط محوطه‌ها بر روی بافر لایه مناطق سیلابی مشخص شد که تنها چهار محوطه در فاصله حدود ۱۰۰۰ متری مناطق سیلابی واقع شده و سه محوطه نیز در فاصله بین ۱۰۰۰ تا ۳۰۰۰ متری مسیر سیلاب‌ها واقع شده است و سایر محوطه‌ها فاصله بیش از ۵۰۰۰ متری با جریان‌ات سیلابی داشته‌اند (نقشه ۴).



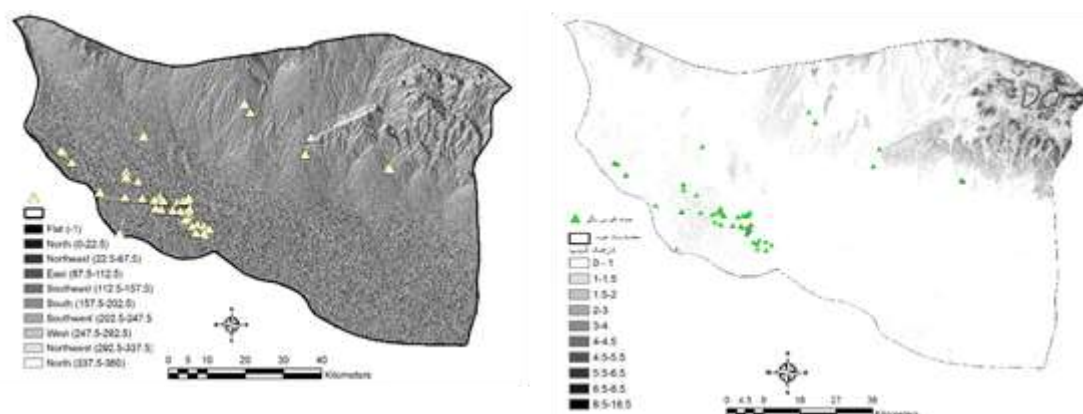
نقشه ۵- پراکندگی محوطه‌های دوره مس‌سنگی در دشت رودبار جنوب بر اساس میزان فرسایش خاک



نقشه ۴- پراکندگی محوطه‌های دوره مس‌سنگی در دشت رودبار جنوب بر اساس دوری و نزدیکی به سیلاب‌ها

۵-۶. فرسایش خاک: به دلیل شیب کم فرسایش نیز در بیشتر این مناطق ناچیز بوده و از بین ۵۳ محوطه مورد مطالعه ۴۹ محوطه در اراضی با فرسایش جزئی خاک واقع شده و تنها دو محوطه در اراضی ترکیبی از فرسایش جزئی و فرسایش کم و یک محوطه نیز در اراضی با فرسایش زیاد واقع شده است (نقشه ۵).

۶-۶. جهت و درصد شیب: از مجموع استقرارها در مجموع ۱۷ محوطه در میانه دشت و در مناطق مسطح و بدون شیب واقع شده‌اند و هفت محوطه بر روی زمین‌هایی با جهت شیب جنوبی و جنوب غربی واقع شده‌اند؛ و ۲۹ محوطه دیگر در منطقه‌ای با جهت شیب جنوب شرقی واقع شده‌اند. به‌طور کلی دشت رودبار ترکیبی از واحد دشت‌های دامنه‌ای انتهایی مخروط افکنه‌ها که نسبتاً مسطح با شیب یک تا دو درصد است و واحد دشت‌های رسوبی رودخانه هلیل‌رود با شیب ۲ تا ۵/۰ درصد و واحد دشت‌های سیلابی مسطح است و بیشتر محوطه‌های مس‌سنگی شناسایی شده در دشت در مناطق مسطح و با شیب صفر تا یک درصد شکل گرفته است و از آنجا که این شیب در سراسر دشت تقریباً یکنواخت بوده است از این حیث تفاوت چندانی در بین محوطه‌ها وجود ندارد و همگی محوطه‌ها در شیب‌های تقریباً یکسانی شکل گرفته‌اند. (نقشه ۶ و ۷).



نقشه ۷: پراکندگی محوطه‌های دوره مس‌سنگی در دشت رودبار جنوب بر اساس جهت شیب

نقشه ۶: پراکندگی محوطه‌های دوره مس‌سنگی در دشت رودبار جنوب بر اساس درصد شیب

۷. تحلیل داده‌های باستان‌شناختی و الگوی استقرار محوطه‌ها

بر اساس کاوش‌های علمی صورت گرفته در تپه یحیی و تل ابلیس جنوب شرق ایران در یک دوره به نسبت طولانی که از نیمه هزاره پنجم تا اواخر هزاره سوم پیش از میلاد به طول انجامیده است، از شرایط بسیار مناسب زیست‌محیطی و اقلیمی برخوردار بوده است هرچند این دوره شدت و ضعف داشته است اما پیوستگی استقرارهای شناسایی شده در حوزه، نشانگر آن است که دوره خلأ و خشک‌سالی طولانی‌مدتی اتفاق نیفتاده است بخصوص اینکه در اوایل دوره مس‌سنگی یک‌باره محوطه‌های استقرار افزایش چشمگیری پیدا کرده‌اند. در جنوب شرق ایران در اواخر دوره نوسنگی، زمینه برای استمرار و تداوم اجتماعات انسانی فراهم شده است. در اواخر هزاره ششم پیش از میلاد در مدت‌زمانی در حدود دو قرن جمعیت منطقه به طرز چشمگیری افزایش یافت (مجیدزاده، ۱۳۶۸: ۹۱). این افزایش جمعیت و در پی آن نیاز به منابع غذایی بیشتر و محیط‌های جدیدتر، یکی از دلایل گسترش جمعیت و استقرارها در دشت رودبار در این دوره بوده است. هرچند در مناطقی همچون دشت صوغان و اطراف تپه یحیی دوره‌های VA و VB شمار محوطه‌های مسکونی در بالاترین حد خود قرار دارد و بیشترین رشد و تراکم جمعیت را در دوره‌های فوق نشان می‌دهد (مجیدزاده، ۱۳۶۸: ۱۴۲)؛ اما در دشت رودبار بیشترین استقرارهای مس‌سنگی و در نتیجه بیشترین افزایش جمعیت در این دوره، مربوط به دوره ابلیس IV (علی‌آباد) است (دانشی، ۱۳۹۵: ۸۶) (جدول ۴).

نخستین استقرارهای دشت رودبار در دو منطقه دشت و مناطق پای کوهی به وجود آمده‌اند از بین نه محوطه شناسایی‌شده مربوط به این دوره (یحیی VA)، شش محوطه در میان دشت و سه محوطه در مناطق پای کوهی شکل‌گرفته است؛ گونه اخیر از محوطه‌ها معمولاً بر روی پشته‌های طبیعی و مشرف به رودهای فصلی و در محدود کوچکی شکل‌گرفته و مواد فرهنگی به‌دست‌آمده از سطح این محوطه‌ها بسیار محدود است، در این مناطق معمولاً دسترسی به زمین‌های حاصلخیز و پهناور دشت برای کشاورزی وجود ندارد و بر این اساس این استقرارها را می‌توان استقرارهای کوتاه‌مدت یا فصلی در نظر گرفت. دسته دیگر از استقرارهای این دوره که در دشت قرار دارد معمولاً در مناطق حاشیه‌ای هلیل‌رود واقع شده و با توجه به شیب بسیار ملایم دشت و شرایط مساعد برای کشاورزی، این استقرارها را می‌توان مبتنی بر تولید محصولات کشاورزی دانست، از طرفی وجود قطعات نسبتاً زیادی از ابزارهای سنگی شامل تیغه و ریز تیغه و تراشه‌های حاصل از ساخت ابزار در سطح این محوطه‌ها از جمله شواهد وجود شیوه‌های معیشت مبتنی بر کشاورزی است. هرچند در کنار کشاورزی، دامداری نیز می‌توانسته از شیوه‌های اصلی معیشت باشد زیرا وجود آب فراوان و دشت‌های حاصلخیز که همگی نیز برای کشاورزی استفاده نمی‌شده خود می‌توانسته تبدیل به مراتع وسیعی برای چرای دام‌های ساکنان دشت شود. شرایط مساعد اقلیمی، وجود منبع عظیم آب و دشت حاصلخیز و پهناور رودبار زمینه را برای رشد و گسترش استقرارها در این منطقه فراهم آورده است؛ به‌طوری‌که در دوره بعد یعنی دوره ابلیس IV (علی‌آباد) شمار استقرارها به ۴۶ محوطه می‌رسد. در مجموع و با توجه به تاریخ‌گذاری‌های مطلق صورت گرفته در محوطه‌های دارای آثار مس‌سنگی حوزه فرهنگی هلیل‌رود (یحیی، ابلیس و محطوط آباد) و با مقایسه داده‌های حاصل از بررسی‌های دشت رودبار می‌توان تاریخ نسبی اواخر هزاره پنجم تا اواخر هزاره چهارم پیش از میلاد را برای محوطه‌های مس‌سنگی دشت رودبار در نظر گرفت؛ بدیهی است که کاوش‌های هدفمند در این محوطه‌ها می‌تواند پاسخگوی پرسش‌های زیادی راجع به قدمت استقرارها و سایر جنبه‌های زندگی ساکنان این دوره در دشت رودبار جنوب باشد.

در بین محوطه‌های شناخته‌شده مربوط به دوره مس‌سنگی بیشترین وسعت مربوط به محوطه نقلک II است که بیش از ۱۳ هکتار وسعت دارد و از نظر تراکم آثار سطحی، بسیار غنی است؛ موقعیت مکانی تپه نقلک II در بخش جنوب شرقی دشت است؛ بستر اصلی هلیل‌رود در فاصله حدود ۱۰ کیلومتری جنوب و غرب محوطه قرار دارد و یکی از شاخه‌های این رودخانه نیز از شمال و شرق محوطه بافاصله‌ای تقریباً چهار کیلومتری می‌گذرد. با توجه به وسعت محوطه و ضخامت نهشته‌ها در این تپه می‌توان آن را به استقرار طولانی‌مدت، دائمی و با شیوه‌های معیشت متنوع کشاورزی و دامداری نسبت داد.

کمترین میزان وسعت محوطه‌ها مربوط به استقرارهایی است که در مناطق کوهپایه‌ای شکل‌گرفته‌اند؛ مانند محوطه‌های کم اسپید I و II که وسعت آثار برجای‌مانده از آن‌ها کمتر از ۵۰ مترمربع است و پراکندگی آثار سطحی در آن‌ها بسیار اندک است، در مجموع تعداد شش محوطه از این نوع، در منطقه به دست آمد، با توجه به موقعیت مکانی این‌گونه محوطه‌ها که در کوهپایه‌ها شکل‌گرفته و دسترسی کافی به آب هلیل‌رود و زمین‌های حاصلخیز دشت برای کشاورزی نداشته و نیز میزان اندک مواد فرهنگی و وسعت کم این‌گونه محوطه‌ها، می‌توان آن‌ها را به جمعیت‌های پراکنده کوچ رو نسبت داد؛ در سه محوطه این مجموعه، شواهدی

از نوعی معماری سنگ چین به دست آمده که مشابه آن در مناطق کوچ نشینی امروزی جیرفت و رودبار نیز به دست آمده است (انجم روز و دانشی، ۱۳۹۴: ۴۰-۴۱).

جدول ۴- مشخصات محوطه های مس سنگی دشت رودبار جنوب و دوره های فرهنگی شناسایی شده

نام اثر	دوره های فرهنگی بر اساس گاه نگاری نسبی				ابعاد محوطه (هکتار)	ارتفاع محوطه (متر)
	ابلیس IV	ابلیس III	مخطوط- آباد I	یحیی V		
۱ شیر کشته II	*				۱/۵	۰/۳۵
۲ کلنگی جمال آباد I	*				۱/۳۶	۰
۳ کلنگی جمال آباد II	*				۰/۱۶	۰
۴ کلنگی آبکوشره	*				۳	۰/۵۰
۵ محوطه موتور مشاع ۸ عباس آباد سفلی				*	۰/۳۵	۱
۶ تپه II موتور مشاع ۷ عباس آباد سفلی	*				۲/۰۸	۰/۵۰
۷ کلنگی چاه شور IV	*				۱/۱	۲
۸ کلنگی هارونیه V	*				۱/۲۱	۱
۹ تپه هارونیه VII	*				۰/۲۵	۱/۵
۱۰ تپه هارونیه XII	*				۰/۷۸	۱/۵
۱۱ تپه هارونیه XIII				*	۰/۴۷	۱/۵
۱۲ تپه روستای کلنگ	*				۰/۵	۲/۵
۱۳ تپه هفت ریگ I	*				۲	۲
۱۴ محوطه هفت ریگ III	*				۱/۵	۰
۱۵ تپه عزیز آباد	*				۲/۲۵	۱/۵
۱۶ تپه عباس آباد یاراحمدی VI	*				۱/۶	۱
۱۷ تپه عباس آباد یاراحمدی VII	*				۱/۹	۲
۱۸ تپه چنال	*				۱/۵	۱/۵
۱۹ محوطه کم اسپید I				*	۰/۰۰۴۵	۰
۲۰ محوطه کم اسپید II				*	۰/۰۰۴۸	۰
۲۱ تپه نقلک I	*				۰/۱۱۷	۵
۲۲ تپه نقلک II	*	*	*		۱۳	۵
۲۳ تپه نقلک III	*	*			۰/۵	۰
۲۴ تپه نقلک IV				*	۰/۴۲	۱/۵
۲۵ تپه نقلک V	*				۰/۲	۴
۲۶ تپه نقلک VI	*				۰/۲۵	۱
۲۷ محوطه ریگ بیلر I				*	۰/۲	۰/۵
۲۸ محوطه ریگ بیلر II	*	*			۰/۱۰۰	۳
۲۹ محوطه ریگ بیلر III	*				۱/۹	۲
۳۰ تپه تکل حاجی I	*				۱/۴	۰

۳۱	تپه تکل حاجی II	*				۰/۴	۳
۳۲	تپه تکل حاجی III	*				۰/۳	۰
۳۳	تپه تکل حاجی IV	*				۰/۴	۰
۳۴	تپه تکل حاجی V	*				۰/۳۵	۲
۳۵	تپه تکل حاجی VI	*				۰/۷۲	۰
۳۶	تپه تکل حاجی VII	*				۱/۱۷	۰/۵
۳۷	تپه چاه شور I	*				۰/۲۱	۰
۳۸	تپه چاه شور III	*				۱/۲	۳
۳۹	تپه چاه شور V			*		۱/۱	۲/۵
۴۰	تپه چاه شور VI			*		۰/۳۵	۲/۵
۴۱	تپه چاه شور VII	*				۷	۵
۴۲	تپه چاه شور VIII	*				۰/۵۶	۳
۴۳	تپه چاه شور IX	*	*			۱/۴	۲/۵
۴۴	تپه چاه شور X	*		*		۲/۳	۳
۴۵	تپه چاه شور XI	*				۴/۵	۴
۴۶	تپه عباس‌آباد یاراحمدی II	*				۰/۳	۳
۴۷	تپه عباس‌آباد یاراحمدی III	*				۰/۲۷	۳
۴۸	تپه عباس‌آباد یاراحمدی IV	*				۰/۱۱	۳
۴۹	تپه عباس‌آباد یاراحمدی V	*				۰/۴	۳
۵۰	تپه چاه احمد	*	*		*	۰/۱۵	۱/۵
۵۱	محوطه پیش‌از تاریخی ده میر	*	*		*	۰/۵	۰
۵۲	محوطه استقرار علی‌آباد I	*				۰/۵۴	۰
۵۳	محوطه استقراری منی گز III	*	*		*	۰/۴۰	۰

۸. نتیجه

دشت رودبار به‌عنوان منطقه‌ای مستعد برای زندگی شاهد حضور جمعیت‌های انسانی از دوره مس‌سنگی بوده است، هم‌زمان با رشد جمعیت در بسیاری از مناطق دور و نزدیک از جمله دشت‌ها و مناطق شمالی این حوزه مانند دشت صوغان، بردسیر، دشت جیرفت و مناطق دورتر مانند فارس و جنوب غربی ایران در این دوره گروه‌های انسانی، به این دشت نیز وارد شده‌اند؛ این جابجایی جمعیت به دلیل افزایش نیازهای روزافزون جمعیت به منابع غذایی و یافتن مکان‌های جدید برای زندگی بوده است. بیشترین تعداد محوطه‌ها در دشت و کناره‌های هلیل‌رود شکل‌گرفته و الگوی اصلی استقرار در میان محوطه‌های مس‌سنگی دشت رودبار توزیع خوشه‌ای محوطه‌ها در امتداد هلیل‌رود و دشت رودبار، با جهت شمال غربی – جنوب شرقی است؛ به‌طوری‌که حدود ۷۸ درصد استقرارها طبق این الگو شکل‌گرفته‌اند، هرچند در این دوره الگوی دیگری از استقرار در مناطق کوهپایه‌ای شناسایی شد که تأثیر پذیرفته از شکل و عوارض طبیعی و موقعیت جغرافیایی این مناطق و عواملی مانند وجود رودخانه‌های فصلی و نزدیکی به مراتع وسیع در دامنه کوه‌ها است؛ اما تنها ۱۳ درصد محوطه‌ها در این دسته جای می‌گیرند؛ به نظر می‌رسد دشت وسیع و حاصلخیز رودبار به همراه رودخانه پرآب هلیل‌رود امکانات کافی در اختیار ساکنان دشت قرار می‌داده و نیاز چندان به استفاده از مناطق کوهپایه‌ای

وجود نداشته است؛ اگرچه به‌طور کلی مردم یکجانشین استفاده‌کننده از سفال، نسبت به دامداران کوچ رو نهشته بیشتری ایجاد کرده‌اند؛ در مورد آخر معمولاً بیشتر، ظروف ناپایدار از جنس مواد آلی (مانند، سب و کیسه‌های پارچه‌ای) به‌کاربرده‌اند و در مجموع محوطه‌های کوچ‌نشینی نسبت به استقرارهای باستانی که برای مدت‌زمان طولانی مسکون بوده‌اند (به‌ویژه زمانی که سفال مورد استفاده قرار می‌گرفته) از طریق الگوی استقرار کمتر قابل‌دستیابی هستند (Feinman 2015)؛ اما وجود همین تعداد محوطه‌های متعلق به استقرارهای کوتاه‌مدت، خود نشان‌دهنده الگوی متفاوت با استقرارهای دشت است و تنوع در شیوه‌های زندگی و بهره‌برداری از طبیعت پیرامون را نشان می‌دهد. به نظر می‌رسد بیشترین تأثیر در نوع الگوی استقرار محوطه‌ها در این دوره در دشت رودبار مربوط به دو عامل مهم هلیل‌رود و دشت رودبار بوده است، میزان اتکای این استقرارها به دو عامل آب و زمین‌های حاصلخیز نشان‌دهنده غالب بودن شیوه معیشت مبتنی بر کشاورزی است درحالی‌که با توجه به میزان و تراکم آثار سطحی، موقعیت مکانی و وسعت، می‌توان محوطه‌های گروه دوم را به استقرارهای موقت (فصلی) مربوط به جمعیت‌های پراکنده کوچ رو نسبت داد. شیوه زندگی مبتنی بر کشاورزی به تدریج و در اثر نیازهای پیش رو مانند وسایل و ابزار درو کردن محصولات و لوازم شخم‌زنی و... موجب پیشرفت در فناوری ساخت این وسایل گردیده و منجر به ظهور مشاغل تخصصی مرتبط با این امور گردیده است. شواهد به‌دست‌آمده از سطح محوطه‌های این منطقه از جمله وجود سفال‌های باکیفیت پخت و تزئین عالی نشان‌دهنده پیشرفت فناوری و تخصص‌گرایی در این زمینه است، برخی محوطه‌های بزرگ‌تر نقش تأمین‌کننده بخشی از نیازهای محوطه‌های پیرامونی خود بوده و نوعی تمرکزگرایی را نشان می‌دهد؛ آثار کوره‌های پخت سفال همراه با سفال‌های دفرمه شده در اطراف و داخل کوره‌ها و در سطح دیگر محوطه‌ها شواهد محکمی بر تولید محلی سفال است؛ با این وجود، شباهت سبک و فناوری تولید سفال در مناطق دور و نزدیک از جمله دشت جیرفت، دشت اسفندقه، دشت ارزوئیه، بردسیر، بم و حتی شباهت‌های موجود در برخی موارد با تل باکون فارس، نشان از برهم‌کنش‌های درون منطقه‌ای و برون منطقه‌ای بین استقرارهای دشت رودبار با سایر مناطق یادشده دارد. همچنین وجود تنوع در شیوه‌های معیشت موجب مبادلات بازرگانی در بین محوطه‌های مختلف برای رفع نیازهای ساکنان دسته‌های گوناگون استقرارها شده است. شناسایی محوطه‌های متعلق به دوران مفرغ در دشت رودبار؛ توالی استقراری بین این دو دوره را به‌خوبی نشان می‌دهد؛ دشت رودبار بدون هیچ گسستی وارد دوره مفرغ شده و بی‌تردید استقرارهای مس‌سنگی و پیچیدگی‌های اجتماعی نخستین که در آن‌ها رخ داده است نقشی اساس در به وجود آمدن زمینه‌های شکل‌گیری اجتماعات پیچیده در دوران مفرغ و ورود این منطقه به دوره شهرنشینی داشته است.

تشکر و قدردانی

از جناب آقای دکتر سعید امیرحاجلو عضو هیأت علمی گروه باستان‌شناسی دانشگاه جیرفت که زحمت خواندن مقاله را تقبل نموده و نقطه نظرات مفیدی ارائه نموده‌اند بی‌نهایت سپاسگزاریم.

منابع

- اسکندری، نصیر، (۱۳۹۵)، «چهاردهمین فصل پژوهش‌های باستان‌شناختی دشت لوت: کاوش دو تپه پیش‌ازتاریخی دهنو و دهنو شرقی دشت شهداد»، جشن نامه میرعابدین کابلی، به کوشش مرتضی حصار، انتشارات پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری، صص ۷۳-۹۳.
- انجم روز، سلمان و علی دانشی، (۱۳۹۵)، «معرفی و تبیین ماهیت نویافته‌های معماری سنگ‌چین در جنوب شرقی ایران؛ بررسی شواهدی از مناطق کوهپایه‌ای جیرفت و حوزه هلیل‌رود»، پیام باستان‌شناس، سال دوازدهم، شمار بیست و چهارم، صص ۳۷-۴۸.
- تنبرگ، مارگارتا، (۱۳۸۷)، «بهره‌برداری و استفاده از گیاهان در منطق مرزی هند و ایران در دوران‌های مس‌سنگی و مفرغ مبتنی بر تحقیقات گیاه باستان‌شناسی»، مجموعه مقالات نخستین همایش بین‌المللی باستان‌شناسی تمدن حوزه هلیل ۱۳۸۳، به کوشش دکتر یوسف مجیدزاده، کرمان: سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری.
- چوبک، حمیده، (۱۳۸۳)، تسلسل فرهنگی جازموریان - شهر قدیم جیرفت، رساله دکتری رشته باستان‌شناسی، به راهنمایی دکتر محمد یوسف کیانی، دانشگاه تربیت مدرس، (منتشر نشده).
- دانشی، علی (۱۳۹۱)، «بررسی و شناسایی باستان‌شناسی شهرستان رودبار جنوب (فصل دوم)»، بایگانی سازمان میراث فرهنگی کرمان و پژوهشکده باستان‌شناسی کشور، (منتشر نشده).
- دانشی، علی (۱۳۹۵)، «تحلیل الگوی استقرار محوطه‌های مس‌سنگی دشت رودبار جنوب، حوزه فرهنگی هلیل‌رود»، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد رشته باستان‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه جیرفت، (منتشر نشده).
- دهقانی، ولی‌ا...، (۱۳۸۲)، «گزارش بررسی شهرستان کهنوج، بخش رودبار جنوب»، بایگانی سازمان میراث فرهنگی کرمان و پژوهشکده باستان‌شناسی کشور، (منتشر نشده).
- سیدسجادی، سید منصور، (۱۳۷۴)، هشت گفتار باستان‌شناسی و تاریخ بلوچستان، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.
- شهسواری، میثم، (۱۳۸۸)، «بررسی روشمند باستان‌شناختی تپه‌ی باستانی تمب‌خرگ واقع در شهرستان رودبار جنوب، استان کرمان»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته باستان‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه سیستان و بلوچستان، (منتشر نشده).
- صفا، عزیزا...، (۱۳۷۳)، تاریخ جیرفت و کهنوج، کرمان: مرکز کرمان شناسی.
- لمبرگ کارلووسکی، سی. سی؛ و توماس بیل وایت (۱۳۸۸)، آغاز و شکوفایی فرهنگ و تمدن در جنوب شرق ایران، جلد اول، غلامعلی شاملو، تهران: اداره کل روابط عمومی، امور فرهنگی و اجتماعی اداره برنامه‌ریزی نشر.
- مجیدزاده، یوسف و سیامک سرلک، (۱۳۸۱)، حفاریات باستان‌شناسی فراگیر در کناره‌ی هلیل‌رود، کرمان: اداره کل میراث فرهنگی استان کرمان.
- مجیدزاده، یوسف، (۱۳۶۸)، آغاز شهرنشینی در ایران، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- مجیدزاده، یوسف، (۱۳۸۷)، «پروژه باستان‌شناختی حوزه هلیل‌رود: کشفی افسانه‌ای»، مجموعه مقالات نخستین همایش بین‌المللی تمدن حوزه هلیل، به کوشش دکتر یوسف مجیدزاده، کرمان: سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری استان کرمان.
- ملک شه‌میرزادی، صادق، (۱۳۸۲)، ایران در پیش‌ازتاریخ، باستان‌شناسی ایران از آغاز تا سپیده‌دم شهرنشینی، چاپ دوم، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.
- معصومی، غلامرضا، (۱۳۸۲)، تاریخچه علم باستان‌شناسی، تهران: انتشارات سمت.

Eskandari, N., *Rethinking of southeastern Iran in the 5th millennium BC*, in: B., Helwing and H., Taylor (eds.), *a new look at old routes in western Asia: rethinking Iran in the 5th millennium*, (in press).

Feinman, G.M., 2015. *Settlement and landscape archaeology*, in: D. Wright (ed.), *international encyclopedia of the social & behavioral sciences* (2nd ed.), Elsevier Ltd pp. 654–658.

Kantner, J., 2012. *The Oxford companion to archaeology*, (2nd ed.), in: Neil Asher Silberman (ed.), *settlement pattern analysis*, Oxford University Press pp. 108–112.

- Caldwell, J.R., 1967. *Investigations at Tal-i- Iblis, Illinois State Museum Preliminary Reports*, No 9.
- Kowalewski, S.A., 2008. *Regional settlement pattern studies*, *Journal of Archaeological Research* 16: 225–285.
- Lamberg-Carlovsky, C. C., 1986. *Excavations at Tepe Yahya, Iran, 1967-1975*, Peabody Museum of Archaeology and Ethnology Harvard University Cambridge Massachusetts.
- Renfrew, C., 2003. *Retrospect and prospect: Mediterranean archaeology in a new millennium*, in: Papadopoulos, J.K., Leventhal, R.M., (eds.), *theory and practice in Mediterranean archaeology*, Cotsen Institute of Archaeology, UCLA, Los Angeles, pp. 311–318.
- Sabloff, J.A., Ashmore, W., 2001. *An aspect of archaeology's recent past and its relevance in the new millennium*, in: Feinman, G.M., Price, T.D. (eds.), *archaeology at the millennium: a sourcebook*, Kluwer Academic/Plenum Publishers, New York. pp.11-32.
- Stein A., 1937. *Archaeological reconnaissance in north western India and south eastern Iran*, London.
- Trigger, B G., 1967. *Settlement archaeology, its goals and promise*, *American Antiquity* 32 (2): 149-160.
- Vidale, M., and F., Desset, 2013. *Mahtoutabad (KSS, Jiroft), Preliminary evidence of occupation of a Halil Rud site in the early 4th millennium BC*, in: C., Petrie (ed.), *ancient Iran and its neighbours: local developments and long-range interactions in the 4th millennium BC.*, The British Institute of Persian Studies, *Archaeological Monographs Series III*, Pp. 233-252.

مدارک باستان‌شناسی دوران آغازایلامی و ایلام قدیم در تپه سنجر خوزستان

علیرضا سرداری زارچی *

استادیار پژوهشکده باستان‌شناسی، پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری

سمیرا عطارپور

دانشجوی کارشناسی ارشد باستان‌شناسی، دانشگاه تهران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۰/۱۴؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۰/۲۰

چکیده

ظهور فرهنگ ایلامی و شکل‌گیری حکومت در این دوره در جنوب غرب ایران، فارغ از مدارک تاریخی، مسئله‌ای است که از منظر مدارک باستان‌شناختی در سال‌های اخیر چندان موردتوجه قرار نگرفته و صرفاً به یافته‌های حاصل از شوش و چند مکان دیگر محدوده مانده است. کاوش‌های لایه‌نگاری سال‌های ۱۳۸۶ تا ۱۳۸۸ در محوطه باستانی سنجر در شمال خوزستان، مدارکی از این دوران را آشکار ساخته که شامل معماری، سفال، مهر و نمونه‌هایی جهت تاریخ‌گذاری رادیو کربن می‌شود. این آثار در دو گمانه A و E به‌دست‌آمده که اطلاعات مفیدی را در مورد گاه‌نگاری شمال دشت شوشان، پراکنش لایه‌های سکونت و چگونگی ارتباط با شوش ارائه داده است. یافته‌های کاوش نشان می‌دهد که با تداوم سکونت در دوره آغازایلامی، این محوطه احتمالاً در دوره شوش ۴ دچار وقفه استقراری می‌شود و سپس در دوره شیماشکی دوباره مسکونی شده که تا سوکل‌مخ و ایلام میانی ادامه می‌یابد.

واژه‌های کلیدی: تپه سنجر، دشت شوشان، آغاز ایلامی، ایلام، شیماشکی

۱. مقدمه

دشت شوشان در شمال خوزستان در هزاره سوم پ.م جزو مهم‌ترین کانون‌های جهان باستان بوده که چندین دهه مورد مطالعه باستان‌شناسان، ایلام‌شناسان و مورخان قرار گرفته است. مباحثی مانند ابداع و رشد خط و نگارش، پیدایش حکومت آغاز ایلامی و فرایندهای شکل‌گیری دولت ایلام، چگونگی ارتباطات با همسایه غربی، بین‌النهرین و نقش این منطقه در تعاملات میان منطقه‌ای با ارتفاعات فارس، زاگرس و سرزمین‌های جنوب شرقی ایران و اخیراً تعاملات فرهنگی با جوامع عشایر کوچ رو، مواردی است که برای پاسخ به آن‌ها، نیاز به بررسی‌های جامع، بازنگری مطالعات پیشین، لایه‌نگاری دقیق تپه‌ها و نیز کاوش‌های گسترده محوطه‌های مختلف این منطقه دارد.

آغاز هزاره سوم پ.م در جنوب غرب هم‌زمان است با دوره آغاز ایلامی که مهم‌ترین شاخصه آن ظهور نظام یکپارچه مدیریت اداری همراه با مدارک مهر، اثر مهر و خط خاص ایرانی است. پایان این هزاره نیز هم‌زمان است با پیدایش سلسله شیماشکی که در منابع تاریخی و یافته‌های باستان‌شناسی، آگاهی نسبتاً کافی از آن ارائه شده است. فارغ از کمبود دانسته‌های ما در خصوص فرایند شکل‌گیری حکومت ایلام و تحول خط و نگارش و روابط با همسایگان، اجتماعات دشت شوشان به‌عنوان کانون روستاها و شهرهای دوران آغاز ایلامی و ایلام قدیم، به‌جز شوش چندان شناخته شده نیست. بررسی‌های باستان‌شناسی (آلدن ۱۳۸۱؛ شاخت ۱۳۸۱؛ Carter 1971) و ردیابی جغرافیای تاریخی مراکز (والا ۱۳۷۶؛ پاتس ۱۳۸۵) چارچوب احتمالی و آزمایشی از روابط سیاسی- فرهنگی و ماهیت استقرار برخی از این مراکز را مطرح نموده است؛ باوجود این تنها حفاری‌ها و کاوش‌های درازمدت شوش (Brun 1971; Carter 1978, 1980) بوده که تا حدودی توالی زمانی و سیر تحول فرهنگی جوامع آغازایلامی و ایلام قدیم در مرکز دشت شوشان را آشکار ساخته است.

در حال حاضر بنیانی که بتوان برای گاه‌نگاری مراحل فرهنگی هزاره سوم پ.م استقرارهای داخل دشت به کار برد، همان توالی لایه‌های محوطه بزرگ شوش است که به شوش ۳ الف، ۳ ب، ۳ ج، ۴ الف، ۴ ب و ۵ نام‌گذاری شده است. از این منظر، کاوش تپه سنجر در شمال دشت شوشان برای آگاهی از نحوه زندگی ساکنان جوامع این منطقه قابل توجه است. زیرا نخست اینکه اهمیت این محوطه بارها در بررسی‌ها و بازدیدهای کاوشگران شوش و باستان‌شناسان اشاره شده است؛ دوم، نزدیکی سنجر به شوش می‌تواند چگونگی توالی لایه‌های شوش را نیز تکمیل سازد و سوم اینکه، تپه سنجر دست‌کم به‌عنوان یکی از چند محوطه بزرگ و شاخص خوزستان، دارای دوره‌های فرهنگی با اطلاعات اندک باستان‌شناسی مانند شوش پایانی، آغازایلامی، ایلام قدیم ۱ و ایلام نو بوده است.

۲. تپه سنجر و مطالعات باستان‌شناسی آن

سنجر محوطه‌ای است که از تپه‌ای بزرگ با وسعت حدود ۱۷ هکتار و پنج تپه کوچک یک تا دو هکتاری تشکیل شده است (سرداری ۱۳۹۳). این محوطه در ۱۸ کیلومتری شمال شوش، در مسیر راه ورودی دهلران به خوزستان واقع شده و با توجه به تصاویر هوایی چند دهه پیش، وسعت و شمار تپه‌های کوچک اطراف آن، بیش از وضعیت کنونی بوده است. درواقع با رشد کشاورزی مکانیزه و افزایش تسطیح زمین‌های اطراف سنجر،

بخش زیادی از لایه‌های این محوطه نابود شده است. ارتفاع تپه سنجر از زمین‌های اطراف حدود ۱۳ متر است که البته با اتکا به گمانه‌زنی در این محوطه به نظر می‌رسد که دست‌کم هفت متر از لایه‌های تحتانی این محوطه در بین رسوبات سیلابی اطراف مدفون شده باشد. بنابراین احتمالاً ارتفاع واقعی این تپه حدود ۲۰ متر و وسعت آن بیش از ۳۰ هکتار بوده است.

ژاک دموگران براساس موقعیت جغرافیایی تپه سنجر، آن را در لیستی از شهرهای فتح‌شده توسط آشوربانیپال قرار داده (Morgan 1896: 288)، درحالی‌که دمکنم، آن را به‌عنوان شهر ایلامی ماداکتو معرفی کرده است. (Mecquenem and Michalon 1953:10). رابرت آدمز (Adams 1962) برای اولین بار تپه سنجر را در طی بررسی‌های خود در دشت شوشان با کد شماره KS-7 ثبت کرد و نقشه‌ای از آن با وسعت ۱۲ هکتار تهیه نمود که مبنایی برای مطالعات بعدی این محوطه شد. مطالعات و بررسی‌های آدمز (1962)، دلفوس (۱۳۷۶)، جانسون (1973) و کاوش‌های باستان‌شناسی اخیر در این محوطه (سرداری ۱۳۹۳) نشان می‌دهد که پیشینه استقرار در آن به دوره شوشان جدید در اواسط هزاره پنجم پ.م می‌رسد که توالی آن در هزاره‌های چهارم و سوم پ.م (دوره شوش پایانی ۱، شوش ۲ و شوش ۳ یا آغازایلامی) تا شروع دوره ایلام قدیم نیز ادامه داشته است.



شکل ۲: محوطه سنجر و موقعیت ترانسه‌ها



شکل ۱: موقعیت تپه سنجر در شمال خوزستان

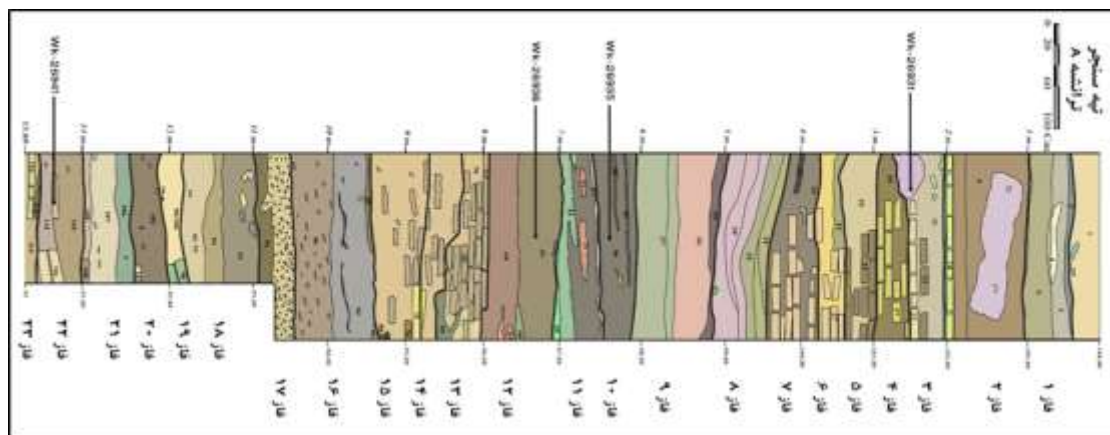
الیزابت کارتر در طی بررسی‌های سال‌های ۶۹-۱۳۶۸ به‌منظور بازسازی تاریخ ایلام و همچنین شناخت بهتر نقش مراکز، شهرها و روستاهای دشت شوشان در هزاره دوم پ.م، تپه سنجر را بررسی کرده و براساس کاوش‌های گیرشمن در شهرشاهی شوش، مراحل سکونت تپه سنجر را به‌صورت متوالی از سوکل‌مخ‌ها در حدود ۲۱۰۰ پ.م و سپس مرحله انتقالی به ایلام میانی تا پایان این دوره در حدود ۱۰۰۰ پ.م تاریخ‌گذاری کرده است (Carter 1971: 120). علاوه بر این رابرت شاخ اعتقاد دارد که این محوطه همان شهر زاهارای ایلامی است (شاخ ۱۳۸۱: ۳۵۴). دنیل پاتس نیز باز توجه به بازدید یک‌روزه‌ای از این محوطه و شواهد سطحی، احتمال ماداکتو بودن آن را دوران ایلام نو پیشنهاد کرده است (Potts 2005: 171).

کاوش‌های باستان‌شناسی تپه سنجر در سه فصل از سال‌های ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۸ در تپه مرکزی و سه تپه کوچک‌تر اطراف آن صورت گرفته است (شکل ۲). گمانه‌های A, C, D, E, F و G در تپه مرکزی و گمانه‌های H و J در تپه‌های دیگر با ابعاد ۲×۲ متر و ۳×۲ متر هستند که دربردارنده لایه‌هایی از دوره‌های شوشان جدید

(گمانه‌های A و F)، شوش پایانی (گمانه‌های A و F)، شوش ۲ یا اوروک (گمانه‌های FA و G)، آغازیلامی (گمانه‌های A)، ایلام قدیم (گمانه‌های E و A)، ایلام میانی (A, C, D, E, F و G)، ایلام نو (گمانه H) و اشکانی (گمانه H, J و ترانشه‌های تپه شماره ۵) می‌باشد (سرداری ۱۳۹۳: ۱۷۴-۱۷۷). با توجه به آثار یافت شده از دوره‌های آغازیلامی و ایلام قدیم در گمانه‌های A و E که هر دو در تپه بزرگ مرکزی واقع شده‌اند، می‌توان با بررسی وضعیت مواد و لایه‌های فرهنگی این دو کارگاه، به تحلیل مدارک یافت شده در ارتباط با موضوع مقاله حاضر پرداخت.

۳. مدارک باستان‌شناسی گمانه A

گمانه A که در بخش مرکزی تپه قرار دارد شامل ۲۲ مرحله (فاز) استقرار است (شکل ۱). کاوش در این گمانه که تا عمق تقریباً ۱۴ متری انجام شده، به خاک بکر نرسید و این احتمال وجود دارد هنوز دو متر یا بیشتر از لایه‌های فرهنگی تا رسیدن به خاک بکر در آن یافت شود که متعلق به دوره شوشان جدید باشد. بنابراین قدیم‌ترین لایه‌های استقرار تاکنون شناسایی شده این گمانه، فازهای ۲۲ تا ۱۹ مربوط به دوره شوش الف پایانی است. فازهای ۱۸ و ۱۷ متعلق به دوره شوش ۲ است که در محدوده زمانی هزاره چهارم پ.م قرار می‌گیرد. پس از این دوره، مرحله آغازیلامی شروع می‌شود که شامل فازهای ۱۶ تا ۱۳ می‌شود. فاز ۱۶ اولین مرحله مربوط به دوره آغازیلامی است و فضای خانگی محسوب می‌شود که به واسطه تنور شناسایی شده است. این تنور که بر اثر سوختگی به رنگ نارنجی درآمده، دارای قطر ۵۵ سانتیمتر و ارتفاع تقریباً ۶۵ سانتیمتر است. مدارک یافت شده از این مرحله کاملاً از فازهای زیرین که مربوط به دوره شوش ۲ می‌شوند تفکیک شده است. محدوده مورد کاوش در این مرحله فضایی به ابعاد ۱×۲ متر است که مشتمل بر بقایای فراوانی از خاکستر و انباشت‌های مختلف خاک است.



شکل ۳: برش لایه‌نگاری گمانه A

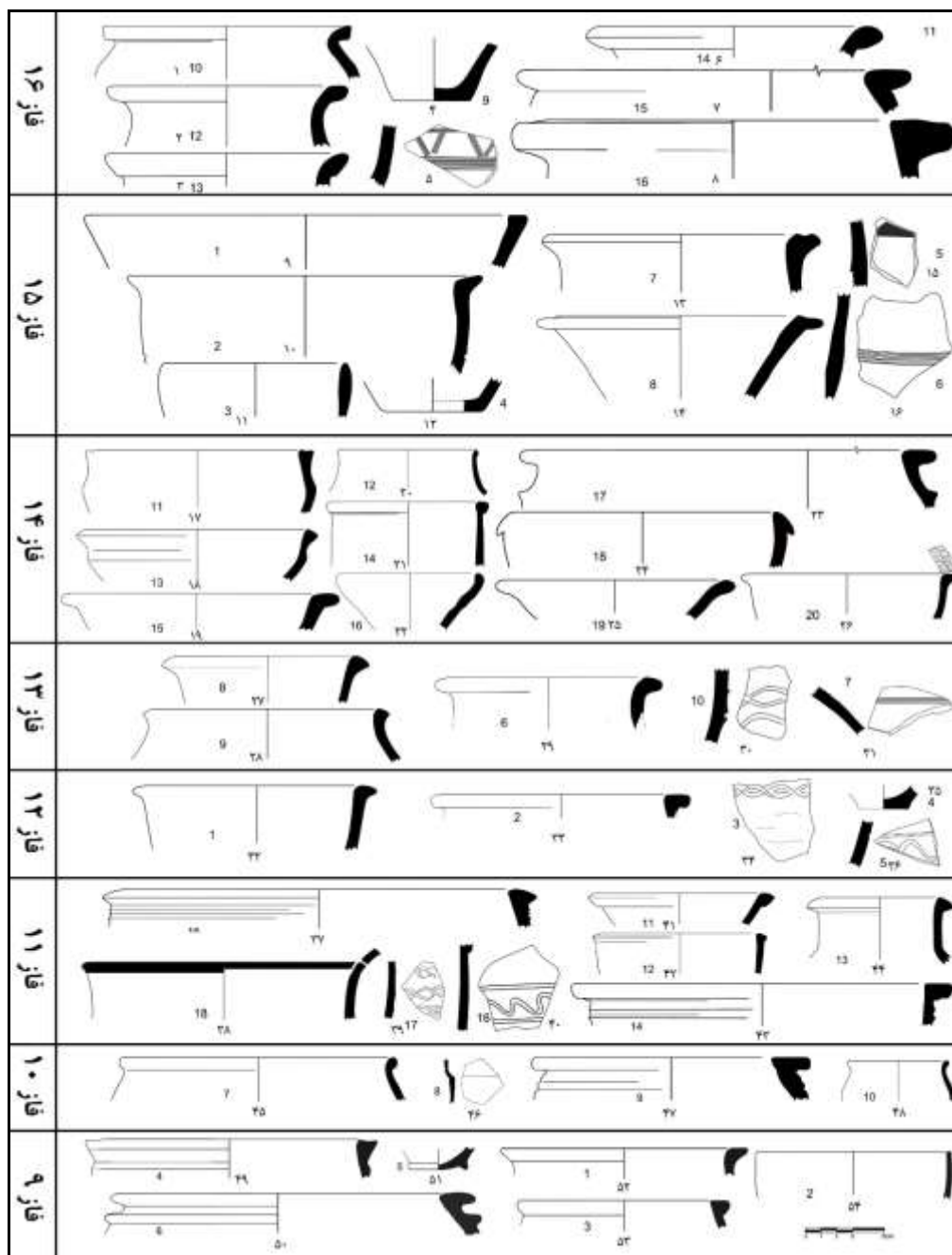
سفال‌های این مرحله بیشتر از نوع خمره‌هایی هستند که لبه آن‌ها در فرم‌های مختلف دیده می‌شود. خمره‌های دهانه تنگ گردن‌دار با لبه برگشته به بیرون وجود دارند که لکه‌های قهوه‌ای و نخودی‌رنگ بر روی آن‌ها پراکنده است و دارای آمیزه ماسه یکدست هستند (شکل ۴:۲). بسیاری از این پوشش‌های زایل‌شونده مشابه با سفال‌های دوره شوش ۳ هستند (آلدن ۱۳۸۱، شکل ۴۲). مواردی از سفال‌های این مرحله هستند که با آبرنگ سفید در سطح بیرونی و خط‌خطی شده در سطح درونی نیز ساخته شده‌اند، یا در برخی نمونه‌ها با

آبرنگ صورتی پوشیده شده‌اند. بافت برخی از این سفال‌ها خشن بوده و شبیه بافت سفال‌های لبه واریخته‌ای است که هنوز وجود چندین قطعه از این‌گونه سفال‌ها از لایه‌های پایین‌تر دوره شوش ۲ تپه سنجر (فاز ۱۸ تا ۱۷) نیز تداوم یافته است. فرم کف ظروف بیشتر به صورت تخت هستند و بعضی از آن‌ها دارای قطری بسیار اندک و ابعاد کوچک هستند (شکل ۴:۴). چنانکه این فرم کف‌ها تا دوره‌های ایلامی بعدی نیز ادامه یافته است. با وجود این، بدنه‌های سفال نخودی‌رنگ با بافت ظریف شبیه سفال‌های دوره شوش الف پایانی (*Terminal Susa A*) به میزان متوسط یافت می‌شوند که آمیزه شن داشته و سطح آن‌ها ظریف است.

خمره‌هایی با لبه پایه‌ای که اندکی متمایل به حالت زیرنخبر (*Undercut*) هستند نیز شناسایی شده (شکل ۴:۱) که مشابه با مواد یافت در دشت شوشان هستند (آلدن ۱۳۸۱، شکل ۴۲: ۹) و همچنین از لایه ۱۵ آکروپل (*Le Brun 1971, fig.63: 14; 1978, fig.36: 8*) و کاوش‌های ۱۹۶۵ آکروپل (*Steve and Gasche 1971, pl.32: 21*) نیز به دست آمده‌اند. علاوه بر این خمره‌های بزرگی که دارای لبه‌های پایه‌ای بزرگ هستند نیز در این مجموعه یافت می‌شوند (شکل ۴:۸). خمره‌های دیگری (شکل ۴:۷) از این فاز یافت شده که مانند نمونه‌های مکشوف از لایه ۱۳ آکروپل هستند (*Le Brun 1971, fig. 65:16*).

فاز ۱۵، توده‌ای از خرده‌سفال‌ها و قلوه‌سنگ‌ها به ابعاد $1/10 \times 1$ متر است که در کنار آن‌ها، آجرفرش و دیوار خشتی نیز احداث شده است. مواردی از سنگ‌ساب نیز در لابه‌لای این توده قلوه‌سنگ‌ها نیز یافت شده و قطعات سفالی، مخلوطی از سفال‌های منقوش دوره‌های قدیمی‌تر شوشان، شوش ۲ و آغازایلامی است که احتمالاً در اطراف آن جمع‌آوری شده است. سفال‌های این مرحله از گونه نخودی‌رنگ هستند و لبه آن‌ها به داخل برگشته است و شاخصه مهم آن‌ها فرم تخت روی لبه است (شکل ۴:۹) که مشابه آن از لایه ۱۴ الف آکروپل به دست آمده است (*Le Brun 1971, fig. 65:18*). با وجود این، مواردی از لبه‌ها نیز وجود دارند که در سطح آن‌ها تورفتگی داشته و حالت چماقی هستند (شکل ۴:۱۳، ۱۴) و مشابه آن در لایه ۱۳ آکروپل یافت شده است (*Le Brun 1971, fig.66: 14*). این فرم‌ها که بعضی بدون گردن هستند، روی لبه‌شان ناودانی‌شکل و مقعر بوده و اکثریت به رنگ قهوه‌ای هستند که از شاخص‌های دوره آغازایلامی است و حتی در پس‌کرانه‌های دشت شوشان در محوطه‌های دشت رامهرمز نیز شناسایی شده‌اند (*Alizadeh 2014, pl. 153: E-G*). آمیزه آن‌ها عموماً ماسه است. کاسه‌های نیم‌کروی گود با لبه عمودی که گرد شده و معمولاً دارای آمیزه ماسه هستند (شکل ۴:۱۱) نیز در این مرحله حضور دارند. کف ظروف تخت که آمیزه آن‌ها ماسه است نیز وجود دارد که سطح آن‌ها خشن است (شکل ۴:۱۲). از نمونه‌های دیگر کاسه‌ها با لبه متمایل به بیرون که ابعادی بزرگ دارند (شکل ۴:۱۰)، از کاوش‌های آکروپل در لایه ۱۳ (*Le Brun 1971, fig. 65: 16*) به دست آمده است.

یک نمونه سفال نخودی سیاه‌رنگ با بافتی متوسط و آمیزه ماسه یافت شده که نقش آن‌ها، نوار افقی بوده (شکل ۴:۱۵) و نمونه‌های تزئین دار دیگری نیز از نوع نقوش کنده شانه‌ای یافت شده است (شکل ۴:۱۶). سفال‌ها با پوشش قرمز غلیظ شاخص دوره آغازایلامی نیز از این فاز به دست آمده که برخی بر روی هر دو طرف و برخی یک‌طرف ظرف هستند. کف‌های حلقوی با نقش نوار سیاه نیز به دست آمده که شبیه کف‌های دوران قدیم‌تر (شوشان میانی و جدید) است. بعضی از سفال‌های قرمز و قهوه‌ای دارای پوشش نسبتاً صاف شده بیرونی و خشن بدون پوشش درونی هستند که دارای بقایای خط‌خطی شده می‌باشند.



شکل ۴: طرح سفال‌های فازهای گمانه A

فاز ۱۴ که بقایای معماری یک دیوار خشتی محسوب می‌شود، دارای ابعاد ۷۰×۳۵ و ضخامت ۲۰ سانتیمتر است. در جوار این دیوار، بقایای گودال زباله و انباشته‌هایی وجود دارد. مواردی از سفال‌های شاخص دوره آغازیلامی که لبه آن‌ها ناودانی شکل است نیز در این مرحله تداوم‌یافته است (شکل ۴: ۱۷). این لبه‌ها که فرم برگشته به بیرون نیز دارند به رنگ قرمز و بافت ظریف هستند که فرم کاسه‌های زاویه‌دار را تشکیل داده‌اند. نمونه‌های دیگری از کاسه‌های زاویه‌دار با لبه پایه‌ای در این فاز نیز وجود دارد که در شوش نیز مواردی از

آن‌ها در دوره شوش ۴ الف گسترش‌یافته است (Carter 1978, 43:2). این فرم ظروف در فازهای قدیمی‌تر تپه سنجر یافت نشده است. از این فاز یک نمونه سفال با لبه ضخیم به بیرون برگشته یافت شده که سطح روی آن تخت است و بر روی شانه آن زبانه‌ای قرار دارد (شکل ۴:۲۳). این فرم سفال‌ها که بعدها در دوره‌های ایلامی نیز بسیار گسترش می‌یابد، در تپه سنجر از این مرحله آغاز شده است؛ باوجوداین خمیره آن‌ها نخودی مایل به قهوه‌ای بوده و بافت‌شان با داشتن فقط آمیزه ماسه با بافت نمونه‌های جدیدتر متفاوت است. اگرچه هیچ‌گونه موارد مشابهی از این فرم در لایه‌های قدیمی‌تر از دوره شیماشکی شوش به دست نیامده، اما در بررسی‌های رامهرمز نیز به مواردی از آن در دوره آغازایلامی اشاره شده است (Alizadeh 2014).

در برخی موارد این‌گونه سفال‌ها، پوششی با دست مرطوب به‌صورت منظم بر روی آن کشیده شده و پوشش داخلی آن‌ها از گچ سفید بوده است. ساغر‌ها با لبه پایه‌ای گرد شده نیز وجود دارند (شکل ۴:۱۸) که در دوره شوش ۳ رایج بوده است (آلدن ۱۳۸۱، شکل ۴۲:۱۳). سفالی ظریف با ابعاد کوچک و مقطع نازک نیز وجود دارد که رنگ آن نخودی بوده (شکل ۴:۲۰) و مشابه دوره شوش ۳ است (آلدن ۱۳۸۱، شکل ۴۲:۱۳). خمیره‌هایی بدون گردن با لبه ضخیم پایه‌ای و دهانه باز نیز یافت شده (شکل ۴:۱۵) و علاوه‌براین فنجان‌ی گود نیز به‌دست‌آمده است (شکل ۴:۲۲).

فاز ۱۳ که آخرین مرحله آغازایلامی است، شامل توده عظیمی از دیوار خشتی با خشت‌های متنوع در ابعاد مختلف و آوار خشت و بقایایی از قیر است. خشت‌های این دیوار به رنگ قهوه‌ای روشن و ملات بین آن‌ها خاکستری است که در لابه‌لای این ملات‌ها، مقادیر زیادی زغال و دانه‌های زغال شده گندم وجود دارد. سفال‌های این فاز نیز تداومی از سنت کاسه‌ها و خمیره‌های دوره آغازایلامی است که معمولاً از گونه‌های دهانه باز هستند. نمونه‌هایی از تزئینات نقش‌کننده شانه‌ای (شکل ۴:۳۱) و نقش‌برجسته طنابی (شکل ۴:۳۰) نیز یافت شده است.

فاز ۱۲ شامل مجموعه‌ای از انباشت‌های خاک است که بر روی دیوارهای فاز سیزدهم ریخته شده و در بین آن‌ها، سازه‌هایی مانند گودال زباله و همچنین اجاقی وجود دارد که دارای بافتی سخت و نارنجی‌رنگ است. شاخصه این فاز، ظهور سفال‌هایی با فرم و تزئینات متفاوت از مراحل قدیمی‌تر است که بیشتر مشابه با فرم سفال‌های دوره ایلامی است؛ ظروفی با تزئینات طنابی‌شکل که پوشش رقیق قهوه‌ای بر سطح بیرونی آن‌ها ایجاد شده و سطح درونی‌شان خشن و بدون پوشش است (شکل ۴:۳۴) یا سفال‌های قرمز یا صورتی با آمیزه مخلوط شن و گیاهی نیز وجود دارد. نمونه دیگری با نقش‌کننده شیاری (شکل ۴:۳۶) که سطح درونی ظرف خشن و ناهموار شده است. بیشتر سفال‌ها، دارای خمیره‌ای صورتی‌رنگ است و در برخی موارد این خمیره قرمز با دربردارنده پوشش (اسلیپ) غلیظ نخودی در بیرون و درون است.

گونه‌ای دیگر از ظروف این مرحله، با خمیره‌های نخودی روشن است که تاکنون در فازهای قبلی دیده نشده است. نمونه‌ای از این سفال‌ها که با فرم کاسه است و لبه آن متمایل به بیرون گرد شده با بافتی ظریف، آمیزه ماسه ریز و پوشش رقیق بر روی بدنه نیز به‌دست‌آمده است (شکل ۴:۳۲). این پوشش در داخل حالتی گل‌آلود دارد. البته این خمیره‌های نخودی‌رنگ در بعضی موارد متمایل به سبز نیز می‌شوند. یک مورد خمیره دهانه باز با لبه یقی‌شکل (Collared) به رنگ نخودی مایل به سبز و آمیزه یکدست شن و ماسه پیدا شده

است (شکل ۴:۲۴). کف ظروف نیز با فرم تخت وجود دارد که به صورت زیرنخ‌بر است و آمیزه آن ذرات ریز ماسه و گچ با تخلخل زیاد با خمیره‌ای به رنگ قهوه‌ای تیره است (شکل ۴:۳۵).

فاز ۱۱ نیز شامل انباشت‌های خاک نرم و اسفنجی‌شکل، خاکستر و خاک‌های سوخته‌ای است که گودال خاکستر نیز در بین آن‌ها مشاهده شده است. تغییر مهم در مجموعه سفالی این فاز در فرم لبه ظروفی است که مربوط به خمیره‌های بزرگ می‌شود و معمولاً از گونه لبه پایه‌ای افقی هستند (شکل ۴:۴۳). بسیاری از این خمیره‌ها از نظر بافت و رنگ خمیره با نمونه‌های پیشین تفاوت دارند و گرایش آن‌ها به سمت سفال‌های دوره ایلام قدیم است که در شوش نیز هم‌زمان با اکد قدیم یافت شده‌اند (Steve and Gasche 1971, pl.12:27). خمیره آن‌ها یکدست با آمیزه شن متوسط و ریز آمیخته بوده که پوششی رقیق بر روی آن‌ها ایجاد شده و معمولاً به رنگ نخودی هستند.

گونه جدید دیگر این فاز، خمیره‌های دهانه بسته با همین نوع بافت نخودی رنگ است که لبه آن‌ها پایه‌ای با گردن بلند می‌باشد (شکل ۴:۴۴). فرم‌های مختلفی از این گونه لبه ظروف گردن‌دار در کاوش‌های کارگاه (ب) گیرشمن یافت شده که از دوره آغاز شیماشکی به بعد مرسوم می‌شوند (Gasche 1973, pl.36). علاوه بر این نمونه‌هایی مشابه اما با گردن کوتاه‌تر در کاوش‌های آکروپل نیز یافت شده که حفاران، آن را هم‌زمان با اکد قدیم دانسته (Steve and Gasche 1971, pl.12:4,19) و در شهر شاهی از دوره شوش ۵ الف در لایه‌های ۶-۵ (Carter 1978, fig.46:5) تا دوره شوش ۵ ب در لایه‌های ۴ تا ۳ به دست آمده است (Carter 1978, fig.46:7, 1979: 452, 1981, fig.50:11). بافت چنین سفال‌هایی با فرم کف زیرنخ‌بریده تخت هستند که شاخصه کف‌های دوره ایلامی می‌شوند. چنین بافت سفال‌هایی دارای نقوش کنده شانه‌ای نیز هستند.

در بین سفال‌های این فاز، ظروفی با خمیره قرمز و صورتی یافت شده که تداومی از ظروف قرمز دوره‌های پیشین بوده‌اند. با این حال بافت آن‌ها ظریف‌تر و آمیزه‌شان ریزتر شده است. برخی از آن‌ها خمیره‌هایی با لبه پایه‌ای هستند (شکل ۴:۳۷). نمونه‌های اولیه مشابه این ظروف، البته با فاصله زیاد شیارها از دوره قبل از شیماشکی تولید می‌شده که در شوش از دوره اکد قدیم (Steve and Gasche 1971, pl.12:5) و یا شوش ۴ ب (Carter 1978) به دست آمده‌اند. بدنه آن‌ها دارای شیارهای افقی و موازی بوده که گاهی بین آن‌ها، شیارهای زیگزاگی و مواج وجود دارد (شکل ۴:۴۰) و بافت و رنگ خمیره آن‌ها مشابه قبلی است. سفال‌هایی با همین بافت خمیره صورتی و پوشش نخودی غلیظ در سطح بیرونی است که دارای نقوش طنابی هستند (شکل ۴:۳۹). چنین فرمی در بعضی نمونه‌ها با رنگ قهوه‌ای تیره منقوش شده است (شکل ۴:۳۸). این گونه سفال منقوش با آمیزه ماسه ریز و متوسط با فرم عمودی، بریده شده که در بخش فوقانی لبه منقوش شده است. کاسه‌ای با لبه پایه‌ای جدید نیز وجود دارد (شکل ۴:۴۱) که نمونه‌های مشابه آن از شوش، هم‌زمان با اکد جدید تولید شده است (Steve and Gasche 1971, pl. 5:10).

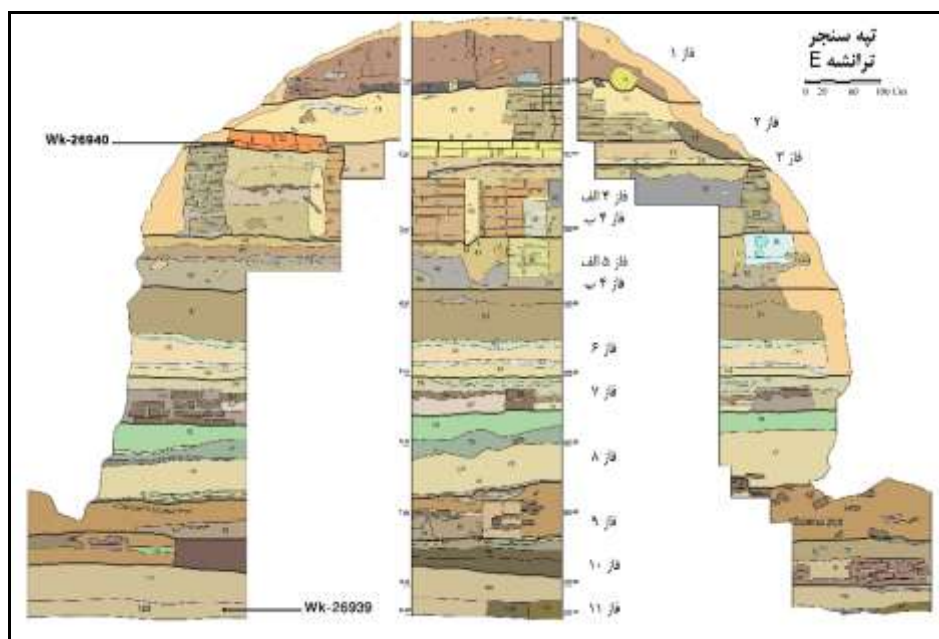
فاز ۱۰، دیواری است که با چینش دو ردیف در کنار هم در گوشه گمانه در فضایی ۲×۲ متر ساخته شده است. طول این دیوار ۱۳۰ سانتیمتر است و ابعاد خشت‌ها، ۱۵×۲۵×۲۵ سانتیمتر می‌باشد. علاوه بر این دیوار، انباشت‌های خاک نیز این مرحله را تشکیل داده است. در این مرحله نیز سفال‌هایی با لبه ضخیم که به شکل پایه‌ای افقی هستند تولید شده است (شکل ۴:۴۷). ظروفی با لبه متمایل به بیرون گرد نیز وجود دارند (شکل ۴:۴۵ و ۴:۴۸) که دارای آمیزه گیاهی هستند و به رنگ نخودی تا نخودی مایل به سبز درآمده‌اند. بدنه برخی از

این ظروف به صورت نواری و شیارهایی است که سطح بیرونی آن‌ها را به شکل ناودانی درآورده است. کف‌های شاخص ایلامی به صورت حلقوی و زیرنخبر با آمیزه گیاهی از این مرحله به دست آمده است. بدنه‌های قهوه‌ای با سطح بیرونی صاف شده و فرم بشکه‌ای که دارای شانه‌ای تورفته هستند (شکل ۴:۴۶) و در برخی موارد بدنه‌هایی که سطح درونی‌شان سفید شده و گچ‌اندود هستند شناسایی شده است.

فاز ۹ مجموعه‌ای دیگر از انباشت‌های رسوبی است که بقایایی از خاکستر و خاک‌های سبزرنگ نیز در بین آن‌ها دیده می‌شود. مهم‌ترین یافته این مرحله، مهر استوانه‌ای است که در لایه‌های خاک‌های انباشتی یافت شده است (شکل ۱۰). مجموعه سفالی شناسایی شده از این مرحله شامل تغییراتی است که در بافت و خمیره سفال دیده می‌شود. خمره‌های بزرگ دوره ایلامی در این مرحله نیز دیده می‌شود که بعضی از آن‌ها با لبه پایه‌ای گرد دارای زبانه‌ای در زیر لبه هستند که شاخص این دوره محسوب می‌شوند (شکل ۴:۵۰). خمیره این ظروف به رنگ نخودی مایل به سبز است که دارای آمیزه گیاهی هستند. بعضی از این سفال‌ها به رنگ قهوه‌ای هستند (شکل ۴:۵۳). علاوه بر این لبه‌هایی که سطح فوقانی آن‌ها مقعر و ناودانی شکل بوده نیز وجود دارند (شکل ۴:۴۹) که پیشینه ساخت آن‌ها به پیش از شیماشکی، در دوره اکد قدیم و با فرم خمره دهانه بسته برمی‌گردد (Steve and Gasche 1971, pl.12:2).

۴. مدارک باستان‌شناسی گمانه E

گمانه E که در بخش شمالی تپه قرار دارد، به صورت تقریباً پله‌ای بوده و دربردارنده ۱۱ فاز استقرار است (شکل ۵) که تا عمق ۸/۵ متری آن کاوش شده است. اگرچه هنوز چندین متر لایه فرهنگی قدیم‌تر آن کاوش نشده، با این حال پایین‌ترین لایه‌های موجود یافت شده مربوط به دوره ایلام قدیم است که در اینجا مورد بحث قرار خواهد گرفت. این لایه‌ها شامل فازهای استقرار ۱۱ تا ۸ است که متعلق به دوره اوایل شیماشکی بوده و فازهای فوقانی‌تر متعلق به اواخر شیماشکی و سوکل مخ می‌شود.



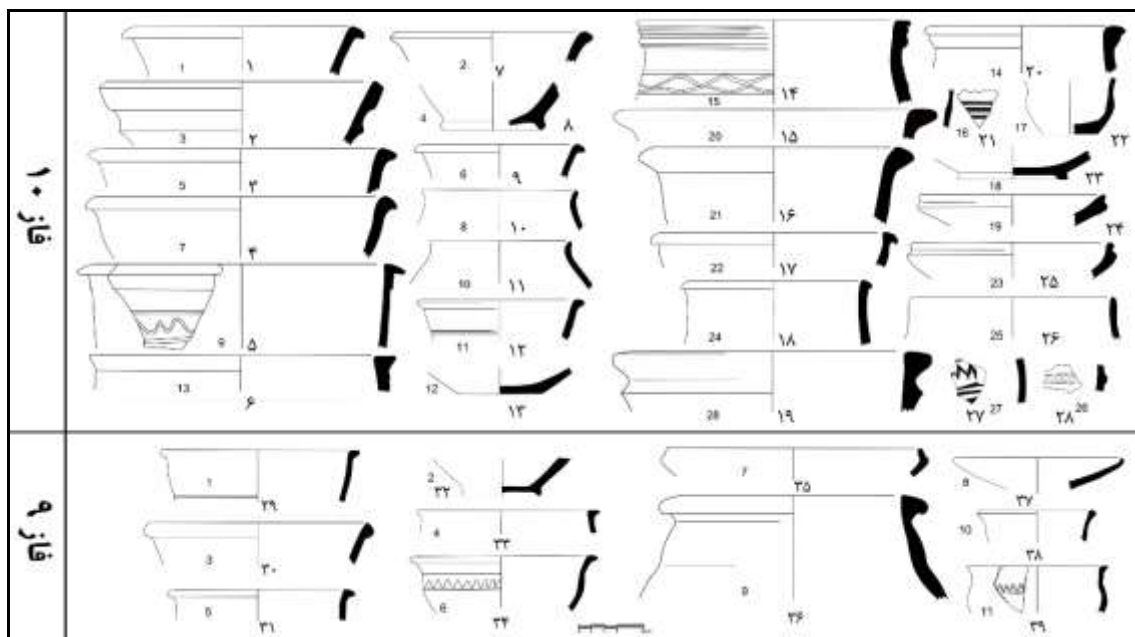
شکل ۵: برش لایه‌نگاری گمانه E

فاز ۱۱، پایین‌ترین مرحله استقرار شناسایی شده از گمانه E است که شامل توده‌ای خشتی و بقایای آواری است. این توده خشتی به ابعاد و اندازه‌های مختلف دارای سطح همواری است که در کل فضای ۲×۲ متر گمانه گسترده یافته است. بر روی این توده خشتی، دیواری با ضخامت میانگین ۵۵ سانتیمتر احداث شده که در وسط فضای گمانه امتداد یافته است. این دیوار دارای سه ردیف خشت است که تنها دو رج از آن باقیمانده است. با توجه به اینکه فاز ۱۱، شامل سطوح فوقانی سازه‌ای خشتی است که ما قسمت‌های پایینی آن را کاوش نکرده‌ایم و تنها به پاک‌سازی بقایای دیوار و خشت‌ها پرداخته‌شده؛ بنابراین مواد فرهنگی قابل توجهی مانند سفال از این لایه به دست نیامده و به نظر می‌رسد که با فاز ۱۰ بدون وقفه زمانی ادامه داشته باشد. بنابراین مواد سفالی فاز ۱۰ می‌تواند تداوم یافته بقایای فاز ۱۱ نیز بوده باشد.

فاز ۱۰ شامل انباشت‌های خاک و چندین گودال همراه با آوار خشتی و بقایایی از قطعات خشت‌هایی است که به‌صورت پراکنده وجود دارند. البته بقایایی از دیوارک‌های پراکنده نیز شناسایی شده که بسیار تخریب شده‌اند. این مرحله در فضای ۲×۲ متر گمانه قرار گرفته است. مهم‌ترین فرم ظروف سفالی این مرحله، خمره‌ها، ساغرها و کاسه‌هایی است که در دوره ایلام شاخص بودند و بافت خمیره آن‌ها قابل تفکیک با دوره‌های قبل است. خمره‌های دهانه بازی که در این مرحله ساخته می‌شدند، در اندازه‌های مختلف هستند که برخی از آن‌ها با لبه‌های پایه‌ای شیب‌دار (شکل ۶:۵) یا تخت (شکل ۶:۶)، دارای نقوش کننده شیاردار موازی و موج هستند. این فرم لبه‌ها در حفاری لایه‌های آکروپل شوش هم‌زمان با دوره اور ۳ به‌دست آمده است (Steve and Gasche 1971, pl.3:8). شاخص‌ترین فرم لبه ظرف که در این دوره رواج می‌یابد، لبه‌هایی نواری شیاردار پیچیده‌ای است که بدنه آن نیز دارای شیارها و خطوط افقی و موج کننده بوده و خمیره آن، قرمز مایل به قهوه‌ای است (شکل ۶:۱۴). این فرم شاخص دوره شیماشکی در کاوش‌های مختلف شوش توسط گیرشمن (Gasche 1973, pl. 16:11) از لایه‌های VI و VII کارگاه B، توسط استو و گاش (1971, pl.3:8) در اکروپل و توسط کارتر (1978, fig.47:8) مربوط به دوره VB شهرشاهی یافت شده است. ساغرهایی نیز وجود دارند که دارای لبه نواری بوده (شکل ۶:۲) و برخی موارد لبه‌ای نیشگونی دارند و فرم آن‌ها کم گود است (شکل ۶:۲۶).

دو قطعه سفال منقوش از این فاز به‌دست آمده که نقش آن‌ها به رنگ قرمز تیره بر روی زمینه قهوه‌ای است و شامل خطوط موازی (شکل ۶:۲۱) یا همراه با خطوط زیگزاگ (شکل ۶:۲۷) است. آمیزه این سفال‌ها ماسه ریز و متوسط است که البته بافتی متفاوت از سفال‌های پیش‌ازتاریخی دوران شوشان داشته است، چنانکه یک قطعه سفال با خمیره قهوه‌ای روشن است که بر روی سطح بیرونی آن پوشش غلیظ نخودی کشیده شده و بر روی آن نقوش قهوه‌ای تیره به سبک شوشان جدید درآورده شده است. نمونه‌های مشابه سفال منقوش شیماشکی از لایه VII کارگاه B شهرشاهی (Gasche 1973, pl.17:9) و یا از دوره‌های قدیمی‌تر (اکد جدید) (Steve and Gasche 1971, pl.7) وجود دارند. علاوه‌براین تزئینات، از نقوش برجسته انگشتی نیز به تعداد زیادی استفاده شده (شکل ۶:۲۸) که خمیره سفال آن‌ها قهوه‌ای تیره است. سفال‌هایی با پوشش سفید درونی نیز یافت شده است. کف ظروف نیز هم به فرم تخت (شکل ۶:۱۳) و هم حلقوی (شکل ۶:۸ و ۶:۲۳) وجود دارند. کاسه‌ها در ابعاد مختلف همراه با لبه‌های متنوع هستند که در فرم‌های چماقی یا پایه‌ای درآمده‌اند. یکی از جالب‌ترین این کاسه‌ها، دارای لبه‌ای به بیرون برگشته با شیارهای ناودانی‌شکل بر روی

بخش فوقانی‌اش است (شکل ۶:۱۷) که فرم کاملاً مشابه آن فقط در لایه‌های دوره اکد جدید آکروپل (Steve 1971, pl.6:16) and شناسایی شده است. کاسه‌هایی ساده و معمولی نیز وجود دارند (شکل ۶:۱۲، ۶:۴ و ۶:۹) که قابل‌مقایسه با نمونه‌های دوره VB شوش (Carter 1978, fig.47:4) هستند. کاسه‌ای کوچک و کم‌عمق که لبه آن متمایل به بیرون و زائیده‌دار شده (شکل ۶:۲۵) می‌تواند گونه شاخص این فاز باشد. بافت سفال‌های این مرحله، بیشتر از نوع سفال‌های نخودی و قهوه‌ای در طیفی از روشن تا تیره با آمیزه ماسه (درشت تا ریز) و شن است که در برخی موارد دارای ذرات سفیدرنگ آهک نیز هستند.



شکل ۶: طرح سفال‌های گمانه E

فاز ۹ یکی از جالب‌ترین پدیده‌های مکشوفه از تپه سنجر است که مشتمل بر فضای آشپزخانه‌ای در محدوده‌ای به وسعت ۳×۲ متر از این گمانه می‌شود (شکل ۷). این فضا شامل دو دیوار خشتی چسبیده به هم، یک تنور نان‌پزی و دو اجاق در کنار هم است. دیوار این آشپزخانه دارای عرض ۵۰ سانتیمتر بوده و دارای خشت‌هایی به ابعاد مختلف که برخی ۳۰×۳۰ و ۳۵×۳۰ سانتیمتر است. تنور دارای قطر ۸۰ سانتیمتر است که با تکنیک فتیله‌ای ساخته شده و ضخامت دیواره آن ۶ سانتیمتر است. یکی از اجاق‌ها، دارای پلان مربع با ابعاد ۳۵×۳۵ سانتیمتر و دیگری دایره‌ای با قطر ۳۲ سانتیمتر است. احداث دیوار در دو مرحله صورت گرفته که ابتدا قطری حدود ۳۵ سانتیمتر داشته و سپس دیواره دیگری با عرض ۱۵ سانتیمتر در بخش داخلی فضای آشپزخانه به قبلی چسبانده شده و تنور ساخته‌اند. تفاوت عمده سفال‌های این مرحله با قبل، در ظهور سفال‌های زیادی با آمیزه گیاهی است که تا دوره‌های بعدی ایلام (سوکل‌مخ) نیز ادامه می‌یابد. علاوه بر این تغییر عمده‌ای در رنگ خمیر سفال رخ داده که مواردی از سفال‌های نخودی مایل به سبز استاندارد دوره ایلام نیز تولید شده است. نمونه‌ای از خمیرهای استاندارد این دوره با لبه چماقی و دهانه بسته و خمیر قهوه‌ای وجود دارد (شکل ۶:۳۶) که آمیزه آن‌ها اگرچه از ماسه ریز است، با این حال در سطح بیرونی و درونی سفال از آمیزه گیاهی استفاده شده است. بر روی بدنه بعضی از این خمیرها، نقش افزوده طنابی استفاده شده است. کاسه‌هایی

با لبه پایهای تولید شده‌اند که برخی دارای نقوش کنده افقی (شکل ۶:۲۹) مانند نمونه‌های شوش (Steve and Gasche 1971, pl.4:6) بوده و بعضی تبدیل به ساغرهایی شده‌اند که نقوش کنده افقی و موج دارند (شکل-های ۶:۶ و ۶:۳۹). خمیره آن‌ها قهوه‌ای بوده اما دارای پوشش سفید شیری‌رنگ هستند. نمونه ظرف شاخص دیگری که در این مرحله رایج شده و مشابه آن از محوطه‌های شوش (Steve and Gasche 1971, pl.2: 2-7; Carter 1981, fig.84:b) و تپه فرخ‌آباد (Gasche 1973, pl.7; Carter 1978, fig.47:1) به‌دست آمده، ساغر بزرگی است که در زیر لبه آن حالت زاویه‌دار شده (Carinated) (شکل ۶:۳۵) و در ابعاد مختلف از دوره شیماشکی تولید می‌شده است.

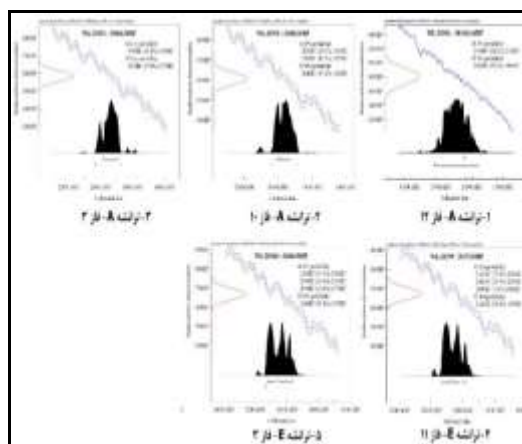
۵. تحلیل گاه‌نگاری

ترتیب توالی و گاه‌نگاری مدنظر درخصوص لایه‌های هزاره سوم پ.م تپه سنجر، در چارچوب تقسیم‌بندی الیزابت کارتر قرار می‌گیرد که البته با توجه به کوچک بودن سطح کاوش‌هایش در شوش، او نیز معترف است که این گاه‌نگاری مراحل و دوره‌ها آزمایشی است و جنبه نهایی ندارد (کارتر ۱۳۷۶: ۷۸). دوره آغازیلامی در دشت شوشان هم‌زمان با دوره شوش ۳ در لایه‌های شوش و محوطه‌های هم‌جوار آن است که با توجه به مطالعات انجام‌گرفته در کارگاه آکروپل I (لوبرون ۱۳۷۶) و شهرشاهی I (کارتر ۱۳۷۶)، این دوره را می‌توان به مرحله شوش ۳ الف، ۳ ب، و ۳ ج تقسیم‌بندی نمود. این دوره که زمانی بین ۳۱۰۰ تا ۲۶۰۰ پ.م را پوشش می‌دهد، در فازهای استقرار ۱۶ تا ۱۳ گمانه A نمود یافته است. البته این چهار فاز سکونت در تپه سنجر را به‌سختی می‌توان همانند شوش تفکیک کرد؛ زیرا که در تمام این فازها شواهدی از انواع مختلف سفال‌های مراحل شوش ۳ یافت شده است. سفال پوشیده با آبرنگ قرمز که در لایه‌های ۱۸ تا ۱۳ شهرشاهی یافت شده (کارتر ۱۳۷۶: ۷۶)، در موارد اندکی در لایه‌های سفال‌های فاز ۱۶ و ۱۵ گمانه A نیز دیده می‌شود.

شاخصه فازهای استقرار دوره شوش ۳ تپه سنجر در گمانه A، حجم زیاد معماری خشتی است که در عمق ۸ تا ۹/۵ متری این گمانه شناسایی شده است. هنوز شواهدی از لایه‌های استقرار این دوره از گمانه E به دست نیامده؛ اما این احتمال وجود دارد که با کاوش در پایین‌ترین لایه‌های این گمانه تا خاک بکر شناسایی شود.



شکل ۷: فضای آشپزخانه‌ای فاز ۹ گمانه E



شکل ۸: نمودار نتایج آزمایش رادیو کربن نمونه‌های حاصل از کاوش‌های تپه سنجر

فاز دوازدهم گمانه A، با ظهور گونه‌ای سفال‌های جدید روبرو است که ویژگی آن‌ها، سفال‌های نخودی رنگ با بافتی متفاوت از مراحل قدیم‌تر است و می‌تواند قابل‌مقایسه با نمونه‌های به‌دست‌آمده از سفال‌های دوره شوش ۵ باشد (Carter 1980). فقدان گونه‌های سبک سلسله‌های قدیم در بین‌النهرین دلالت بر این امر دارد که این دوره، یعنی شوش ۴ در تپه سنجر شناسایی نشده و احتمالاً ما با یک وقفه طولانی‌مدت از اواسط دوره شوش ۳ (آغاز ایلامی) تا شوش ۴ (ایلان قدیم ۱ یا اوان) به مدت تقریباً ۶۰۰ سال روبرو باشیم.

نتایج حاصل از تاریخ‌گذاری رادیوکربن در تپه سنجر، چنین تحلیلی از وضعیت استقرار در این دوره را تأیید می‌کند (شکل ۸). یک نمونه زغال (Wk-26936) که از لوکوس ۶۱ مربوط به فاز دوازدهم گمانه A برای تاریخ‌گذاری انتخاب شده بود (شکل ۸:۱ و شکل ۳)، محدوده زمانی ۲۶۰۰-۱۹۰۰ ق.م را با احتمال ۹۵٪ و دیگری ۲۴۶۰-۲۱۳۰ ق.م با احتمال ۶۸٪ عرضه داشته است. دامنه زمانی تاریخ اول به‌قدری زیاد است که چندان به کار نمی‌آید؛ اما با مقایسه نمونه‌های سفالی و تبدیل متوسط زمان آغازین این نمونه زغال، می‌توان فرض داشت که لایه‌های این دوره مربوط به دوره‌ای بین ۲۲۰۰ تا ۲۱۰۰ ق.م هستند. فقدان لایه‌های استقرار دوره شوش ۴ یا همان مرحله سلسله‌های قدیم در تپه سنجر، مشابه وجود وقفه‌ای است که در لایه‌های تپه فرخ‌آباد در دهلران (Wright 1981) و لایه‌های تل‌ملیان در فارس (Sumner 2003) اشاره شده است. در مرحله بعد، تپه سنجر وارد دوره‌ای کاملاً تثبیت‌شده مربوط به شوش ۵، هم‌زمان با سلسله شیماشکی شده است. اگر فاز ۱۲ گمانه A با یک وقفه زمانی طولانی‌مدت با دوره‌های قدیم‌تر روبرو است، اما در مراحل بعدی جدیدتر با آهنگ تدریجی تغییرات در فرهنگ سفالی و توالی لایه‌های فرهنگی روبرو هستیم. فاز ۱۱ را می‌توان هم‌زمان با لایه‌های ۷ و ۶ شهرشاهی (Carter 1980) و همچنین لایه ۱ کاوش‌های استو و گاش در آکروپل (1971) دانست. گرایش بیشتر سفال‌های این دوره، به نمونه‌های ایلامی است که بعدها در لایه‌های کارگاه B شهرشاهی مورد کاوش گیرشمن (Gasche 1971) نمودار شده است. با این حال هنوز به مرحله شیماشکی نرسیده است.

مجموعه سفالی فاز ۱۱ گمانه A بسیار زیاد قابل‌مقایسه با مواد یافت شده از فاز ۱۰ گمانه E است و همگونی قابل‌ملاحظه‌ای در بافت و فرم سفال‌های هر دو گمانه دیده می‌شود. این فاز که شامل توده‌ای از انباشت‌ها و خاکستر بوده، درست بر روی فاز ۱۱ گمانه E قرار گرفته که در حقیقت پایین‌ترین مرحله معماری شاخص این گمانه در عمق ۸/۳۰ متری بوده است (شکل ۵). با احتمال اینکه سفال‌های اندک و غیرشاخص مکشوف از انباشت خاکی لوکوس ۱۱۹ بر روی معماری فاز ۱۱ مربوط به این مرحله باشند، می‌توان فرض دانست که فاز ۱۱ گمانه E، مرحله اولیه ورود سکونت در بخش‌های شمالی تپه سنجر در دوره آغاز شیماشکی بوده است. این فرض را می‌توان با اتکا به تاریخ‌گذاری رادیوکربن یک نمونه زغال (Wk-26939) (شکل ۸:۴) از لوکوس ۱۲۳ (پایین‌ترین لوکوس در فاز ۱۱ گمانه E) ثابت کرد که محدوده زمانی آن با احتمال ۹۵٪ بین ۲۱۴۰ تا ۱۹۵۰ پ.م و با احتمال ۶۸٪ بین ۲۱۴۰ تا ۲۰۸۰ پ.م ارائه نموده است. درواقع تاریخ زمانی مناسب برای این مرحله را بین ۲۱۰۰ تا ۲۰۰۰ ق.م که می‌تواند هم‌زمان با اواخر اور ۳ و پیدایش سلسله شیماشکی باشد (پاتس ۱۳۸۵: ۲۰۵). احتمال اینکه در زیر فاز ۱۱ گمانه E، ما با شواهدی از دوره‌های قدیمی‌تر از شیماشکی روبرو شویم دور از انتظار نیست. ممکن است با توجه به واقع شدن لایه‌های دوره شوش ۴ در دامنه‌های تپه پیش‌تاریخی سنجر (گمانه A)، توقع وجود شواهد زیادی از این دوره در بخش جنوب مرکزی تپه نداشت؛ اما

لایه‌های زیرین فاز ۱۱ گمانه E احتمالاً دربردارنده بخش زیادی از استقرار دوران پیش از شیماشکی هستند که می‌تواند دال بر گسترش شهر سنجر تا بخش‌های شمالی باشد.

شکل ۹: جدول گاهنگاری مراحل فرهنگی ظهور ایلام (هزاره سوم ق.م)

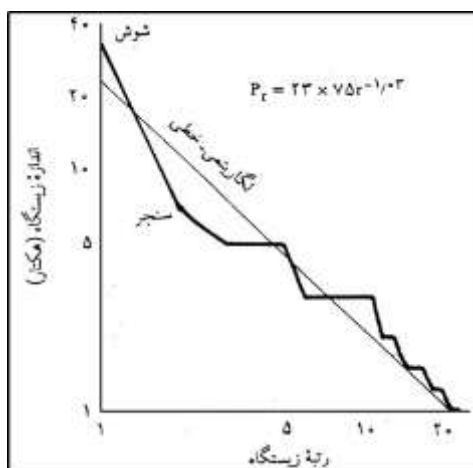
تاریخ پیش از میلادی	دوره فرهنگی	تپه سنجر		توالی فرهنگی شوش	لایه نگاری شوش			بین النهرین
		تراشیده E	تراشیده A		شهرشاهی ۱	آزرویل ۱	استو و گاتس	
۱۹۰۰		فاز ۹	فاز ۹	شوش ۵ ب				پایل قدیم
۲۰۰۰	ایلام قدیم (شیماشکی)	فاز ۱۰	فاز ۱۰					ایسن‌الارما
۲۱۰۰		فاز ۱۱	فاز ۱۱				۵ الف ۶ ب ۶	اور ۳
۲۲۰۰		فاز ۱۲	۲	شوش ۵ الف			۷	
۲۳۰۰							۸	مرحله ۱ (آکدی نو)
۲۴۰۰	ایلام قدیم (ایوان)			شوش ۴ ب			۹ الف ۹ ب ۹ ۱۰ ۱۱	مرحله ۲ (آکدی نو)
۲۵۰۰							۱۲	مرحله ۳
۲۶۰۰	سلسله‌های قدیم	وقفه		شوش ۴ الف	۱۳	۱۴	۱۵ ۱۶ ۱۷	مرحله ۴ لایه ۵ الف لایه ۴ ب
۲۷۰۰				شوش ۳ ج	۱۸	۱۹	۲۰	
۲۸۰۰				شوش ۳ ب	۲۱ ۲۲ ۲۳	۲۴ الف ۱۴ ب ۱۳ الف ۱۵ ب ۱۵	۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸	سلسله‌های قدیم ۲
۲۹۰۰		فاز ۱۳						آغاز سلسله‌ها
۳۰۰۰		فاز ۱۵						سلسله‌های قدیم ۱
۳۱۰۰	آغاز ایلامی	فاز ۱۶		شوش ۳ الف	۲۹ ۳۰	۳۱ ۳۲		جمعیت نصر

سفال‌های فاز ۱۰ گمانه E بسیار مشابه نمونه‌های یافت شده از فاز ۱۰ گمانه A است. زیرا که موارد زیادی از ظروف نخودی مایل به سبز با آمیزه گیاهی در هر دو فاز رایج می‌شود. بر اساس نمونه زغال انتخاب‌شده (Wk-26935) (شکل ۸:۲) برای تاریخ‌گذاری رادیوکربن از لوکوس ۵۰ گمانه A، محدوده زمانی با احتمال ۹۵٪ بین ۲۰۴۰ تا ۱۸۸۰ پ.م و با احتمال ۶۸٪ بین ۲۰۲۰ تا ۱۹۲۵ پ.م را می‌توان برای این مرحله برآورد کرد. بنابراین شکی نیست که این دوره در هر دو گمانه مربوط به اوایل شیماشکی بوده و بدون وقفه زمانی از لایه‌های زیرین تداوم‌یافته است؛ البته پاتس (۱۹۹۹: ۲۳۸) معتقد است که تشخیص وقفه روشنی بین دوران اکد جدید و اور ۳ که شوش در زیر سلطه بین‌النهرین بوده و مرحله‌ای که شوش در برابر نیروهای شیماشکی به رهبری کیندتو یا یکی از جانشینانش شکست‌خورده، به لحاظ باستان‌شناسی ناممکن است. با این حال به آثار معماری کارگاه B شهرشاهی نیز اشاره می‌کند که ممکن است این تمایز را نشان دهد.

در فاز ۹ گمانه A و فاز ۹ گمانه E با تداوم منظمی از لایه‌های دوره شیماشکی روبرو هستیم که سنت‌های سفالی این دوره به فرم‌های استاندارد خود می‌رسند. مراحمی که هم‌زمان با لایه‌های ۵B شهرشاهی (Carter 1978, 1980) و کارگاه B شهرشاهی (Gasche 1973) تشکیل شده است و این دوره تا چندین فاز بعدی نیز تداوم‌یافته است. از بین اشیای یافت شده از فاز ۹ گمانه A، یک نمونه مهر استوانه‌ای از جنس سنگ صابونی سیاه‌رنگ یافت شده که به ظرافت تمام حکاکی شده است (شکل ۱۰). این گونه مهر که درواقع منتسب به سبک

حکاکی شاخصی است که پیش‌ازاین، پیر آمیه آن را «ایلامی رایج» نامیده (Amiet 1994) و اینک «انسانی» خوانده می‌شود، بر اساس مدارک مکتوب در یک مورد می‌توان به ابرتی یا ابرت دوم ربط داد. از عبارت انسانی بدین دلیل استفاده می‌شود که اصل مهرهایی از این نوع در لایه‌های اوایل هزاره دوم پ.م در تل‌ملیان (انسان باستانی) نیز به‌دست‌آمده است (پاتس ۱۹۹۹: ۲۴۰). بسیاری از این مهرهای استوانه‌ای که به سبک ایلام قدیم معروف‌اند، در ارائه کلی صحنه‌های پرستش شباهت به مهرهای دوران بابل قدیم دارند و از صحنه‌های دوران سلسله سوم اور به ارث برده‌اند (پرادا ۱۳۵۷: ۴۹).

صحنه حکاکی شده بر روی مهر از گونه نیایش و پرستش است که بسیاری از نقوش شاخص این دوره را در برگرفته است. بر روی این مهر با دو روبرو هستیم که یکی بالباس بلند و ساده بر روی تختی نشسته و احتمالاً خداست. دارای کلاه با لبه جلوآمده است. مقابل او، نیایشگری بالباس کوتاه و کلاهی گرد و جلوآمده ایستاده است. در اینجا عناصر نقشی دیگری مختلط از فرهنگ ایلامی و بین‌النهرینی دیده می‌شود که شامل یک هلال ماه در بالای صحنه روبروی صورت هر دو شخص، دوستاره در پایین و درختی که احتمالاً نخل است در پشت سر مرد ایستاده ایجادشده است. نقش درخت در گوشه مهر، یکی از خصوصیات مهرهای ایلامی است که تعداد زیادی از آن در شوش به‌دست‌آمده است (پرادا ۱۳۵۷: ۴۹) و در بین‌النهرین درخت خرما نماد خدای «تموز» یا الهه کشاورزی و گیاهان است. هلال ماه نیز همانند بسیاری از مهرهای ایلام، بر روی این مهر نمادی از خدای «سین» بین‌النهرینی یا خدای «ناپیر» ایلامی است. ستاره‌ها نیز نمادی از خدای ایشتر می‌تواند باشد که بسیاری از این نقوش حتی تا دوره ایلام میانی نیز تداوم‌یافته است. بین شخص نشسته و درخت، شیء بلند جالب‌توجهی مانند عودسوز وجود دارد که احتمالاً مشابه صحنه بعضی از مهرهایی است که شی‌ای مانند چلچراغ البته با متفاوت از نمونه موجود را نشان می‌دهد (پرادا ۱۳۵۷: ۵۰).



شکل ۱۱: نمودار رتبه-اندازه‌ای دوره شوش ۴ (شاخت ۱۳۸۱)



شکل ۱۰: مهر استوانه‌ای یافت شده از فاز ۹ گمانه A

۶. تعاملات فرهنگی منطقه‌ای

در دوره آغازایلامی یا شوش ۳، جمعیت استقرار یافته در دشت شوشان بسیار اندک و در یک شهرکی بنام شوش تمرکز یافته بود (آلدن ۱۳۸۱: ۳۱۶). در این دوره قسمت‌های وسیعی از منطقه به‌ظاهر کاملاً متروک شده و

به نظر می‌رسد که فقط محوطه‌های بسیار کمی استقرار دائم داشته‌اند. درواقع هیچ‌گویی از سازمان سیاسی منطقه‌ای و الگوهای سلسله‌مراتب مکانی به چشم نمی‌خورد که همه این ویژگی‌ها، تغییراتی در سازمان سیاسی منطقه‌ای و الگوهای معیشتی را نشان می‌دهد (آلدن ۱۳۸۱: ۳۲۳). شوش در دوره آغازیلامی حدود ۱۱ هکتار وسعت داشته که تمام آکروپل و دو هکتار از بخش غربی شهرشاهی را شامل می‌شده است. در این دوره شوش تنها محوطه بزرگ دشت بوده و اکثر محوطه‌های دیگر کوچک در حد یک هکتار یا کمتر از این بودند که یا فقط به مدت کوتاهی استقرار یافتند یا گه‌گاه گروه‌هایی در آن توقف می‌کردند (آلدن ۱۳۸۱: ۳۲۳). باین‌حال محوطه شوش نقش تازه‌ای پذیرفت و به‌عنوان بندری تجاری و مکانی کم‌وبیش بی‌طرف برای انجام معامله بین تاجران دو نهاد سیاسی همسایه (زاگرس و بین‌النهرین) شد (Alden 1982).

اگرچه کاوش در لایه‌های آغازیلامی سنجر، بسیار محدوده بوده و تاکنون هیچ‌آثاری از گل‌نشته‌های این دوره مشابه با محوطه‌های دیگر مانند شوش، تپه یحیی، ملیان، شهرسوخته، سفالین، ازبکی، سیلک، گودین و تل‌گسر (Dahl et al., 2013) به دست نیامده، اما مطالعات گسترده آینده در این محوطه می‌تواند احتمال کشف چنین اشیایی و درنتیجه تعاملات بازرگانی با شوش را تأیید نماید. گمانه‌زنی‌های سال ۱۳۹۴ در بخش شرقی تپه بزرگ مرکزی سنجر (سرداری ۱۳۹۴)، شواهدی از لایه‌های دوره آغازیلامی را آشکار ساخته که نشان می‌دهد تپه سنجر در این دوره، روستایی دست‌کم با سه هکتار وسعت بوده است. تپه سنجر که در دوره آغازیلامی یکی از شمالی‌ترین استقرارهای دشت بوده، می‌توانسته نقش کلیدی در ارتباطات بازرگانی با مسیر ارتباطی شمالی به سمت زاگرس مرکزی (Young and Weiss 1975) و دشت دهلران (Wright 1981; Wright and Neely 2010) ایفا کرده باشد. اگرچه در تحلیل‌های آلدن (۱۳۸۱: ۳۲۳) استقرارهای کرانه‌های شمالی دشت متروک شده‌اند، اما به نظر می‌رسد که سنجر مرکزی مهم و تأثیرگذار در نحوه انتقال کالا به داخل فلات باقی‌مانده است.

مبحث دیگر، به دیدگاه‌های جدید عباس‌علیزاده (۱۳۸۷: ۶۳) برمی‌گردد که برخلاف نظر آلدن معتقد است شمار اندک و اندازه کوچک استقرارهای این دوره در دشت شوشان را می‌توان نه پیامد خالی از سکنه شدن منطقه؛ بلکه آن را نتیجه فرایندی دانست که شاید بتوان آن را «غیراستقراری شدن» نامید. فرایندی که طی آن بخش اعظم جمعیت، منطقه را برای همیشه ترک نمی‌کنند؛ بلکه به شیوه زندگی کوچ‌نشینی همراه با کشاورزی بازمی‌گردند و بقایای باستان‌شناسی چندانی، جز اثری ناچیز از خود برجا نمی‌گذارند. اینکه واقعاً چه میزان از جمعیت مسکونی دشت شوشان در دوره آغازیلامی و اوایل هزاره سوم پ.م رو به زندگی کوچ‌نشینی آوردند را باید در بررسی‌های دقیق و کاوش محوطه‌های فصلی و هموار و البته گورستان‌های این دوره جستجو نمود که چندان شواهدی از آن‌ها تاکنون در مرکز دشت به دست نیامده و یا دست‌کم به‌عنوان محوطه کوچ-نشینی تفسیر نشده است. اما مسلماً شناسایی گورستان‌های قلعه نثار و بنی‌سرمه در پشتکوه در شمال دشت شوشان (Haerinck 1986)، گورستان ده‌دومن در محدوده سد خرسان ۳ در کهگیلویه در غرب دشت شوشان (ناصری و دیگران ۱۳۹۳: ۴۲۳) و همچنین استقرارهای فصلی در منطقه بختیاری (زاگارل ۱۳) که مواد فرهنگی یافت شده در آن‌ها مشابه با سنت شوش ۴ است، می‌تواند دلالت بر افزایش این جوامع تعبیر شود که فصل زمستان را در دشت شوشان به‌سر می‌برده‌اند. باین‌حال خود علیزاده (۱۳۸۷: ۵۹) معترف است که کانون

فعالیت‌های گسترده کوچ‌نشینی را باید در دشت‌های حاشیه‌ای دهلران و رامهرمز دانست و شمال دشت شوشان را که تپه سنجر نیز در آن واقع شده، بیشتر محل فعالیت‌های کشاورزی و صنعتی بوده است. در دوره سلسه‌های قدیم یا شوش ۴ به نظر می‌رسد که تپه سنجر مسکونی نبوده و هیچ شواهدی از مدارک فرهنگی این دوره از این محل به دست نیامده است. در این دوره حتی کمبود اطلاعات در زمینه متون و گل‌نشته‌ها، تشخیص چگونگی وضعیت شوش را از نظر مراد و ارتباطات با دولت‌شهرهای سومری دشوار می‌سازد (کارتر ۱۳۷۶: ۱۸۱)؛ اواخر این مرحله که همزمان با دوره اوان است، نظام زیستگاهی دشت شوشان تحت نفوذ مرکز شهری شوش بود. این نظام در این دوره حدود ۴۶ هکتار مساحت داشت و شوش بزرگ‌ترین استقرار دشت بوده است. از نظر ساخت (۱۳۸۱: ۳۵۱) دومین استقرار بزرگ در این دوره تپه سنجر است که مساحت آن از اندازه پیش‌بینی شده در این الگو کوچک‌تر بود. او که تپه سنجر را همان زاهارا می‌داند (ساخت ۱۳۸۱: ۳۵۴)، معتقد است که در این دوره، این محوطه تابع شوش بوده؛ درحالی‌که محوطه‌های چغاچهن و دهنو ارتباط قابل پیش‌بینی کمتری با شوش نشان می‌دهند. نام زاهارا که فقط در متون ریموش از پادشاهان اکدی ذکر شده، احتمالاً شهرکی در منطقه ارتفاعات زاگرس، مجاور با مرزهای ایلام و پَره‌شوم بوده است (Bryce 2009: 784) که البته پاتس جای آن را نامعلوم دانسته است (۱۳۸۵: ۱۶۵). شوش در بخش اعظم دوره شوش ۴ تحت تسلط قدرت خارجی بوده و متون اقتصادی و مالی که به زبان اکدی قدیم از اینجا به دست آمده، دفاتر بایگانی و ثبت و ضبط خانواده‌های سومری را نشان می‌دهد که فرستاده‌ها و مأموران مرتباً بین سومر، اکد و شوشان در سفر بودند (کارتر ۱۳۷۶: ۱۸۳)، اما از نظر مواد سفالی نشان می‌دهد که در دوره شوش ۴ یک تغییری از نظر فرم و تزئینات از سبک اکدی بین‌النهرین به گونه‌های بومی صورت گرفته است (Stolper and Carter 1984: 134). الگوی استقرار دلالت بر آن دارد که جمعیت و احتمالاً دستگاه‌های خدمات اداری خیلی بیشتر از آنچه انتظار می‌رود در شوش متمرکز بوده‌اند.

در دوره شیماشکی، شوش بسیار وسیع‌تر از حد انتظار است و تپه سنجر همراه با تپه چارما به عنوان شمالی‌ترین استقرارهای زیرنظر شوش محسوب می‌شدند (ساخت ۱۳۸۱: ۳۵۸). در این دوره شوش تنها شهر در دشت شوشان محسوب می‌شد و دوازده شهر که یکی از آن‌ها تپه سنجر بوده (به وسعت ۴ تا ۱۰ هکتار) و هشت دهکده کوچک (به وسعت کمتر از ۴ هکتار) در سراسر جاده‌های طبیعی که از منطقه عبور می‌کردند پراکنده بودند (کارتر ۱۳۷۶: ۱۸۴). کاوش‌های باستان‌شناسی در تپه سنجر نشان می‌دهد که لایه‌های زیادی به ضخامت دست‌کم ۸ متر در چندین فاز استقرار در وسعتی حدود ۷ هکتار دربردارنده جمعیتی زیاد در این محوطه بوده است. با توجه به تشابهات مواد فرهنگی یافت شده از تپه سنجر، به نظر می‌رسد که شاهان سلسله اور ۳ در بین‌النهرین که نظارت و اداره شوش را در آغاز دوره سلسله شیماشکی در اختیار داشتند، استقرارهایی مانند سنجر را به عنوان مرکزی مهم برای انتقال اجناس گران‌بهای سرزمین‌های مرتفع در نظر داشته‌اند.

۷. نتیجه

تپه سنجر به عنوان یکی از کانون‌های اولیه ظهور ایلامی‌ها، مرکز مهمی برای شناخت زوایای مادی بازمانده از این دوره فرهنگی است. مطالعات لایه‌نگاری که تاکنون در چندین گمانه انجام گرفته، تا حدودی وضعیت لایه‌های فرهنگی و استقرار، وسعت تقریبی و تاریخ زمانی برخی از فازهای دوره آغازایلامی و شیماشکی را در این محوطه مشخص ساخته است. این درحالی است که باوجود کانال‌های آبی در اطراف محوطه، شواهدی از

کوره‌های سفال‌پزی، بناهای یادمانی و استحکامات در برخی فازهای این دوران، می‌تواند محل مناسبی برای فهم سیستم‌های پیشرفته آبیاری و کشاورزی، فعالیت‌های تولیدی و صنعتی، پایگاه‌های نظامی و تجاری در مراحل مختلف هزاره سوم پ.م در این محوطه باشد. در حال حاضر، شواهد موجود از دوره آغاز ایلامی تا دوره ایلام قدیم (شیماشکی) در مرکز تپه در اعماق ۷ تا ۱۰ متری گمانه A قرار دارند، اما لایه‌های گمانه E در شمال تپه با توجه به برش‌های ایجادشده ناشی از تخریب و نابودی لایه‌ها در زمان جنگ، در عمق دو متری واقع شده‌اند (شکل‌های ۵ و ۷) و برای کاوش گسترده مناسب هستند. بنابراین کاوش در چند ترانشه بزرگ در این محدوده، احتمالاً می‌تواند بقایای قابل توجهی مرتبط با فعالیت‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی تپه سنجر آشکار سازد.

چنین به نظر می‌رسد که تپه سنجر را می‌توان هم از منظر فرم شکل‌گیری استقرار و هم چارچوب زمانی، تا حدودی مانند شوش دانست. چنانکه لایه‌های پیش‌ازتاریخی (هزاره پنجم و چهارم پ.م) آن در تپه‌ای پیش‌ازتاریخی تا ارتفاع ۱۸ متر پدیدار شده و سپس از دوره آغازایلامی در دامنه‌ها و اطراف این تپه، به‌صورت مرکزی مهم در شمال دشت شوشان درآمد بود. بعدازاین، هم‌زمان با سلسله‌های قدیم در بین‌النهرین و اواسط هزاره سوم پ.م این محوطه متروک شده و احتمالاً ساکنان آن به ارتفاعات داخل فلات ایران مهاجرت کرده‌اند (آلدن ۱۳۸۱) و یا بنا بر نظر علیزاده (۱۳۸۷) به‌نوعی «نامسکون» شده و رو به سوی زندگی کوچ‌نشینی آورده‌اند. پس از آن شواهدی از استقرار در دوره شیماشکی (شوش ۵) شناسایی شده است. از این زمان به بعد، رشد جمعیت در تپه سنجر روبه فزونی نهاد و تداوم آن در دوره‌های سوکل‌مخ و ایلام میانی، این محوطه را تبدیل به یکی از شهرهای مهم دشت شوشان نمود.

تپه سنجر در شمال شوش در مسیر ارتباطی قرار گرفته که به سمت دهلران و بین‌النهرین راه دارد. از طرف دیگر مسیر دیگری وجود دارد که از اطراف سنجر به سمت خرم‌آباد و زاگرس مرکزی راه داشته است. موقعیت استراتژیک و بین‌راهی این محوطه در شمال شوش را می‌توان با بسیاری از رویدادهای سیاسی-نظامی و تعاملات فرهنگی-اقتصادی جوامع داخل دشت شوشان و به‌ویژه شوش با محوطه‌های دوره گودین ۳ (Henrickson 1984) در داخل زاگرس و همچنین بین‌النهرین در غرب در هزاره سوم پ.م مرتبط دانست. احتمالاً تپه سنجر به‌عنوان پایگاهی بین شوش و مراکز عصر مفرغ لرستان و زاگرس، واسطه خوبی برای تبادل کالا و خدمات بوده است. از جانب دیگر با بروز تهاجمات و یا مهاجرت‌هایی که از بین‌النهرین به سرزمین‌های ایلام و شوش صورت می‌گرفت، باید از مسیر شمالی شوش؛ یعنی همان جاده کنونی دهلران به اهواز عبور می‌کردند که بدون شک تپه سنجر در سر راه این مسیر قرار داشته و می‌توانسته نقش مهمی ایفا کند. بنابراین موقعیت کم‌نظیر این محوطه، باعث تداوم سکونت و گسترش آن برای چندین هزاره شده است.

منابع

- آلدن، جان. ۱۳۸۱، دوره شوش III، در باستان‌شناسی غرب ایران، زیر نظر فرانک هول، ترجمه زهرا باستی، تهران: انتشارات سمت.
- پاتس، دنیل. ۱۳۸۵، *باستان‌شناسی ایلام*، ترجمه زهرا باستی، تهران: انتشارات سمت.
- دولفوس، ژونیو. ۱۳۷۶، *اشغال شوشان در هزاره پنجم و آغاز هزاره چهارم ق. م*، در *شوش و جنوب غرب ایران*، زیر نظر ژان پرو و ژونیو دولفوس، ترجمه هایدو اقبال، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸ - ۱۴۹

سرداری، علیرضا. ۱۳۹۳، تپه سنجر: چشم‌اندازی از یک استقرار طولانی‌مدت در دشت شوشان، مجموعه مقالات همایش بین‌المللی باستان‌شناسان جوان، به کوشش محمدحسین عزیزی خرائقی، مرتضی خانی‌پور و رضا ناصری، تهران: انتشارات دانشکده ادبیات و علوم انسانی و معاونت فرهنگی دانشگاه تهران، صص ۱۶۹-۱۸۶.

سرداری، علیرضا. ۱۳۹۴، گزارش برنامه تعیین عرصه و پیشنهاد حریم تپه سنجر، خوزستان، تهران: مرکز اسناد باستان‌شناسی.

شاخ، رابرت. ۱۳۸۱، فرهنگ‌های تاریخی اولیه، در باستان‌شناسی غرب ایران، زیر نظر فرانک هول، ترجمه زهرا باستی، تهران: انتشارات سمت، ۳۴۰-۳۷۸.

علیزاده، عباس. ۱۳۸۷، شکل‌گیری حکومت عشایری و کوهستانی عیلام، شهرکرد: انتشارات اداره کل میراث فرهنگی، صنایع-دستی و گردشگری چهارمحال و بختیاری.

لوبرون، آلن. ۱۳۷۶، شوش، کارگاه کاوش «آکروپل»، در شوش و جنوب غرب ایران، زیر نظر ژان پرو و ژنویو دلفوس، ترجمه هایده اقبال، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۴۹-۷۰.

ناصری، رضا، مهرداد ملکزاده، سعدی سعیدیان، مرتضی خانی‌پور و موسی ابراهیمی، ۱۳۹۳، کاوش نجات‌بخشی محوطه و گورستان باستانی ده‌دومن (ده‌پایین)، سد خرسان ۳، در مجموعه مقاله‌های کوتاه دوازدهمین گردهم‌آیی سالانه باستان‌شناسی ایران، تهران: انتشارات پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری.

والا، فرانسوا. ۱۳۸۱، فرهنگ‌های اولیه تاریخی در باستان‌شناسی غرب ایران، ویرایش فرانک هول، تهران: انتشارات سمت.

Adams, R., 1962. Agriculture and urban life in early south-western Iran, *Science*, 136, N.35, 11: 109-122.

Alden, J., 1982. Trade and politics in Proto-Elamite Iran, *Current Anthropology*, 23 (6): 613 – 40.

Alizadeh, A., 2014. Ancient settlement systems and cultures in the Ram Hormuz plain, southwestern Iran: excavation at Tall-e Geser and regional survey of the Ram Hormuz Plain, Chicago: Oriental Institute Publications, Vol. 140.

Amiet, P., 1994. Quelques sceaux elamites in: Gasche, H., Tanret, M., Janssen, C. and Degraeve, A., (eds.), *Cinquante-deux reflexions sur le Proche-Orient ancien offertes en hommages a Leon de Meyer*, Gent: Peeters, pp.59-66.

Bryce, T., 2009. *The Routledge Handbook of the peoples and places of ancient western Asia: the Near East from the early Bronze Age to the fall of the Persian Empire*, New York: Routledge.

Carter, E., and M., Stolper, 1984. *Elam: survey of political history and archaeology*, University of California Publications in Near Eastern Studies, Vol.25.

Carter, E., 1971. *Elam in the second millennium B.C.: the archaeological evidence*, Ph. D Thesis, University of Chicago

-----, 1978. *Susa "Ville Royale" Paléorient*, 4: 197-211.

-----, 1979. *Elamite pottery, ca. 2000-1000 BC*, *Journal of Near Eastern Studies* 38:111-128.

-----, 1980. *Excavations in Ville Royale I at Susa: the third millennium BC occupation*, *Cahiers de la DAFI* 11:11-134.

-----, 1981, *Elamite ceramics*, in: Wright, H.T., (ed.), *an early town on the Deh Luran Plain: excavations at Tepe Farukhabad*, Ann Arbor: *Memoirs of the Museum of Anthropology*, University of Michigan, No. 13, pp.196-223.

Dahl, J., Petrie, C., and Potts, D., 2013. *Chronological parametres of the earliest writing system in Iran*, in: C., Petrie (ed.), *ancient Iran and its neighbors: local developments and long-range interactions in the fourth millennium BC.*, Oxford, British Institute of Persian Studies, *Archaeological Monographs Series III*.

Dyson, R., 1966. *Excavations on the acropolis at Susa and problems of Susa A, B and C*. Ph. D Thesis, Harvard University.

Gasche, H., 1973. *La potterie Elamite du deuxieme millenaire B.C.*, *Memoires de la Delegation Archeologique en Iran*, XLVII, Brill and Geuthner, Leiden and Paris.

- Ghirshman, R., 1970. *The Elamite levels at Susa and their chronological significance*, *American Journal of Archaeology*, LXXIV: 223-226.
- Haerinck, E., 1986. *The chronology of Luristan, Pusht-i Kuh in the late fourth and first half of the third millennium BC.*, in: Huot, J.-L., (ed.), *prehistoire de la Mesopotamie*, Paris, CNRS, pp. 55-72.
- Henrickson, R., 1984. *Godin Tepe, Godin III and central western Iran: c. 2600-1500 B.C.*, Ph. D Thesis, Department of Near Eastern Studies, University of Toronto.
- Johnson, G.A., 1973. *Local exchange and early state development in southwestern Iran*, *Anthropological Papers*, Museum of Anthropology, University of Michigan, N. 51, Ann Arbor: University Press.
- Le Breton, L., 1957. *The early periods at Susa, Mesopotamia relations*, *Iraq* 19 (2): 79-124.
- , 1978. *Suse, chantier Acropole 1*, *Paleorient* 4:177-92.
- Le Brun, A., 1971. *Recherche stratigraphiques à l'Acropole de Suse (1969-1971)*, *cahiers de la delegation archeologique Francaise en Iran* (1): 163-216, Paris: Paul Geuthner.
- Mecquenem, R. de, Michalon, J., 1953. *Recherches à Tchoga Zenbil*, Paris.
- Mecquenem, R. de, 1980. *Les fouilleurs de Suse*, *Iranica Antiqua* 15:1-48.
- Morgan, J. de, 1896. *Recherches archeologique, mission scienifique en Perse*, Vol IV, Part 1, Paris: Ernest Leroux Editeur.
- Morgan, J. de, 1900. *Recherches archeologiques*, MDP 1.
- Potts, D., 2005. *Neo-Elamite problems*, *Iranica Antiqua* XL: 165-177.
- Steve, M., and Gasche, H., 1971. *L'Acropole de Suse*, Paris, MDP 46.
- Sumner, W. M., 2003. *Early urban life in the land of Anshan: excavations at Tal-e Malyan in the highland of Iran*, University of Pennsylvania Museum of Archaeology and Anthropology, Philadelphia.
- Wright, H., and Neely, J. A., 2010. *Elamite and Achaemenid settlement on the Deh Luran Plain; towns and villages of Early Empires in the southwestern Iran*, Ann Arbor, University of Michigan Press.
- Wright, H., 1981. *An early town on the Deh Luran Plain: excavations at Tepe Farukhabad*, Ann Arbor, *Memoirs of the Museum of Anthropology*, University of Michigan, No. 13.
- Young, C., and Weiss, H., 1975. *The merchants of Susa Gudín V and plateau- lowland relations in the late fourth millennium B.C.*, *Iran* 13: 1-17.

بازنگری در گاه‌نگاری و سبک‌شناسی گوردخمه کیکاوس صحنه

مزدک شروین*

دانشجوی دکتری باستان‌شناسی، دانشگاه محقق اردبیلی
تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۰/۲۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۰/۲۰

چکیده

گوردخمه کیکاوس صحنه دارای ایوانی با دو ستون آزاد و دو دهلیز است که یکی در زیر دیگری واقع شده است. مطالعات و بررسی‌های میدانی انجام شده در این پژوهش نشان می‌دهد که دهلیز فوقانی در شکل اولیه خود تنها دارای یک چاله تابوت و فضای تدفینی بود که با توسعه بعدی آرامگاه از جای خود برداشته شده است. سقف دهلیز فوقانی که بخش قدیمی‌تر آرامگاه بوده از نوع گهواره‌ای و مشابه و قابل مقایسه با تاق گهواره‌ای دهلیز آرامگاه خشایارشا است ولی نوع پوشش سقف دهلیز پایین که سپس تر الحاق گردیده از نوع خرپشته‌ای بوده و با سقف خرپشته‌ای آرامگاه داریوش بزرگ قابل مقایسه است. همچنین بررسی باقیمانده‌های شاه تیرهای فروریخته سقف ایوان گوردخمه که تاکنون پژوهشگران بدان توجه نکرده بودند و طرح بازسازی پیشنهادی آن توسط نگارنده نشان می‌دهد که سرستون‌های فروریخته گوردخمه صحنه از نوع سرستون‌های هخامنشی بوده است.

واژگان کلیدی: گوردخمه، ایوان، سرستون، چاله تابوت برداشته شده.

۱. مقدمه

گوردخمه صحنه را نخستین بار فلاندن و کوست (۱۸۳۴) مورد بازدید قرار داده و درباره آن مطلب نوشته‌اند. ویلیام جکسون (۱۹۰۳) از گوردخمه صحنه با نام آرامگاه کیکاوس یاد کرده اما موفق به بررسی آن نشده است. هرتسفلد (۱۹۱۳) نخستین باستان‌شناسی است که دست به گاه‌نگاری گوردخمه کیکاوس صحنه زده و پلان آن را تهیه کرده است. وی آرامگاه صحنه را مادی و پیشرو مقابر نقش رستم و قرص بالدار ایوان صحنه را نیز پیش نمونه نمادهای بالدار دوره هخامنشی می‌داند. باستان‌شناسان و پژوهشگرانی چون گیرشمن (۱۹۶۴)، دیاکونوف (۱۳۴۵)، واندنبرگ (۱۹۵۹) و هوزینگ و هینتس (فون گال ۱۹۶۶: ۲۱) نیز این نظر را پذیرفته و آرامگاه صحنه را متعلق به دوره ماد دانسته‌اند. فون گال (۱۹۶۶ و ۱۹۷۳-۴) با توجه به سبک پایه ستون‌های ایوان صحنه، این گوردخمه را به دوره هخامنشی و به‌طور کلی به پس از دوره داریوش منتسب کرده است اما از ظواهر امر پیداست که موفق به بررسی میدانی این آرامگاه نشده است. دیتريش هوف (۱۹۸۹) نیز آرامگاه صحنه را به محدوده زمانی اواخر تا بخش پایانی دوره هخامنشی منتسب کرده است. عدم بررسی میدانی و کنکاش دقیق در گوردخمه صحنه مهم‌ترین عامل ارائه توصیفات کلی از این آرامگاه و نادیده ماندن جزئیات معماری و تغییرات اعمال‌شده ثانوی در این گوردخمه بوده است که در این پژوهش بدان پرداخته شده است.

۲. شیوه پژوهش

در این پژوهش سعی بر این شده تا پایه و اساس کار، بر روی بررسی‌های میدانی گذارده شود بنابراین نگارنده در سه نوبت گوردخمه صحنه را مورد بررسی میدانی و ارزیابی قرارداد. همچنین با توجه به بررسی میدانی سایر آرامگاه‌های صخره‌ای منسوب به ماد و هخامنشی توسط نگارنده، مطالعات تطبیقی عناصر و شاخصه‌های معماری گوردخمه صحنه با عناصر و شاخصه‌های مشابه از دیگر آرامگاه‌های صخره‌ای و نیز بررسی شیوه و تکنیک تراش سنگ بکار رفته در آن مورد توجه و مطالعه قرار گرفت.

۳. موقعیت جغرافیایی

گوردخمه موسوم به کیکاوس در کناره دربند در شمال شهر صحنه و با نمایی رو به جنوب غرب واقع شده است. آن را مقبره شیرین و فرهاد نیز می‌گویند اما نام قدیمی و بومی آن نزد اهالی صحنه، همچنان که ویلیام جکسون (۱۳۸۳: ۲۷۴) نیز گزارش کرده "دخمه کیکاوس" است (تصویر شماره ۱).

۴. ابعاد و اندازه و ویژگی‌های معماری گوردخمه صحنه

این گوردخمه در ارتفاع ۱۰/۵ متری بلندای صخره قرار دارد. در نمای ایوان آن، دو ستون به‌صورت آزاد وجود داشته که در اثر فرسایش و نیز عوامل انسانی از بین رفته است و تنها بخش اندکی از پایه ستون‌ها در کف ایوان باقی‌مانده است. تمام نمای پایین‌دست ایوان تا کف زمین به‌صورت پاکتراش صاف‌شده تا راه دسترسی به گوردخمه غیرممکن شود. در پای گوردخمه نیز تا ۲۲ متر به سمت چپ صخره، پاکتراش که آثار آن باوجود فرسایش هنوز قابل تشخیص است (تصویر شماره ۲).

۴-۱. ایوان گوردخمه

طول ایوان گوردخمه ۶ متر و عرض (عمق) آن ۱۶۰ الی ۱۸۵ سانتیمتر و ارتفاع ایوان ۲/۸۵ متر است. بر لبه‌های دیواره بیرونی دو سوی ایوان یک قاب فرورفته تزیینی به عمق ۱۸ سانتیمتر وجود دارد که بخش‌هایی از آن از بین رفته است. بالای دیوارهای داخل ایوان در هر سه سمت، دو ردیف برجستگی تزیینی قاب مانند کار شده است، پهنای قاب بالایی ۱۶ و قاب پایینی ۲۰ سانتیمتر است. در ایوان، دو ستون به صورت آزاد وجود داشته که فرورخته و از بین رفته است. از ارتفاع پایه ستون سمت چپ به جز ته رنگ آن تقریباً چیزی باقی نمانده است و از ستون سمت راست فقط ۱۸ سانتیمتر از ارتفاع پایه آن باقی مانده است (فون گال و دیگران به اشتباه ۱۴ سانتیمتر نوشته‌اند). محیط دایره پایه ستون در کف ایوان ۲۱۸ سانتیمتر است و با این حساب قطر آن در حدود ۶۹/۵ سانتیمتر می‌شود. فاصله دو پایه ستون از یکدیگر ۱۵۰ سانتیمتر است. درگاه ورودی آن دارای ارتفاع ۱۶۸ و عرض ۱۰۰ سانتیمتر و در کف آن آستانه برجسته‌ای به ارتفاع ۱۲ و عرض ۵۰ سانتیمتر وجود دارد. بر دیواره ایوان و درست در بالای درگاه نماد گوی بالدار و بدون پیکره انسانی حک شده است و ورودی ایوان است. فاصله دو بال آن از هم ۱۱۶ سانتیمتر و اندکی بیش از پهنای درگاه و ارتفاع آن ۵۴ سانتیمتر است. دُم این گوی بالدار درست با لبه سقف درگاه مماس است.

۴-۲. اتاق تدفین گوردخمه

در این آرامگاه دو اتاق تدفینی در دو طبقه وجود دارد. اتاق یا دهلیز بالایی هم‌سطح با درگاه ورودی ایوان است و شیوه پوشش سقف آن از نوع گهواره‌ای است (تصویر شماره ۳). فضای تدفینی در این بخش شامل دو چاله تابوت مستطیلی بزرگ می‌باشد که سازندگان آن، در طرحی هوشمندانه دو طرف چپ و راست دیوار دهلیز را برشی مورب و نیم‌دایره‌ای (یک چهارم بیضی) زده و داخل دیوار، دو قبر تابوتی شکل را ایجاد کرده‌اند. این دهلیز دارای طول ۳۲۰ و عرض ۳۰۸ و ارتفاع ۲۳۲ سانتیمتر (از کف تا بالای قوس تاق) می‌باشد. طول چاله تابوتی شکل سمت چپ اتاق ۲۱۵ سانتیمتر و عرض آن ۸۲ الی ۸۳ سانتیمتر است و ۸۰ سانتیمتر عمق دارد. طول چاله تابوت سمت راست ۲۲۰ سانتیمتر و عرض آن ۸۳ و عمق آن ۷۹ سانتیمتر است و در مجموع ابعاد هر دو فضای تابوتی شکل تقریباً یکسان است. پیرامون لبه هر دو فضای تابوتی شکل دو شیار قاب مانند وجود دارد که نشان می‌دهد این چاله تابوت‌ها روزگاری دارای درپوش بوده‌اند. دیواره طولی چپ و راست هر دو چاله تابوت با دیواره اتاق یا دهلیز یکی شده است. شیار مربوط به درپوش‌ها در این بخش به عمق ۸ و ۱۰ سانتیمتر در داخل دیوار کنده شده است. دیواره کناری هر دو چاله تابوت (به سمت وسط اتاق) به شکل دو سکو درآمده است که در بخش بالاتر، نزدیک به دیوار تحتانی، عریض‌تر و در پایین نزدیک به درگاه ورودی باریک‌تر است. طول سکوی سمت چپ ۶۸ سانتیمتر، عرض آن در بخش پهن‌تر ۴۲ سانتیمتر و در بخش نازک‌تر ۱۷ سانتیمتر است (تصویر شماره ۴).

۴-۳. اتاق زیرین

اتاق تدفینی این بخش همانند یک سردابه در زیر دهلیز یا اتاق فوقانی ساخته شده است. شیوه تعبیه ورودی این بخش نیز حکایت از هوشمندی سازندگان آن می‌کند. درست در کف اتاق بالایی و در فاصله میان دو چاله تابوت، ورودی دهلیز پایینی به شکل یک مکعب مستطیل و عمیق تعبیه شده است. این فضای ورودی

مستطیل شکل که از کف اتاق بالایی به پشت درگاه اتاق پایین راه پیدا می‌کند دارای طول ۲۴۵ سانتیمتر و عرض ۱۴۵ سانتیمتر و ژرفای ۲۸۹ سانتیمتر است و ادامه آن در ضلع کوچک مکعب، به درگاه اصلی دهلیز پایین منتهی می‌شود. درگاه و ورودی اصلی دهلیز پایین ۱۳۰ سانتیمتر عرض و ۱۸۰ ارتفاع دارد اما در بعضی نقاط، ارتفاع آن به ۱۹۸ سانتیمتر- به خاطر تخریب‌های کف درگاه- نیز می‌رسد. دیواره درگاه ورودی ۵۴ ضخامت دارد -که نماد ضخامت دیوار- است (تصویر شماره ۵).

اتاق یا دهلیز پایین ۳۹۰ سانتیمتر طول و ۳۱۷ سانتیمتر عرض دارد. شیوه و نوع پوشش سقف اتاق پایین از نوع خرپشته‌ای است و ارتفاع رأس هرم با کنج‌ها -نسبت به سطح افق- ۳۹ سانتیمتر است. چاله تابوت تدفینی این اتاق به شکل حوضچه‌ای بزرگ و مستطیل شکل در انتهای اتاق کنده شده است و دارای ۲۴۳ سانتیمتر طول و ۱۳۲ سانتیمتر عرض بوده و ۱۴۰ سانتیمتر عمق دارد. لبه این چاله تابوت ۵۰ سانتیمتر بلندتر از کف اتاق است یا به دیگر سخن، کف اتاق ۵۰ سانتیمتر پایین‌تر از لبه چاله تابوت قرار دارد. ضخامت لبه این چاله تابوت که سه ضلع آن مماس با دیواره‌های اتاق است، در سمت راست ۲۷ الی ۳۹ سانتیمتر (در ابتدا و انتها) و همان از سمت چپ ۴۰ الی ۵۳ سانتیمتر است. بر دیواره این اتاق و درست بالای چاله تابوت دو حفره طاقچه مانند خیلی کوچک به ابعاد ارتفاع ۱۷ و عرض ۱۶ سانتیمتر تعبیه شده است (تصویر شماره ۶).

۵. نظرات پژوهشگران درباره گوردخمه صحنه

هرتسفلد (۱۹۱۳) از جمله نخستین باستان‌شناسانی است که دست به گاه‌نگاری گوردخمه کیکاوس صحنه زده و آن را متعلق به دوره ماد و پیشرو مقابر نقش رستم دانسته است. به باور هرتسفلد اتاق زیرین گوردخمه، اتاق اصلی مقبره بوده است (هرتسفلد، ۱۳۵۴: ۶۴). لویی واندنبرگ ضمن توصیف گوردخمه صحنه و اشاره به قرص بالدار بالای درگاه و با پذیرفتن نظریات هرتسفلد، مقبره را مربوط به دوره ماد و مقدم بر آرامگاه‌های شاهنشاهان هخامنشی در نقش رستم می‌داند. وی نیز اتاق زیرین را اتاق اصلی گوردخمه و چاله تدفینی اتاق زیرین را به‌طور احتمال محل دفن صاحب دخمه- پادشاه یا شخصیتی مهم- و چاله تابوت‌های دهلیز بالایی را محل دفن اقربای وی دانسته است (واندنبرگ، ۱۳۹۰: ۱۰۶). گیرشمن ضمن توصیف کوتاه از آرامگاه صخره‌ای صحنه و با اشاره به قرص بالدار بالای درگاه، آن را مربوط به هنر معماری ماد معرفی می‌کند (گیرشمن، ۱۳۷۱: ۸۷). دیاکونوف نیز به تبع هرتسفلد و گیرشمن با اشاره به گوی بالدار بالای درگاه، گوردخمه مذکور را مربوط به دوره ماد می‌داند (دیاکونوف، ۱۳۸۳: ۳۷۴). فون گال با توجه به پایه ستون‌های ناقوسی شکل و ساده ایوان گوردخمه صحنه، آن را کار سنگتراشان دوره هخامنشی و پس از دوره داریوش می‌داند (Von Gall 1966: 32).

۶. واریسی گوی بالدار ایوان گوردخمه

بر دیواره ایوان و درست در بالای درگاه ورودی، نماد گوی بالدار با بال‌های گرد و بدون پیکره انسانی حک شده است. طول این نماد- فاصله دو بال- آن ۱۱۶ سانتیمتر بوده و درواقع ۱۶ سانتیمتر از عرض درگاه بیشتر است. ارتفاع آن ۵۴ سانتیمتر است و انتهای دم آن مماس با دیواره بالای درگاه است. برخلاف نمونه‌های مشابه، تزئینات پر مانند روی آن نشان داده نشده و سطحی صاف و ساده دارد، حدفاصل سه بخش بال‌ها با خطوط متمایز شده‌اند. بر روی بال‌ها، دو یوغ (شاخک) وجود دارد که در انتها به شکل گویی درآمده است و دو پیچک (پاها) در دو سوی دم، انتهای ماریچی دارند. در طرحی که هرتسفلد از این نماد ارائه داده است،

یوق‌های (شاخک‌ها) درروی بال‌ها، از خط افقی و فوقانی بال‌ها فاصله‌دارند در صورتی که درواقع، یوق‌ها در گوی بالدار صحنه مماس با لبه خط بالایی بال‌ها می‌باشند (تصویر شماره ۷).

هرتسفلد اظهار می‌دارد که گوی بالدار-بدون پیکره انسانی-را در تخت جمشید معمولاً در جاهایی بکار برده‌اند که فضای موجود، کافی نبوده و اجازه ترسیم پیکره انسانی را نمی‌داده است (هرتسفلد، ۱۳۸۱: ۲۶۰). روف نیز همین عقیده را ابراز داشته و می‌گوید به نظر می‌رسد وجود یا عدم وجود نقش انسانی تا حد زیادی به فضای موجود بستگی داشته است (روف، ۱۳۸۱: ۱۵۳). اما در ایوان صحنه فضای کافی برای ترسیم پیکره انسانی وجود داشته با این وجود نماد بالدار بدون پیکره انسانی ترسیم شده است. قرار گرفتن توأمان هر دو نماد بر روی برخی مهرهای دوره هخامنشی نشان می‌دهد نماد گوی بالدار بدون پیکره انسانی و نماد بالدار همراه پیکره انسانی به دو ایزد یا مفهوم مختلف اشاره دارند (تصویر شماره ۸). شاپور شهبازی اظهار می‌دارد ترسیم نماد انسان بالدار-در چهره و جامه پادشاه هخامنشی همراه بال و چنگال عقاب-مظهر فر کیانی (گوی خورنه) و نشان فر پادشاه هخامنشی بوده است که کتزیاس و تئوپمپوس از آن با عنوان "فرشته شاه" نام برده‌اند و گوی بالدار بدون پیکره انسانی مظهر "فر ایرانی" است و معمولاً در جاهایی ترسیم شده که شخص پادشاه حضور نداشته است (شاپور شهبازی، ۱۳۴۹: ۳۳۹).

هرتسفلد همچنین گوی بالدار منقوش در ایوان صحنه را متعلق به دوره ماد و پیش نمونه نمادهای بالدار دوره هخامنشی دانسته است (هرتسفلد، ۱۳۸۱: ۲۰). دیوید استروناخ نقش موسوم به اهورامزدا در کتیبه بیستون را ابداع زمان داریوش- و اولین نمونه نماد بالدار در هنر ایران- می‌داند که از خدای شمش آشور وام گرفته شده است. وی حلقه قدرت که در دست- انسان بالدار- قرار دارد را نیز نوآوری داریوش می‌داند که از نقش اینانا در نقش برجسته آنوبانی برگرفته شده است (استروناخ، ۱۳۸۹: ۶۶-۶۷). روف معتقد است شکل پرها در نمادهای بال‌های چهارگوش یا مربعی شکل که به صورت افقی ترسیم شده‌اند نمونه‌ای بین‌النهرینی هستند. در هنر ایران نمادهای بالدار با بال‌های چهارگوش و پرهای افقی و پیچک‌های سه چنگالی یک نوع اولیه هستند که در بیستون و آرامگاه داریوش دیده شده‌اند اما بال‌های لب‌گرد با پرهای طبیعی‌تر در امتداد طرح بال‌ها، نه از هنر آشور بلکه از مصر گرفته شده است. تزئینات پولک مانند در بالای سومین ردیف بال در نمادهای بالدار با پرهای گرد نیز اصلی مصری دارد (روف، ۱۳۷۱: ۱۴۸). روف همچنین معتقد است "یوغ" در نمادهای بالدار، در زمان داریوش و خشایارشا دیده می‌شود (روف، ۱۳۸۱: ۱۵۳). هر دو این ویژگی‌ها یعنی قرار گرفتن یوغ بر روی بال‌های لب‌گرد در نماد صحنه دیده می‌شود. فون گال نماد منقوش در ایوان گوردخمه صحنه را با نماد بالدار منقوش در پلکان شرقی آپادانا قابل مقایسه می‌داند (Von Gall 1966:33).

اما بررسی جزئیات گوی بالدار صحنه نشان می‌دهد این نقش تفاوت‌هایی با نماد منقوش در پلکان شرقی آپادانا دارد از جمله اینکه نماد بالدار پلکان شرقی فاقد یوغ است اما نماد صحنه دارای یوغ‌هایی بر روی بال‌ها است. ویژگی‌های نماد بالدار صحنه از نظر بال‌های لب‌گرد، یوغ‌های روی بال‌ها و پیچک‌هایی با انتهای مارپیچی با یک گوی بالدار منقوش بر روی یک مهر باقی‌مانده از اوائل دوره هخامنشی (دوره خشایارشا) شباهت کامل دارد. نماد منقوش بر این مهر نیز دارای بال‌هایی با لب‌گرد است و شکل یوغ‌ها بر لبه بالایی بال‌ها و نیز ویژگی پیچک‌هایی با انتهای مارپیچی هر سه در کنار هم آمده‌اند، در نماد صحنه نیز بال‌های با لب‌گرد با یوغ‌ها بر روی لبه بالایی بال‌ها همراه پیچک‌هایی با انتهای مارپیچی قرار گرفته‌اند. علاوه بر این‌ها نمونه منقوش در

پلکان شرقی دارای یک بخش چهارم و پولک مانند بر روی بخشهای سه‌گانه بال‌ها است اما این ویژگی در نماد صحنه دیده نمی‌شود، گوی بالدار صحنه از این نظر نیز با نماد بالدار منقوش بر مهر مذکور مشابه است (تصویر شماره ۹).

۶-۱. پایه ستون‌های ایوان گوردخمه

در ایوان گوردخمه صحنه دو ستون به‌صورت آزاد وجود داشته که در اثر فرسایش فروریخته و از بین رفته‌اند. از پایه ستون سمت چپ ایوان تنها ته رنگ آن بر کف ایوان باقی‌مانده ولی از پایه سمت راست ۱۸ سانتیمتر از ارتفاع آن باقی‌مانده است. لبه بخش تحتانی پایه و انحناى بخش باقیمانده بدنه این پایه مدور به‌خوبی نشان می‌دهد که پایه ستون‌های صحنه از نوع پایه ستون‌های ناقوسی دوره هخامنشی بوده است اما برخلاف نمونه‌های تخت جمشید فاقد هرگونه تزیین بوده و سطحی ساده و بدون نقش دارند. دیتریش هوف ضمن مقایسه پایه ستون‌های ناقوسی صحنه با نمونه‌های پایه ستون‌های ناقوسی ساده یافته شده از ده بوزان اسدآباد و موج سیر کردستان، برای تاریخ‌گذاری آن از اصطلاح فنی *POSTQOUEM* استفاده می‌کند که دسته‌بندی عصر میانی و پایانی دوره هخامنشی را ممکن می‌سازد و آن‌ها را تقلیدی از نمونه‌های درباری تخت جمشید دانسته است (Huff, 1989: 290). فون گال معتقد است پایه ستون‌های صحنه ساخت سنگتراشان زمان هخامنشی است ولی متعلق به پیش از زمان داریوش نیست این نوع پایه ستون‌های تزیین نشده در پایتخت هخامنشیان و در زمان داریوش یکم به نحو مطلوبی مورداستفاده قرار می‌گرفته است (Von Gall 1966: 32). وی پایه ستون‌های صحنه را با پایه‌های بخش غربی دروازه صدستون مقایسه کرده است (Von Gall 1966: 30). اما توضیح دقیقی برای دلایل این مقایسه ارائه نکرده است.

پایه ستون صحنه از نظر محیط و قطر با یک پایه ستون مزین هخامنشی در مجاور آرامگاه اردشیر دوم مشابهت دارد. محیط پایه ستون صحنه در بخش زیرین آن ۲۱۸ سانتیمتر است و با این احتساب قطر آن ۶۹/۵ سانتیمتر می‌شود. با توجه به اینکه پایه ستون‌های ناقوسی شکل از کناره‌ها دارای انحنا می‌باشند در نتیجه در بالاتر از قطر آن‌ها کاسته می‌شود. همچنین در این نوع پایه‌ها، محیط و قطر شالی ستون کمتر از محیط و قطر بخش تحتانی پایه است و به همین ترتیب محیط و قطر تنه ستون نیز اندکی کم‌عرض تر از قطر شالی ستون می‌شود. در نتیجه، قطر تنه ستون صحنه با توجه به قطر بخش تحتانی پایه و محاسبه انحناى کناره‌های آن، در محل تلاقی با شالی ستون حدود ۵۵ سانتیمتر می‌شده است. قطر پایه ستون مجاور آرامگاه اردشیر دوم در بخش تحتانی تقریباً ۷۰ سانتیمتر است. محیط شالی ستون این پایه ۱۸۲ سانتیمتر است و قطر آن ۵۸ سانتیمتر می‌شود. محیط دایره محل قرار گرفتن تنه ستون بالای شالی ستون ۱۶۵ سانتیمتر است و در نتیجه قطر تنه ستون ۵۲/۵ سانتیمتر بوده است. این ابعاد، با ابعاد پایه ستون صحنه به‌ویژه ارتفاع کلی پایه ستون و قطر احتمالی تنه ستون - که پیشتر از این و بدون توجه به پایه ستون مجاور آرامگاه اردشیر دوم محاسبه شد - همخوانی دارد. ارتفاع این پایه ستون هخامنشی ۵۵/۵ سانتیمتر است که با توجه به مشابهت در محیط و قطر بخش تحتانی پایه، می‌توان ارتفاع احتمالی پایه ستون صحنه را نیز - تا حدود ۵۵/۵ سانتیمتر - بازسازی کرد (تصویر شماره ۱۰).

۶-۲. شیوه و پوشش سقف اتاق‌های گوردخمه کیکاوس

نوع پوشش سقف هر دو بخش بالایی و پایینی نیز با یکدیگر متفاوت است دهلیز بالایی که قدیم‌ترین بخش گوردخمه بوده تاق گهواره‌ای دارد و کاملاً قابل مقایسه با دهلیز گوردخمه خشایارشا است (تصویر شماره ۲۲)، اما سقف اتاق پایین گوردخمه صحنه بالین وجود که پس از ساخت دهلیز فوقانی به مجموعه گوردخمه اضافه شده است از نوع خرپشته‌ای بوده و قابل مقایسه با شیوه خرپشته‌ای سقف دهلیزهای آرامگاه داریوش بزرگ است (تصویر شماره ۲۳).

گوردخمه صحنه برخلاف سایر آرامگاه‌های منسوب به ماد، دارای شباهت‌های فراوانی با آرامگاه پادشاهان هخامنشی است. وجود شاخصه‌هایی اعم از شیوه‌های قابل مقایسه پوشش سقف هر دو دهلیز بالا و پایین با دهلیز آرامگاه داریوش و خشایارشا، مصطبه و سکوی قرارگیری چاله تابوت‌ها در هر دو دهلیز بالا و پایین، الگوها و تکنیک بکار رفته در تراش سنگ و مشابهتش با الگوهای بکار رفته در آرامگاه داریوش و خشایارشا، پایه ستون‌های ناقوسی شکل، الوارهای تراش خورده سقف ایوان و شکل و حالت اولیه سرستون‌های فروریخته حاکی از الگوبرداری سازندگان گوردخمه صحنه از آرامگاه پادشاهان هخامنشی است. با توجه و استناد به این شاخصه‌ها می‌شود احتمال داد که سازندگان و سفارش‌دهندگان گوردخمه کیکاوس از جزئیات معماری آرامگاه داریوش و خشایارشا با اطلاع بوده‌اند.

۷. تعیین نوع سرستون‌های فروریخته گوردخمه صحنه و بازسازی پیشنهادی آن

تاکنون پژوهندگان به بقایای سرستون‌های گوردخمه صحنه توجهی نکرده و از کنار آن گذشته‌اند. سقف ایوان گوردخمه صحنه به‌مرورزمان بر اثر نفوذ آب و برف و باران دچار فرسایش و تخریب شدید گردیده و بخش‌های زیادی از آن فروریخته است اما در باقی‌مانده سقف ایوان گوردخمه و درست چسبیده به انتهای فوقانی دیوار تحتانی ایوان، بقایای ناچیزی از یک اندام مرتبط با سرستون‌ها باقی‌مانده است که به نظر می‌رسد بخشی از بقایای شاه‌تیرها و الوار تراش خورده مرتبط با سرستون‌ها بوده باشند (تصویر شماره ۱۱).

قطر بقایای این الوار مرتبط با سرستون در سمت راست و سمت چپ هر دو ۴۷ سانتیمتر است. و از طول سمت راستی ۴۲ سانتیمتر و از طول سمت چپی، در یک پهلوی آن ۱۴ سانتیمتر و از پهلوی دیگر ۲۰ سانتیمتر (به سمت لبه‌های بیرونی سقف ایوان) باقی‌مانده است. درواقع این دو بقایای سرستون، بخشی از تیر حمال و الواری بوده‌اند که به‌طور عرضی بار ایوان را تحمل می‌کرده‌اند. امتداد این الوارها در وضعیت و شکل اولیه سقف ایوان، تا نزدیک لبه بیرونی ایوان امتداد و ادامه داشته است که قسمت عمده آن‌ها در اثر فرسایش فروریخته و از بین رفته است. با توجه به نمونه‌های مشابه و باقی‌مانده از دوره هخامنشی و با توجه به ابعاد و اندازه‌های باقیمانده آن، دست به بازسازی شکل اولیه آن‌ها زدیم (تصویر شماره ۱۲).

این الوارها درست در قسمت بالای پایه ستون‌هایی قرار می‌گیرند که از پایه سمت چپی فقط ته رنگ آن باقی‌مانده و از پایه سمت راستی ۱۸ سانتیمتر از ارتفاع آن باقیمانده است. محیط این پایه ستون از کف ایوان نزدیک به ۲۱۸ سانتیمتر است. اگر پایه ستون را که به شکل پایه‌های ناقوسی است تا حدود نیم متر - یعنی یک ارتفاع منطقی نسبت به قطر آن و با توجه به پایه‌های مشابه هخامنشی - ادامه بدهیم، با توجه به قطر پایه ستون و احتساب انحنای پایه و شالی ستون، قطر تنه ستون در محل تلاقی با شالی ستون، چیزی نزدیک به

۵۵ سانتیمتر می‌شود. از طرفی قطر و ضخامت الوار باقی‌مانده سقف ۴۷ سانتیمتر است. اگر این تنه ستون را تا بالا و زیر سقف بازسازی کنیم، تنه ستون نمی‌تواند (با توجه به اختلاف قطر و ابعاد) به‌طور مستقیم زیر الوارهای مرتبط با سرستون قرار گیرد. اگر سرستون ساده مکعبی روی تنه ستون و زیر شاه‌تیرهای باقی‌مانده سقف ایوان لحاظ شود، باید اضلاع مکعب مربع سرستون کمی بزرگ‌تر از قطر تنه ستون در نظر گرفته شود که این وضع دارای ناهمخوانی و ناموزونی بوده و اختلاف ابعاد موجود را بیشتر نمایان می‌کند. سرستون‌های ایونیک نیز درجایی که تزیینات طوماری آن قرار می‌گیرد دارای یک بیرون‌زدگی از دو طرف هستند. با توجه به قطر تقریبی تنه ستون‌ها می‌باید عرض یا امتداد سرستونی از نوع ایونیک - با احتساب محل قرارگیری تزیینات طوماری در دو سوی آن - حدود ۹۰ الی ۱۰۰ سانتیمتر باشد که به همخوانی لازم با تنه ستون‌هایی با قطر تقریبی ۵۵ سانتیمتر دست یابد، اما در این وضعیت همخوانی خود را با قطر باقیمانده الوارها (۴۸ سانتیمتر) از دست می‌دهد. نکته دیگر اینکه کاربرد سرستون‌های نوع ایونیک در معماری ایرانی با پایه ستون‌های ناقوسی شکل دارای عدم تناسب هستند. با توجه به حالت و وضعیت الوارها و شاه‌تیرهای تراش‌خورده سقف و محاسبه ابعاد آن و حالت عرضی قرارگیری آن‌ها در سقف ایوان و مقایسه ویژگی‌ها و شاخصه‌های آن با سرستون‌های هخامنشی در نقش رستم و تخت جمشید و تشابهات موجود، می‌توان حدس زد که سرستون‌های فروریخته گوردخمه صحنه بایستی از نوع سرستون‌های هخامنشی بوده باشند. از طرف دیگر این نوع از سرستون پیشنهادشده، در هماهنگی کامل با پایه ستون ناقوسی شکل کف ایوان که مشابه پایه ستون‌های تخت جمشید است قرار می‌گیرد.

۷-۱. بررسی از زاویه‌ای دیگر، با توجه به نمونه بازمانده از تخت جمشید

برای حصول اطمینان بیشتر، ابعاد نمونه سرستون هخامنشی موجود در موزه ایران باستان که متعلق به بخش جنوبی کاخ آپادانا است را برای مطابقت، به‌طور دقیق اندازه‌گیری کردیم. اندازه‌ها بدین قرار است:

طول سرستون - از زانوی گاوها ۱۰۲ و ۱۰۳ سانتیمتر است.

طول سرستون - نسبت به شاخ‌های هردو حیوان پشت به هم ۱۷۹ سانتیمتر است.

ارتفاع سرستون - از بالای شاخ‌ها تا کف فرورفتگی جای الوارها ۳۹ سانتیمتر است.

ارتفاع کلی سرستون، ۷۲/۵ سانتیمتر است.

پهنای فرورفتگی میان گرده دو گاو یا همان جای قرار گرفتن الوارها ۴۸ سانتیمتر است و عمق آن ۳۳/۵ سانتیمتر است (تصویر شماره ۱۳). بنابراین، بخش اصلی این ابعاد که درباره تعیین نوع سرستون‌های گوردخمه صحنه بیشتر موردتوجه و استفاده ما در اینجا واقع می‌شود، اندازه پهنای فرورفتگی بین دو گاو یعنی جایی که الوارها قرار می‌گرفته، می‌باشد که در این نمونه سرستون باقی‌مانده از تخت جمشید ۴۸ سانتیمتر است، این اندازه دقیقان با اندازه قطر الوار در سقف ایوان گوردخمه صحنه (۴۷ سانتیمتر) مطابقت دارد. نتیجتاً با توجه به بررسی‌های صورت گرفته و محاسبه ابعاد، اندازه، شاخصه‌ها و بقایای شاه‌تیرهای مکعبی سقف ایوان و نیز پایه ستون‌های ناقوسی کف ایوان و مقایسه آن‌ها با نمونه‌های مشابه از دوره هخامنشی، سرستون‌های فروریخته آرامگاه کیکاوس صحنه به‌احتمال‌قوی از نوع سرستون‌های هخامنشی در نقش رستم و تخت جمشید بوده است که در اثر فرسایش و مرور زمان فروریخته‌اند و تنها بخش ناچیزی از بقایای الوارها و شاه‌تیرها در بخش

تحتانی سقف ایوان و پایه‌ها در کف ایوان باقی‌مانده است. لازم به ذکر است که تنها تفاوت ستون‌ها و سرستون‌های آرامگاه کیکاوس صحنه نسبت به گور دخمه‌های هخامنشی در آزاد بودن آن‌ها است (تصویر شماره ۱۵).

۸. تغییرات ثانوی ایجادشده در گوردخمه کیکاوس صحنه

گوردخمه صحنه دارای دو اتاق تدفینی در دوطبقه است که در میان تمامی گوردخمه‌های صخره‌ای ایران بی‌مانند است. همچنان که پیش‌تر ذکر شد اتاق بالایی (همکف با ایوان) دارای سقفی با تاق گهواره‌ای است و دهلیز پایینی پوششی خرپشته‌ای دارد و ورودی آن به شکل چاله‌ای مکعبی در کف دهلیز فوقانی است. به نظر می‌رسد که دهلیز پایینی مدتی پس از اتاق بالایی که قدیمی‌ترین و اصلی‌ترین بخش گوردخمه است ساخته شده باشد. داده‌های موجود در اتاق فوقانی نشان می‌دهد که در ابتدا چاله تابوتی دیگر - به‌غیر از دو چاله موجود - در بخش تحتانی آرامگاه موجود بوده است و سازندگان هنگام ساخت دهلیز پایینی، مجبور به برداشتن آن شده‌اند. سه ضلع از چهار ضلع این چاله تابوت در بخش تحتانی دهلیز فوقانی موجود است و آثار و بقایای ضلع برداشته شده (ضلع چهارم) نیز بر دو سوی دیواره - بعلاوه ۲۷ سانتیمتر از ارتفاع دیواره قبلی آن - برجای‌مانده است. تراش و صیقل دقیق سنگ اعمال شده در بخش سردر ورودی اتاق زیرین آثار ضلع طولی چاله تابوت برداشته شده در مجاورت سردر را کاملاً زدوده است اما در سایر اضلاع، آثار آن باقی‌مانده است. این چاله تابوت برداشته شده دارای اضلاعی به طول ۲۰۵ سانتیمتر عرض ۸۰ سانتیمتر بوده و قابل مقایسه با ابعاد چاله تابوت‌های کناری خود (با طول ۲۱۵ و عرض ۸۰ سانتیمتر) است اما عمق آن ۲۷ سانتیمتر بیشتر از دو چاله کناری بوده است (تصویر شماره ۱۶ و ۱۷).

این چاله تابوت برداشته شده دارای درپوشی نیز بوده است. بخشی از لبه پیش‌آمده‌ای که برای نهادن درپوش کاربرد داشته بر دیواره تحتانی دهلیز و موازات طول چاله تابوت قدیمی برجای‌مانده است. ادامه این لبه پیش‌آمده پیرامون هر دو چاله تابوت کناری نیز وجود دارد، سازندگان، هم‌زمان یا پس از برداشتن چاله تابوت مذکور آن را پیرامون دو چاله دیگر ادامه داده‌اند (تصویر شماره ۱۸). سازندگان در یک طرح جالب و کم‌نظیر، داخل دیواره دو سوی دهلیز را کنده و در یک برش و فضای یک/چهارم بیضی، دو چاله تابوت برای دو تدفین ساخته‌اند و یا اضافه کرده‌اند. به احتمال قریب به یقین سازندگان دهلیز پایین، چاله تابوت‌های کناری را پس از برداشتن این چاله تابوت قدیمی‌تر ساخته‌اند. شیوه ساخت و طرز قرارگیری چاله تابوت برداشته شده در انتهای دهلیز، مشابه آرامگاه داریوش و خشایارشا بوده است بدین صورت که چاله تابوت، داخل سکویی که سطح آن از کف اتاق بالاتر است قرار داشته است. این داده‌ها نشان می‌دهد و اثبات می‌کند که دهلیز پایین مدتی پس از ساخت دهلیز فوقانی ساخته شده و به مجموعه گوردخمه اضافه شده است بدین شکل که در بخش انتهایی دهلیز فوقانی و درست در کف آن نقبی ایجاد شده و دهلیز پایینی در ادامه آن - مانند سردابه‌ای - توسعه داده شده و حفر شده است. بنابراین برخلاف گفته واندنبرگ (۱۳۹۰: ۱۰۷) که اظهار داشته‌اند "اتاق پایینی اتاق اصلی گوردخمه بوده و صاحب اصلی آرامگاه در چاله بزرگ اتاق پایین دفن بوده و دو چاله بالایی از اقربای وی بوده‌اند" باید گفت که صاحب اصلی گوردخمه در چاله تابوت قدیمی و برداشته شده دفن بوده است و پس از برداشته شدن این چاله تابوت، پیکره یا تابوت صاحب اصلی گوردخمه بایستی به یکی از دو چاله تابوتی که

بعداً در دیواره کناره‌های دهلیز فوقانی ایجاد شده، منتقل شده باشد و دومی احتمالاً برای یکی از افراد خانواده و یا اقربای وی در نظر گرفته شده باشد. همچنین چاله تابوت بزرگ دهلیز پایینی که بعداً به مجموعه گوردخمه اضافه شده احتمال دارد متعلق به یکی از افراد خانواده، خاندان، یا جانشینان و نوادگان صاحب اصلی گوردخمه بوده باشد (تصویر شماره ۱۹).

۹. شاخصه‌های معماری و تکنیک تراش سنگ در گوردخمه صحنه

تکنیک و شیوه تراش سنگ بکار رفته در اتاق پایینی گوردخمه نیز با نوع تراشی که در دهلیز فوقانی بکار رفته باهم متفاوت می‌باشند. در تراش نهایی دهلیز فوقانی پس از تراش و همواره کردن سطوح سنگ، در نهایت روی آن صیقل زده شده است آثار این صیقل بر دیواره‌های اتاق فوقانی، چاله تابوت‌ها و سقف و حتی دیواره‌های ایوان گوردخمه به وضوح قابل مشاهده است. اما تکنیک تراش سنگ بکار رفته در دهلیز پایینی گوردخمه دو شیوه را نشان می‌دهد، بر دیواره‌های بخش ورودی دهلیز پایین نیز اثرات صیقل نهایی سطوح دیده می‌شود همچنین دیواره داخلی و لبه‌های چاله تابوت اتاق زیرین نیز اثرات صیقل کامل را نشان می‌دهد اما تراش بکار رفته در سایر بخش‌ها و به ویژه دیواره‌ها و کنج‌های اتاق پایین دخمه، تراش با قلمی با دندان ظریف را نشان می‌دهد که به خاطر دقت و ظرافت در تراش سنگ دیگر نیازی به صیقل نهایی آن نبوده است. این شیوه، با تکنیک تراش سنگ بکار رفته در آرامگاه خشایارشا قابل مقایسه است. دیواره‌های دالان و دهلیز آرامگاه خشایارشا- برخلاف آرامگاه داریوش بزرگ که صیقلی ماهرانه و بی‌مانند دارند- با قلمی با دندان ظریف و بدون صیقل نهایی تراش خورده است (تصاویر شماره ۲۱-۲۰-۶).

۱۰. نتیجه

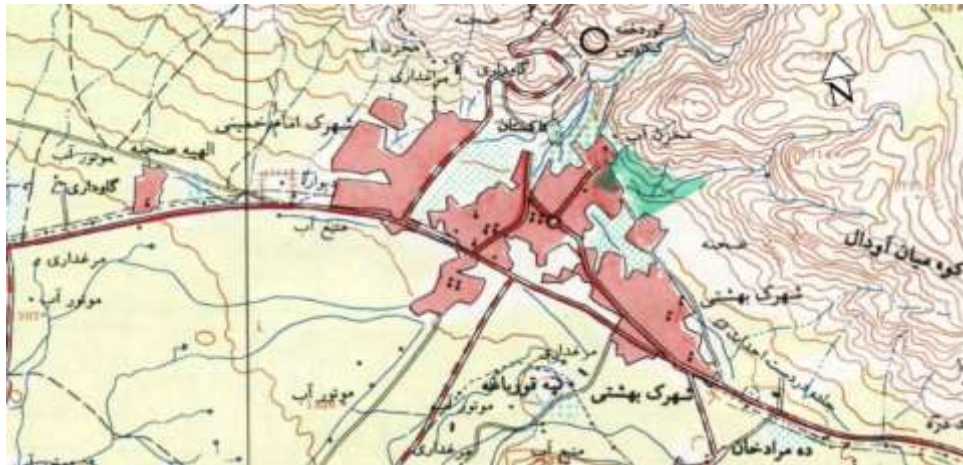
با توجه به بررسی‌های انجام شده در این پژوهش و با توجه به داده‌ها، شواهد و علائم موجود، گوردخمه کیکاوس صحنه در شکل و حالت اولیه خود دارای یک دهلیز و یک چاله تابوت تدفینی بوده است که هم سطح با ایوان گوردخمه ساخته شده است. داده‌ها نشان می‌دهند که مدت زمانی پس از تکمیل و ساخت این دهلیز اصلی، سازندگان، تصمیم به گسترش و توسعه گوردخمه گرفته و دهلیزی دیگر را به مجموعه گوردخمه اضافه نموده‌اند. سازندگان دهلیز جدید، در حفاصل سکوی قدیمی و جایی که چاله تابوتی شکل قدیمی وجود داشته نقبی ایجاد کرده و دست به توسعه گوردخمه و اضافه کردن اتاقی دیگر زده‌اند بنابراین ناچار شده‌اند چاله تابوت قدیمی و کهن‌تر را که- طبق قرائن- متعلق به صاحب اصلی گوردخمه بوده از جای خود برداشته و بتراشند. سازندگان در طرحی هوشمندانه و کم‌ظنیر، داخل دیواره دهلیز و درست در دو سوی مصطبه قدیمی را به صورت یک چهارم بیضی، کنده و دو فضای تدفینی را به مجموعه دهلیز اصلی و فوقانی اضافه کرده‌اند. بدین شکل و با این شیوه، از حداقل فضا حداکثر استفاده را برده‌اند. سپس دهلیز پایین را مانند سردابه‌ای در زیر دهلیز فوقانی ساخته و اضافه کرده‌اند. شیوه ساخت و تعبیه ورودی دهلیز پایین در کف اتاق فوقانی و در حفاصل دو چاله تابوت نیز حکایت از هوشمندی طراحان آن دارد. این گوردخمه دارای شباهت‌های اساسی با آرامگاه‌های پادشاهان هخامنشی و درعین حال دارای تمایزات قابل ملاحظه با سایر گوردخمه‌های صخره‌ای منسوب به ماد است. شیوه و نوع پوشش سقف دهلیز فوقانی- بخش قدیمی تر گوردخمه- از نوع گهواره‌ای بوده و با شیوه گهواره‌ای دهلیز آرامگاه خشایارشا مشابه و قابل مقایسه است. اما شیوه و نوع پوشش سقف دهلیز

پایین که پس از دهلیز بالایی به مجموعه گوردخمه افزوده شده از نوع خریشته‌ای بوده و قابل مقایسه با پوشش خریشته‌ای آرامگاه داریوش بزرگ است. از سوی دیگر، ابعاد چاله تابوت‌های دهلیز بالایی با ابعاد چاله تابوت‌های آرامگاه داریوش بزرگ قابل مقایسه است. بدین ترتیب، شیوه گهواره‌ای سقف اتاق بالایی گوردخمه صحنه از آرامگاه خشایارشا تقلید شده اما چاله تابوت‌هایش با آرامگاه داریوش قابل مقایسه است، و سقف دهلیز پایین که سپس‌تر به مجموعه گوردخمه اضافه شده قابل مقایسه با شیوه خریشته‌ای آرامگاه داریوش است اما ابعاد چاله تابوت‌هایش با ابعاد چاله تابوت‌های آرامگاه خشایارشا قابل مقایسه است. این موضوع نشان می‌دهد که سازندگان یا سفارش‌دهندگان گوردخمه صحنه از ابعاد و ویژگی‌ها داخل آرامگاه‌های داریوش و خشایارشا با اطلاع بوده‌اند. با توجه به این داده‌ها و ویژگی‌ها می‌شود نتیجه گرفت که زمان ساخت بخش قدیمی‌تر گوردخمه صحنه یعنی دهلیز فوقانی، هم‌زمان با دوره خشایارشا یا اندک مدتی پس‌از آن بوده است و دهلیز پایینی با توجه به داده‌ها و دلایل ارائه شده پس از ساخت و تکمیل گوردخمه و دهلیز فوقانی و با برداشته شدن چاله تابوت قدیمی و توسعه آرامگاه- یعنی پس از دوره خشایارشا- به مجموعه گوردخمه افزوده شده است.

تکنیک تراش سنگ بکار رفته در دهلیز بالایی گوردخمه نیز نشان می‌دهد که در تراش نهایی، تمامی سطوح صیقل خورده و کاملاً هموار شده است. اما دهلیز پایین دو تکنیک تراش را نشان می‌دهد. سطوح سقف و بخش اعظم دیوارها و به‌ویژه کنج‌ها اثرات تراش با قلمی با دندان ریز را نشان می‌دهد که دقت و ظرافت تراش با این قلم‌ریز، سطوح را از صیقل بی‌نیاز کرده است اما بر قسمت‌هایی از همین دهلیز پایین تکنیک تراش بکار رفته کاملاً مشابه تکنیک استفاده شده در دهلیز بالایی است بدین معنی که آثار صیقل بر دیواره‌های بخش بیرونی درگاه ورودی اتاق پایین و سردر و دیواره‌های کنار درگاه در بخش داخلی دهلیز و نیز سطوح داخلی و لبه‌های چاله تابوت این اتاق دیده می‌شود. این امر نشان می‌دهد که فاصله زمانی میان ساخت دهلیز فوقانی با زمان ساخت و افزودن دهلیز پایین به مجموعه گوردخمه تقریباً کوتاه و در یک دوره مشخص بوده است. جایگاه تدفین در هر دو دهلیز بالایی و پایینی گوردخمه صحنه نیز- برخلاف گوردخمه‌های منسوب به ماد- قابل مقایسه با شیوه بکار رفته در آرامگاه‌های هخامنشی به‌ویژه داریوش و خشایارشا می‌باشد بدین ترتیب که چاله تابوت‌ها همانند آرامگاه‌های هخامنشی بر روی سکو و مصطبه ای در ته دهلیز تعبیه شده‌اند. بررسی بقایای الوارها و شاه‌تیرهای تراش خورده و مکعبی سقف ایوان گوردخمه صحنه و ابعاد و اندازه و شیوه ساخت آن و نیز تطابق آن با نمونه‌های مشابه از دوره هخامنشی و بازسازی پیشنهادی آن توسط نگارنده، به انضمام پایه ستون‌های ناقوسی شکل کف ایوان، نشان می‌دهند که سرستون‌های فروریخته گوردخمه صحنه از نوع سرستون‌های هخامنشی بوده است. گوی بالدار نقش شده در ایوان آرامگاه نیز جایگاه ویژه‌ای به آن می‌دهد. با این داده‌ها و اسناد و دلایل و نیز زمان تقریبی ساخت بخش بالایی و قدیمی گوردخمه (پس از داریوش تا اواخر دوره خشایارشا) می‌توان دریافت که صاحبان و سازندگان گوردخمه کیکاوس صحنه از افراد عالی‌رتبه و نزدیک به خاندان هخامنشی از جمله ساتراپ ماد در زمان داریوش تا خشایارشا متعلق بوده باشد. مطابق الواح تخت جمشید (بریان ۱۳۸۱)، یک پارسی به نام ویدرنه که از نزدیکان داریوش و جزء هفت تنی بوده که داریوش را در قیام علیه گئومات یاری کرده است در زمان داریوش تا خشایارشا ساتراپ ماد بوده است. همچنین منابع دوره

هخامنشی از جمله بند نوزدهم کتیبه بیستون نشان می‌دهند بنا بر توصیه داریوش بزرگ، فرزندان و نوادگان این هفت یاریگر داریوش تا پایان دوره هخامنشی از جایگاه ممتازی برخوردار بوده‌اند.

پیوست‌ها



تصویر ۱: موقعیت جغرافیایی گوردخمه کیکاوس در شمال صحنه.



تصویر ۲: نما و ایوان گوردخمه صحنه و دومین صعود و بررسی نگارنده. (مهرماه ۹۰)



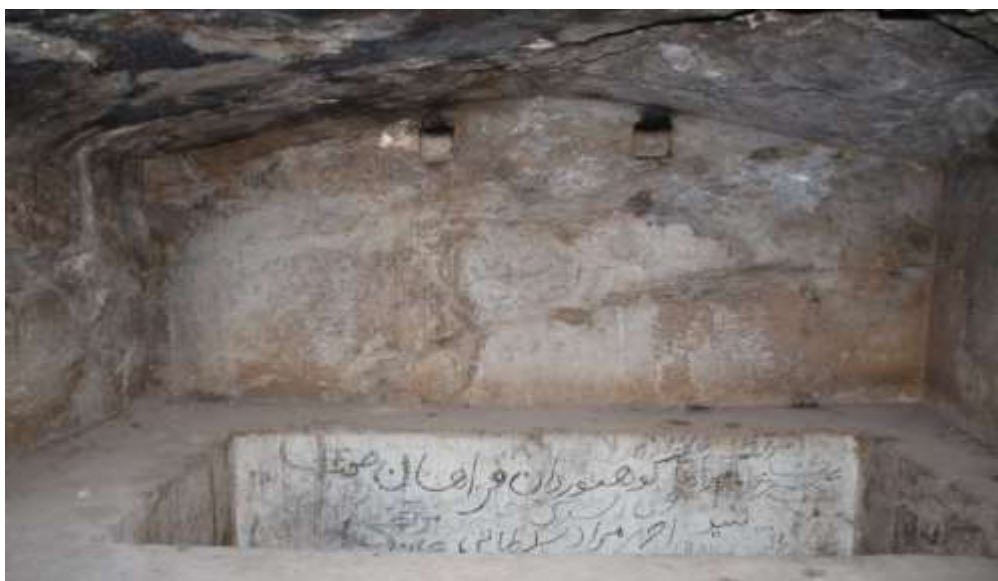
تصویر ۳: نمایی از دهلیز فوقانی و سقف گهواره‌ای آن. تصویر A دید از درگاه به دیوار تحتانی تصویر B دید از دیوار تحتانی به درگاه ورودی. منبع: نگارنده، خرداد ۸۹



تصویر ۴: نمایی از چاله تابوت‌های وانی شکل درون دیواره دو سوی دهلیز فوقانی. منبع: (نگارنده، خرداد ۹۲)



تصویر ۵: نمایی از درگاه دهلیز فوقانی (A) و ورودی دهلیز پایین (B). منبع: (نگارنده، خرداد ۹۲)



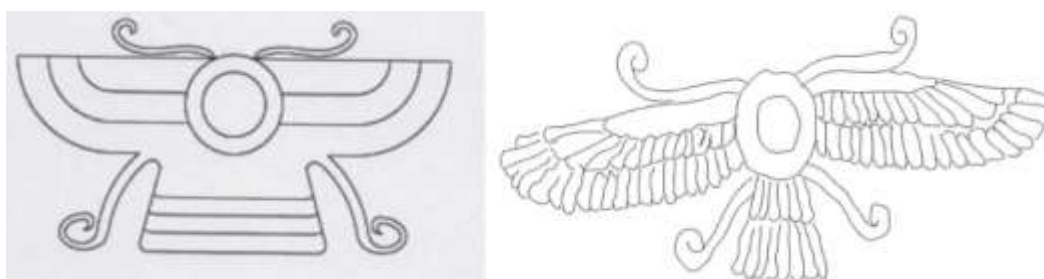
تصویر ۶: دهلیز طبقه زیرین گوردخمه کیکاوس صحنه با سقفی خریشته‌ای و موزون و چاله تابوت بزرگ تدفینی آن
منبع: (نگارنده، مهر ۹۰)



تصویر شماره ۷- نقش نماد بالدار ایوان آرامگاه صحنه. تصویر وسط: گوی بالدار صحنه با یوغ‌ها و پیچک‌هایی با انتهای مارپیچی. سمت راست: طرحی که هرتسفلد (۱۳۸۱: ۲۱۰) از این گوی بالدار ارائه داده است. در این طرح، یوغ (شاخک‌ها) از روی بال‌ها فاصله‌دارند در صورتی که این یوغ‌ها بر اساس نقش ایوان، مماس با لبه بال‌ها هستند. سمت چپ: بازسازی گوی بالدار آرامگاه صحنه توسط نگارنده.



تصویر شماره ۸- نقش مهری از دوره هخامنشی. منبع (Wu.Xin, 2005: 549). بر روی این مهر نماد بالدار با پیکره انسانی در کنار گویی بالدار بدون پیکره انسانی جداگانه ترسیم شده است که می‌تواند نماد دو ایزد یا مفهوم مختلف باشد.



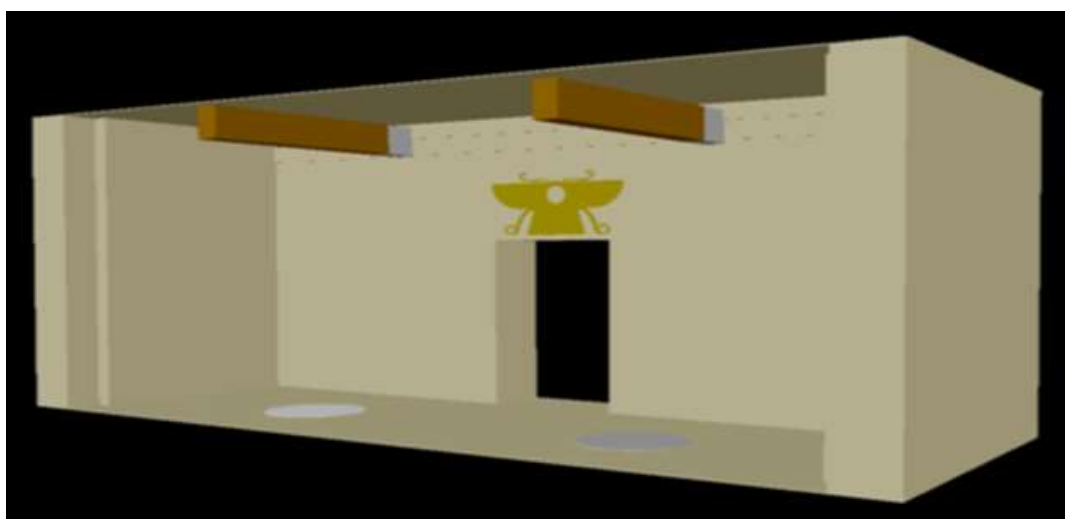
تصویر ۹: سمت چپ: نماد بالدار صحنه. منبع: (نگارنده). در مقایسه با نمادی بالدار و مشابه بر روی مهری از دوره هخامنشی. منبع: (شهبازی، ۱۳۵۷: ۸۸)



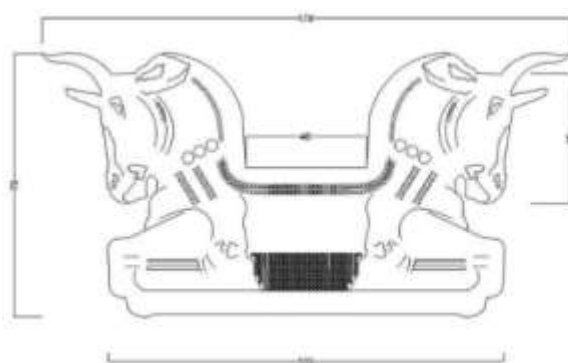
تصویر ۱۰: باقی‌مانده پایه ستون سمت راست ایوان صحنه و مقایسه آن با یک پایه ستون هخامنشی در جوار آرامگاه اردشیر دوم. منبع: (نگارنده، خرداد ۹۲)



تصویر ۱۱: بقایای الوارهای تراش خورده مرتبط با سرستون بر سقف ایوان گوردخمه صحنه. منبع: (نگارنده، مهر ۹۰)



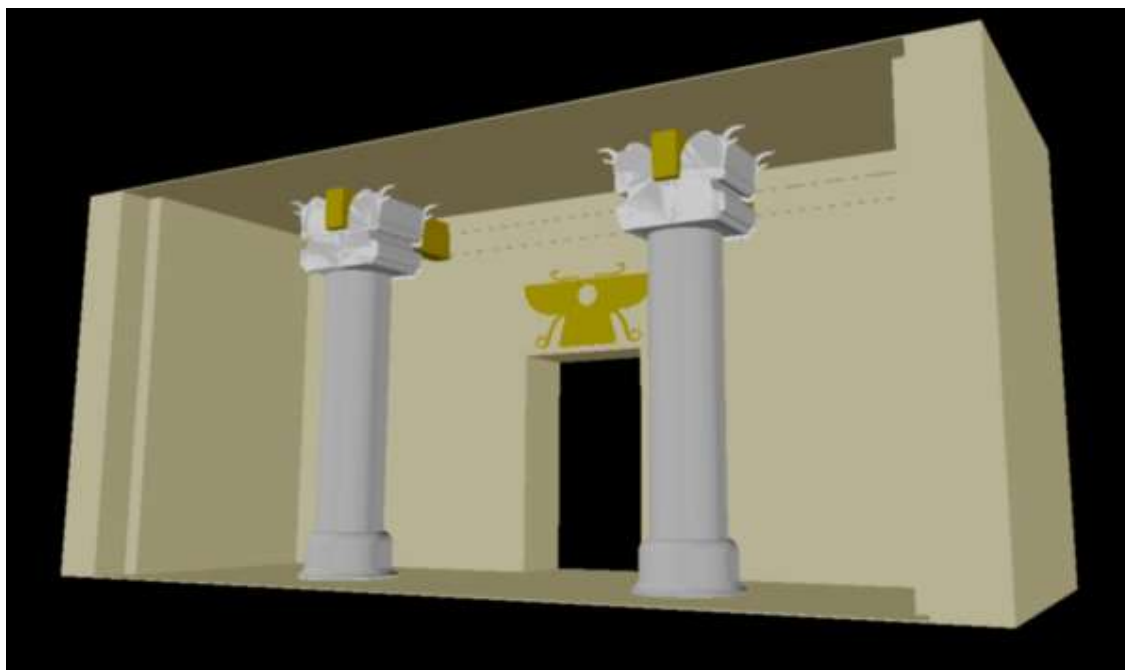
تصویر ۱۲: طرح پیشنهادی بازسازی شده بقایای الوار و شاه تیر مرتبط با سرستون گوردخمه صحنه. منبع: (نگارنده). با توجه به نمونه‌های مشابه، باقیمانده‌های الوار سرستون‌های صحنه تا لبه‌های سقف ایوان امتداد داشته است.



تصویر ۱۳: نمونه سرستون بازمانده از دوره هخامنشی یافته شده از بخش جنوبی آپادانا، موزه ایران باستان. منبع: (نگارنده)



تصویر ۱۴: سمت چپ: بقایای الوار مرتبط با سرستون ایوان گوردخمه کیکاوس صحنه. سمت راست: الگوی بکار رفته در ستون نمای آرامگاه داریوش بزرگ. منبع: (نگارنده، مهر ۹۰)



تصویر ۱۵: بازسازی پیشنهادی سرستون‌های گوردخمه صحنه با توجه به بقایای الوارهای مرتبط با سرستون و شکل پایه ستون‌ها. منبع: (نگارنده)



تصویر ۱۶: بخش تحتانی دهلیز بالایی گوردخمه صحنه. منبع: (نگارنده، خرداد ۹۲). علائم نشان می‌دهند در این بخش یک چاله تابوت دیگری وجود داشته که سازندگان اتاق پایینی دخمه مجبور به برداشتن آن شده‌اند.



تصویر ۱۷: بخشی از ضلع سمت راست چاله تابوت برداشته‌شده. منبع: (نگارنده). آثار و رد ضلع عرضی چاله تابوت قدیمی بر دیواره سمت راست چاله تابوت برجای مانده اما در ضلع مقابل با دقت بیشتری برداشته شده است.



تصویر ۱۸: نمایی از وضعیت چاله تابوت برداشته‌شده و لبه‌هایی که جهت نهادن درپوش کاربرد داشته است. منبع: (نگارنده، خرداد ۹۲)



تصویر ۱۹: نمایی دیگر از وضعیت چاله تابوت برداشته‌شده. منبع: (نگارنده، خرداد ۹۲). شیوه ساخت و طرز قرارگیری چاله تابوت برداشته‌شده، مشابه آرامگاه داریوش و خشایارشا بوده است بدین‌صورت که چاله تابوت داخل سکویی که سطح آن از کف اتاق بالاتر است جای داشته است.



تصویر ۲۰: دو نمونه از دو گونه تکنیک تراش سنگ در گوردخمه صحنه. اثرات صیقل بر دیواره کناره چاله تابوت برداشته‌شده (A) و اثر تراش با قلمی با دندان‌ه ریز بر دیواره و کنج دهلیز پایین (B). منبع: (نگارنده)



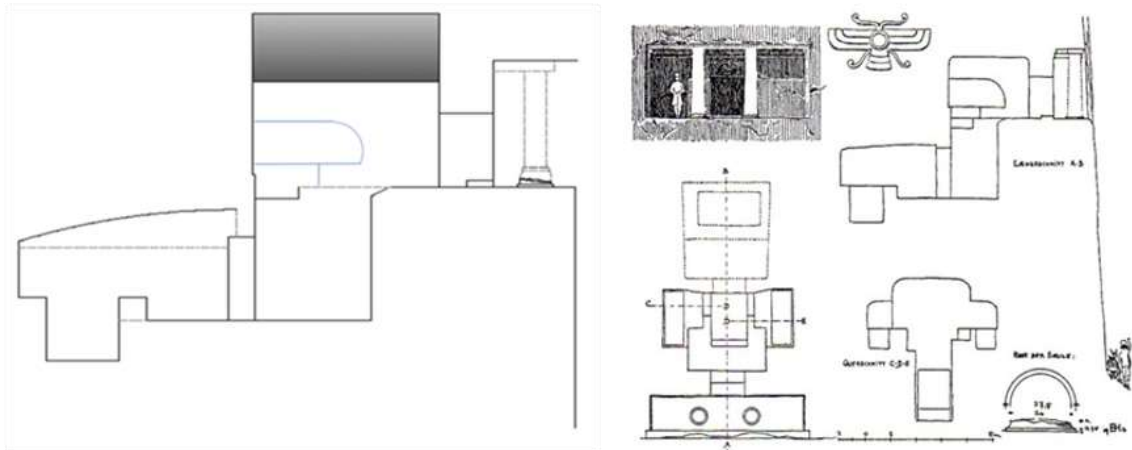
تصویر ۲۱: تکنیک تراش سنگ و اثرات صیقل بر سردر و کناره داخلی درگاه دهلیز پایین (B) اثر صیقل سنگ بر دیواره‌های اتاق بالایی (A). منبع: (نگارنده)



تصویر ۲۲: تصویر چپ: قوس و تاق گهواره‌ای دهلیز فوقانی گوردخمه صحنه. تصویر راست: نمایی از دهلیز آرامگاه خشایارشا با تاقی گهواره‌ای. منبع: (نگارنده، آبان ۹۱، خرداد ۹۲)



تصویر ۲۳: تصویر چپ: شیوه خربشته‌ای دهلیز پایین گوردخمه صحنه در مقایسه با شیوه خربشته‌ای دهلیز آرامگاه داریوش بزرگ (تصویر راست). منبع: (نگارنده، آبان ۹۱، خرداد ۹۲)



تصویر ۲۴: سمت راست: پلان، نما و برش طولی و عرضی از گوردخمه صحنه. منبع: هرتسفلد (۱۳۸۱: ۲۰۸)
سمت چپ: برش طولی از آرامگاه کیکاوس صحنه بر اساس ارزیابی جدید. منبع: (نگارنده)

منابع

- بریان، پی‌یر (۱۳۸۱)، امپراتوری هخامنشی، ترجمه ناهید فروغان، تهران، نشر فرزاد.
- جکسون، ویلیامز آبراهام والتاین (۱۳۸۸)، ایران در گذشته و حال، ترجمه منوچهر امیری و فریدون بدره‌ای، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- دیاکونوف، ایگور میخائیلوویچ (۱۳۴۵)، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- رف، مایکل (۱۳۸۱)، نقش برجسته‌ها و حجاران تخت جمشید، ترجمه هوشنگ غیائی نژاد، تهران، انتشارات گنجینه هنر.
- شاپور شهبازی، علی رضا (۱۳۴۹)، زندگی و جهان‌داری کورش کبیر، انتشارات دانشگاه شیراز.
- شاپور شهبازی، علی رضا (۱۳۵۷)، نقش رستم فارس، شماره هشتم، انتشارات بن‌داد و تحقیقات هخامنشی.
- فلاندن، اوژنی. کوست، پاسکال (۱۳۲۴)، سفر به ایران، ترجمه نور صادقی، تهران، چاپخانه روزنامه نقش جهان.
- گیرشمن، رومن (۱۳۷۱)، هنر ایران در دوره ماد و هخامنشی، ترجمه عیسی بهنام، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- گیرشمن، رومن (۱۳۸۶)، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، تهران، موسسه انتشارات نگاه.
- واندنبیگ، لویی (۱۳۹۰)، باستان‌شناسی ایران باستان، ترجمه عیسی بهنام، انتشارات دانشگاه تهران.
- هرتسفلد، ارنست (۱۳۵۴)، تاریخ ایران بر بنیاد باستان‌شناسی، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی.
- هرتسفلد، ارنست (۱۳۸۱)، ایران در شرق باستان، ترجمه همایون صنعتی زاده، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگ و دانشگاه شهید باهنر کرمان، تهران.
- هوف، دیتریش (۱۳۸۱)، پایه ستونهای ده بوزان و تاق بستان، ترجمه یعقوب محمدی فر و نگار مبارک زاده، مجله فرهنگ همدان، سال هشتم، شماره ۲۸.

- Huff, D., 1989. Säulenbasen aus Deh Bozan und Taq-i Bostan, *Iranica Antiqua* 24: 285-296.
- Von Gall, H., 1966. Zu den medischen felsgrabern in nordwestiran und Iraqi Kurdistan, *Archäologischer Anzeiger*, pp.19- 43.
- Von Gall, H., 1974. Neue beobachtungen zu den sogenannten medischen felsgrabern, dans, *proceedings of the 2nd Annual Symposium on Archaeological Research in Iran 1973, Tehran*, pp. 139- 1542.
- Wu Xin 2005. *Enemies of empire: a historical reconstruction of political Cconflicts between central Asia and the Persian empire, the Wworld of Achaemenid Persia, Proceedings of a conference at the British Museum 29th September-1st October*, pp. 545-563.

آنالیز ایزوتوپ‌های پایدار استرانسیوم و تعیین افراد بومی یا غیربومی در گورستان‌های باستانی، مطالعه موردی: گورستان عصر آهن محوطه باستانی گوهرتپه

فهیمة شیخ شعاعی

دانشجوی دکتری باستان‌شناسی، دانشگاه تهران

کمال‌الدین نیکنامی*

استاد گروه باستان‌شناسی، دانشگاه تهران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۱/۱۶؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۰/۲۰

چکیده

امروزه آنالیزهای ایزوتوپی، راه گشای بسیاری از مسائل مهم مطرح در باستان‌شناسی و انسان‌شناسی است از جمله، بازسازی رژیم‌های غذایی گذشته، ترسیم رد پای مهاجرت‌های باستانی، بررسی و شناسایی تغییرات آب و هوایی مناطق باستانی و ... گوهرتپه جزو مناطق مستعد پاسخگو به سؤالات متعدد در مورد تحولات فرهنگی و اجتماعی عصر آهن شمال ایران است. این برهه زمانی در مناطق شمالی فلات ایران، با ظهور جوامع متعددی بدون هیچ‌گونه پیشینه فرهنگی، در قالب قبرستان‌های بدون ارتباط با محل سکونت، روبرو است؛ که هم‌زمان با تحولات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ناشی از جابجایی اقوام مختلف است. به‌طور خاص، شناسایی خاستگاه جغرافیایی افراد مدفون در این قبرستان‌ها می‌تواند کمک شایانی در شناسایی جنبه‌های گوناگون این تحولات باشد. پژوهش در این موضوع خاص، در گذشته تنها با روش سنتی بررسی مدارک معماری و مصنوعات، به‌عنوان نمایندگانی از حرکت و مهاجرت جوامع، صورت می‌گرفت ولی موفق به تهیه همه اطلاعات لازم برای فهم کامل مهاجرت‌های باستانی و تاریخی فردی یا گروهی انسانی نمی‌شد. پژوهش حاضر، با روش آنالیز ایزوتوپ‌های پایدار استرانسیوم $^{87}\text{Sr}/^{86}\text{Sr}$ بر روی نمونه‌های دندان یازده اسکلت از اسکلت‌های قبرستان عصر آهن محوطه باستانی گوهرتپه، سعی در تعیین بومی و یا غیربومی بودن این اسکلت‌ها دارد. نتایج آنالیز ایزوتوپ‌های پایدار نشان می‌دهد که از کل نمونه‌ها، پنج نمونه غیربومی و شش نمونه دیگر بومی هستند.

واژه‌های کلیدی: آنالیز ایزوتوپ‌های پایدار، ایزوتوپ استرانسیوم، محوطه باستانی گوهرتپه، عصر آهن، دندان انسان

۱. مقدمه

شناسایی خاستگاه جغرافیایی افراد مدفون در یک محوطه مسکونی یا قبرستان باستانی، در یک منطقه زمین‌شناسی، باعث ایجاد داده‌های جدیدی است که از طریق آن به ارزیابی مدل‌های مهاجرت، تغییر فرهنگ، استعمار و تجارت پرداخته می‌شود. پژوهش‌های مرتبط با دیرینه مهاجرت شناسی از دیرباز با روش‌های تحلیلی متفاوتی انجام می‌شود. برای مثال با بررسی مدارک معماری و مصنوعات به‌عنوان نمایندگانی از حرکت و مهاجرت جوامع، این‌گونه پژوهش‌ها صورت می‌گرفت. اما از آنجائی که هیچ‌کدام از این روش‌ها موفق به تهیه همه اطلاعات لازم برای فهم کامل مهاجرت‌های باستانی فردی یا گروهی نشدند، طی دهه‌های اخیر تحول جدیدی در این زمینه پژوهشی، با انجام آنالیزهای ایزوتوپی زمین‌شیمی زیستی^۱ فراهم شده است (Slovak & Paytan, 2011). مهم‌ترین این ایزوتوپ‌ها کربن، نیتروژن، اکسیژن و استرانسیوم است که با آنالیز آن‌ها می‌توان به سؤالات بسیاری در خصوص آب‌وهوای زمان باستان، تغذیه و اقتصاد زیستی و نیز جابجایی‌ها و مهاجرت‌های گروه‌های انسانی گذشته پرداخت (Brown and Brown, 2011).

بر اساس اصول زمین‌شیمی، نسبت $^{87}\text{Sr}/^{86}\text{Sr}$ موجود در استخوان و دندان انسان‌ها می‌تواند به‌منظور مطالعه جنبه‌های مختلفی از رفتار انسان باستان، از جمله مهاجرت، مورد استفاده قرار گیرد. استرانسیوم در طول زنجیر مواد غذایی، جایگزین کلسیم می‌شود و در ساختار بلوری هیدروکسی آپاتیت در مینای دندان و استخوان انسان ته‌نشین و ذخیره می‌شود. نهایتاً سنجش نسبت $^{87}\text{Sr}/^{86}\text{Sr}$ در بافت اسکلتی انسان، ترکیب نسبت $^{87}\text{Sr}/^{86}\text{Sr}$ آب، گیاهان و حیوانات مصرف‌شده را منعکس می‌کند، که آن‌ها نیز به‌نوبه خود نسبت $^{87}\text{Sr}/^{86}\text{Sr}$ تخته‌سنگ بستر در یک منطقه معین را منعکس می‌سازند (Ericson, 1985; Comar et al., 1957 a&b).

البته قبل از اینکه باستان‌شناسان این روش را کشف کنند، بوم‌شناسان برای ترسیم حرکت (تغییر مکان) جغرافیایی، ایزوتوپ‌های استرانسیوم را از مواد محیطی و نمونه‌های قطعی معین اندازه‌گیری کرده بودند (Aberg, 1995; Blum et al, 2000; Chamberlain et al, 1997; Gosz et al, 1983; Koch et al., 1992). در سال ۱۹۸۵، اریکسون با پیشنهاد اینکه ایزوتوپ‌های استرانسیوم موجود در دندان‌ها و اسکلت‌های باستانی انسان قابل‌اندازه‌گیری‌اند، این روش را به باستان‌شناسان معرفی کرد (Ericson, 1985). این روش همچنین برای تعیین منشأ صنایع‌دستی، مصالح ساختمانی باستانی، مواد غذایی و همین‌طور در ردیابی منشأ و الگوهای مهاجرت حیوانات پیش‌ازتاریخی بکار می‌رود (Slovak & Paytan, 2011).

مطالعات جابجایی‌های گروه‌های انسانی بر مطالعه مینای دندان استوار است، چراکه این امکان را می‌دهد که نسبت‌های ایزوتوپی محل تولد را اندازه گرفت (۱). اصولاً بین نسبت ایزوتوپ استرانسیوم به‌دست‌آمده از اسکلت‌های باستانی (معمولاً مینای دندان) با محیط‌زیست شیمیایی‌ای که مردم در آن می‌زیستند، ارتباط وجود دارد. البته این چیزی بیشتر از یک هم‌ارز سازی ساده نسبت‌ایزوتوپ استرانسیوم موجود در بستر محلی، با نسبت موجود در اسکلت یک شخص است. نسبت ایزوتوپ استرانسیوم ($^{87}\text{Sr}/^{86}\text{Sr}$) درواقع یک شماره است، که در بهترین حالت با پنج رقم اعشار بیان می‌شود، که میانگینی از همه استرانسیوم موجود در نمونه را منعکس می‌کند. در مورد یک اسکلت، هر اتم استرانسیوم، از میان مراحل متفاوت زیادی جابجا می‌شود: ابتدا

¹ Isotopic Biogeochemistry Analysis

شاید از یک ذوب جزئی ماگما (خمیر مواد معدنی یا آلی)، به درون ماده معدنی یک صخره آتشفشانی وارد می‌شود و از آنجا می‌تواند زنجیره‌وار به درون یک رودخانه، یک خاک و یک شاخه گیاه وارد شود. البته در این چرخه زیستی عنصر استرانسیوم، تکرار نیز صورت می‌گیرد و این عنصر از درون یک شاخه گیاه دوباره به درون خاک برمی‌گردد (تجزیه می‌شود) و از آنجا دوباره به درون برگ یک گیاه، و سپس به بدن یک علفخوار و نهایتاً داخل یک وعده غذایی انسان وارد بدن انسان می‌شود (۲). درون بافت اسکلتی شخص، اتم‌هایی از استرانسیوم که راه‌های متفاوتی را پیموده، جذب می‌شوند: برخی از یک منبع متفاوت، مثل ماده معدنی یک صخره متفاوت، اقیانوس یا حتی نزولات آسمانی. بعد از قرن‌ها یا میلیون‌ها سال تدفین یک انسان در زیر زمین، استرانسیوم نهایتاً در آزمایشگاه امروزی دوباره از ماده معدنی استخوان آزاد می‌شود و توسط یک دستگاه طیف‌سنج جرمی محاسبه می‌شود (Bentley, 2006).

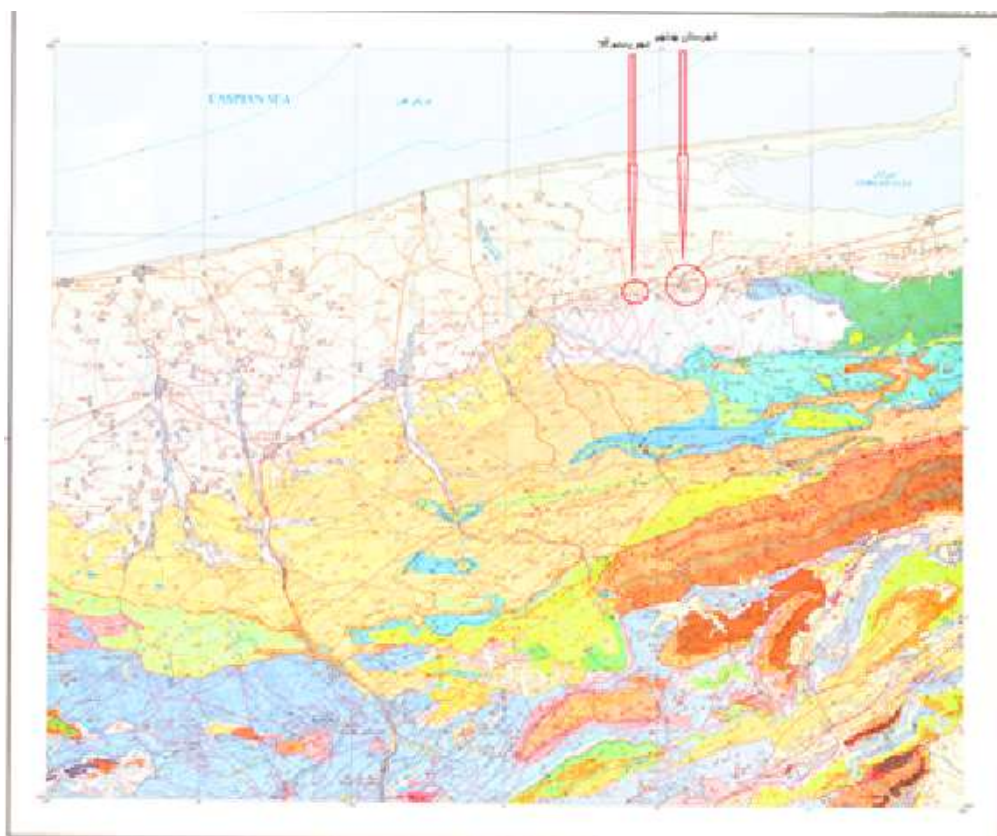
طبق گفته اریکسون در سال ۱۹۸۵، توانایی ردیابی مهاجرت به‌وسیله نسبت $^{87}\text{Sr}/^{86}\text{Sr}$ در بافت انسان، توسط سه عامل محدود شده است: اولاً، باید بین نواحی مسکونی متفاوتی که مورد مطالعه قرار دارند، تنوع زمین‌شناسی کافی وجود داشته باشد به‌طوری‌که تنوع‌های موجود در نسبت $^{87}\text{Sr}/^{86}\text{Sr}$ قابل‌شناسایی باشد. ثانیاً، اگر ساکنان مناطق ساحلی فقط بر مصرف منابع غذایی دریایی تکیه داشته باشند. آنالیزهای ایزوتوپ پرتوزای استرانسیوم ممکن است نتواند در ردیابی تغییر مکان بین نواحی ساحلی مؤثر باشد، در چنین مواردی، نسبت $^{87}\text{Sr}/^{86}\text{Sr}$ اشخاص نسبت $^{87}\text{Sr}/^{86}\text{Sr}$ دریایی را ($^{87}\text{Sr}/^{86}\text{Sr} = 0.709$, Veizer 1989) با میل بیشتری به‌جای نسبت $^{87}\text{Sr}/^{86}\text{Sr}$ زمینی منعکس خواهد کرد. ثالثاً، در صورتی‌که بتوان وابستگی به غذاهای وارداتی را رد کرد یا غیرمحتمل دانست، نسبت $^{87}\text{Sr}/^{86}\text{Sr}$ به‌دست‌آمده از میان جوامع انسانی می‌تواند به‌عنوان نشانگرهای صحیحی از مهاجرت پیش‌از تاریخ باشد. بنابراین یک توجه به کل جذب (ورودی) رژیم غذایی در زمان تفسیر نتایج $^{87}\text{Sr}/^{86}\text{Sr}$ ضروری است.

۲. محوطه باستانی گوهر تپه

محوطه باستانی وسیع گوهر تپه، تقریباً در ۵ کیلومتری غرب بهشهر ($36^{\circ} 40' 42'' \text{ N } 53^{\circ} 24' 07'' \text{ E}$) و ۲ کیلومتری شمال غرب شهر رستم کلا در استان مازندران، واقع شده است. در طی دوره برنز میانی زیستگاهی در حدود ۵۰ هکتار بوده، اما در دوره برنز متأخر، این محوطه متروکه شده و مجدداً در دوره آهن II و III به‌عنوان قبرستان مورد استفاده قرار می‌گیرد (Soltysiak and Mahfroozi, 2008). به لحاظ جغرافیایی، محوطه گوهر تپه در دشت حاصلخیز مازندران واقع شده است. به‌طور کلی می‌توان گفت، بین دریای خزر در شمال و دامنه‌های رشته‌کوه‌های البرز در جنوب، نوار باریک حاصلخیزی وجود دارد. وسیع‌ترین بخش آن در نزدیکی ساری حدود ۳۰ کیلومتر به سمت غرب بوده و عرض آن در نزدیکی گوهر تپه فقط ۶-۷ کیلومتر می‌باشد. با توجه به توصیف بالا، ساحل دریا به این محوطه باستانی بسیار نزدیک است.

گفتیم که یکی از مهم‌ترین پیش‌نیازهای مطالعه مهاجرت با روش آنالیز ایزوتوپ‌های استرانسیوم این است که منطقه مورد مطالعه دارای تنوع زمین‌شناسی کافی باشد چراکه نسبت ایزوتوپ‌های استرانسیوم در مناطقی که از لحاظ زمین‌شناسی یکسان هستند تفاوت قابل‌توجهی نشان نمی‌دهد (Ericson, 1985; Price et al., 2002). به همین منظور لازم است پیش از انجام آنالیزها، مطالعات زمین‌شناختی کافی در خصوص منطقه

مورد مطالعه انجام شود. همان‌طور که در نقشه زیر (۳) دیده می‌شود، شهر مازندران در منطقه وسیعی از رسوبات کواترنری شامل رسوبات آبرفتی، رسوبات مخروط افکنه‌ای، نهشته‌های چشمه‌ای، عمدتاً تراورتن، رسوبات دانه‌ریز و کانی‌های رسی، ماسه‌های خط ساحلی و رسوبات رودخانه‌ای قرار گرفته است. این در حالی است که در اطراف منطقه رسوبات پلیوسن و میوسن شامل کنگلومرا، ماسه‌سنگ‌آهکی، سنگ‌آهک ماسه‌ای، ماسه‌سنگ قرمز رنگ و دیده می‌شود که به‌خوبی از منطقه وسیع کواترنری قابل تفکیک است و در نقشه بارنگ‌های متفاوت نشان داده شده است. با توجه به این بررسی زمین‌شناسی می‌توان گفت که منطقه دشت مازندران از یک‌سو دارای ویژگی همسان بودن و همگنی خاصی است و از سوی دیگر از مناطق هم‌جوار اطرافش به‌خوبی قابل تفکیک است و از آنجایی که تفاوت‌های زمین‌شناختی مستقیماً بر روی نسبت $^{87}\text{Sr}/^{86}\text{Sr}$ تأثیر می‌گذارند (Faure, 1986). در نتیجه می‌توان محوطه‌های باستانی این مناطق را با روش آنالیز ایزوتوپی استرانسیوم مورد مطالعه قرار داد.



شکل ۱: نقشه زمین‌شناسی دشت مازندران و مناطق اطراف (شهرستان بهشهر، شهر رستم کُلا مشخص شده‌اند) (www.gci.ir)

۳. مواد و روش‌ها

در این پژوهش، تعداد ۱۱ عدد نمونه دندان از یازده اسکلت قبرستان عصر آهن گوهر تپه، توسط کاوشگر این محوطه پیش‌تر انتخاب و برداشت شده بود که برای انجام پژوهش حاضر استفاده گردید. ظاهراً انتخاب این نمونه‌ها بر اساس اسکلت‌های بالغی انجام شده که نمونه‌های دندانی برجای مانده آن‌ها سالم بود. کانتکست این نمونه‌ها از ترانسه‌هایی که برداشت شده اند به همراه مشخصات نمونه‌های دندان مورد مطالعه در جدول ۱

نشان داده شده است. این مشخصات، طبق گزارش‌های انسان‌شناسی منتشرشده جمع‌آوری شده‌اند. همان‌طور که بیان شد نمونه‌های مورد آزمایش در این پژوهش، فقط شامل نمونه‌های دندان‌ی است و این نمونه‌ها اکثراً از یک نوع نمونه دندان‌ی مشابه انتخاب‌شده‌اند.

جدول ۱: نمونه‌های مورد مطالعه (ماه‌فروزی، ۱۳۸۴)

منبع	جنسیت	کد ترانسه	کد نمونه	ردیف
فروزانفر، ۱۳۸۴	زن	<i>F: 32 AI2XX,</i>	<i>K</i>	۱
فروزانفر، ۱۳۸۴	زن	<i>AI2XXI, F: 28</i>	<i>L</i>	۲
فروزانفر، ۱۳۸۴	مرد	<i>AH2XX, F: 16</i>	<i>M</i>	۳
-	نامشخص	<i>T.T.M, SK. 4</i>	<i>N</i>	۴
فروزانفر، ۱۳۸۴	زن	<i>AI2XX, F: 34</i>	<i>O</i>	۵
فروزانفر، ۱۳۸۴	زن	<i>AH2XXI, F: 24</i>	<i>P</i>	۶
-	نامشخص	<i>AH2XX II, F: 32</i>	<i>Q</i>	۷
-	نامشخص	<i>AH2XXJ, F: 14</i>	<i>R</i>	۸
فروزانفر، ۱۳۸۴	زن	<i>F: 33 AH2XX,</i>	<i>S</i>	۹
فروزانفر، ۱۳۸۴	مرد	<i>AH2XXI, F: 23</i>	<i>T</i>	۱۰
-	نامشخص	<i>AL2XX?, F: 7</i>	<i>X</i>	۱۱

۳-۱. آماده‌سازی نمونه‌ها و استخراج مینا

تمیز و آماده کردن اولیه نمونه‌های دندان با آب مقطر و یک برس نرم انجام شد که منجر به برداشتن خاک و آلودگی‌های اولیه از سطح این نمونه‌های دندان‌ی گردید. پس از عکاسی نمونه‌ها، عمل جمع‌آوری نمونه "مینای دندان" برای آنالیز ایزوتوپ استرانسیوم، انجام شد. سطح مینای دندان انتخاب‌شده برای نمونه‌گیری، توسط ابزار *Dremel* یا مته دندان‌سازی، ساییده شد. این کار برای حذف مواد چسبیده و پاک کردن سطح مینای دندان است که معمولاً در معرض تغییرات دیاژنزی است (Hillson, 1996). سپس نمونه‌های مینای دندان به حالت پودر درآمد و برای ورود به دستگاه آنالیز کننده آماده شد.

۳-۲. روش کار و دستگاه آنالیز کننده

روش اسپکترومتری جرمی با پلاسمای جفت شده القائی (*ICP-MS*) یکی از حساس‌ترین روش‌های آنالیز چند عنصری است که برای اندازه‌گیری‌های کمی مقادیر بسیار جزئی و همچنین فراوانی ایزوتوپی عناصر مختلف به‌طور گسترده‌ای مورد استفاده قرار می‌گیرد. این روش یکی از تکنیک‌های طیف‌سنجی جرمی اتمی محسوب می‌شود که در آن پلاسمای القائی آرگون به‌عنوان منبع تولید یون دستگاه طیف‌سنج جرم عمل می‌کند. در این روش باریکه‌ای از یون‌های مثبت که در *ICP* تولید می‌شوند، به داخل اسپکترومتر جرمی کشیده شده و پس از جداسازی بر اساس نسبت جرم به بار اندازه‌گیری می‌شوند. طیف‌های تولیدشده بدین طریق غالباً توسط یک استاندارد درونی و بر اساس منحنی‌های درجه‌بندی برای اندازه‌گیری‌های کمی به‌کاربرده می‌شوند. این تکنیک از اوایل مهر و موم‌های دهه ۱۹۸۰ شروع به گسترش کرد. دلایل گسترش این تکنیک حدود آشکار-

سازی بسیار پایین برای اکثر عناصر، گزینش‌پذیری بالا، قابلیت شناسایی و اندازه‌گیری هم‌زمان چندین عنصر، دقت و صحت خوب و توانایی اندازه‌گیری نسبت ایزوتوپ‌های یک عنصر می‌باشد.

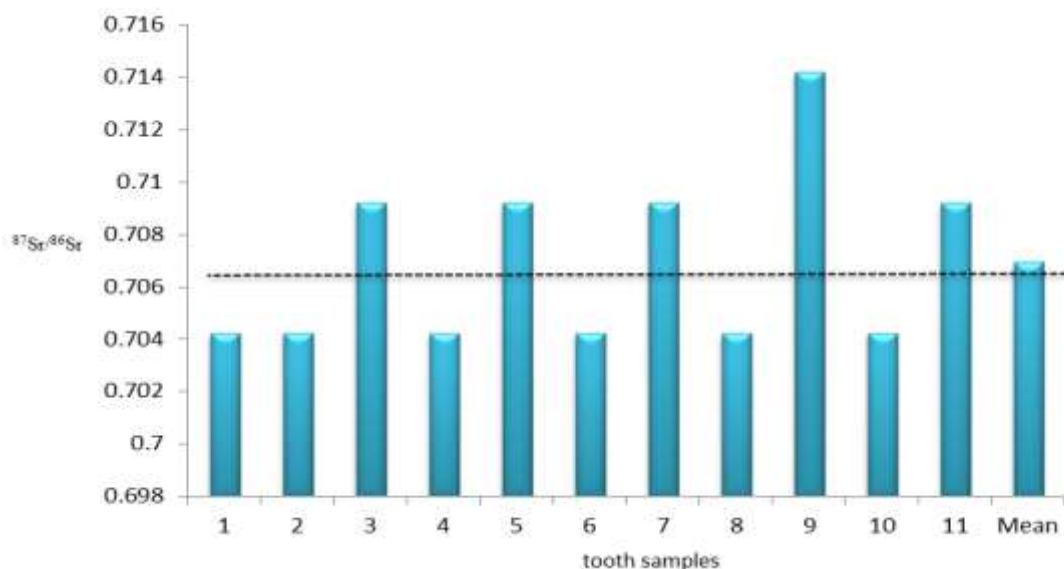
در $ICP-MS$ یک محیط واسط بین پلاسما با فشار محیط و طیف‌سنج جرمی با فشار کمتر از ۶-۱۰ تور قرار می‌گیرد. گاز پلاسمای داغ آرگون از درون مخروط نمونه‌برداری که یک مخروط نیکی با آب سرد شده با یک منفذ کوچک در مرکز آن است به درون ناحیه‌ای عبور می‌کند که در فشاری برابر حدود ۱ تور به‌وسیله یک پمپ مکانیکی قرار دارد. در این ناحیه انبساط سریع گاز روی می‌دهد که به سرد شدن آن منجر می‌شود. روزنه دوم یا اسکیم در پتانسیل ۱۰۰۰- ولت قرار دارد که موجب جذب یون‌های مثبت و دفع الکترون‌ها می‌شود. پس‌از این مرحله پرتو یون‌ها وارد یک سری لنزهای الکترونیکی می‌شوند که وظیفه آن‌ها متمرکز کردن و سپس هدایت جریان یون به تجزیه‌گر جرمی می‌باشد. در تجزیه‌گر جرمی یون‌ها بر اساس نسبت جرم به بار (m/z) جداسازی می‌شوند. یون‌ها توسط آشکارساز تکثیرکننده الکترون شناسایی می‌شوند. برای تجزیه و تحلیل کمی، مقدار نرخ شمارش به‌دست‌آمده برای یون خاص با غلظت آن متناسب است. مدیریت داده‌های نهایی با یک مجموعه سیستم‌های کامپیوتری انجام می‌گیرد (اولیایی، مصاحبه‌شونده، ۱/۱۳۹۴).

۴. نتیجه

در جدول ۲، نسبت $^{87}Sr/^{86}Sr$ به‌دست‌آمده از نمونه‌های دندان نشان داده‌شده است و شکل ۲ این مقادیر را به‌صورت ستونی به نمایش گذاشته‌شده است.

جدول ۲. نسبت $^{87}Sr/^{86}Sr$ نمونه‌های دندان

ردیف	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
کد نمونه	K	L	M	N	O	P	Q	R	S	T	A
نسبت $^{87}Sr/^{86}Sr$	0.7042	0.7042	0.7092	0.7042	0.7092	0.7042	0.7092	0.7042	0.7142	0.7042	0.7092



شکل ۲. نسبت $^{87}Sr/^{86}Sr$ نمونه‌های دندان و مقایسه آن‌ها با میانگین (خط منقطع).

اولین قدم در روش آنالیزهای ایزوتوپ استرانسیوم پرتوزا در باستان‌شناسی، تعیین نسبت $^{87}\text{Sr}/^{86}\text{Sr}$ محلی نواحی یا محوطه‌های مورد مطالعه است. میزان وسیعی از نسبت $^{87}\text{Sr}/^{86}\text{Sr}$ یک ناحیه را می‌توان از طریق نقشه‌های زمین‌شناسی تخمین زد و بعد، از طریق اندازه‌گیری نسبت $^{87}\text{Sr}/^{86}\text{Sr}$ سنگ‌بستر در معرض و خاک دست‌نخورده محلی پاک‌سازی یا تصفیه کرد. با توجه به ویژگی‌های زمین‌شناختی دشت منطقه شرق مازندران (شکل ۱)، محوطه گوهر تپه در منطقه وسیعی از رسوبات جوان کواترنری واقع شده است.

در سال ۲۰۱۲ پیپررت و همکارانش طی پژوهشی، مقادیر نسبت $^{87}\text{Sr}/^{86}\text{Sr}$ را در اعماق چندگانه حوزه جنوبی دریای خزر و در میان رسوبات انباشته، اسیدلاکتیک‌ها و خرده گل‌ها، محاسبه کردند و مدرکی از آبهوای دور متأخر کواترنری و به‌نوعی میانگین زمین‌شناسی آن ناحیه را نشان دادند (۴). جدول شمار ۳ مقادیر نسبت $^{87}\text{Sr}/^{86}\text{Sr}$ را نشان می‌دهد.

جدول ۳: مقادیر نسبت $^{87}\text{Sr}/^{86}\text{Sr}$ نمونه‌های رسوبات انباشته، اسیدلاکتیک‌ها و خرده گل‌های اعماق مختلف خزر (Pierret et al. 2012)

U1			U2		U3			نوع نمونه
۶۵۹	۳۴۹	۱۱۹	۸۲	۵۸	۱۹	۱۷	۶	عمق به سانتی‌متر
۰,۷۱۰۷	۰,۷۱۰۴	۰,۷۱۰۱	۰,۷۰۹۱	۰,۷۰۸۹	۰,۷۰۸۴	۰,۷۰۸۶	۰,۷۰۸۴	نسبت $^{87}\text{Sr}/^{86}\text{Sr}$

نسبت $^{87}\text{Sr}/^{86}\text{Sr}$ در اکثر مناطق کواترنری جهان حدود ۰/۷۰۶ و یا کمتر از آن می‌باشد (Price and Burton, 2010; Price et al., 2002; Ericson, 1985). همان‌طور که در جدول بالا مشاهده می‌شود، مقادیر به‌دست‌آمده، بالاتر از حد متعارف برای نسبت $^{87}\text{Sr}/^{86}\text{Sr}$ در اکثر مناطق کواترنری جهان است. البته این موضوع، به علت عدم تعادلی که در برخی از پژوهش‌ها میان استرانسیوم محیط و استرانسیوم محاسبه‌شده از مینای دندان اسکلت‌های ماقبل تاریخ، دیده‌شده، بعید نیست و این موضوع می‌تواند تمایزی میان نسبت استرانسیوم زمین‌شناسی (۵) و نسبت استرانسیوم زیستی (۶) قائل شود (Bentley, 2006; Price et al., 2002). بنابراین با توجه به نسبت $^{87}\text{Sr}/^{86}\text{Sr}$ در اکثر مناطق کواترنری جهان که در حدود ۰/۷۰۶ و یا کمتر از آن است. چنانچه در شکل ۲ دیده می‌شود، نمونه‌های شمار ۳ (کد M)، شمار ۵ (کد O)، شمار ۷ (کد Q) و شمار ۱۱ (کد X) با نسبت مشابه ۰/۷۰۹، و نمونه شمار ۹ (کد S) با نسبت ۰/۷۱۴ با تفاوت نسبتاً زیادی خارج از این محدوده قرار دارند. اما نمونه‌های شمار ۱ (کد K)، شمار ۲ (کد L)، شمار ۴ (کد N)، شمار ۶ (کد P)، شمار ۸ (کد R) و شمار ۱۰ (کد T) در داخل محدوده مذکور قرار دارند و می‌توان ادعا کرد که غیر از نمونه‌های شمار ۳، ۵، ۷، ۹ و ۱۱ مابقی نمونه‌ها بومی محسوب می‌شوند.

در ثانی، همان‌طور که در مقدمه بیان شد اگر ساکنان مناطق ساحلی فقط بر مصرف منابع غذایی دریایی تکیه داشته باشند، آنالیزهای ایزوتوپ پرتوزای استرانسیوم ممکن است نتواند در ردیابی تغییر مکان بین نواحی ساحلی مؤثر باشد، چراکه در چنین مواردی، نسبت $^{87}\text{Sr}/^{86}\text{Sr}$ اشخاص نسبت $^{87}\text{Sr}/^{86}\text{Sr}$ دریایی را ($^{87}\text{Sr}/^{86}\text{Sr} = 0.709$, Veizer 1989) با میل بیشتری به‌جای نسبت $^{87}\text{Sr}/^{86}\text{Sr}$ زمینی منعکس خواهد کرد. بنابراین لازم است مقدماً اشاره‌ای به مطالعات دیرینه تغذیه‌شناسی که در این محوطه انجام‌گرفته است بپردازیم: نتایج حاصل از آنالیز ایزوتوپ کربن ۱۳ و نیتروژن ۱۵، استفاده از پستانداران خشکی در رژیم غذایی

ساکنین این محوطه را تأیید می‌کند. تمرکز نسبت ایزوتوپ کربن ۱۳ در نمونه‌های مورد آزمایش که در حدود (۲۰/۲- در هزار تا ۱۹/۹- در هزار) است، حکایت از آن دارد که هیچ نشانی از استفاده گیاهان C_4 در رژیم غذایی مردم ساکن در این محوطه وجود ندارد، و گیاهان C_3 مانند امروز پوشش گیاهی غالب منطقه بوده و مورد استفاده قرار می‌گرفتند. پس به‌نوعی می‌توان گفت که از منابع غذایی بومی منطقه استفاده می‌کردند. نتایج نسبت ایزوتوپ نیتروژن ۱۵ (در حدود ۸/۷۹ در هزار تا ۱۱/۳ در هزار) می‌باشد که وجود غلغواران خشکی (گونه‌های گوسفندسانان) و گیاهان C_3 (گندم و جو) را در رژیم غذایی نشان می‌دهد. بنابراین، نتایج آنالیزهای ایزوتوپی برای محوطه گوهر تپه، رژیم غذایی‌ای بر پایه اکوسیستم‌های گیاهان C_3 زمینی را نشان می‌دهد (شیخ شعاعی و همکاران، ۱۳۹۰). نتایج $\delta^{15}N$ حاصل از داده‌های گوهر تپه، نشان از آن دارد که ساکنان این محوطه تنها از حیوانات تغذیه نمی‌کردند، چراکه نتایج مذکور برای افرادی که تنها از رژیم غذایی حیوانی استفاده می‌کردند بسیار بالاتر است. بر این اساس به نظر می‌رسد که به‌احتمال زیاد مقداری ماهی در رژیم غذایی ساکنان محوطه گوهر تپه وجود داشته است. اما باید توجه کرد که همچنین نشانی از تغذیه انحصاری از منابع دریایی در رژیم غذایی آن‌ها مشاهده نشد. فقط یکسری نشانه‌هایی از استفاده ماهی آب شیرین مشاهده می‌شود که البته آن‌هم انحصاری نبوده است (شیخ شعاعی و موسوی، ۱۳۹۶). با توجه به نزدیکی این محوطه به بزرگ‌ترین دریاچه جهان و در نتیجه ساحلی بودن آن، این احتمال پررنگ‌تر می‌شود که شاید این نتایج مصرف یک‌دست و تنها از منابع غذایی دریایی (۷) را نشان می‌دهد و در نتیجه ردیابی تغییر مکان در این محوطه باستانی غیرممکن است. اما مطالعات قبلی ما در خصوص رژیم غذایی ساکنان محوطه گوهر تپه نشان دهند این موضوع است که رژیم غذایی آن‌ها صرفاً از رژیم غذایی دریای نبود و از منابع خشکی حیوانات زمینی و منابع گیاهی C_3 استفاده می‌کردند. بنابراین می‌توان بر اساس نتایج آنالیز ایزوتوپی کربن و نیتروژن بیان‌شده در بالا بیان کرد که نتایج به‌دست‌آمده برای نمونه‌های (۳، ۵، ۷ و ۱۱) نمی‌تواند مانعی مؤثر برای ردیابی تغییر مکان در این ناحیه باستانی ساحلی باشد. اما آنالیز ایزوتوپی (کربن و نیتروژن) نمونه‌های بیشتری از بقایای اسکلتی محوطه باستانی گوهر تپه در آینده، این موضوع را علمی و مستندتر خواهد کرد.

سومین موردی که در این بحث باید مدنظر قرار داد این موضوع است که، اگر بتوان وابستگی به غذاهای وارداتی را رد کرد یا غیرمحمّل دانست، نسبت $^{87}Sr/^{86}Sr$ به‌دست‌آمده از میان جوامع انسانی می‌تواند به‌عنوان نشانگرهای صحیحی از مهاجرت پیش‌ازتاریخ باشد. در این مورد هم با توجه به مطالعات دیرینه تغذیه‌شناسی که پیش‌تر به آن اشاره شد می‌دانیم که غذای ساکنان این منطقه بر پایه مواد و منابع غذایی بومی بوده است و نشانی از ورودی منابع غذایی غیربومی وجود ندارد. چراکه همان‌طور که بیان شد، تمرکز نسبت ایزوتوپ کربن ۱۳ در نمونه‌ها در حدود (۲۰/۲- در هزار تا ۱۹/۹- در هزار) است و حکایت از آن دارد که هیچ نشانی از استفاده گیاهان C_4 در رژیم غذایی مردم ساکن در این محوطه وجود ندارد. بنابراین گیاهان C_3 مانند امروز پوشش گیاهی غالب منطقه بوده و مورد استفاده قرار می‌گرفتند و به‌نوعی می‌توان گفت که از منابع غذایی بومی منطقه استفاده می‌کردند. این موضوع در مورد نتایج آنالیز ایزوتوپ نیتروژن و حیوانات مصرفی هم صدق می‌کند (شیخ شعاعی و همکاران، ۱۳۹۰).

درنهایت ذکر این مطلب مهم است که بدانیم، طبق گزارش‌های انسان‌شناسی به‌دست‌آمده، جنسیت نمونه‌های شمار ۵ و ۹ (کد O و S) زن است و با توجه به نتایج غیربومی تشخیص داده شدند. بنابراین با توجه

به مؤنث بودن اسکلت دو نمونه شمار ۵ و ۹ شاید بتوان این مسئله را نشانه‌ای از الگوی برون‌همسری^۲ دانست؛ کما اینکه مطالعات باستان‌شناسی زیادی به وجود اسکلت‌های مؤنث غیربومی اشاره دارند که غالباً به دلیل وجود الگوی برون‌همسری بوده است (Grupe et al., 1997; Price et al., 1998; Schweissing & Grupe, 2003; Bentley et al., 2004; Killgrove, 2010, 2013). درنهایت نتایج و نگرش‌های چندگانه برآمده از این بحث را می‌توان به‌صورت زیر بیان کرد:

- روش آنالیز ایزوتوپ‌های پایدار استرانسیوم $^{87}\text{Sr}/^{86}\text{Sr}$ جهت بررسی بومی و یا غیربومی بودن اسکلت‌های باستانی قبرستان عصر آهن گوهر تپه بسیار کارآمد است.
- نتایج به‌دست‌آمده نشان می‌دهد که ۶ مورد از ۱۱ مورد آنالیز شده بومی و ۵ مورد باقیمانده غیربومی‌اند.
- از آنجاکه نمونه‌های مورد مطالعه متعلق به عصر آهن شمال ایران است و این دوره هم‌زمان با تحولات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ناشی از جابجایی اقوام مختلف است، وجود نمونه‌های غیربومی می‌تواند بر فرضیه‌های مهاجرت در این دوره و این محوطه باستانی صحه گذارد.
- با توجه به ساحلی بودن محوطه مورد مطالعه و شباهت نتایج ۴ مورد از نمونه‌ها با نسبت $^{87}\text{Sr}/^{86}\text{Sr}$ دریایی یعنی: ($^{87}\text{Sr}/^{86}\text{Sr} = 0.709$)، امکان عدم ردیابی مهاجرت در این ناحیه ساحلی، کمی با ابهام روبرو بود. اما با توجه به نتایجی که قبلاً در مورد رژیم‌های غذایی این محوطه به‌دست‌آمده که عدم استفاده مطلق از رژیم غذایی دریایی را نشان می‌دهد، این ابهام برطرف گردید.
- از آنجائی که جنسیت دو نمونه کد (S و O) زن است، می‌توان ادعا کرد که شاید این مسئله نشانه‌ای از الگوی برون‌همسری است.

تشکر و قدردانی

در اینجا لازم است از مسئولین محترم دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران به خاطر حمایت‌های همه‌جانبه آن‌ها در این تحقیق تشکر نمایم. بر خود لازم می‌دانیم از مسئول محترم حفاری‌های محوطه باستانی گوهر تپه، جناب آقای دکتر علی ماهفروزی، که نمونه‌های آزمایشی را در اختیار قرار دادند و همچنین از سرکار خانم دکتر پروین اولیایی کارشناس محترم آزمایشگاه واندوگراف سازمان انرژی اتمی که آزمایش‌های مورد نیاز این پژوهش را انجام دادند صمیمانه سپاسگزاری نمایم.

پی‌نوشت‌ها

۱- مینای دندان در طول دوران طفولیت و بچگی شکل می‌گیرد و بعد از آن ترکیب شیمیایی اش تغییر نمی‌کند (Hillson, 1996). بر عکس، استخوان انسان به طور مداوم تغییر وضع می‌دهد (Parfitt, 1983). با فرض اینکه یک شخص در طول عمرش فقط غذاهای محلی را مصرف کند، نسبت $^{87}\text{Sr}/^{86}\text{Sr}$ در مینای دندان باید رژیم غذایی دوران بچگی و به معنی وسیع تر، محل و منطقه کودکی را منعکس کند، در حالیکه نسبت $^{87}\text{Sr}/^{86}\text{Sr}$ در استخوان باید رژیم غذایی بزرگسالی و در واقع مکان و منطقه بزرگسالی را نشان دهد (Ericson, 1985; Sealy et al. 1991). سطوح متفاوت نسبت $^{87}\text{Sr}/^{86}\text{Sr}$ در مینا و استخوان یک شخص، ممکن است نشان دهنده تغییراتی در رژیم غذایی وی در طول زمان و همچنین تغییر مکانی (مهاجرت) اش باشد (Ericson, 1985).

². Exogamy

۲- آنالیز عنصر استرانسیوم برای مطالعه ترکیبات رژیم غذایی انسان‌های پیش از تاریخ از دهه ۱۹۷۰ مورد استفاده قرار گرفته است (Schoeninger, 1979). ایزوتوپ‌های استرانسیوم که به لحاظ جغرافیایی در زیست کره توزیع شده اند به‌طور وسیعی توسط استرانسیوم ۸۷ که در سیستم‌های زمین‌شناسی نمو کرده، تعیین می‌شوند. استرانسیوم یک عنصر قلبیایی خاک با ظرفیت شیمیایی $2+ Sr$ است. از آنجائیکه شعاع یونی اش ($1.32 \text{ \AA}$) فقط اندکی از کلسیم ($1.18 \text{ \AA}$) بزرگتر است، در کانی‌هایی مثل کلسیت (سنگ آهک بلوری)، دولومیت، آراگونیت، سنگ گچ و اغلب به‌طور با اهمیتی در خصوص اسکلت‌های باستان‌شناسی، در قسمت آپاتیت (بخش معدنی استخوان و دندان) آنها جایگزین Ca^{2+} می‌شود (Bentley, 2006). در زنجیره غذایی، استرانسیوم جایگزین کلسیم می‌شود و در هیدروکسی آپاتیت بلوری مینای دندان و استخوان انسان رسوب می‌کند (Burton et al, 1999; Comar et al. 1957 (a&b)).

۳- این نقشه بر اساس نقشه زمین‌شناسی مازندران، برگرفته از وبسایت سازمان زمین‌شناسی (www.gci.ir) تهیه شده است.

۴- نتایج بدست آمده از کار پییرت و همکارانش در سال ۲۰۱۲ خوشبختانه با نتایج نقشه‌های زمین‌شناسی همخوانی دارد و هردو، دوره زمین‌شناسی "کواترنری" را نشان می‌دهد. اعماق مختلف اندازه‌گیری شده شامل (۶، ۱۷، ۱۹، ۵۸، ۸۲، ۱۱۹، ۳۴۹، ۶۵۹ و ۹۰۰ سانتی متر) هستند که خاک دست نخورده محلی را می‌توان از طریق همان سنجید.

۵- استرانسیوم زمین‌شناسی (Geologically available strontium) شامل تمام منابع اتمسفری (بارش، زمین و دریا) و نمایانگر ورودی محتمل استرانسیوم در سیستم زیست‌شناختی است (Bentley, 2006).

۶- استرانسیوم زیستی (Biologically available strontium) میانگین ورودی تمام منابع محیطی استرانسیوم به بدن است که می‌تواند متعاقباً در بافت‌های اسکلتی و دندانی مشاهده شود (Price et al., 2002).

۷- این منبع آبی، گاهی بزرگترین دریاچه جهان و گاهی کوچکترین دریای خودکفای کره زمین طبقه بندی می‌شود.

منابع

شیخ شعاعی، ف، موسوی کوهپر، س. م، وحدتی نسب، ح؛ (۱۳۹۰) "بازسازی رژیم غذایی محوطه باستانی گوهرتپه مازندران بر اساس آنالیز ایزوتوپی نمونه‌های دندانی به دست آمده از آن محوطه"، مجله مطالعات باستان‌شناسی (مجله سابق دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران)، دوره ۳، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۰، شماره پیاپی ۴، صص: ۱۴-۱.

شیخ شعاعی، ف، موسوی کوهپر، س. م؛ (۱۳۹۶) "ماهی آب شیرین، منبع غذایی مورد استفاده توسط ساکنان محوطه باستانی گوهر تپه مازندران"، مجله پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران؛ دانشگاه بوعلی سینا، دوره هفتم، شماره ۱۳، تابستان ۱۳۹۶، صص: ۲۴۳-۲۵۷.

ماهفروزی، ع؛ (۱۳۸۴) "گزارش توصیفی فصل چهارم کاوش باستان‌شناسی، گوهر تپه رستم کلا - مازندران"، سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان مازندران.

فروزانفر، ف؛ (۱۳۸۴) "گزارش انسان‌شناسی گوهر تپه بهشهر"، گزارش توصیفی فصل چهارم کاوش باستان‌شناسی گوهر تپه رستم کلا - مازندران، سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان مازندران.

Aberg G., 1995. The use of natural Strontium isotopes as tracers in environmental studies, *Water, Air, and Soil Pollution* 79: 309-322.

Bentley, R.A., 2006. Strontium isotopes from the earth to the archaeological skeleton: A review, *Journal of Archaeological Method and Theory* 13: 135-187.

Bentley, R.A., & Knipper, C., 2005. Geographical patterns in biologically available Strontium, carbon and Oxygen isotope signatures in prehistoric SW Germany, *Archaeometry* 47: 629-644.

Bentley, R.A., Price, T.D., and Stephan, E., 2004. Determining the local $^{87}Sr/^{86}Sr$ range for archaeological skeletons: a case study from Neolithic Europe, *Journal of Archaeological Science* 31: 365-375.

Blum J. D., Taliaferro E. H., Weisse M. T., Holmes R. T., 2000. Changes in Sr/Ca, Ba/Ca and $^{87}\text{Sr}/^{86}\text{Sr}$ ratios between two forest ecosystems in the northeastern USA, *Biogeochemistry* 49: 87-101.

Brown, T., and Brown, K., 2011. *Bimolecular archaeology: an introduction to*, John Wiley and Sons, Ltd.

Burton J. H., Price T. D., Middleton W. D., 1999. Correlation of bone Ba/Ca and Sr/Ca due to biological purification of calcium, *Journal of Archaeological Science* 26: 609-616.

Chamberlain C. P., Blum J. D., Holmes R. T., Feng X., Sherry T. W., Graves G. R., 1997. The use of isotope tracers for identifying populations of migratory birds, *Oecologia* 109: 132-141.

Comar C. L., Russell R. S., Wasserman R. H., 1957. Strontium calcium movement from soil to man, *Science* 126:485-492.

Comar C. L., Wasserman R. H., Ullberg S., Andrews G. A., 1957. Strontium metabolism and strontium-calcium discrimination in man, *proceedings of the society for experimental biology and medicine* 95: 386-391.

Ericson, Jonathon E. 1985. Strontium isotope characterization in the study of prehistoric human ecology, *Journal of Human Evolution* 14: 503-514.

Faure, G. 1986. *Principles of isotope geology*. New York: John Wiley and Sons, Ltd.

Gosz J. R., Brookins D. G., Moore D. I. 1983. Using Strontium isotope ratios to estimate inputs into ecosystems, *Bioscience* 33: 23-30.

Grupe G., Price T. D., Schroter P., Sollner F., Johnson C. M., Beard B. L., 1997. Mobility of Bell Beaker people revealed by Strontium isotope ratios of tooth and bone: a study of southern Bavarian skeletal remains, *Applied Geochemistry* 12: 517-525.

Harvig, L., Douglas Price, T. and Lynnerup, L., 2014. Strontium isotope signals in cremated Petrous portions as indicator for childhood origin, *Plos one* 9 (7).

Hillson S., 1996. *Dental anthropology*, Cambridge University Press, Cambridge.

Hillson, S., 2005. *Teeth*, Cambridge: Cambridge University Press.

Killgrove, K., 2013. Biohistory of the Roman Republic: the potential of isotope analysis of human skeleton remain, *Post-Classical Archaeologies* 3: 41-62.

Killgrove, K., 2010. Identifying immigrants to Imperial Rome using Strontium isotope analysis. *Roman Diasporas*, Hella Eckardt (ed.), Portsmouth, Rhode Island.

Knudson, K.J., Price, T.D., Buikstra, J.E. & Blom, D.E., 2004. The use of strontium isotope analysis to investigate Tiwanaku migration and mortuary ritual in Bolivia and Peru, *Archaeometry* 46: 5-18.

Koch P. L., Halliday A. N., Walter L. N., Stearley R. F., Huston T. J., Smith G. R., 1992. Sr isotopic composition of hydroxyapatite from recent and fossil salmon: the record of lifetime migration and diagenesis, *Earth and Planetary Science Letters* 108: 277-287.

Kusaka, K., Ando, A., Nakano, N., Yumoto, T., Ishimaru, E., Yoneda, M., Hyodo, F., Katayama, K., 2009. A strontium isotope analysis on the relationship between ritual tooth ablation and migration among the Jomon people in Japan, *Journal of Archaeological Science* 36: 2289-2297.

Parfitt A. M., 1983. The physiologic and clinical significance of bone histomorphometric data, in: Recker R.R., (ed.), *bone histomorphometry: techniques and interpretation*, CRC Press, Boca, pp. 143-244.

Raton- Pierret M.C., Chabaux F., Leroy S.A.G., Causse C., 2012. A record of Late Quaternary continental weathering in the sediment of the Caspian Sea: evidence from UeTh, Sr isotopes, trace element and palynological data, *Quaternary Science Reviews* 51: 40-55.

Price, T.D., and Burton, J.H., 2010. *An introduction to archaeological chemistry*, New York, Springer.

Price, T. D., Burton, J. H. & Bentley, R.A. 2002. The characterization of biologically available strontium isotope ratios for the study of prehistoric migration, *Archaeometry* 44 (1): 117-135.

- Price T. D., Grupe G., Schroter P., 1998. Migration in the Bell Beaker period of central Europe, *Antiquity* 72:405–411.
- Price, T.D., Grupe, G. & Schroter, P. 1994. Reconstruction of migration patterns in the Bell Beaker period by stable Strontium isotope analysis, *Applied Geochemistry* 9: 413-417.
- Schoeninger M. J., 1979. Diet and status at Chalcatzingo: some empirical and technical aspects of strontium analysis, *American Journal of Physical Anthropology* 51: 295-310.
- Schroeder, H.A., Tipton, I.H. & Nason, A.P., 1972. Trace metals in man: Strontium and Barium, *Journal of Chronic Disease* 19: 545-571.
- Schweissing, M.M. and Grupe, G., 2003. Stable Strontium isotopes in human teeth and bone: a key to migration events of the late Roman period in Bavaria, *Journal of Archaeological Science* 30: 1373–1383.
- Sealy, J.C., Van der Merwe, N.J., Sillen, A., Kruger, F.J. & Krueger, H.W., 1991. $^{87}\text{Sr}/^{86}\text{Sr}$ as a dietary indicator in modern and archaeological bone, *Journal of Archaeological Science* 18: 399-416.
- Shaw, B., Summerhayes, G.R., Buckley, H.R. & Baker, J.A., 2009. The use of Strontium isotopes as an indicator of migration in human and pig Lapita populations in the Bismarck Archipelago, Papua New Guinea, *Journal of Archaeological Science* 36: 1079-1091.
- Sillen, A. & Kavanagh, M. 1982. Strontium and paleodietary research: a review, *Yearbook of Physical Anthropology* 25: 67-90.
- Slovak N. M., Paytan A., 2011. Applications of Sr isotopes in archaeology, in: M. Baskaran (ed.), *advances in isotope geochemistry*, Springer, pp. 743-768.
- Sołtysiak A., Mahfrozzi A., 2008. Short fieldwork report: Gohar Tepe and Goldar Tepe (Iran), seasons 2006–2007, *Bioarchaeology of the Near East* 2: 71–77.
- Veizer J., 1989. Strontium isotopes in seawater through time, *Annual Review Earth and Planetary Sciences* 17:141–167.

بررسی ساختاری آثار گنجینه جیحون

صدرالدین طاهری*

استادیار گروه پژوهش هنر، دانشگاه هنر اصفهان

رضا بایرامزاده

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد تاریخ هنر ایران باستان، دانشگاه آزاد اسلامی شبستر

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۲/۰۱؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۰/۲۰

چکیده

این نوشتار تلاش دارد با بررسی آثار «گنجینه جیحون» به گونه‌شناسی این مجموعه و نشانه‌شناسی بن‌مایه‌های هنری آن بپردازد. مهم‌ترین اهداف این پژوهش بررسی فن‌آوری ساخت و تزئین آثار گنجینه جیحون، دسته‌بندی آن‌ها بر پایه کاربرد و پی‌جویی معنای اسطوره‌ای و کهن‌الگویی بن‌مایه‌های هنری آن است. پژوهشگران، این دست‌ساخته‌ها را حاصل هنر بومی ایران می‌دانند که از درآمیختن تجربه ساکنان فلات ایران با هنر فرهنگ‌های هم‌جوار (میان‌رودان، اورارتو، مصر و هند) و هنر اقوام مهاجر آسیایی شکل گرفته است. گستره تاریخی آثار موزه‌ای بررسی‌شده، میانه دوره هخامنشی (سده‌های پنجم و چهارم پ.م) را در برمی‌گیرد. رویکرد این پژوهش تاریخی باهدف توسعه‌ای، مقایسه تطبیقی ساختار اشیاء برای تبیین گونه‌شناسی و دسته‌بندی فرمی آن‌ها، بررسی فن‌شناختی آثار و نیز نشانه‌شناسی بن‌مایه‌های به‌کاررفته در این مجموعه بوده است. در بررسی این اشیاء از دید کاربرد دستکم به ۲۲ گونه متفاوت برمی‌خوریم: نمونک ارابه، پیکره، درپوش، دسته ظرف، نمونک اسب، آرایه پوشاک، نیم‌تاج، گوشواره، گردنبند، آویز، دستبند و بازوبند، انگشتری، لوحه آیینی، پوشش سپر، نیام شمشیر، تنگ، کاسه، جام ماهی‌گون، بست لگام، میله، مهر و سکه. این اشیای زرین و سیمین با فن‌آوری‌هایی همچون ریخته‌گری (قالب‌گیری)، قلم‌زنی و چکش‌کاری، پرچ‌کردن و لحیم‌کاری ساخته شده‌اند. بر روی آثار این گنجینه پنج دسته نقش‌مایه (انسانی، جانوری، برساخته، گیاهی و هندسی) دیده می‌شود که با الگوهای آشنای هنر رسمی، فرا نژادی و تلفیقی پا گرفته در دربار هخامنشی همسانی کامل دارند. نشانه‌شناسی نقش‌مایه‌های این مجموعه نشان از کارکرد آیینی و درباری و خاستگاه ایرانی این آثار دارد.

واژه‌های کلیدی: گنجینه جیحون، هنر هخامنشی، فن‌شناسی، گونه‌شناسی، نشانه‌شناسی

۱. مقدمه

مجموعه ارزشمندی از دست‌ساخته‌های زرین و سیمین دوره هخامنشی از آسیای مرکزی به‌دست‌آمده که گنجینه جیحون یا آموی نامیده می‌شود (Rogers, 1929: 35). در ماه می سال ۱۸۸۰ م. کاپیتان بورتون افسر انگلیسی ساکن افغانستان گروهی از مهاجرینی که به هنگام مسافرت از کابل به پیشاور به دست راهزنان اسیر شده بودند را نجات داد. آن‌ها یکی از گران‌بهاترین گنجینه‌های تاریخی امروز جهان را همراه خود داشتند. بورتون یک بازوبند طلا از آن‌ها خرید که امروز در موزه ویکتوریا و آلبرت نگهداری می‌شود. دیگر قطعات گنجینه پس‌از آن از بازاری در راولپندی سر درآورد. برخی از آن‌ها به دست ژنرال کانینگهام رئیس‌کل اداره بررسی‌های باستان‌شناسی هند گردآوری شدند و بقیه آثار را آگوستوس ولاستون فرانکز که مجموعه‌داری نیکوکار و ثروتمند بود خریداری کرد. بعدها فرانکز مجموعه کانینگهام را نیز خرید و در پایان عمر تمام گنجینه جیحون را به موزه بریتانیا اهدا کرد که امروز نیز در آنجا نگهداری می‌شوند (Dalton, 1970: 340). آثار گنجینه جیحون که از حدود ۱۸۰ قطعه زرین و سیمین تشکیل‌شده برای بیش از یک سده موردتوجه کارشناسان هنر و باستان‌شناسی جهان بوده‌اند. برای این آثار تاریخ سده پنجم و چهارم پ.م پیشنهادشده است (Curtis and Tallis, 2005: 399)، زمانی که پادشاهی نیرومند هخامنشی پرچم خود را بر سرزمین‌هایی از دره سند تا رود نیل برافراشته بود.

گنجینه در کناره رودخانه جیحون یا آموی‌دریا (Oxus River) در سرزمین کنونی تاجیکستان و به‌احتمال‌زیاد از تپه باستانی تخت کواد (قباد) که گذرگاهی در ساحل شمالی رود است بین سال‌های ۱۸۷۷ و ۱۸۸۰ م. در کاوش‌های غیرعلمی به‌دست‌آمده است (کرتیس، ۱۳۸۷: ۱۰۲). ممکن است شمار بسیاری از آثار پراکنده یا حتی ذوب‌شده باشند. احتمالاً آثار به‌نیایشگاهی از دوره هخامنشی تعلق داشته‌اند و توسط مردمان منطقه به‌عنوان هدیه یا نذر در آن مکان نهاده شده‌اند. این مجموعه نخستین بار در موزه بریتانیا در سال ۱۹۰۰ م. در سالن زیورهای طلایی به نمایش نهاده شد (Mongiatti et al, 2010: 28). گیرشمن بارها به همسانی‌های این آثار با هنر بومی فلات ایران اشاره کرده (Ghirshman, 1963: 242). هنگامی که در سپتامبر ۲۰۰۵ م. نمایشگاه «امپراتوری فراموش‌شده: دنیای ایران باستان» در موزه بریتانیا برپا شد مهدی دریایی کارشناس موزه ملی ایران با انتشار نتایج بررسی‌هایش نشان داد که همه این آثار اصل بوده و به دوره هخامنشی تعلق دارند (CAIS, 2005).

۲. ویژگی‌های هنر هخامنشیان

با نگاهی به آثار دوره هخامنشی، هر بیننده متوجه نقش‌هایی می‌شود که غیرمعمول و برگرفته از اندیشه‌ای خلاق هستند. حتی اگر بدون پیش‌فرض یا آگاهی درباره تمدن‌های پیشین آن‌ها را ببینیم، باز نشانه‌ها و اشاراتی در نقش‌ها می‌بینیم که ویژه همان دوره است (پوپ و اکرم، ۱۳۸۷: ۴۳۹). با این‌که در آفرینش هنر این عصر، هنرمندان بسیاری با اندیشه‌های خلاق از سرزمین‌های مختلف نقش عمده را بر عهده داشته‌اند، ولی با توجه به اوامر پادشاهان و نبود آزادی عمل در کار هنری، شیوه و سبک خاصی را در خلق آثار به‌کار گرفته‌اند که از آن می‌توان به‌عنوان سبک درباری یا شاهی یادکرد. در عصر هخامنشی عظمت، شکوه، جلال و جمال هنر، با تنوع اشکال و غنای نقش‌ها و کنده‌کاری‌ها از ارزش خاصی برخوردار بوده است (سرفراز، ۱۳۸۹: ۱۵۲). از

مطالعه اجمالی نقش برجسته‌ها و تزیینات کاخ‌های هخامنشی می‌توان پی برد که هنرمندان ایران نیز مانند بیشتر کشورهای شرق باستان در پی آن نبوده‌اند که از طبیعت تقلید کنند و آن را در قالب احتیاجات و طرز اندیشه و آرزوی خود بریزند (باقری، ۱۳۸۹: ۲۶).

شیوه هنری پاگرفته در دربار هخامنشی را می‌توان مکتبی فرانژادی و تلفیقی دانست که بر پایه رواداری سیاسی رایج در این دوره تجربیات همه اقوام باستانی فلات ایران و تمدن‌های هم‌جوار را در بافتی هماهنگ به یاری می‌گیرد.

۳. فن‌شناسی آثار گنجینه جیحون: فن‌آوری ساخت این اشیاء را می‌توان در چهار شیوه بررسی کرد:

۳-۱. ریخته‌گری (قالب‌گیری): الف) قالب‌گیری با قالب‌های ساده سنگی و گلی باز و بسته برای آثاری به‌کاررفته که ساختار فضایی پیچیده‌ای ندارند. این قالب‌ها گاه باز هستند که برای نقش انداختن بر یک سمت فلز به کار می‌روند، و گاه بسته که به‌یاری آن می‌توان هر دو روی اثر فلزی را نقش انداخت. ب) در روش موم گمشده نخست نمونه اولیه را از موم می‌ساختند، سپس گردآگردش را با گل پوشانده و مفرغ مذاب را که در بوتله‌های سفالی ذوب کرده بودند درون این پوسته گلین جاری می‌ساختند که سبب آب شدن موم و خروج آن می‌شد و اثر مفرغی به همان شکل قالب مومی درمی‌آمد. درنهایت عملیات چکش‌کاری و پرداخت را انجام می‌دادند (Agrawal, 2000: 15).

۳-۲. قلم‌زنی و چکش‌کاری: ورقه‌های فلزی ابتدا به روش قالب‌گیری باز با ضخامت تهیه می‌شدند. سپس با ضربات چکش نازک‌تر شده و به شکل دلخواه درمی‌آمدند. آنگاه به‌وسیله چکش‌کاری‌های بسیار روی ورقه‌های فلزی و گرم کردن پی‌درپی، شکل‌های برجسته ایجاد می‌شدند. به یاری فن چکش‌کاری آثار بسیاری چون ظرف‌های گوناگون با تزیینات برجسته، لوح‌ها، کمربندها، تیردان‌ها و... خلق شده‌اند (طاهری، ۱۳۹۷: ۳۵).

۳-۳. پرچ کردن: به معنای پهن کردن سر میخ کوبیده شده است، به‌گونه‌ای که نتوان آن را از جایش بیرون کشید. در این روش برای اتصال دو یا چند قطعه به یکدیگر از میخ پرچ استفاده می‌شود (طاهری، ۱۳۹۷: ۳۵). فلزکاران هخامنشی از پرچ‌کاری برای اتصال بخش‌های افزوده بر روی برخی از آثار پیچیده‌تر فلزی همچون ارابه زرین بهره برده‌اند. گاهی نیز پیوند بین دو قطعه توسط تسمه انجام گرفته است.

۳-۴. لحیم‌کاری: وجود گره‌های لحیم‌کاری (ازجمله گره‌هایی که روی تعدادی از پره‌ها و دانه‌های چرخ‌های ارابه وجود دارد) استفاده از لحیم‌کاری به‌عنوان تکنیک اتصال را در این مجموعه اثبات می‌کند (Mongiatti et al. 2010: 32). بهره از دیگر روش‌های اتصال مکانیکی همچون تا کردن و ایجاد هم‌پوشانی بین ورقه‌ها، نوارها و سیم‌ها نیز در این آثار آشکار است. از روش‌های ساخت آثار زرین و سیمین می‌توان به جوش دادن قطعات ریز طلا بر روی ورقه‌های فلزی، ساخت گوی‌های کوچک توخالی طلائی یا نقره‌ای و جوش دادن آن‌ها به یکدیگر، زرکوبی (کوبیدن لایه‌های نازک بریده‌شده طلا به شکل‌های گوناگون بر روی فلزات دیگر به‌ویژه نقره) و پرچ قطعات بر روی زمینه (بیشتر برای ساخت جام‌ها و تکه‌های طلائی و نقره‌ای با نقش‌های برجسته جانوری) اشاره کرد.

۴. جنس آثار گنجینه جیحون

بیشتر اشیای گنجینه جیحون از جنس طلا و شمار کمتری نیز از جنس نقره ساخته شده‌اند. گرچه مردمان ایران طلا و نقره را از هزاره چهارم پ.م می‌شناخته و آن‌ها را برای ساخت زیورها به کار می‌برده‌اند، اما ساخت آثار زرین و سیمین در عصر آهن و سپس در دوره هخامنشی رونق بسیاری می‌یابد.

بررسی یکی از اشیای مجموعه جیحون (ارابه زرین) با روش طیف‌سنجی پرتو ایکس نشان داده که طلای به‌کاررفته در بخش‌های مختلف این اثر بین ۸۷ تا ۹۶٪ (با میانگین ۹۱٪) بوده است. بقیه محتوای این اثر از ۳ تا ۶٪ نقره (با میانگین ۵٪) و ۱ تا ۸٪ مس (با میانگین ۴٪) تشکیل شده است. فلز استفاده‌شده در ساخت این اثر طلای بومی آبرفتی است که معمولاً شامل نقره است و مس توسط فلزکار برای تولید آلیاژ به آن اضافه‌شده است. مشاهده اسب‌های ارابه زیر میکروسکوپ نوری مشخصه‌های بهره از طلای رسوبی (آبرفتی) را آشکار می‌کند (Mongiatti et al. 2010: 31-32).

۵. گونه‌شناسی آثار گنجینه جیحون

در بررسی اشیای گنجینه جیحون از دید فرم و کاربرد دستکم به بیست‌ودو گونه متفاوت برمی‌خوریم:

۱-۵. **ارابه‌ها:** الف: ارابه زرین چهار اسبه با اتاقک پشت‌باز و نقش خدای مصری بس و دو سرنشین یکی ارابه‌ران و دیگری مسافری نشسته. این ارابه خوش‌ساخت را می‌توان از برجسته‌ترین آثار بازمانده از فلزکاری دوره هخامنشی دانست. ب: ارابه زرین بدون چرخ که یک ارابه‌ران و شخصی که اکنون بدون سر است در آن نشسته‌اند. تنها یکی از اسب‌ها به‌جامانده. بدنه ارابه بلند است و در وسط آن یک جداکننده و یک جای نشستن وجود دارد (تصویر ۱).

۲-۵. **پیکره‌ها:** الف: پیکرک‌های آیینی زرین از دو مرد ریش‌دار با کلاه‌های بلند و قبای مادی که برسم در دست دارند. ب: پیکرک سیمین زرکوب مردی با جامه پيله‌دار پارسی که در دست چپ برسم دارد. ج: پیکرک زرین مردی اسب‌سوار که اسبش به‌جا نمانده. سوارکار کلاهی بلند بر سر دارد و جامه‌ای با لبه‌های کارشده پوشیده. د: پیکرک سیمین مردی با دامن کوتاه که طنابی را در دست دارد. این پیکره با شیوه ساخت در دوره هخامنشی همسان نیست و ممکن است هلنی باشد. ه: پیکرک سیمین جوانی برهنه با کلاهی بلند که بر پاستونی ایستاده و با توجه به شکل دستانش ممکن است ارابه‌ران باشد. برهنگی و فرم ساخت این پیکره نشان از ریشه‌ای غیرهخامنشی دارد و ممکن است این پیکره از آثار منطقه باختر باشد. با توجه به کاوش غیرعلمی این مجموعه و شیوه مبهم گردآوری آثار شاید این دو پیکره از اشیای مناطق دیگر باشند که به گنجینه جیحون افزوده شده‌اند. و: پیکره سیمینی از یک پرنده (شاید کبوتر) که بر پایه‌ای ایستاده و بال‌هایش بر روی بدنش قلم‌زنی شده‌اند (تصویر ۲).

۳-۵. **درپوش‌ها:** دو سردیس زرین توخالی با اندازه‌های متفاوت از جوانی بدون ریش با موهای مجعد کوتاه و گوش‌های سوراخ‌شده که به نظر می‌رسد به‌عنوان درپوش تنگ کاربرد داشته‌اند (تصویر ۴).



۳. درپوش‌ها

(مأخذ: britishmuseum.org)



۲. پیکره‌ها

(مأخذ: britishmuseum.org)



۱. ارابه‌ها

(مأخذ: britishmuseum.org)

۴-۵. دسته‌های ظرف: الف: یک بز کوهی سیمین زerkوب که پاها برای پیشینش برای اتصال به لبه گلدان، خمیده ساخته شده است. ب: سه پیکرک زرین از آهو یا گوزن با اندازه‌های متفاوت که احتمالاً دسته تنگ بوده‌اند (تصویر ۳).

۵-۵. نمونک‌های اسب: چند ورق بریده شده از طلا با قلم‌زنی و برجسته‌کاری که تکه‌هایی از یوغ مدور و دهنه کوتاه به آن‌ها متصل است. سوراخ مانده بر دهان اسب‌ها و حلقه‌ای که بر پشت دارند نشان می‌دهد این اسب‌ها بازمانده نمونک‌هایی از ارابه هستند (تصویر ۵).



۵. نمونک‌های اسب (مأخذ: britishmuseum.org)



۴. دسته‌های ظرف (مأخذ: britishmuseum.org)

۶-۵. آرایه‌های پوشاک: بیشتر آرایه‌های آذینی پوشاک گرد ساخته شده‌اند و بر آن‌ها نقش‌هایی همچون گوپت، شیردال، انسان شاخ‌دار، پس، شاهین، شیر، بز کوهی، مرد پارسی و... قلم‌زنی شده است. برخی دیگر از این آرایه‌ها به اشکال گیاهی، کنگره‌دار یا چهارگوش ساخته شده‌اند. یکی از نمونه‌های شاخص یک بانوی تاج‌دار پارسی را با برسمی در دست تصویر می‌کند (تصویر ۶).

۷-۵. نیم تاج یا آرایه گیسو: یکی از آثار ویژه این گنجینه آرایه زرینی است که احتمالاً برای آراستن گیسو یا تاج ساخته شده. نقش یک موجود ترکیبی (بزکوهی بال‌دار با دم و گوش‌های بلند) را بر این زیور می‌توان باز یافت (تصویر ۷).



۷. نیمتاج یا آرایه گیسو
(مأخذ: britishmuseum.org)



۶. آرایه‌های پوشاک
(مأخذ: britishmuseum.org)

۵-۸. گوشواره‌ها: یکی از گوشواره‌ها با خطوط موازی تزیین شده و در بالا دارای چفت است. دیگری در بالا روزنی لوله‌دار و در لبه خارجی تزیین نواری دارد (تصویر ۸).

۵-۹. گردنبندها: گردنبندهای گنجینه جیحون از مهره‌های استوانه‌ای توخالی بسیاری تشکیل شده‌اند که با رشته‌ای به هم پیوند داشته‌اند. یکی از این گردنبندها ۲۳۷ مهره دارد و دیگری از ۳۱ مهره تشکیل گردیده است (تصویر ۹).



۹. گردنبندها (مأخذ: britishmuseum.org)



۸. گوشواره‌ها (مأخذ: britishmuseum.org)

۵-۱۰. آویزها: برخی از آویزهای این مجموعه به‌سان شاهین ساخته شده. نمونه‌هایی به شکل زنگوله، گوی و حلقه نیز در میان آن‌ها دیده می‌شود (تصویر ۱۰).

۵-۱۱. دستبندها و بازوبندها: الف: دستبندهای مارپیچ با دو سر بز یا شیر. ب: دستبندهای حلقه‌ای با دو سر شیر، شیردال، بز کوهی یا مرغابی. ج: یک جفت بازوبند خوش‌ساخت که بر دو سوی آن دو شیردال شاخ‌دار نقش شده. فضاهای توخالی در نقش کنده شده بر این بازوبندها نشان از به‌کارگیری فن نگین‌گذاری دارد (تصویر ۱۱).



۱۱. دستبندها و بازوبندها (مأخذ: britishmuseum.org)

۱۰. آویزها (مأخذ: britishmuseum.org)

۵-۱۲. انگشتری‌ها: ۱۲ انگشتری در این مجموعه وجود دارد. الف: انگشتری‌هایی که نقش بانویی تاج‌دار با جامه بلند و موی بافته، نشسته بر تخت یا ایستاده بر آن‌ها کنده‌کاری شده است. ب: انگشتری‌هایی با نقش مایه‌های اساطیری همچون گوپت، شیردال و یا دو گاو پشت به هم داده. بر یکی از این حلقه‌ها بالای سر گوپت نامی پارسی به زبان آرامی نقر شده که آن را وکش خوانده‌اند (Pitschikjan, 1992: 101). ج: انگشتری‌هایی با نقش جانوران همچون گوزن، پلنگ و شیر، د: یک انگشتری با رویه گرد که چلیپایی بر آن نقش شده (تصویر ۱۲).

۵-۱۳. لوحه‌های آیینی: ۵۱ لوحه آیینی یا نذری در این گنجینه وجود دارد که از ۲ تا ۲۰ سانتی‌متر پهنا دارند. بر همه آن‌ها انسان تصویر شده به جز سه لوحه که نقش جانوری (اسب و شتر) دارند، و یکی که بی‌نقش است. این لوحه‌ها ممکن است برای اهدا به نیایشگاه یا هدیه به روان درگذشتگان ساخته شده باشند. نقش موبدانی با جامه مادی گاه با پنام و دستار و برسم به دست بر بیشتر این لوحه‌ها قلم‌زنی شده، این اشخاص یا پیراهنی تا زانو پوشیده و خنجر پارسی به کمر بسته‌اند یا قبایی بلند بر دوش دارند. گاهی بر جامه آنان نقش پرندگان دیده می‌شود. برخی از نمونه‌ها مردی را با شلوار و نیم‌تنه و نیزه‌ای در دست تصویر می‌کنند. روی چهار لوحه بانویی برسم به دست با دامن چین‌دار قلم‌زنی شده. نبود چارچوب تصویری یکسان و وجود نمونه‌هایی با نقش‌های ساده و خام‌دستانه نشان می‌دهد که این لوحه‌ها توسط شخص هدیه دهنده حکاکی شده‌اند (تصویر ۱۳).



۱۳. لوحه‌های آیینی (مأخذ: britishmuseum.org)



۱۲. انگشتری‌ها (مأخذ: britishmuseum.org)

۵-۱۴. پوشش زینتی سپر: بر روی یک قبه سیمین سپر در این گنجینه صحنه شکار با نقش‌هایی از سوارکاران، قوچ‌ها و گوزن‌ها زرکوبی شده. گرداگرد این تصویر با یک حاشیه طنابی مارپیچ قاب گرفته شده است (تصویر ۱۴).

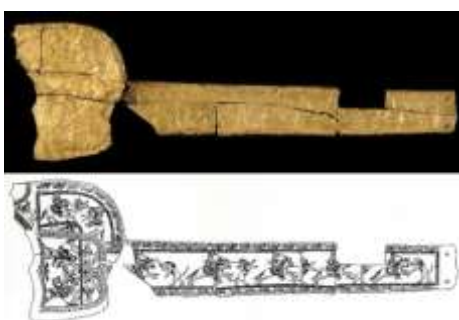
۵-۱۵. نیام خنجر: یکی از باشکوه‌ترین آثار گنجینه جیحون نیام خنجری است که با نقش شکار شیر آذین شده است. در بخش پهن بالای نیام چهار و در بخش باریک و بلند آن پنج سوار نیزه‌دار به شیران یورش برده‌اند (تصویر ۱۵).

۵-۱۶. تنگ: تنگی زرین با بدنه شیاری و دسته‌ای که در بالا با سر یک شیر به لبه متصل شده (تصویر ۱۹).



۱۶. تنگ

(britishmuseum.org) (مأخذ:)

۱۵. نیام خنجر (مأخذ: britishmuseum.org).

۱۴. پوشش زینتی سپر

(britishmuseum.org) (مأخذ:)

۵-۱۷. کاسه‌ها: الف: کاسه ساده نیم‌کره‌ای شکل. ب: کاسه ساده کم‌عمق. ج: کاسه کم‌عمق برجسته‌کاری شده با تزیین‌های بادامی شکل و آرایه شیرهای بال‌دار (تصویر ۱۸).

۱۷. کاسه‌ها (مأخذ: britishmuseum.org)

۵-۱۸. جام ماهی‌گون: جامی به‌سان یک ماهی توخالی با سوراخی در دهان و یک حلقه برای آویختن در بالای باله چپ شاید ظرفی برای روغن یا عطر بوده است (تصویر ۱۷).

۵-۱۹. بست لگام: یک قطعه زرین دیگر احتمالاً بستنی است که به یک لگام اسب متصل می‌شده (تصویر ۱۶).



۱۹. بست لگام (مأخذ: britishmuseum.org)



۱۸. جام ماهی‌گون (مأخذ: britishmuseum.org)

۲۰-۵. میله‌ها: میله‌هایی از جنس آهن که گرد آن‌ها طلا گرفته‌شده با نقش‌های شیاری همراه این مجموعه بوده که ممکن است بخشی از عصای زینتی باشند.

۲۱-۵. مهر استوانه‌ای: چند مهر به این مجموعه منتسب هستند از جمله مهری از جنس سنگ یمانی با صحنه نبرد.

۲۲-۵. سکه‌ها: درباره شمار سکه‌هایی که به همراه گنجینه جیحون یافت شده اختلاف نظر وجود دارد. اما به نظر می‌رسد چند دریک زرین هخامنشی در مجموعه موزه بریتانیا به این گنجینه تعلق داشته باشند.

۶. نشانه‌شناسی نقش‌مایه‌های آثار گنجینه جیحون

ساختار گونه‌گون جغرافیایی و آب و هوایی کناره رود جیحون و شمال‌خاوری خراسان بزرگ که از کوهستان‌های بلند تا کوهپایه‌های سرد و نیمه مرطوب را در برمی‌گیرد سبب شده این منطقه زیستگاه جانوران و گیاهان بسیاری باشد که طبیعتاً می‌توانستند مورد توجه هنرمندان و صنعتگران سازنده این مجموعه قرار گیرند. با این وجود بیشتر بن‌مایه‌هایی که بر روی اشیای گنجینه جیحون نقش شده‌اند، همان الگوهای آشنای هنر رسمی هخامنشی هستند که در معماری و مجموعه‌های آثار یافت‌شده از مکان‌هایی همچون پاسارگاد، پارسه، شوش، همدان و... به چشم می‌خورد. گردآمدن دوباره این تصاویر و نمادها در کنار یکدیگر بر قوت نظریه تعلق این گنجینه (یا بخش بزرگی از آن) به دربار مرکزی هخامنشیان یا یکی از ساتراپی‌های تابعه می‌افزاید. در ادامه به بررسی کوتاه برخی از مهم‌ترین این بن‌مایه‌ها و معنای نمادین آن‌ها می‌پردازیم:

۱-۶. نقش‌مایه‌های انسانی

الف. بانوان: بانوان جامه بلند چین‌دار به تن کرده‌اند. برخی از بانوان تاج بر سر دارند که نشان از خاستگاه درباری آن‌هاست و برخی دیگر گیسوان بلند خود را بافته یا از پشت آویخته‌اند که ممکن است غیر درباری باشند. در دست آن‌ها برسم، گل یا پرنده دیده می‌شود.

ب. مردان: مردان تصویر شده بر روی آثار این مجموعه جامه مادی یا پارسی به تن کرده‌اند، برخی از آن‌ها که برسم به دست دارند ممکن است موبد یا دین‌مرد باشند. گروهی دیگر از این مردان بر اسب نشسته و مشغول شکارند. در ارابه‌های زرین، پوشاک مرد نشسته با ارابه‌ران همسان نیست که نشان از تفاوت در جایگاه اجتماعی آن دو دارد.

۶-۲. نقش مایه‌های جانوری

نقش جانوران بسیاری را بر روی آثار گنجینه جیحون (همچون دستبندها، آویزها، آرایه‌های پوشاک، انگشتری‌ها و کاسه‌ها) می‌توان یافت، از جمله:

الف. شیر: در اندیشه مردمان خاور باستان نماد شهریاری و دلاوری است، چونان که نامش بر بسیاری از شاهان نهاده شده است. نمادی سلطنتی و نشانه‌ای از شجاعت و قدرت. مصریان از سر بزرگداشت، نام‌های هخامنشی را با نگاره شیر می‌نوشته‌اند و شاهنامه اشاره‌ای به نشستن شیر بر درفش ایران دارد. سریر ایزدبانوان بر دوشش و تخت شاهان بر پنجه‌اش استوارند. بر در نیایشگاه‌ها به نگهبانی می‌ایستد و نقش کنده‌شده بر سنگش چون نیرویی محافظ به گردن آویخته می‌شود. شیر نماد رده چهارم آیین مهر است و در مهرآوه‌ها تندیس خدای رمزآلودی با سر شیر یافت می‌شوند. مصریان نیز خدای بانوی جنگاور شیر سر، سخمت را می‌پرستیده‌اند (طاهری، ۱۳۹۱: الف: ۹۲).

ب. بزکوهی: نماد زایش، رویش، سرسبزی، آبادانی و فراوانی است (هال، ۱۳۸۰: ۳۵). به سبب چابکی و میل به بالا رفتن، نماد تلاش برای یافتن حقیقت است (میتفورد، ۱۳۸۸: ۶۵) در میان‌رودان، این جانور همبسته با مردوک و نین‌گی‌رسو است (Cooper, 1968: 57). بز از نخستین جانورانی است که یازده هزار سال پیش در کوهپایه‌های زاگرس به‌دست انسان اهلی شد (Zeder, 2008: 12). این حیوان پرزور از دیرباز مظهر قدرت به‌شمار می‌رفته و همواره حیوان جلودار رمه بوده. بزکوهی به‌سبب زندگی بر بلندای کوهساران و شباهت شاخ‌هایش به هلال ماه نیز ستایش شده و او را در ارتباط با باران و باروری دانسته‌اند.

ج. قوچ: یکی از شکل‌های جانوری وابسته به خدایان زایش و باروری در خاور باستان، یونان و مصر بود. انکی خدای آب سومری عصایی با سر قوچ دارد. در مصر نیز خدایانی چون خنوم، هریشاف و گاه آمون با سر قوچ تصویر شده‌اند (هال، ۱۳۸۰: ۷۹). قوچ تجسم مردانگی و نیروی آفرینش‌گر است. خون قوچ خاک را بارور می‌کند (میتفورد، ۱۳۸۸: ۶۵).

د. شاهین: پرنده خورشید و نماد نیروی مردانه است. بلندپروازی این پرنده نشان از آزادی روح دارد (میتفورد، ۱۳۸۸: ۶۹). برخورد ابر با خورشید را ستیز میان شاهین و مار می‌دانستند (جایز، ۱۳۷۰، ۸۳). شاهین پرنده‌ای نیرومند و تیزپرواز است و او را فرمانروای آسمان خوانده‌اند. بسیاری از پژوهشگران شاهین را نماد نیروی نظامی هخامنشی می‌دانند (رک: پورداود، ۱۳۸۶: ۲۹۶؛ و ملک‌زاده بیانی، ۱۳۴۵: ۲۰). گزنفون در آنابازیس از شاهینی زرین با بال‌های گشوده بر فراز یک نیزه یادکرده که در دوره هخامنشی پیشاپیش لشکریان حمل می‌شده است (Xenophon, 1.10.12).

ه. ماهی: بر اساس یک باور باستانی زمین بر روی شاخ‌های گاوی قرار دارد و این گاو بر پشت یک ماهی ایستاده است (دهخدا، ۱۳۷۷، ۲۰۰۵۹). ماهیان چرخان به سبب کارکردی که در حفظ زندگی مینوی از گزند آسیب اهریمن دارند، همواره جایگاهی استوار بر روی آثار هنری ایرانیان داشته‌اند (طاهری، ۱۳۸۸: ۱۰۰). ماهی به دلیل زندگی در آب‌های جاری و ژرفای دریاها، در اندیشه مردمان جهان باخدایان ناظر بر آب‌ها و نیروهای نگاهبان زندگی همبستگی بسیار دارد (طاهری، ۱۳۹۶: ۲۲۷).

و) گاو: گاو از جانوران شاخ‌دار و همبسته با ماه است. گاو نر اصلی‌ترین نماد جنس نرینه در طبیعت و نشان نیروی زاینده است. پرستش گاو نر آیینی مهم در مصر، خاور باستان، شرق مدیترانه و هندوستان بوده که به یونان و روم نیز مهاجرت کرده است (هال، ۱۳۸۰: ۸۵). گاو از مهم‌ترین جانورانی است که انسان توانست اهلی کند. نخستین نمونه‌های گاو اهلی ده هزار سال پیش در شمال میان‌رودان و اندکی پس‌از آن در کوهپایه‌های زاگرس پدیدار می‌شوند (Zeder, 2008: 12). در آیین مهر حیات و رستاخیز طبیعت را مبتنی بر کشتن گاو نر به دست میترا و جاری شدن خون آن بر زمین دانسته‌اند (رضی، ۱۳۷۱: ۱۲۹).

ز) اسب: اسب از روزگاران کهن در اساطیر جهان مورد توجه بوده و مردمان خاور باستان به نگهبانی و تیمار این جانور سودمند توجه داشته‌اند. در دوره هخامنشی اسب‌های همراه ارباب‌ها نیروی پرشتاب امپراتوری را تشکیل می‌دادند و از چنان اهمیتی برخوردار بودند که آن‌ها را هم‌تراز مردان می‌دانستند. اختلاف در اندازه اسب‌های نقش شده در آثار هنری هخامنشی چنان است که می‌توان آن‌ها را از نژادهای متفاوت دانست. مثلاً اسب‌های کوچک ارباب‌های زرین گنجینه جیحون ممکن است اسبچه خزری باشند (سرخوش، ۱۳۹۲: ۲۶۵).

۳-۶. نقش‌مایه‌های بر ساخته

الف) خدای پس: بس خدای شادی و سرگرمی از طریق نوبیه (سودان) وارد مصر شد. او را پشتیبان زنان می‌پنداشتند (ایونس، ۱۳۷۵: ۱۷۲). این ایزد که در هنر هخامنشی حضور پررنگی دارد احتمالاً توسط کارگران مصری به ایران آمده و سپس به واسطه کارکردش در مراقبت از زنان باردار مورد توجه بانوان پارسی قرار گرفته است (Abdi 1999: 111). پیشگاه ارباب زرین جیحون با سر این ایزد مصری آذین‌شده است که شاید نشانگر همکاری هنرمندان مصری دربار هخامنشی در ساخت این اثر باشد.

ب) حلقه بال‌دار: این نماد نخست در هنر مصری و از آمیختن گوی خورشید با بال‌های شاهین و دو اوراوس (مار کبرا) شکل گرفته است. بر پایه یک کتیبه در ادفو این نقش‌مایه به دستور خدای تحوت بر بالای دروازه‌ها نقش می‌شود تا یادآور پیروزی هوروس (نماد روشنی و نیکی) بر ست (نماد تاریکی و بدی) باشد (Goblet, 1894: 205). این نقش از مصر به هنر فنیقیان، اورارتوها، میتانی‌ها و هیتی‌ها راه می‌یابد و به‌ویژه در سنگ‌نگاره‌های آشوری به‌گسترده‌ای برای بازنمایی خدای آشور (حامی جنگجویان) استفاده می‌شود (MacKenzie, 1915: 334). حلقه بال‌دار در هنر هخامنشی نیز بارها استفاده‌شده از جمله بر روی نیام گنجینه جیحون. این نماد کهن پس از افزوده شدن مردی در میانه حلقه به نقش‌مایه مشهوری بدل شده که از بیستون تا پارسه جایگاه مهمی در تزیینات معماری هخامنشی دارد.

ج) گوپت و شیردال: گوپت یا گوپت‌شاه جانور اساطیری بال‌داری با تن گاو یا شیر و سر انسان است (تفضلی، ۱۳۵۴: ۸۱) و شیردال موجودی افسانه‌ای با بدن شیر و سر عقاب (MacKenzie, 1990, 345). گوپت و شیردال از انگاره‌های مهم اندیشه و هنر خاور باستان به‌شمار می‌آیند. عقاب، انسان، شیر و گاو هرکدام دارای نیروی سحرآمیز و فرمانروای قلمرو خویشتن بودند. هنگامی که درهم‌آمیخته می‌شدند برای نیایشگاه‌ها به نگهبانی شکست‌ناپذیر بدل می‌شدند که در هریک از فرهنگ‌های کهن نام و ویژگی متفاوتی داشت. از آنجایی که هرکدام از آنان در اندیشه سنتی فرمانروای قلمرو ویژه خود هستند ترکیبشان می‌توانست نماد شهریاری بر

آسمان و زمین باشد، بدین سان است که این جانوران گاه نقشی از نیروی شاهان بوده‌اند، گاه چون پشتیبانی دینی رخ نموده‌اند و گاه به سان موجودی هراسناک و خونریز با توانی فرابشری قهرمان داستان‌های اساطیری گشته‌اند (طاهری، ۱۳۹۱: ب: ۲۲). نقش گوپت و شیردال در گنجینه جیحون بر روی انگشتری‌ها، دستبندها و آرایه‌های پوشاک دیده می‌شود.

۴-۶. نقش مایه‌های گیاهی

الف) نیلوفر: از مهم‌ترین بن‌مایه‌های اساطیری کهن در هنر ایران، میان‌رودان، مصر و هند است. ریشه نیلوفر در خاک و ساقه‌اش در آب است و برگ‌هایش را رو به آسمان می‌گشاید (بلک و گرین، ۱۳۷۶: ۱۶۵). بندهش در نام بردن از گل‌های همبسته با ایزدان، نیلوفر را متعلق به آبان (آناهیتا) می‌داند (بندهش، بخش ۹، بند ۱۱۹). در یک نوشتار پهلوی بوی گل نیلوفر، بوی بزرگان و توانگران دانسته شده (خسرو و نوجوان، بند ۸۵). پرتکرارترین نقش‌مایه گیاهی هنر هخامنشی گل نیلوفر از روبرو است که شمار گلبرگ‌های آن ۸، ۱۲ یا ۱۶ پَر است. در آثار گنجینه جیحون گل نیلوفر بیشتر از کنار تصویر شده است.

ب) برسم: از اوستا برمی‌آید که برسم باید از جنس رستنی‌ها باشد، مانند انار و گز و هوم. شاخه‌ها با کاردی به نام برسم‌چین بریده می‌شود. برسم باید از شاخه‌های باریک بی‌گره باشد که با نیایش و باژ و زمزمه می‌برند. گاهی در مراسم برسم‌های فلزی از برنج و نقره به‌جای گیاه به‌کاررفته می‌برند. هر یک از تال‌های فلزی به‌بلندی نه‌بندانگشت و به قطر یک‌هشتم بندانگشت است. در اوستا شماره برسم‌ها از ۳ تا ۳۵ ذکر شده است (اوشیدری، ۱۳۷۱: ۱۶۲). بسیاری از افراد نقش‌شده بر روی آثار گنجینه جیحون برسم به‌دست دارند.

۵-۶. نقش مایه‌های هندسی

نقش‌مایه‌های هندسی گوناگونی بر روی اشیای گنجینه جیحون کار شده است. از آرایه‌های بادامی‌شکل و آذین‌های ترنجی ظرف‌ها تا طرح‌های طنابی، مارپیچی، جناغی، شیاردار یا دنده‌ای در حاشیه لوحه‌ها یا نقش چلیپا و کنگره بر روی انگشتری. به نظر می‌رسد نقش‌مایه‌های هندسی بیش از آن‌که بیانگر مفهومی اساطیری باشند، برای آذین به‌کاررفته رفته‌اند.

۷. نتیجه

آثار گنجینه جیحون در سرزمین کنونی تاجیکستان و به‌احتمال زیاد از تپه باستانی تخت کواد (قباد) بین سال‌های ۱۸۷۷ و ۱۸۸۰ م. در کاوش‌های غیرعلمی به‌دست‌آمده است. شیوه ساخت و نشانه‌شناسی نقش‌مایه‌های این مجموعه نشان از کاربرد آیینی و درباری و خاستگاه ایرانی این آثار دارد. پژوهشگران، این دست‌ساخته‌ها را حاصل هنر بومی ایران می‌دانند که از درآمیختن تجربه ساکنان فلات ایران با هنر فرهنگ‌های همجاور (میان‌رودان، اورارتو، مصر و هند) و هنر اقوام مهاجر آسیایی شکل گرفته است. بیشتر اشیای این مجموعه از جنس طلا و شمار کمتری نیز از نقره ساخته شده‌اند. در ساخت این آثار از فن‌آوری‌هایی همچون ریخته‌گری (قالب‌گیری)، قلم‌زنی و چکش‌کاری، پرچ‌کردن و لحیم‌کاری استفاده شده است. بررسی ارا به زرین با روش طیف‌سنجی پرتو ایکس نشان داده که طلای به‌کاررفته در بخش‌های مختلف این اثر بین

۸۷ تا ۹۶٪ (با میانگین ۹۱٪) بوده است. بقیه محتوای این اثر از ۳ تا ۶٪ نقره (با میانگین ۵٪) و ۱ تا ۸٪ مس (با میانگین ۴٪) تشکیل شده است.

در بررسی اشیای گنجینه جیحون از دید فرم و کاربرد دستکم به بیست‌ودو گونه متفاوت برمی‌خوریم، شامل: نمونک ارابه، پیکره، درپوش، دسته ظرف، نمونک اسب، آرایه پوشاک، نیم‌تاج یا آرایه گیسو، گوشواره، گردنبند، آویز، دستبند و بازوبند، انگشتری، لوحه آیینی، پوشش سپر، نیام شمشیر، تنگ، کاسه، جام ماهی‌گون، بست لگام، میله، مهر و سکه. بر روی آثار این گنجینه پنج دسته نقش‌مایه دیده می‌شود: نقش‌مایه‌های انسانی (شامل مردان و بانوان)، نقش‌مایه‌های جانوری (شامل شیر، بزکوهی، قوچ، شاهین، ماهی، گاو و اسب)، نقش‌مایه‌های برساخته (شامل خدای مصری پس، حلقه بال‌دار، گوپت و شیردال)، نقش‌مایه‌های گیاهی (شامل نیلوفر و برسم) و نقش‌مایه‌های هندسی. بیشتر بن‌مایه‌هایی که بر روی اشیای گنجینه جیحون نقش شده‌اند، همان الگوهای آشنای هنر رسمی هخامنشی هستند که در معماری و مجموعه‌های آثار یافت‌شده از مکان‌هایی همچون پاسارگاد، پارسه، شوش، همدان و... به چشم می‌خورند؛ مثل: شاهین نماد قدرت شاهانه، شیر نماد دلاوری، بزکوهی پیشرو گله‌ها و نخستین جانور اهلی شده در ایران، گاو نماد زمین و باروری، گوپت و شیردال نگهبانان شکست‌ناپذیر دروازه کاخ‌ها و نیایشگاه‌ها و...؛ نقش‌مایه‌هایی رایج در مکتب فرا نژادی و تلفیقی پا گرفته در دربار هخامنشی که بر پایه رواداری سیاسی رایج در این دوره از گردآمدن تجربیات هنری همه اقوام باستانی فلات ایران و تمدن‌های هم‌جوار و ترکیب آن‌ها در بافتی هماهنگ حاصل شد. آیا این آثار در دربار هخامنشی تولید شده و به این منطقه ارسال شده‌اند، یا طی واقعه‌ای تاریخی (مثلاً گریز داریوش سوم یا غارت گنجینه پارسه توسط هلنی‌ها) به خراسان راه یافته‌اند، یا تولید کارگاه‌های محلی ساتراپی تحت نظارت دربار مرکزی بوده‌اند؟ به سبب نبود داده‌های علمی از کاوش، هنوز نمی‌توان با اطمینان این مسئله را مشخص نمود. اما حضور دوباره تصاویر و نمادهای آشنای هنر درباری هخامنشی در کنار یکدیگر، بر قوت نظریه تعلق این گنجینه (یا بخش بزرگی از آن) به دربار مرکزی هخامنشیان یا یکی از ساتراپی‌های تابعه می‌افزاید.

منابع

- اوشیدری، جهانگیر (۱۳۷۱)، *دانش‌نامه مزدیسنا، واژه‌نامه توضیحی آیین زرتشت*، تهران: مرکز. ایونس، ورونیکا (۱۳۷۳)، *اساطیر هند*، ترجمه باجلان فرخی، تهران: گلشن.
- باقری، مهناز (۱۳۸۹)، *بازتاب اندیشه‌های دینی در نگاره‌های هخامنشی*، تهران: امیرکبیر.
- بلک، جرمی و آنتونی گرین (۱۳۸۳)، *فرهنگ‌نامه خدایان، دیوان و نمادهای بین‌النهرین باستان*، ترجمه پیمان متین، تهران: امیرکبیر.
- تفضلی، احمد (۱۳۵۴)، *مینوی خرد*، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- پوپ، آرتور آپهام و فیلیس اکرم (۱۳۸۷)، *سیری در هنر ایران از دوران پیش از تاریخ تا امروز*، تهران: علمی و فرهنگی.
- پورداد، ابراهیم (۱۳۸۶)، *یشت‌ها*، ج ۱ و ۲، تهران: دانشگاه تهران.
- جایز، گرترو (۱۳۷۰)، *سمبل‌ها*، ترجمه محمدرضا بقاپور، تهران: جهان‌نما.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، *لغت‌نامه*، تهران: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- رضی، هاشم (۱۳۷۱)، *آیین مهر یا میتراپیسم*، تهران: بهجت.
- سرخوش گرتیس، وستا (۱۳۹۲)، *میراث ایران باستان*، ترجمه لیلی نوربخش، در: *امپراتوری فراموش شده جهان پارسیان باستان*، ویراستاران جان کرتیس و نایجل تالیس، تهران: کتاب آمه.
- سرفراز، علی‌اکبر و بهمن فیروزمندی (۱۳۸۹)، *باستان‌شناسی و هنر دوران تاریخی ماد، هخامنشی، اشکانی، ساسانی*، نشر مارلیک.

- طاهری، صدرالدین (۱۳۸۸)، «بن‌مایه ماهی درهم در قالی ایرانی»، فروزش، شماره ۲۰، صص ۹۸-۱۰۱.
- فرنبرگ دادگی (۱۳۸۰)، بندهش، به کوشش مهرداد بهار، تهران: توس.
- کرتیس، جان (۱۳۸۷)، *ایران باستان به روایت موزه بریتانیا*، ترجمه آذر بصیر، تهران: امیرکبیر.
- ملک‌زاده بیانی، ملکه (۱۳۴۵)، «شاهین نشانه فر ایزدی»، *بررسی‌های تاریخی*، سال هفتم، شماره ۱، صص ۱-۳۴.
- ملکی، ایرج (۱۳۴۴)، «خسرو و ریدگ قبادی»، *موسیقی*، شماره ۹۷، صص ۸۱-۸۵.
- میتفورد، میراندا بروس (۱۳۸۸)، *فرهنگ مصور نمادها و نشانه‌ها در جهان*، ابوالقاسم دادور و زهرا تاران، تهران: دانشگاه الزهرا.
- هال، جیمز (۱۳۸۰)، *فرهنگ نگاره‌ای نمادها*، ترجمه رقیه بهزادی، تهران: فرهنگ معاصر.
- _____ (۱۳۹۱ الف)، «کهن‌الگوی شیر در ایران، میان‌رودان و مصر باستان»، *هنرهای زیبا*، شماره ۴۹، صص ۸۳-۹۳.
- _____ (۱۳۹۱ ب)، «گوپت و شیردال در خاور باستان»، *هنرهای زیبا*، دوره ۱۷، شماره ۴، صص ۱۳-۲۲.
- _____ (۱۳۹۶)، *نشانه‌شناسی کهن‌الگوها در هنر ایران و سرزمین‌های همجوار*، تهران: شوراآفرین.
- _____ (۱۳۹۷)، *هنر عصر آهن ایران*، چاپ دوم، تهران: شوراآفرین.

- Abdi, K., 1999. *Bes in the Achaemenid Empire*, *Ars Orientalis* 29: 111-140.
- Agrawal, D. P., 2000. *Ancient metal technology and archaeology of South Asia*, New Delhi, Aryan Books International.
- CAIS Archaeological & Cultural News (17 July 2005), *Authenticity of Oxus treasure to be examined by Iranian expert at British Museum*.
- Cooper, J., 1968. *Illustrated Encyclopedia of traditional symbols*, London, Thames and Hudson.
- Curtis, John E., Tallis, N., 2005. *Forgotten Empire: the world of ancient Persia*, London: The British Museum.
- Dalton, O.M., 1970. *The treasure of the Oxus with other examples of early oriental metal-work*, reviewed by Edwin M. Yamauchi, *Journal of the American Oriental Society* 90 (2): 340-343.
- Ghirshman, R., 1963. *Perse: Proto-Iraniens, Mèdes, Achéménides*, Paris, Relie.
- Goblet d'Alviella, E., 1894. *The migration of symbols*, London, A. Constable and Co.
- MacKenzie, D. A., 1915. *Myths of Babylonia and Assyria*, Glasgow, The Gresham Publishing Company.
- MacKenzie, D. N., 1990. *A concise Pahlavi dictionary*, Reissue, with corrections, London: Routledge.
- Mongiatti, A., Nigel M., and Simpson, St. J., 2010. *A gold four-horse model chariot from the Oxus Treasure: a fine illustration of Achaemenid goldwork*, London, The British Museum.
- Pitschikjan, I.R., 1992. *Oxos-Schatz und Oxus-Tempel: Achämenidische Kunst in Mittelasien*, Berlin, Akademie Verlag.
- Rogers, R.W., 1929. *A history of ancient Persia from its earliest beginnings to the death of Alexander the Great*, New York: Charles Scribner's Sons.
- Xenophon 1839. *Anabasis*, transl. by E., Spelman, New York: Harper & Brothers.
- Zeder, M. A., 2008. *Domestication and early agriculture in the Mediterranean basin: origins, diffusion, and impact*, *Proceedings of the National Academy of Sciences* 105 (33): 19, 105 (33).

جایگاه ارزش و ارزش‌شناسی در رویکردهای گذشته‌ی حفاظت و مرمت در محوطه‌ی میراث جهانی تخت جمشید

پریسا عبدالهی*

دانشجوی دکتری مرمت اشیاء تاریخی و فرهنگی، دانشگاه هنر تهران

کورس سامانیان

استادیار گروه مطالعات موزه، و مرمت اشیاء تاریخی و فرهنگی، دانشگاه هنر تهران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۲/۲۳؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۰/۲۰

چکیده

بررسی دوره‌های حفاظتی در تخت‌جمشید نشان می‌دهد رویکردها تا ابتدای دهه‌ی ۱۳۴۰ ه.ش عمدتاً معطوف به حفاری و اکتشاف، و پس‌از آن بر موضوع حفاظت و مرمت و بیشتر بر اساس مفاد منشور ونیز متمرکز بوده است. هدف این نوشتار بررسی رویکردهای حفاظتی و مرمتی در تخت‌جمشید با توجه به ارزش آثار در فرآیندهای تصمیم‌گیری است. به این منظور پیشینه‌ی این محوطه‌ی تاریخی هم‌اکنون از لحاظ نگاه جامعه، و هم به لحاظ اقدامات تخصصی در حوزه‌ی حفاظت و مرمت، از طریق مطالعه‌ی منابع موجود موردبررسی قرار گرفته است. نتایج این بررسی‌ها نشان می‌دهند تصمیم‌گیری‌های حفاظتی اتخاذشده، در بسیاری از مواقع تابع شرایط مختلف سیاسی و اجتماعی جامعه بوده است و نه بنا بر ارزش‌های وجودی خود آثار. به‌علاوه در حوزه‌ی عملی نیز بیشتر نگاه حفاظت کالبدی حاکم بوده و پیروی از نسخه‌های از پیش آماده‌ی مرمتی جای تصمیم‌گیری‌های مبتنی بر ارزش میراث تاریخی و فرهنگی را گرفته است.

واژه‌های کلیدی: محوطه‌ی تاریخی، ارزش، حفاظت و مرمت، رویکرد حفاظتی، تخت‌جمشید.

۱. مقدمه

آثار تاریخی در زمان ساخت و با توجه به نیت و هدف سازندگان، دارنده‌ی ارزش‌هایی بوده‌اند که این ارزش‌ها باگذشت زمان و تغییر شرایط و بستر تاریخی و فرهنگی اثر، متحول شده، کمرنگ‌تر یا پررنگ‌تر شده‌اند، گاه به‌کلی از بین رفته و گاه ارزش‌های دیگری بر آن‌ها افزوده شده‌اند. شناخت این ارزش‌ها برای هر اثری، و تشخیص تقدم یا تأخر آن‌ها نسبت به یکدیگر موضوعی بسیار بااهمیت است که تنها در همان منطقه و با توجه به پیشینه‌ی فرهنگی و اجتماعی آن جامعه قابل جستجو، بررسی و داوری است، و درواقع مبنای تصمیم‌گیری‌های حفاظتی و مرمتی باید بر اساس نتایج این بررسی‌ها و تحلیل‌ها باشد، و نه‌تنها پیروی صرف از دستورالعمل‌های از پیش تهیه‌شده‌ی مرمتی. در هر جامعه‌ای در دوره‌های زمانی مختلف، ممکن است شرایط اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و ...، ضرورت‌های متفاوتی را ایجاد کرده باشند که به‌ناچار بر روی تصمیم‌های اتخاذشده در حوزه‌ی میراث فرهنگی تأثیرگذار بوده باشد. به‌منظور بررسی رابطه و تعامل این عوامل با یکدیگر یعنی: ارزش‌های میراث، رویکردها و تصمیم‌گیری‌های حفاظتی و مرمتی، و محیط یا بستر فرهنگی اثر که در اینجا به‌منظور تحدید دامنه‌ی تحقیق، گوشه‌ای از عوامل اجتماعی حاکم مدنظر است، بخشی از این روابط در محوطه‌ی تاریخی تخت‌جمشید به‌عنوان یکی از مهم‌ترین محوطه‌های تاریخی در کشور مورد مطالعه قرار می‌گیرند.

تخت‌جمشید (یا پرسپولیس، پارسه، پرسه‌پلیس، هزارستون، صدستون، یا چهل‌منار)، یکی از مهم‌ترین محوطه‌های تاریخی جهان است که در ۲۴ شهریور ۱۳۱۰ ش. ثبت ملی (نامه شماره ۵۴۰۷۸/۱۸۵۲ مورخ ۷ بهمن ۱۳۱۳ وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه). و در سال ۱۳۵۸ ه.ش (۱۹۷۹ م.) در فهرست میراث جهانی به ثبت رسید (سایت اینترنتی میراث جهانی یونسکو). این محوطه‌ی تاریخی ارزشمند حدوداً از دهه‌ی ۱۳۱۰ ه.ش (۱۹۳۰ م.) تاکنون توسط گروه‌های مختلف از متخصصین خارجی و داخلی، مورد مطالعه و بررسی و اقدامات حفاظتی و مرمتی قرار گرفته، و فرصت‌های بسیاری را در زمینه‌های باستان‌شناسی، حفاظت و مرمت، تاریخی و هنری، علوم پایه و ... در اختیار متخصصین مربوطه قرار داده و خود منشأ کشفیات بسیار بوده است. در حوزه‌ی فنی و اجرایی نیز، استادکاران و هنرمندان و پژوهشگران بسیاری در این محوطه پرورش‌یافته و تجربه کسب کرده‌اند. اما مرور پیشینه‌ی اقدامات مرمتی و حفاظتی در این محوطه، بیشتر نشان از پیروی از روش‌ها و دستورالعمل‌های اجرایی تعریف‌شده (به‌ویژه شیوه‌ی مرمت ایتالیایی مطابق با منشور ونیز) دارد. به عبارتی توجهات بیشتر معطوف به کالبد آثار بوده است. زمانی می‌توان گفت آگاهی لازم نسبت به اثری کسب‌شده است که: اثر تعریف و توصیف‌شده، و ارزش و اعتبار فرهنگی و تاریخی آن فهم شده باشد؛ مصالح و تکنیک‌های ساخت آن به‌درستی توصیف‌شده باشد؛ و تحقیقات تاریخی دربرگیرنده‌ی تمام دوران حیات اثر شامل تغییرات حاصله در شکل آن و هر مداخله‌ای از گذشته، صورت گرفته باشد (کروچی، ۱۳۸۳: ۲۳۳). در صورتی که از پرداختن به معیار اول یعنی فهم اثر و درک ارزش و اعتبار آن چشم‌پوشی شود، که در بسیاری موارد به دلیل طبیعت پیچیده‌تر مفاهیم در مقایسه با کالبد و جسمیت، کمتر در تصمیمات حفاظتی و مرمتی به چالش کشیده می‌شود، حاصل، پیروی بیشتر از دستورالعمل صرف خواهد بود.

تلاش این جستار بر آن است تا به اهمیت و لزوم دخالت دادن نقش ارزش وجودی آثار در تصمیم‌گیری‌های حفاظتی و مرمتی بپردازد. لازم به ذکر است در رابطه با موضوع ارزش‌های میراث تاکنون

مقالات و رساله‌های ارزشمند بسیاری به چاپ رسیده است، اما آنچه این نوشتار در پی آن است تمرکز بر تأثیر ناشی از برخی تصمیم‌گیری‌ها بر ارزش آثار و حفاظت طولانی‌مدت یا پایدار آنان است.

۲. پیشینه‌ی پژوهش

برای پاسخگویی به سؤال این پژوهش یعنی نقش و اثرات متقابل ارزش‌های میراث فرهنگی و رویکردهای حفاظتی و مرمتی موجود و بررسی و تحلیل نتایج حاصله نیاز بود تا مطالعاتی گسترده در زمینه‌های مرتبط شامل: پیشینه‌ی محوطه‌ی تاریخی تخت‌جمشید (سفرنامه‌ها و گزارش‌ها باستان‌شناسی و ...؛) مطالعات مربوط به دوره‌ی باستان‌شناسی تخت‌جمشید و قوانین و مقررات صادره در کشور و نیز در سطح بین‌المللی در مورد میراث فرهنگی؛ فعالیت‌ها و اقدامات حفاظتی و مرمتی در این محوطه‌ی تاریخی؛ و درزمینه‌ی مبانی و مفاهیم و به‌طور خاص مفهوم ارزش، صورت پذیرد.

اسناد هیئت‌های باستان‌شناسی در ایران از سال ۱۳۵۴-۱۳۴۵ ه.ش، گزارش‌های بررسی‌شده ضمن مروری بر پیشینه‌ی تاریخی و وضعیت ظاهری و حفاظتی تخت‌جمشید از دوران گذشته، نظریات جهانگردان و بازدیدکنندگان از این محوطه‌ی تاریخی را در دوره‌های مختلف گذشته، و نیز اهداف و انگیزه‌های آنان را از سفر به این منطقه بیان می‌کند. همچنین اشاراتی به میزان آگاهی مردم نسبت به میراث فرهنگی دارد (اسناد هیئت‌های باستان‌شناسی در ایران، ۱۳۸۰). سامی در مقاله‌ای به شرح اوضاع تخت‌جمشید در دوره‌های گذشته، پیش از آغاز توجهات و شروع کاوش‌ها و اقدامات حفاظتی در تخت‌جمشید پرداخته، از نامناسب بودن وضعیت این محوطه‌ی تاریخی در سده‌های گذشته پس از اسلام، و مورد بی‌مهری قرار گرفتن آن توسط مردم سخن می‌گوید، تا جایی که به شهادت نوشته‌های خاورشناسان و جهانگردان از سنگ‌های بنای تخت‌جمشید برای ساختمان‌های روستاهای مجاور استفاده می‌شده است. همچنین اشاره‌ای دارد بر این‌که سردار سپه پس از بازدید از تخت‌جمشید در پاییز ۱۳۰۱ ه.ش و مشاهده وضعیت نابسامان آنجا متأثر شده و به‌منظور رفع مشکلات آن گزارشی به دولت ارائه می‌دهد (سامی، ۱۳۵۵). با آغاز پژوهش‌های علمی و کاوش‌های باستان‌شناسی، و به همراه آن جریان اندیشه‌های جدید در دنیا در رابطه با اهمیت و حفظ میراث فرهنگی، تخت‌جمشید نیز مانند بسیاری از آثار تاریخی دنیا وارد مرحله‌ی جدیدی از حیات و وضعیت خود شد. بنا به درخواست دولت و تمایل شخصی ارنست هرتسفلد باستان‌شناس شهیر آلمانی، از سال ۱۳۱۰ بررسی و تحقیق و حفاری در تخت‌جمشید آغاز شد (موسوی، ۱۳۸۱). درواقع شاید بتوان گفت تخت‌جمشید انگیزه‌ای شد تا در ایران، قانون عتیقات (۱۳۰۹ ه.ش ~ ۱۹۳۰ م.) باهدف سروسامان دادن به وضعیت نابسامان آثار و امکان باستانی و حفاظت و نگاهداری از آن‌ها به تصویب مجلس شورای ملی وقت برسد که در آن بر حفاظت از طریق جلوگیری از هرگونه خراب کردن یا صدمه زدن به آثار ملی، جلوگیری از عملیات ساخت‌وساز در مجاورت ابنیه و ... تأکید شده است و همچنین به استفاده از روش‌های سنتی در مرمت اشاره شده است (غنی و همکاران، ۱۳۸۶). یک سال بعد اصول بنیانی در رابطه با مراقبت و مرمت بناهای باستانی در منشور آتن (۱۹۳۱ م. ~ ۱۳۱۱ ه.ش) به‌عنوان یکی از اسناد قدیمی بین‌المللی مرتبط با موضوع حفاظت و مرمت آثار تاریخی، مطرح شد (ICOMOS, 1931). بنا به گزارش‌های اشمیت، که بعد از هرتسفلد سرپرستی فعالیت‌های مؤسسه شرقی شیکاگو در تخت‌جمشید را عهده‌دار بود، عمده فعالیت‌ها در این دوره به حفاری و کاوش اختصاص داشت، ولی

اقدامات حفاظتی و مرمتی نظیر اتصال برخی قطعات فرو ریخته و ... نیز انجام شده است (اشمیت، ۱۹۵۳: ۵-۳). با فراگیر شدن جنگ جهانی دوم، هیئت آمریکایی در سال ۱۹۳۹م. ایران را ترک کردند. از سال ۱۹۴۱م. به بعد، علی سامی به‌عنوان مدیر بنگاه علمی تخت‌جمشید، عملیات حفاری و مرمت در تخت‌جمشید را تا سال ۱۹۵۹م. بر عهده گرفت (سامی، ۱۳۴۸: ۳۹۵). گزارش‌های باستان‌شناسی در سال‌های ۱۹۵۱ و ۱۹۶۱م. (۱۳۴۰-۱۳۳۰ ه.ش) خلاصه‌ای از اقدامات سالیانه در تخت جمشید طی این مهر و موم‌ها را نشان می‌دهند (اسناد هیئت‌های باستان‌شناسی در ایران، ۱۳۸۰). در سال ۱۹۶۴م. (۱۳۴۳ ه.ش) منشور ونیز تدوین و اعلام شد، که در آن به لزوم توجه به ارزش‌های تاریخی آثار اشاره شده، هدف مرمت را مراقبت و آشکار ساختن ارزش زیبایی‌شناختی و تاریخی یادمان بیان می‌کند (ICOMOS 1964). اعلام این منشور با آغاز به کار تیلیا در تخت‌جمشید هم‌زمان بود که سرپرستی گروه مرمت در مؤسسه‌ی ایتالیایی شرق میانه و دور - ایزمئو (۱۹۶۴-۱۹۷۹ م.) متشکل از گروهی از مرمت کاران ایتالیایی با همکاری سازمان ملّی حفاظت از آثار باستانی، را بر عهده داشت. این دوره را می‌توان دوره‌ای شاخص و متفاوت در حفاظت این محوطه‌ی تاریخی دانست زیرا اقدامات بر اساس اصول و مبانی حفاظتی و مرمتی انجام شده، تمرکز اصلی بر مقوله‌ی حفاظت و مرمت بود و نه حفاری و اکتشاف، و کار مرمت با مطالعات گسترده، آزمون‌های عملی، و مهارت همراه بود (تیلیا، ۱۳۵۱: دیباچه). در همین دوره کنوانسیون میراث جهانی باهدف برقراری شیوه‌های مؤثر در جهت حمایت جمعی و مداوم از میراث‌های فرهنگی و طبیعی دارای ارزش‌های جهانی برجسته و استثنائی صادر شد (UNESCO 1972). در این دوران که البته با بروز تحولاتی در کشور نیز همراه بود، تخت‌جمشید جایگاه خود را در جهان پیدا می‌کرد، تا جایی که در سال ۱۳۵۰ با برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله در این مکان، در مرکز توجه جهان قرار گرفت (Kadivar 2002). بعد از پیروزی انقلاب اسلامی از سال ۱۳۵۸ تا ۱۳۸۰ مدیریت این محوطه‌ی تاریخی بر عهده‌ی افراد مختلف قرار گرفت، و بسیاری از بناها و آثار تاریخی در تخت‌جمشید و سایر محوطه‌های تاریخی استان فارس با مشکلات جدی ناشی از گروه‌های کم تعداد و ناکافی مرمتگر و بودجه و لوازم فنی بسیار محدود روبرو بودند، اما علی‌رغم این کمبودها همچنان فعالیت‌ها در ادامه شیوه‌ی دوره‌ی پیشین توسط افراد ایرانی آموزش‌دیده‌ی مؤسسه‌ی ایزمئو، باعلاقه دنبال می‌شد. با تأسیس بنیاد پژوهشی پارسه-پاسارگاد در سال ۱۳۸۰ سیر هدفمند و رو به رشد فعالیت‌ها مجدداً از سر گرفته شد. موسوی در فصل هشتم کتاب دیگر خود به بررسی نتایج چهل سال پژوهش و مرمت (۱۹۳۹ تا ۱۹۷۹م.) در این محوطه می‌پردازد و به‌طور اجمالی نگاهی بر دوره‌های مرمتی و حفاظتی تا زمان اخیر دارد و برخی اقدامات و تصمیم‌گیری‌های مرمتی که از اوضاع و شرایط اجتماعی و به‌ویژه سیاسی زمان خود نشأت گرفته بودند را تحلیل می‌کند (Mousavi 2012).

درمجموع بررسی پیشینه‌ی پژوهش نشان می‌دهد فعالیت‌ها در تخت‌جمشید در دوره‌های اولیه بیشتر بر موضوع باستان‌شناسی متمرکز بود و سپس با تغییر دیدگاه‌ها به سمت‌وسوی حفاظت و مرمت کشیده شد. اما نکته قابل تأمل این است که گزارشات مربوط به این محوطه‌ی تاریخی، تأکید بیشتر بر روی روش‌های انجام فعالیت‌ها و اقدامات حفاظتی و مرمتی و به عبارتی حفظ و نگهداری کالبدی آثار تخت‌جمشید را نشان می‌دهد. به نظر می‌رسد علی‌رغم اشراف به موضوع ارزش‌ها و اهمیت آن در میراث فرهنگی، و نیز اهمیت شناسایی و حفظ و بازنمایی این ارزش‌ها در تصمیم‌گیری‌ها و اقدامات حفاظتی و مرمتی، همچنان میان این

دو مقوله یعنی پرداختن به فلسفه‌ی ارزش و حفظ آن، و اقدامات حفاظتی و مرمتی، ارتباط و پیوند اجرایی و عملی لازم برقرار نشده است.

۳. روش تحقیق

این پژوهش از نوع بنیادی-کاربردی است که به بررسی و تحلیل رویکردهای حفاظت و مرمت بر اساس مبانی و دیدگاه‌های مطرح در این حوزه می‌پردازد. به این منظور بخش عمده‌ای از فعالیت پژوهشی به گردآوری منابع و اطلاعات کتابخانه‌ای در مورد تخت‌جمشید و تاریخ و پیشینه‌ی آن، اقدامات انجام‌شده به‌منظور حفاظت و صیانت از این محوطه‌ی تاریخی از گذشته تاکنون، و همچنین مطالعات مربوط به ارزش‌های میراث و شناسایی و درک آن‌ها اختصاص یافت. سپس به تحلیل نتایج حاصله از هر بحث و بررسی ارتباط و تعامل یا تقابل آن‌ها با یکدیگر پرداخته شد. گردآوری اطلاعات موردنیاز برای تجزیه و تحلیل و بررسی پدیده مورد مطالعه در این پژوهش کتابخانه‌ای و میدانی است که مشتمل بر اسناد و مدارک تاریخی (شامل کتاب‌ها، مقالات، اطلاعات و گزارشات دولتی و غیردولتی، اسناد رسانه‌ای، پروژه‌ها و طرح‌های مرتبط و...)، مصاحبه^۱ و مشاهده می‌باشد. اقدامات حفاظتی و مرمتی انجام‌شده در تخت‌جمشید در دوره‌های مختلف بررسی‌شده، رویکردهای حفاظتی هر دوره با توجه به شرایط اجتماعی و بستر فرهنگی حاکم، مستندات مبنایی حوزه حفاظت و مرمت مانند منشورها، بیانیه‌ها و دستورالعمل‌ها، و قوانین و مقررات مربوط به میراث فرهنگی کشور مطالعه و بررسی می‌شوند.

۴. بحث و تحلیل

هر چیزی که طبق تعریف میراث نامیده می‌شود، به‌طور ذاتی دارای انواعی از ارزش‌های میراثی است. همچنین، نظریه‌ی دیگر به‌درستی به عوامل شکل‌دهنده‌ی ارزش در خارج از خود شیء اشاره کرده و بر روی فرآیندهای اجتماعی مهم ایجاد ارزش تأکید می‌کند (Mason 2002). یک محوطه، بنا، یا اثر تاریخی، در یک‌زمان مشخص، حاوی ارزش‌های مختلفی است، ارزش‌های میراث مشروط بوده، به‌سادگی "یافت" نشده و ثابت و تغییرناپذیر نیستند (Mason 2002). پس می‌توان گفت ارزش پدیده‌ای نسبی است، که ثابت نبوده و چون خاستگاه آن جامعه‌ی انسانی است، بدون در نظر گرفتن زمینه‌های اجتماعی تولیدکننده‌ی آن قابل تعیین نمی‌باشد (Throsby 2000).

انتشار منشور ونیز در سال ۱۹۶۴ م. با تأکید بر ارزش‌های تاریخی (ICOMOS 1964)، و دستورالعمل‌های کنوانسیون میراث جهانی در سال ۱۹۷۲ با تأکید بر ارزش‌های برجسته جهانی، اولین اسناد مدون در زمینه‌ی حفاظت از میراث فرهنگی بر مبنای شناخت ارزش به شمار می‌آیند (UNESCO 1972). در اسناد و قوانین داخلی کشور نیز باوجود توجهات نسبت به میراث فرهنگی، چنانچه قانون تشکیل وزارت معارف، اوقاف و صنایع مستظرفه در سال ۱۲۸۶، نخستین سند قانونی است که وظایف دولت در قبال میراث فرهنگی را بیان نموده است (صمدی، ۱۳۸۲: ۱۸) و پس از آن تشکیل انجمن آثار ملی در سال ۱۳۰۱، قانون عتیقات در سال ۱۳۰۹ و تصویب نظام‌نامه اجرای آن در سال ۱۳۱۱، و تشکیل وزارت فرهنگ و هنر در سال ۱۳۴۳ و ... قدم‌هایی روبه‌جلو در جهت حفاظت از آثار تاریخی بوده‌اند. نکته قابل‌توجه این است که با تشکیل سازمان میراث فرهنگی کشور در سال ۱۳۶۴ (بند الف از ماده واحد قانون)، برای نخستین بار با واژه‌ی ارزش‌های نهفته آثار

در اهداف این سازمان مواجهه می‌شویم (صمدی، ۱۳۸۲: ۱۲۷). اما منشور بورا ۱۹۹۹ اولین سند بین‌المللی است که به تفکیک و طبقه‌بندی ارزش‌های میراث فرهنگی پرداخته، مجموع ارزش‌های زیبایی، تاریخی، علمی و اجتماعی را اعتبار فرهنگی می‌نامد و بیان می‌دارد درجات نسبی اعتبار فرهنگی می‌تواند به رفتارهای متفاوت حفاظت در یک مکان منجر شود (ICOMOS 1999). با عنایت به موارد یادشده، هدف نهایی در حفاظت و مرمت آثار تاریخی و فرهنگی، حفظ ماده تنها به خاطر خود اثر نیست بلکه مهم‌تر از آن، حفظ ارزش‌های دربرگیرنده‌ی میراث است. میراث به روش‌های مختلفی ارزش‌گذاری می‌شوند که حاصل انگیزه‌های متفاوت‌اند (اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، معنوی، زیبایی‌شناسی، و غیره). این شیوه‌های مختلف ارزش‌گذاری، هریک به نوبه‌ی خود به سمت رویکردهای حفاظتی متفاوتی رهنمون می‌شوند. بنابراین تصمیم مبنی بر اقدام حفاظت مداخله‌ای باید بر اساس اولویت‌بخشی به مفهومی خاص یا مجموعه‌ای از ارزش‌ها باشد (Avrami et al 2000). همان‌طور که فیلیپو می‌گوید، شناخت و اعتبار تاریخی و هنری آثار، وابسته به پیشرفت آگاهی تاریخی و فرهنگ مردم آن جامعه است، و هرگاه شرایط لازم برای کسب ارزش هنری و اجتماعی آثار مهیا شد، مورد محافظت و مراقبت قرار خواهند گرفت (Philippot 1972: 270). بنابراین تحلیل صحیح و نزدیک به واقعیت از اقدامات، تصمیم‌گیری‌ها و رویکردهای حفاظتی هر دوره، بدون در نظرگیری اوضاع فرهنگی و اجتماعی آن دوره امکان‌پذیر نمی‌باشد.

تخت‌جمشید در طی سال‌هایی که کمتر کسی نسبت به آن شناخت داشت، گاه توسط برخی سیاحان (مانند جیمز موریه) مورد گمانه‌زنی قرار می‌گرفت که منجر به پاره‌ای کشفیات می‌شد (کشف بخش شرقی پلکان شمالی آپادانا) و گاه نیز از دستبرد سارقان و جویندگان گنج، و آسیب‌های عمدی خرابکاران در امان نمی‌ماند. سفرنامه‌ها نیز، در کنار بیان شگفتی بازدیدکنندگان و سیاحان از عظمت و شکوه این محوطه‌ی تاریخی، از تأسف آنان بابت بی‌توجهی مردم منطقه نسبت به حفظ این آثار سخن می‌گویند. این موضوع با توجه به شرایط و اوضاع اجتماعی و فرهنگی آن زمان دور از ذهن نیست. ولی درعین حال نکته جالب اینجاست که هرزمان که به هر دلیلی امکان و زمینه‌هایی برای آگاهی‌بخشی و شناخت نسبت به اهمیت میراث گذشتگان به وجود آمد، همین مردم توانستند نقش حفاظتی خود را ایفا نمایند، چنانچه ادوارد براون در سال ۱۸۸۰م. در کتاب یک سال میان ایرانیان، زمانی که از عظمت و شکوه ویرانه‌های تخت‌جمشید سخن می‌گوید، به تلاش ایرانیان برای محفوظ نگاه‌داشتن این آثار از دستبرد بیگانگان و دشمنان از طریق نام‌گذاری آن به تخت‌سلیمان اشاره می‌کند (انصاف‌پور، ۱۳۶۳: ۲۸).

اما رویدادی که در ابتدای سده‌ی هجدهم میلادی در اروپا آغاز شد، و بعدها باگذشت سالیان، اثراتش در ایران نیز مشاهده شد، بروز حس ملی‌گرایی در پیوستگی با آثار تاریخی بود. میان انسان و اثر یا رویداد تاریخی، که به واسطه‌ی گذشت زمان، شکاف و فاصله‌ی تاریخی جدیدی بینشان ایجادشده بود نوعی ارتباط تازه به وجود آمد. درواقع این فاصله یا شکاف به انسان امکان می‌داد تا رویکردی واقعی‌تر و علمی‌تر نسبت به گذشته و تاریخ داشته باشد ولی درعین حال این دانش یا آگاهی تاریخی به‌خودی‌خود تضمین‌کننده‌ی تداوم و حفظ اثر یا رویداد نبود. بنابراین انسان برای پُر کردن این شکاف و حس دلتنگی نسبت به گذشته، تاریخ‌باوری را با ملی‌گرایی ترکیب کرد (Philippot 1972: 269). و این رویدادی بود که ریشه‌های آن در ایران در اوایل سال‌های ۱۳۰۰ه.ش در حال شکل‌گیری و تکوین بود. با به قدرت رسیدن حکومت پهلوی در سال ۱۳۰۴

ه.ش.، محوطه‌ی تاریخی تخت‌جمشید برای رضاشاه که پیش از آن در پاییز ۱۳۰۱ ه.ش از این محوطه بازدید و از مشاهده وضع نامناسب آن اظهار تأسف نمود بود (سامی، ۱۳۵۵)، موردتوجه ویژه قرار گرفت. به نظر می‌رسد در جامعه‌ی آن روز ایران، که کشور تحت‌فشار و نفوذ بیگانگان مانند روسیه از شمال و انگلستان از جنوب قرار داشت، بیدار شدن حس ملی‌گرایی و وطن‌پرستی به‌منظور التیام غرور خدشه‌دار شده‌ی ایرانی و عرض‌اندام در برابر دول اروپایی، با تکیه‌بر نشانه‌ها و نمادهایی از قدرت و جلال و شکوه ایرانیان باستان، یکی از انگیزه‌های اصلی برای توجه و تمرکز بر میراث کهن تاریخی این کشور، که بخش قابل‌توجهی از آن در تخت‌جمشید متبلور بود، محسوب می‌شد. موضوع قابل‌توجه دیگر، اعطای امتیاز رسمی انحصار کاوش‌های باستان‌شناسی در تمام ایران به مدت شصت سال به دولت فرانسه توسط ناصرالدین‌شاه قاجار در سال ۱۲۷۴ ه.ش بود. تلاش برای لغو این قرارداد ننگین می‌توانست خط‌مشی حکومت وقت (پهلوی) را در بزنگاه آغاز زمزمه‌های ملی‌گرایی و وطن‌پرستی در ایران از حکومت مغلوبه قاجار کاملاً جدا نموده جایگاه بهتری برای خود در میان اقشار جامعه بسازد. از سوی دیگر با کنار گذاشتن فرانسه، فرصت و انگیزه‌ی مناسبی برای باستان‌شناسان کشورهای دیگر از جمله ارنست هرتسفلد به وجود می‌آمد تا با جلب اعتماد دولت به دربار نزدیک شده، گوی سبقت را از دیگر کشورهایی که متوجه آثار تاریخی ایران شده بودند برآید.

گروه اقدام کننده سال (ه.ش/م.)	اسناد، قوانین و مصوبات مرتبط کشوری و بین‌المللی	رویکردها و دستاوردها	برخی شواهد بر اساس فعالیت‌ها
مؤسسه شرق‌شناسی دانشگاه شیکاگو ۱۳۱۰-۱۳۱۸ / ۱۹۳۱-۱۹۳۹	*وزارت معارف، اوقاف و صنایع مستظرفه (مصوب ۱۲۸۶ ه.ش): -ازجمله وظایف تعریف‌شده: تشکیل کتابخانه، تأسیس موزه، تحصیل عتیقات و نظارت بر حفاریات، نگهداری و حفظ آثار قدیمی (بندهای ۲ تا ۵ از ماده ۵ وظایف اداره معارف) همچنین مسئولیت حفاظت، پژوهش و معرفی میراث فرهنگی بر عهده این وزارت بود *قانون حفظ آثار ملی مصوب ۱۲ آبان ۱۳۰۹ ه.ش:	-رویکرد بیشتر متمرکز بر باستان‌شناسی است. -هدف از حفاری منحصرأ کشف آثار ملی و درواقع به دلیل قدیمی بودن آثار است و نه ضرورت حفظ میراث به واسطه‌ی ویژگی‌های دیگر آن.	-موزه تخت‌جمشید در سال ۱۳۱۶ ه.ش -ثبت ملی تخت‌جمشید در سال ۱۳۱۰ -عمده فعالیت‌ها به حفاری و کاوش اختصاص داشت، اقدامات مختصر حفاظتی و مرمتی نظیر اتصال برخی قطعات فرو ریخته با چسب، و یا نصب پرده‌حصیری روی نقوش برجسته پلکان شرقی آپادانا و ... نیز انجام شده است.
بنگاه علمی تخت جمشید (تحت سرپرستی علی سامی) زیر نظر وزارت فرهنگ و اداره کل	-ثبت در فهرست آثار ملی (ماده ۳)؛ کاوش منحصرأ در اختیار دولت یا واگذاری به مؤسسات از طرف دولت، و تنها به‌قصد کشف آثار ملی و تحقیقات علمی (ماده ۱۱ و ۱۲) *صدور منشور آتن ۱۹۳۱ م. *نظامنامه اجرای قانون حفظ آثار عتیقه ایران مصوب ۱۳۱۱: -تهیه پرونده کامل از اطلاعات مربوط به اثر (نام، موقعیت جغرافیایی، نقشه،	-توجه و رویکرد اصلی همچنان متمرکز بر باستان‌شناسی است. - به نظر می‌رسد انگیزه‌های ملی و هویتی در حفاظت از میراث در این دوره نقش بسزایی یافته‌اند، زیرا علی‌رغم عدم وجود امکانات و منابع مالی (نسبت به دوره قبل)، اما همچنان گروه ایرانی	-افتتاح کتابخانه در سال ۱۳۲۵ ه.ش -عمده فعالیت‌ها به کاوش اختصاص داشت (مانند بخش جنوبی آپادانا، حیاط شمالی کاخ صدستون و ...)، برخی اقدامات حفاظتی و مرمتی مانند نصب برخی قطعات فرو ریخته (تأجیدی که شکل کلی از اثر به دست آید) و انتقال برخی قطعات به موزه، مرمت و بازسازی و حفاظت

باستان‌شناسی ۱۹۶۱- /۱۹۴۱ ۱۳۲۰-۱۳۴۰	عکس،... (ماده ۶) *اساسنامه جدید انجمن آثار ملی مصوب ۱۳۲۳: -تلاش در جلب‌توجه و علاقه مردم نسبت به آثار تاریخی، تهیه نمونه و همانند از آثار قدیمی (ماده ۱ بندهای الف، ز)	به‌طورجدی به فعالیت‌هایشان ادامه می‌دادند. -تا حدودی توجه به حفظ و نگاهداری مدارک و مستندات به چشم می‌خورد که تأسیس کتابخانه در تخت‌جمشید از شواهد این امر است.	بخش‌هایی مانند: حفاظت دیوارهای خشتی، پایه ستون‌ها، مرمت پلکان شرقی آپادانا با ملات ماسه و سیمان، نصب سایبان جهت کاهش تأثیر عوامل جوی بر روی نقش برجسته‌ی پلکان شرقی آپادانا و ...)
مؤسسه ایتالیایی شرق میانه و دور - یزمئو ۱۹۷۸- /۱۹۶۴ ۱۳۴۳-۱۳۵۷	*تشکیل وزارت فرهنگ و هنر سال ۱۳۴۳: -از اهداف این وزارت، حفاظت از میراث فرهنگی (شناسایی، پژوهش و معرفی)، همکاری مؤثر با سازمان‌ها و محققان خارجی، نظارت بر تهیه نقشه باستان‌شناسی کشور و شناسایی و تهیه شناسنامه فنی بناها و آثار، نظارت کلی بر تهیه و اجرای طرح‌های لازم به‌منظور حفاظت بناها و آثار و چینی‌جای‌های بارزش قدیمی (بندهای ۳ و ۴ و ۵) *شرح وظایف اداره کل حفاظت آثار باستانی (زیرمجموعه وزارت فرهنگ و هنر): -امور مربوط به ثبت در فهرست آثار ملی، آشناسازی مردم با اهمیت آثار و آموزش برای حفاظت آن‌ها، اقدامات حفاظتی در سطح بین‌المللی، ترتیب الحاق ایران به قراردادهای بین‌المللی مربوط به حفاظت اموال فرهنگی، تهیه و اجرای طرح‌های لازم برای حفاظت بناها و آثار و بافت‌های ارزشمند قدیمی، معرفی آثار به بازدیدکنندگان، تعیین حریم و عرصه و آزادسازی حریم به‌منظور حفاظت از آثار تاریخی، امور مربوط به معرفی و روشنایی آثار باستانی (نورپردازی، چاپ راهنما و پوستر و ... تربیت راهنمایان آثار تاریخی برای ارائه اطلاعات، تعیین ورودیه،...)، مطالعه‌ی روش‌های تعمیر و حفاظت بناهای تاریخی، ص ۶۲ حقوق داخلی *صدور منشور ونیز ۱۹۶۴ م. *تشکیل سازمان ملی حفاظت آثار باستانی (۱۳۴۴): -ازجمله اهداف: معرفی آثار باستانی به عموم مردم، تربیت کارشناسان و متخصصان باستان‌شناسی و حفاظت مرمت	-رویکرد مدیریتی کشور در سطوح قانونی و کشوری به سمت علمی شدن پیش می‌رود. حفاظت از میراث نه‌تنها به جهت قدمت و تاریخی بودن آثار، که به‌واسطه‌ی پژوهش و کسب اطلاعات علمی مربوطه اهمیت می‌یابد. حفاظت بخش‌های گسترده‌تر اثر شامل عرصه و حریم را نیز دربرمی‌گیرد. -معرفی آثار به همگان، تلاش در جهت آگاهی‌بخشی و آموزش عموم مردم باهدف کمک به حفظ میراث، اهمیت و ضرورت حفاظت از آثار را در سطحی وسیع‌تر (سطح اجتماعی) و درعین‌حال پایه‌ای‌تر و مبنایی‌تر نشان می‌دهد. -ایران چند سال پیش‌ازاین تاریخ، در سال ۱۳۳۸ (۱۹۵۹ م.) به پروتکل اول از کنوانسیون ۱۹۵۴ لاهه، و بعدها در سال ۱۳۵۴ (۱۹۷۵ م.) به معاهده ۱۹۷۰ و همین‌طور کنوانسیون ۱۹۷۲ یونسکو پیوست. -با توجه به صدور منشورهایی مانند کنوانسیون میراث فرهنگی ۱۹۷۲، و از سویی آموزش متخصصان حفاظت و مرمت، شاهد دیدگاهی جدید که هدف اصلی آن حفاظت از آثار و	-تمرکز و تأکید بر رعایت اصول و قواعد حفاظتی و مرمتی به شیوه‌ی علمی، -فعالیت‌هایی مانند استحکام‌بخشی، جایگزینی بخش‌های کمبود با استفاده از سنگ‌های هم‌جنس، رطوبت‌زدایی و ایجاد فضاهای هواکش در محل‌های مورد نیاز، ... -اعزام کارشناسان ایرانی به خارج از کشور جهت آموزش دوره‌های حفاظت و مرمت

مرمت آن‌ها به‌منظور استحکام‌بخشی و همچنین کمک به درک و شناخت آثار و مفهوم آنهاست هستیم. -به نظر می‌رسد علاوه بر ارزش‌های مورد توجه در دوره‌های قبل، به واسطه نظام‌مند شدن و علمی‌تر شدن اقدامات حفاظتی و مرمتی، ارزش‌های دیگری نظیر ارزش‌های پژوهشی، آموزشی نیز مد نظر بوده‌اند. -همکاری ایزمئو با سازمان ملی حفاظت در امر مرمت و بازپیرایی تخت‌جمشید -توجه دستگاه سیاسی وقت به اهمیت پژوهش‌های علمی و استفاده از میراث فرهنگی در جهت سیاست‌های فرهنگی کشور	بناهای تاریخی (از سال ۱۳۵۲ اقدام به تشکیل کلاس‌های آموزشی ویژه حفاظت و مرمت برای معماران، باستان‌شناسان و سایر تخصص‌های موردنیاز سازمان نمود). *قانون اخذ مبلغ ۲۰ ریال عوارض از هر تن سیمان به نفع انجمن آثار ملی جهت تعمیر آثار تاریخی (ماده‌واحد) مصوب ۱۳۴۵ ه.ش *قانون خرید اراضی و ابنیه و تأسیسات برای حفظ آثار تاریخی و باستانی مصوب ۱۳۴۷ ه.ش *مرکز باستان‌شناسی ایران ۱۳۴۳ ه.ش: -برخی وظایف شامل شناخت و معرفی: اجتماع مردم ایران و نحوه زندگی آن‌ها، اوضاع جغرافیایی و سیاسی-اجتماعی و اقتصادی کشور، ... و ضوابط و معیارهای زیبایی‌شناسی در اعصار گذشته (ص ۱۱۲) *کنوانسیون میراث جهانی ۱۹۷۲ م.	بناهای تاریخی (از سال ۱۳۵۲ اقدام به تشکیل کلاس‌های آموزشی ویژه حفاظت و مرمت برای معماران، باستان‌شناسان و سایر تخصص‌های موردنیاز سازمان نمود). *قانون اخذ مبلغ ۲۰ ریال عوارض از هر تن سیمان به نفع انجمن آثار ملی جهت تعمیر آثار تاریخی (ماده‌واحد) مصوب ۱۳۴۵ ه.ش *قانون خرید اراضی و ابنیه و تأسیسات برای حفظ آثار تاریخی و باستانی مصوب ۱۳۴۷ ه.ش *مرکز باستان‌شناسی ایران ۱۳۴۳ ه.ش: -برخی وظایف شامل شناخت و معرفی: اجتماع مردم ایران و نحوه زندگی آن‌ها، اوضاع جغرافیایی و سیاسی-اجتماعی و اقتصادی کشور، ... و ضوابط و معیارهای زیبایی‌شناسی در اعصار گذشته (ص ۱۱۲) *کنوانسیون میراث جهانی ۱۹۷۲ م.	
کار مرمت در محوطه با حداقل کارکنان انجام می‌گرفت. حضور آقای حسن راهساز، یکی از دستیاران تیلیا که در ایتالیا آموزش‌دیده بود، برای اقدامات مرمتی بسیار سودمند بود. باین‌وجود، بسیاری از بناها و آثار تاریخی در تخت‌جمشید و سایر محوطه‌های تاریخی استان فارس با مشکلات جدی ناشی از گروه‌های کم‌تعداد مرمتگر ناکافی و با بودجه و لوازم فنی بسیار محدود روبرو بودند.	-اشاره به لزوم حفاظت از آثار به دلیل ارزش‌های درونی آن‌ها برای اولین بار در تشکیلات و قوانین کشوری -مفاهیم ارزشی از محدوده‌ی قدمت اثر و تنها ویژگی‌های ظاهری آن فراتر رفته، ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی و پژوهشی و ... را نیز دربرمی‌گیرد. - توجه مجدد مردم با نگاهی تازه به تخت‌جمشید (بعد از فاصله‌ی عاطفی که ناشی از برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله بود) که با حس ملی‌گرایی شدیدتری این آثار را متعلق به خود می‌دانستند. -در این دوران توجه و نگاه حفاظتی از صفت تخت‌جمشید فراتر رفته و به منطقه جغرافیایی وسیع‌تر اطراف آن، و از محدوده تاریخی و فرهنگی تخت جمشید به	*تشکیل سازمان میراث فرهنگی کشور مصوب سال ۱۳۶۴: -ماده واحد با اهداف: مطالعه و تحقیق آثار گذشتگان جهت معرفی ارزش‌های نهفته در آن‌ها، انجام پژوهش‌های باستان‌شناسی، بررسی و شناسایی و ثبت و حفاظت از آثار ارزشمند منقول و غیرمنقول فرهنگی-تاریخی کشور، تهیه و اجرای طرح‌های مرمت و احیاء آثار و بناها و مجموعه‌های با ارزش فرهنگی-تاریخی. *قانون اساسنامه سازمان میراث فرهنگی کشور مصوب ۱۳۶۷: -ازجمله وظایف (پژوهش، نظارت، حفظ و احیاء، معرفی) از ماده ۳ قانون: تهیه و اجرای برنامه‌های پژوهشی، تهیه و اجرای طرح‌های حفاظتی، تعمیر و مرمت و ... بناها و مجموعه‌های باارزش فرهنگی-تاریخی، تعیین حریم بناها و محوطه‌ها و طراحی داخل حریم، معرفی آثار با ارزش فرهنگی-تاریخی از طریق موزه‌ها و نمایشگاه‌ها و ... معرفی و شناساندن ارزش‌های میراث در سطح ملی و بین‌المللی از طریق چاپ مجموعه مطالعات	دوران پس از انقلاب اسلامی: - مدیریت بارها برعهده افراد مختلف قرار گرفت و فعالیت‌هایی با تعداد ناکافی مرمتگران انجام شد. ۱۹۷۹-۲۰۰۱/۱۳۵۸-۱۳۸۰
اقدامات مرمتی این دوره به لحاظ اجرا تا حدودی در ادامه اقدامات مؤسسه ایزمئو انجام می‌شود، ولی از لحاظ دیدگاه می‌توان گفت دیدگاه حفاظتی بر مرمتی پیشی گرفته است. دیدگاه از بازسازی صرف آثار تخت‌جمشید خارج شده، نگاه	را متعلق به خود می‌دانستند. -در این دوران توجه و نگاه حفاظتی از صفت تخت‌جمشید فراتر رفته و به منطقه جغرافیایی وسیع‌تر اطراف آن، و از محدوده تاریخی و فرهنگی تخت جمشید به	بناها و مجموعه‌های باارزش فرهنگی-تاریخی، تعیین حریم بناها و محوطه‌ها و طراحی داخل حریم، معرفی آثار با ارزش فرهنگی-تاریخی از طریق موزه‌ها و نمایشگاه‌ها و ... معرفی و شناساندن ارزش‌های میراث در سطح ملی و بین‌المللی از طریق چاپ مجموعه مطالعات	بنیاد پژوهشی پارسه- پاسارگاد ۱۳۸۰ / ۲۰۰۱ تاکنون

و تحقیقات و ...، اجرای برنامه‌های آموزشی جهت آماده‌سازی نیروهای کارآمد، تشویق مردم به مشارکت در فعالیت‌های مربوط به شناسایی و حفظ و احیای میراث فرهنگی، برقراری ارتباطات و مبادلات علمی و فرهنگی با مؤسسات و نهادهای ملی و بین‌المللی و برگزاری کنگره‌ها و سمینارهای دوره‌ای ملی و بین‌المللی	منظر فرهنگی آن گسترش‌یافته است. برای حفاظت از عرصه و حریم مجموعه اقدام به خرید اراضی اطراف نموده‌اند. توجه به میراث ناملموس به‌موازات اهمیت به وجوه ملموس آثار بیشتر به چشم می‌خورد. آموزش، مستندسازی، توجه به تهدیدات منطقه مانند گسترش کشاورزی و تأثیر آن بر محوطه، بررسی و پژوهش‌هایی در رابطه با حضور آلاینده‌ها، و ... از جمله نمونه‌هایی است که بر تلاش نسبت به قوت دادن رویکرد حفاظتی در محوطه صحه می‌گذارند.	حفاظتی اهمیت بیشتری یافته است. -پروژه‌های بسیاری تعریف و اجرا با توسط این بنیاد نظارت‌شده است. -برگزاری کنفرانس‌ها و دوره‌های آموزشی حفاظت و مرمت -اعزام کارشناسان تخت‌جمشید به خارج از کشور جهت آموزش دوره‌های تخصصی
---	--	---

جدول شماره ۱- دوره‌های حفاظتی و مرمتی در تخت‌جمشید

با عنایت به حساسیت و توجه و تمرکز سران و مسئولین وقت کشور بر روی این محوطه‌ی تاریخی، شاید بتوان تخت‌جمشید را مهم‌ترین یا حداقل یکی از مهم‌ترین انگیزه‌های آغاز جدی رویکردهای حفاظتی نسبت به میراث فرهنگی کشور دانست، تا جایی که فاصله زمانی آغاز فعالیت‌های کاوش و حفاظت در تخت‌جمشید، با صدور و تصویب قانون عتیقات در ایران تنها چند ماه فاصله دارد. قانون عتیقات در سال ۱۳۰۹ه.ش (۱۹۳۰م.) برای حفاظت از آثار عتیقه ایران توسط مجلس تصویب شد که درواقع می‌توان آن را اولین اقدام حقوقی دولت ایران برای حفاظت از آثار تاریخی و فرهنگی دانست، که یک سال پیش از تدوین و تأیید منشور آتن برای مرمت یادمان‌های تاریخی، به تصویب مجلس شورای ملی (وقت) و نظام‌نامه‌ی اجرای آن در ۱۳۱۱ه.ش (۱۹۳۲م.) به تصویب هیئت دولت رسید. در این قانون و نظام‌نامه‌ی اجرای آن، که درواقع برای سروسامان دادن به وضعیت نابسامان عتیقات (آثار و امکنه باستانی) و حفاظت و نگهداری از آن‌ها، شکل گرفت برای نخستین بار آثار عتیقه تعریف شد^۲. در این قانون علاوه بر آنکه بر حفاظت از طریق جلوگیری از هرگونه خراب کردن یا صدمه زدن به آثار ملی، جلوگیری از عملیات ساخت‌وساز در مجاورت ابنیه و ... تأکید شده است، به نکات قابل‌توجهی مانند مستندسازی از طریق تهیه فهرست، عکس و گزارش و همچنین توجه به استفاده از روش‌های سنتی در مرمت اشاره شده است (وطن‌دوست، ۱۳۹۵: ۲۸). نکته قابل‌تأمل دیگر این است که در این قانون شاخصه اصلی برای قرارگیری در فهرست آثار ملی، قدمت آثار است. همچنین در بند ۱۱ این قانون که در آن حفاری برای استخراج آثار ملی حق دولت دانسته شده، بر کشف و تعیین نوع و کیفیات آثار ملی تأکید شده است و درواقع فراتر از وجه فیزیکی و شکلی (عتیقه و تاریخی بودن اثر) به وجوه و ارزش‌های

دیگری اشاره نشده است. جدول ۱، دوره‌های حفاظتی و مرمتی در تخت جمشید همراه با خلاصه‌ای از فعالیت‌ها و رویکردهای هر دوره را نشان می‌دهد.

دوره‌ی اول مرمتی، که تقریباً با قوانین و منشورهای یادشده در سطور بالاتر هم‌زمان است، توسط مؤسسه‌ی شرق‌شناسی دانشگاه شیکاگو در تخت‌جمشید آغاز شد. درواقع چه در زمان تصدی‌گری پروفیسور هرتسفلد و چه بعد از او و در زمان مدیریت آقای اشمیت همچنان اولویت بر کشفیات باستان‌شناسی قرار داشت و مرمت به شیوه‌ی آناستیلوز یعنی برپایی و سوار کردن مجدد تکه‌های یافت شده انجام می‌شد. استفاده از ساختمان موزه‌ی فعلی تخت‌جمشید^۳ در سال ۱۳۱۶ به‌عنوان موزه‌ای برای نگهداری اشیاء به‌دست‌آمده، از اقدامات مهم دیگر در این دوره بود که با شرح وظایف وزارت معارف، اوقاف و صنایع مستظرفه هم‌راستا بود (جدول ۱). با آغاز جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۳۹م. اعضای مؤسسه‌ی شرق‌شناسی دانشگاه شیکاگو ایران را ترک کردند، و به‌این‌ترتیب دوره‌ی دوم فعالیت رسمی خود را از سال ۱۹۴۱م. (۱۳۲۰ ه.ش) (صرف‌نظر از مدیریت‌های متفرقه کوتاه‌مدت چندماهه بین سال‌های ۱۹۴۱-۱۹۳۹م.) زیر نظر وزارت فرهنگ وقت و اداره کل باستان‌شناسی، و توسط بنگاه علمی تخت‌جمشید به سرپرستی آقای علی سامی مدیر وقت محوطه، آغاز نمود. اقدامات این دوره تقریباً همانند دوره‌ی پیشین متمرکز بر حفاری، خاک‌برداری و صیانت از آثار به‌دست‌آمده بود. تعدادی از کارشناسان ایرانی علاقه‌مند که در دوره‌ی قبل تعلیم‌دیده و همکاری داشتند، جای خالی متخصصین خارجی را پر کردند، که البته به دلیل کمبودها و مشکلات مالی (برخلاف دوره‌ی اول یعنی مؤسسه دانشگاه شرق‌شناسی شیکاگو که هزینه‌ها از طریق بودجه‌های مالی خارج از کشور تأمین می‌شد) بسیار در مضیقه بودند. این مشکلات از عوامل مختلفی ناشی می‌شد که دو عامل مهم آن‌یکی هم‌زمانی با بروز جنگ جهانی دوم و مشکلات مالی در کشور بود، و عامل دوم را می‌توان به عدم درک کامل اهمیت و ارزش آثار تخت جمشید توسط تصمیم‌گیرندگان و اولیای امور مالی در دولت دانست که تخصیص بودجه مناسب و درخور را بی‌فایده و خرجی زائد می‌دانستند (مصطفوی و سامی، ۱۳۳۴: ۲۰). اما باوجوداین مشکلات، حفظ و نجات آنچه نمادی از فرهنگ و تمدن ایران محسوب می‌شد، همراه با حس ملی‌گرایی که روزبه‌روز در حال ترویج و گسترش بود، بدون توقع مالی، انگیزه‌ی اصلی فعالیت‌های هیئت تصمیم‌گیرنده و اجرایی در تخت‌جمشید محسوب می‌شد. تصمیم‌گیرندگان این دوره نیز زمان و توجه بیشتری را بر حفاری و اکتشاف اختصاص می‌دادند، و همچنان مرمت به شیوه‌ی آناستیلوز و همانند دوره‌ی قبل ادامه داشت که البته مرمت و حفاظت‌هایی متعاقب حفاری‌ها انجام می‌گرفت. اقدام حفاظتی دیگر قابل‌ذکر کتابخانه و ماکت نمونه تخت‌جمشید است که هم به لحاظ نگهداری اسناد و مدارک مربوط به اطلاعات و کشفیات، و هم به لحاظ معرفی و مستند نگاری (همان‌گونه که در بند ۷ از نتایج کلی کنفرانس آتن، بخش "ارزش مستندسازی بین‌المللی" نیز بر اهمیت آن تأکید شده است)، اقدامی حائز اهمیت و قابل‌توجه در دوره‌ی خود محسوب می‌شود. درواقع شاید بتوان چنین اقداماتی در آن زمان را به دلیل ارائه ابزارهای دیگری علاوه بر خود آثار تاریخی، که به درک و شناخت ارزش‌ها و مفهوم تاریخ اثر به مخاطب کمک می‌کنند و پل ارتباطی که میان آثار و افراد جامعه ایجاد می‌نمایند، گام‌هایی اولیه در جهت شکل‌گیری مدیریت حفاظت در محوطه‌ی تاریخی تخت‌جمشید دانست.

دوره‌ی سوم (مؤسسه ایتالیایی شرق میانه و دور-ایزمتو) که از سال ۱۹۶۴م. (۱۳۴۳ ه.ش) آغاز شد به‌عنوان یکی از مهم‌ترین دوره‌های تخت‌جمشید به لحاظ موضوع حفاظت و مرمت، و آغاز نظام‌مند شدن اقدامات حفاظتی و

مرمتی بر اساس قوانین و منشورها و دستورالعمل‌های جهانی شناخته می‌شود که با صدور منشور ونیز هم‌زمان است. برخلاف دوره‌های پیشین، در این دوره تمرکز بر روی حفاظت و مرمت است، و کمتر بر روی حفاری و کشفیات باستان‌شناسی، و در صورت حفاری نیز به لزوم هم‌زمانی و جداناپذیر بودن این دو یعنی حفاری و حفاظت-مرمت از یکدیگر تأکید می‌شده است. منشور ونیز به لزوم توجه به ارزش‌های تاریخی آثار اشاره داشته، هدف مرمت را مراقبت و آشکار ساختن ارزش زیبایی‌شناختی و تاریخی یادمان بیان می‌کند (ICOMOS 1964). بنابراین رویکرد غالب در این دوره را می‌توان متابعت از منشور ونیز دانست^۴. به‌علاوه این دوره به جهت تربیت و آموزش تعدادی از بهترین متخصصین ایرانی در زمینه‌ی حفاظت و مرمت سنگ نیز حائز اهمیت است. اما گذشته از نقش و عملکرد حفاظتی این مؤسسه (که در حال حاضر نیز همچنان روش‌ها و دیدگاه‌های حفاظتی و مرمتی‌شان کمابیش در ایران اجرا می‌شود) نمی‌توان به نقش کارشناسان ایرانی که خارج از این گروه و به‌طور مستقل، اما هم‌راستا با اهداف حفاظتی مجموعه، اقدامات یا طرح‌های هوشمندانه‌ای ارائه می‌دادند اشاره نکرد. یکی از این موارد طرح دکتر اکبر تجویدی است که یکی از برنامه‌های مهم او در جهت اهداف حفاظتی محوطه، تعیین حریم برای مجموعه بود^۵. موضوع تعیین عرصه و حریم برای بناها و محوطه‌های تاریخی و فرهنگی در شرح وظایف اداره کل حفاظت آثار باستانی بیان شده بود.

از دیگر اقدامات مهم در این دوره، که نشانه‌ی تقویت رویکرد حفاظتی در رده‌های بالاتر کشور است تأسیس سازمان ملی حفاظت از آثار باستانی ایران بود که در سال ۱۳۴۴ ه.ش یعنی یک سال بعد از شروع فعالیت مؤسسه‌ی ایزمئو اتفاق افتاد. درواقع تأسیس این سازمان هم‌جهت با اهداف تجددگرایی کشور برای حفظ آثار تاریخی همانند کشورهای صنعتی جهان بود. توجه ویژه‌ی برخی مقامات دربار، افزایش قیمت نفت در دهه‌ی پنجاه و حضور روزافزون خارجی‌ان به‌عنوان نیروی کار متخصص و یا جهانگرد در ایران همگی زمینه‌های انجام اقدامات بسیار مهمی را در عرصه‌ی میراث فرهنگی کشور فراهم آورد (شیرازیان، ۱۳۹۴: ۱۷). با تأسیس این سازمان علاوه بر ارائه‌ی فهرستی از اقدامات ضروری، اولین هدف تعریف‌شده موضوع معرفی متناسب آثار باستانی به عموم مردم و آگاهی‌بخشی بوده تا مردم به سهم خود در حفاظت و نگهداری از این میراث بکوشند. در بند دوم اهداف یادشده، موضوع حفاظت و مرمت آثار باستانی عنوان‌شده و مرمت علمی آثار و بناهای تاریخی از اهم وظایف سازمان ملی حفاظت از آثار باستانی عنوان‌شده است (صمدی، ۱۳۸۲: ۸۶). البته کمی پیش از تأسیس این سازمان، موضوع آشناسازی مردم با اهمیت آثار (به روش‌های مختلف مانند چاپ عکس و پوستر، ترتیب راهنمایان آثار تاریخی جهت ارائه اطلاعات و ...)، و آموزش همگان برای حفاظت از میراث، الحاق ایران به قراردادهای بین‌المللی در زمینهٔ حفاظت اموال فرهنگی، تعیین عرصه و حریم و آزادسازی حرایم، و حتی مواردی مانند تعیین ورودی برای محوطه‌های تاریخی به‌عنوان بخشی از شرح وظایف اداره کل حفاظت آثار باستانی مطرح‌شده بود، و تصویب قانون دیگری^۶ مبنی بر تخصیص عواید حاصل از عوارض سیمان به نفع اقدامات مرمتی و حفاظتی آثار تاریخی (همان: ۳۹)، همگی نشان از حرکت به‌سوی رویکرد حفاظتی میراث در قالب اشکال مختلف دارند. این دوره به جهت هم‌زمانی آن با تحولات اجتماعی و سیاسی کشور نیز بسیار حائز اهمیت است. ایران در عرصه‌ی بین‌المللی به ثروت نفتی و همین‌طور تاریخ باشکوهش مفتخر بود، و ترکیب این دو فرصتی را برای تمهید برنامه‌های جدیدی در جهت پیشبرد اهداف سیاسی به وجود می‌آورد (Hodjat 1995: 200)، درواقع دسترسی به اهداف سیاسی انگیزه‌ای شد تا محوطه‌های تاریخی به‌عنوان یکی از دو قطب

اقتدار کشور، به مکان‌هایی برای برگزاری جشن‌ها و مراسم ویژه و در نتیجه جلب توجه جهانیان تبدیل شوند. صرف‌نظر از تحلیل‌ها و مباحث سیاسی و اقتصادی که حول برگزاری این جشن‌ها مطرح بوده، که از حیطة تخصصی این جستار خارج است، تنها به بررسی نقش آن در حفاظت محوطه‌ی تاریخی تخت‌جمشید پرداخته می‌شود.

سازمان‌دهی جشن‌های ۲۵۰۰ ساله برای برگزاری مراسمی مجلل در خرابه‌های تخت‌جمشید رویداد بسیار مهم و بحث‌برانگیزی بود که طرح آن توسط شجاع‌الدین شفا مشاور وقت وزارت دربار به محمدرضاشاه پیشنهاد شد، اما به دلیل اینکه کشور در گیرودار توسعه و در نتیجه با کمبود زمان و بودجه مکفی روبرو بود، تحقق آن ده سال طول کشید (Kadivar 2002). هدف از برگزاری این مراسم که طی روزهای دوازدهم تا هجدهم اکتبر ۱۹۷۱ م، سالگرد فوت کوروش کبیر (۵۳۰ پ.م) صورت گرفت، نشان دادن شکوه گذشته، و پیشرفت جاری ایران بود. این مراسم به‌منظور "بیدارسازی مجدد مردم ایران نسبت به گذشته‌شان، و بیدارسازی دوباره‌ی دنیا نسبت به ایران" انجام گرفت (Grigor 2005: 27). تعدادی از پژوهشگران به این مراسم اعتراض کردند، از جمله جوزپه توجی رئیس مؤسسه‌ی ایزمئو که ناخوشنودی‌اش را در پیشگفتار جلد اول کتاب بررسی و مرمت در تخت‌جمشید ابراز نمود. او معتقد بود از اجرای بعضی کارها در چنین مکانی که در آن "طبیعت و انسان، این‌سان دقیق در خلق صحنه‌ای یکتا و بی‌نظیر همکاری کرده‌اند، باید اجتناب ورزید"، و به‌ویژه به نصب دستگاه نور و صدا اشاره می‌کند که حرمت منظری محوطه را مخدوش می‌نماید (تلیا، ۱۳۵۱: دیباچه). در سال ۱۳۴۷ ه.ش (۱۹۶۸ م)، مقامات تصمیم گرفتند تا جاده‌ی آسفالت کنونی را در مسیر جناح غربی تراس بسازند. تجویدی با این پروژه مخالف بود زیرا موجب می‌شد تا نشانه‌ها و بخش‌های باقی‌مانده از شهر تخت‌جمشید که او هنوز موفق به مطالعه‌ی تمامی آن نشده بود از بین برود. اما محسن فروغی، مشاور وزیر فرهنگ و هنر وقت ایران، در بازدید از محوطه، پاسخ داد: "دکتر تجویدی، من نگرانی شما را درک می‌کنم، اما این پروژه‌ای ملی است، و باید انجام شود حتی به بهای آسیب دیدن بخشی از بقایای باستانی" (Mousavi 2012: 206). برگزاری این جشن که بنا بود در پاییز ۱۹۷۱ م برگزار شود، ایجاب می‌کرد تا کارها و فعالیت‌های مرمتی و پژوهشی به‌گونه‌ای صورت گیرند که مداخله‌ای در برنامه‌های آماده‌سازی جشن نداشته باشند. اما در عوض پذیرش این محدودیت‌ها (برای گروه‌های حفاظتی و مرمتی در تخت‌جمشید)، برنامه‌های پژوهشی آنان از اعتبارات سخاوتمندانه‌ای که برای آماده‌سازی جشن‌ها فراهم‌شده بود بهره می‌برد (همان: ۲۰۵)، که این اقدام علاوه بر برطرف کردن نگرانی‌های مالی مسئولین حفاظت و مرمت محوطه، سرعت انجام تشریفات اداری معمول را جهت انجام امور حفاظتی و مرمتی مربوطه بالا می‌برد. علاوه بر جشن‌های ۲۵۰۰ ساله، پیش از آن و از سال ۱۹۷۰ م. (۱۳۴۹ ه.ش) نیز شیراز محل برگزاری جشن فرهنگ و هنر بود که به دلیل ارتباطی که با تخت‌جمشید داشت از این محوطه نیز برای برگزاری برنامه‌هایی مانند تئاتر، موسیقی، رقص و غیره استفاده می‌شد. برگزاری مراسمی خاص در محوطه‌های تاریخی به دلیل ایجاد فرصت‌هایی برای حضور میراث تاریخی در زندگی و متن جامعه می‌تواند نقش مثبت مهمی در جلب توجه عموم مردم نسبت به اهمیت و ارزش میراث کشور ایفا کند، اما باید در نظر داشت که برگزاری چنین مراسمی در شیراز به‌عنوان شهری مذهبی، خواه‌ناخواه موجب برانگیخته شدن نارضایتی بخشی از مردم نسبت به آثار تاریخی‌ای می‌شد که این رویدادها در آن رخ می‌دادند زیرا در این مکان شاهد برگزاری برنامه‌هایی بودند که با عقاید و دیدگاه‌های مذهبی و سنتی‌شان کاملاً مغایرت داشت،

به‌طوری‌که سال‌ها پس‌از آن، انعکاس این رویدادها بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به‌صورت هجوم گروه‌هایی برای تخریب تخت‌جمشید بروز نمود، که خوشبختانه با دخالت جمعی از مردم آگاه دفع شد. مهدی حجت، یکی از بنیان‌گذاران و اولین رئیس سازمان میراث فرهنگی ایران در سال ۱۳۶۴ ه.ش، این واقعه را موردانتقاد قرار می‌دهد و در بخشی از صحبت‌های خود می‌گوید: چنین اقداماتی سهواً موجب مخالفت و نفرت عمومی نسبت به آثار تاریخی که چنین رویدادهایی در آن اتفاق می‌افتد می‌شود (Mousavi 2012: 201). درواقع اقداماتی این‌چنین، باعث شده بود تا شکافی عمیق بین گروه بزرگی از مردم و آثار تاریخی به وجود بیاید. از نگاه آن روز مردم، انگیزه و هدف اصلی دولت از حفاظت از آثار تاریخی به‌ویژه آثار پیش از اسلام، سوءاستفاده از آثار تاریخی و هنری در جهت اهداف سیاسی بود. البته در کنار چنین نگرش‌هایی از سوی دولت و هم مردم، افراد فرهیخته‌ای نیز در میان معلمین، باستان‌شناسان، موزه‌داران، معماران، هنرمندان، و غیره وجود داشتند که تلاش می‌کردند ارزش‌های واقعی میراث تاریخی و فرهنگی را، بدون ارتباطی با جریانات سیاسی موردبحث آن زمان یادآوری نمایند. به‌عنوان مثال اکبر تجویدی در مقاله‌ای که در شماره ۱۰ مجله هنر و مردم، سال ۱۳۴۲ ه.ش، با عنوان "از آثار باستانی و زیبای کشور خود نگهداری کنیم" چاپ نمود، به شهر ونیز به‌عنوان یکی از شهرهای تاریخی که مردمانش به دلیل شناخت صحیح نسبت به آثار و ذوق زیبایی‌شناسانه‌شان حساسیت بیشتری نسبت به میراث هنری خوددارند اشاره می‌کند، و آن را با شاهکارها و آثار تاریخی بی‌نظیر کشورمان مقایسه می‌کند، و نتیجه می‌گیرد که حفاظت از آثار تاریخی جز با شناخت و درک درست همه مردم یک کشور، از خرد و بزرگ، به ارزش و زیبایی آن‌ها میسر نیست (تجویدی، ۱۳۴۲). اما درنهایت این موضوع یعنی درک ارزش‌های واقعی آثار به دلایل وجودی خود آن‌ها، چیزی است که به نظر می‌رسد در جامعه آن روز ایران کمتر به آن پرداخته می‌شد.

گروه مرمت ایتالیایی (ایزمئو) در پی آغاز انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۸ ه.ش کشور را ترک کردند، اما فعالیت‌های مرمتی همچنان ولی بسیار محدود و با تعداد کم کارکنان باقی‌مانده در تخت‌جمشید ادامه یافت، که طبیعتاً به دلیل محدودیت‌ها در ابزار و وسایل، منابع مالی و نیروی انسانی، کار به‌سختی و به‌کندی پیش می‌رفت. بااین‌وجود به دلیل درگیر بودن کشور در جریان انقلاب و بافاصله‌ی کوتاهی، جنگ تحمیلی با عراق، و تغییر و تحولات مربوطه، کمکی در جهت اعزام نیروها یا تجهیزات مورد نیاز به محوطه انجام نمی‌گرفت. از سوی دیگر وابستگی تخت‌جمشید با حکومت پهلوی موجب مغضوبیت و بی‌اعتباری این محوطه بعد از وقوع انقلاب اسلامی شد. در سال‌های نخستین بعد از انقلاب اسلامی، برای نشان دادن اقدامات خودخواهانه دولت پهلوی، در صداوسیما از تصاویر مربوط به جشن‌ها و مراسم تخت‌جمشید استفاده می‌شد که بازهم موجب لطمه به این محوطه‌ی تاریخی و ایجاد فاصله میان آن و مردم شد. حتی باوجودی که تخت‌جمشید در سال ۱۳۵۸ (۱۹۷۹ م.) در فهرست میراث جهانی یونسکو ثبت شد، شایعاتی از تلاش برای تخریب محوطه توسط عده‌ای، در هفته‌های آغازین بعد از انقلاب مطرح بود، که البته مدرکی مبنی بر چنین تخریبی وجود ندارد (Mousavi 2012: 206). درواقع چندین سال وقت لازم بود تا محوطه‌ی تاریخی تخت‌جمشید تبدیل به یکی از نقاط اصلی و مهم فعالیت‌های باستان‌شناختی و حفاظت شود، و علاقه‌مندی به آثار تاریخی، خصوصاً آثار پیش از اسلام در جامعه شکل گیرد. تا اینکه در سال ۱۳۷۰ ه.ش زمانی که اکبر هاشمی رفسنجانی، رئیس‌جمهور وقت، از تخت‌جمشید بازدید کرد، مشاهده آثار شگفت‌انگیز تخت‌جمشید را موجب بیداری حس

غرور ملی در ایرانیان خواند و اینکه مردم با دیدن این آثار می‌توانند توانایی‌های خود و پیشینه‌ی فرهنگی و تمدن کشورشان را کشف کنند و باور کنند که می‌توانند در آینده نقش تاریخی خود را باز یابند (تحلیل سبز نیوز کازرون، ۱۳۹۴).

در سال ۱۳۸۰ ه.ش بنیاد پژوهشی پارسه- پاسارگاد (که می‌توانیم به‌عنوان آغازگر دوره‌ی چهارم حفاظت و مرمت در تخت‌جمشید از آن نام ببریم) تأسیس و کار خود را در منطقه آغاز نمود. در این دوره که تاکنون ادامه دارد، توجه و نگاه حفاظتی از صفا تخت‌جمشید فراتر رفته و به منطقه جغرافیایی وسیع‌تر اطراف آن، و از محدوده‌ی تاریخی و فرهنگی تخت‌جمشید به منظر فرهنگی آن گسترش یافته است. برای حفاظت از عرصه و حریم مجموعه اقدام به خرید اراضی اطراف نموده‌اند. توجه به میراث ناملموس به‌موازات اهمیت به وجوه ملموس آثار بیشتر به چشم می‌خورد. آموزش، مستندسازی، توجه به تهدیدات منطقه مانند گسترش کشاورزی و تأثیر آن بر محوطه، بررسی و پژوهش‌هایی در رابطه با حضور آلاینده‌ها، و ... از جمله فعالیت‌هایی است که بر تلاش نسبت به قوت دادن رویکرد حفاظتی در محوطه صفا می‌گذارند. شاید بتوان ریشه نگرش و اقدامات یادشده را در قوانین تصویب‌شده در میراث فرهنگی کشور و ناگزیر در تغییر دیدگاه‌ها در این حوزه در سال‌های اخیر دانست. در اهداف قانون تشکیل سازمان میراث فرهنگی کشور مصوب ۱۳۶۴، به مطالعه و تحقیق در آثار بازمانده از گذشتگان جهت معرفی ارزش‌های نهفته در آن‌ها، بررسی، شناسایی، ثبت و حفاظت از آثار ارزشمند فرهنگی-تاریخی و تهیه و اجرای طرح‌های لازم به‌منظور تعمیر و احیاء آثار، بناها و مجموعه‌های باارزش فرهنگی-تاریخی و ... اشاره‌شده است (صمدی، ۱۳۸۲: ۱۲۷). همچنین در اساسنامه سازمان میراث فرهنگی مصوب ۱۳۶۷، میراث فرهنگی شامل آثار باقی‌مانده از گذشتگان تعریف‌شده که نشانگر حرکت انسان در طول تاریخ است ... از نظر این قانون معیار در نظر گرفته‌شده برای اثر، تاریخی است، و از سویی دارای ماهیت و ارزش فرهنگی است زیرا به‌عنوان یک سند تاریخی، قادر است ارزش‌های تاریخی، فرهنگی، هنری و اجتماعی نهفته در خود را در جامعه کنونی جاری سازد (همان: ۱۳۱). همچنین مطابق ماده ۲ از قانون یادشده، ارزش‌های فرهنگی-تاریخی میراث که در طول تاریخ توسط مردم پدید آمده، به‌عنوان اصول فرهنگ و هویت ملی در میراث فرهنگی کشور بروز یافته‌اند و بستر زاینده متغیرهای فرهنگی و اجتماعی می‌باشند. در آیین نامه اموال فرهنگی، هنری و تاریخی نهادهای عمومی و دولتی مصوب ۱۳۸۱/۱۲/۷ هیئت‌وزیران نیز، اموال فرهنگی-تاریخی و هنری، به‌عنوان اموالی معرفی‌شده‌اند که از نظر علمی، تاریخی، فرهنگی، باستان‌شناسی، دیرین‌شناسی و هنری حائز اهمیت هستند (همان: ۲۰۶). بنابراین در این دوره صرف عتیقه بودن و یا حتی تاریخی بودن اثر، انگیزه و هدف حفاظت از آن نیست، بلکه میراث به‌واسطه‌ی شاخصه‌ها و ارزش‌های درونی و مفهومی‌تری شایستگی حفاظت و حضور در زندگی اجتماعی و فرهنگی جامعه را دارد.

از جنبه‌ی فنی و اجرایی نیز، شاید بتوان محدود کردن اقدامات مرمتی به‌مرورزمان و تمرکز بیشتر بر مقوله‌ی حفاظت نسبت به مرمت را، از تغییرات دیدگاهی قابل‌توجه در این دوره دانست.^۷ علاوه بر اقدامات حفاظتی و مرمتی، و همچنین فعالیت‌های میدانی که در محوطه‌های تاریخی استان فارس صورت گرفته و همچنان ادامه دارد، طی سال‌های اخیر پژوهش‌های زیادی در زمینه‌ی علوم مختلف مرتبط از جمله زمین‌شناسی، شیمی، فیزیک، فلسفه، تاریخ هنر، مردم‌شناسی و ... در تخت‌جمشید و محوطه‌های اطراف آن انجام و در کنفرانس‌ها و مجلات مختلف ارائه‌شده‌اند که ضمن کمک به شناسایی بیشتر آثار این منطقه،

توانسته‌اند وجوه مختلفی از ارزش‌های آثار را کشف و نمایان کنند. طی سال‌های گذشته شاهد رشد علاقه‌مندی نسبت به بازسازی تخت‌جمشید به‌صورت مدل و یا دیجیتالی، توسط پژوهشگران و مستندسازان نیز بوده‌ایم، که این اقدامات در قالب معروفي، خود نقش بسیار مهمی در حفاظت این آثار داشته و دارند. در جمله‌ای کوتاه، حفاظت از تخت‌جمشید هیچ‌گاه جدا از شرایط و بستر اجتماعی و فرهنگی و سیاسی کشور نبوده است و این دو همواره تحت فشار یکدیگر بوده‌اند. به‌گونه‌ای که در زمان‌هایی تخت‌جمشید خود انگیزه‌ی اصلی برای پیشرفت و ارتقاء وجوه مختلف فرهنگی در جامعه بوده، و گاه نیز رویدادها و یا تصمیم‌گیری‌های اجتماعی و سیاسی، حفاظت یا نوع تصمیمات حفاظتی محوطه را تحت فشار قرار داده‌اند.

۵. نتیجه

همان‌گونه که محوطه‌های تاریخی از موقعیت مکانی که در آن واقع شده‌اند، و همچنین از تاریخی که شواهد آن را دربردارد جدایی‌ناپذیرند (منشور ونیز، ۱۹۶۴)، به بستر فرهنگی و اجتماعی که در طول زمان با آن در ارتباط و از یکدیگر متأثر بوده‌اند نیز وابسته‌اند. بنابراین مانند هر ارتباطی، هرچه آگاهی و درک نسبت به ارزش‌های عوامل ارتباط، بالاتر و قوی‌تر باشد، ارتباط پایدارتر و ایمن‌تری پدید می‌آید. در روزگاری که میان دولت ایران و فرانسه به‌طور قانونی قراردادی ۶۰ ساله برای حفاری و خروج آثار تاریخی از کشور امضاء می‌شود (۱۲۷۴ ه.ش)، چه کسی می‌تواند به مردمی خرده بگیرد که پیش‌تر یا در همان دوران از سنگ‌های تخت‌جمشید و پاسارگاد برای ساخت خانه‌های خود استفاده می‌کردند (سامی، ۱۳۵۵). شناخت آثار نه‌فقط با کالبد و شکل بیرونی، که با ارزش‌ها و مفاهیم درونی اثر محقق می‌شود، و دستیابی به این مهم موجب افزایش سطح حساسیت و علاقه‌مندی جامعه نسبت به حفظ آثار تاریخی و مسؤولیت‌پذیری آن‌ها در قبال آثار می‌شود. و این اتفاقی است که در ایران، تا حدودی بعد از بیداری حس ملی‌گرایی در کشور آغاز شد. اما این بی‌معنی حل همه‌ی مشکلات نبود، زیرا اولاً برای نهادینه شدن هر تفکری در جامعه، سال‌ها ممارست و تلاش و آموزش و آگاهی‌بخشی لازم است، که علاوه بر صرف وقت و سرمایه‌گذاری مالی، به برنامه‌ریزی‌های هدفمند کوتاه‌مدت و بلندمدتی نیاز است تا در درجه‌ی اول آثار تاریخی به مردم شناسانده شده، و سپس ضرورت حفاظت از این آثار وظیفه همه‌ی افراد جامعه دانسته شود. موضوع دیگر عدم هم‌راستا و هم‌جهت بودن دیدگاه‌های حفاظتی تصمیم‌گیرندگان اعم از حفاظت‌گران، مسؤولین و مقامات کشوری در دوره‌های مختلف است. تا جایی که گاه اختصاص بودجه مکفی برای اقدامات حفاظتی منوط به برآورده شدن اهداف سیاسی و یا اجتماعی می‌شود، و حتی در زمانی که منافع این دو، در مقابل هم قرار می‌گیرند، با تکیه بر همان اصل ملی‌گرایی که زمانی عامل نجات‌بخش آثار تاریخی و فرهنگی بود، در رقابت با اهداف سیاسی و اجتماعی، در بسیاری از موارد آن که مغموم می‌شود اثر تاریخی است.

علی‌رغم اینکه حفاظت از محوطه‌ی تاریخی تخت‌جمشید، وظیفه‌ی همگان از کوچک و بزرگ تا مسؤولین در همه‌ی سطوح است، اما بدیهی است به لحاظ حرفه‌ای حفاظت‌گران و مرمتگران نقشی ویژه برعهده دارند. تخت‌جمشید نیز مانند هر اثر تاریخی دیگری و مانند هر موجودیتی در دنیا، با گذر زمان دستخوش تغییرات کالبدی می‌شود و خواه‌ناخواه رو به کهولت و زوال می‌گذارد، اما این به این معنی نیست که ارزش‌های وجودی و مفهومی آن نیز روبه‌زوال رود، بدان گونه که در دوره‌ای که شرح آن آمد، به‌واسطه‌ی پیوند این محوطه با

تبلیغات حکومتی، عشق به این آثار جای خود را به کینه و نفرت داد و کالبد اثر را نیز در معرض خطر جدی قرارداد. با عنایت به آنچه گفته شد، به نظر می‌رسد دیدگاهی که می‌تواند در کنار تفهیم ارزش‌های میراث در جامعه، تضمین‌کننده‌ی پایایی حفظ میراث در همه‌ی دوره‌ها شود، در نظرگیری استقلال هویتی و تاریخی اثر در همه‌ی ادوار و فارغ از ناملایمات و رویدادهای اجتماعی و سیاسی متلاطم جامعه باشد، آن‌چنان‌که در عین این‌که به‌عنوان جزی لاینفک از کالبد جامعه بدان نگریسته می‌شود که همگان در حفظ آن به‌عنوان بخشی از پیکر خود و پیشینیان خود کوشا هستند، در بحبوحه‌ی ناملایمات اجتماعی و سیاسی نتوان حیات و سرنوشت آن را در بازی رقابت با عوامل دیگر جامعه، مورد تهدید قرارداد. در زمانی که برای حفاظت از میراث فرهنگی هنگام وقوع جنگ با کشوری دیگر، و برای تأکید بر اهمیت آثار تاریخی، کنوانسیون لاهه (UNESCO 1954) تصویب می‌شود، جامعه‌ای که خود مالک اثری تاریخی است، چگونه می‌تواند حفاظت از آثارش را منوط به تغییرات و در نظرگیری اولویت‌های دیگری کند که در جریان افت‌وخیزهای جامعه در کشور ممکن است رخ دهد؟ و اگر لحاظ چنین اهمیت و درک و استقلالی در حفظ آثار نه‌فقط از جنبه‌ی کالبدی که مهم‌تر از آن به لحاظ مفهوم و ارزش اثر، به‌عنوان یک هدف محقق شود، حتی گذر سال‌ها و زوال تدریجی غیرقابل کنترل کالبد اثر نیز، قادر نخواهد بود ارزش و اهمیت میراث تاریخی و فرهنگی و لزوم حفاظت از آن را خدشه‌دار نماید. زیرا اکنون به آثاری مانند تخت‌جمشید نه‌فقط به‌عنوان ثروتی که جامعه مالک آن است، بلکه به‌عنوان بخشی از بدنه و پیکره‌ی جامعه نگریسته می‌شود که حتی بی‌توجهی دوره‌ای و مقطعی نسبت به آن و ارزش‌های آن نیز می‌تواند لطمات جبران‌ناپذیری را بر قامت جامعه به بار بیاورد.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- در طی فرآیند تکمیل این پژوهش با متخصصانی چون: دکتر محمدحسن طالبیان (معاون میراث فرهنگی سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری)، دکتر رسول وطن‌دوست (رئیس سابق پژوهشکده حفاظت و مرمت آثار تاریخی و فرهنگی)، پروفیسور یوکا یوکیله‌تو (معاون سابق مؤسسه ایکروم ایتالیا)، دکتر استفانو دی کارو (رئیس مؤسسه ایکروم ایتالیا)، مهندس شهرام رهبر (مدیر بخش حفاظت و مرمت تخت جمشید) مصاحبه شد.
- ۲- ماده ۱ نظامنامه اصلاح شده اجرای قانون دوازدهم آبان ماه ۱۳۰۹ راجع به حفظ آثار عتیقه ایران.
- ۳- ساختمان این موزه (که متشکل از یک ایوان، دو گالری و یک تالار است) بین سال‌های ۱۳۱۳-۱۳۱۱ توسط کرافتر معمار آماده شد.
- ۴- مصاحبه با آقای دکتر محمدحسن طالبیان (معاون میراث فرهنگی سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری).
- ۵- بعدها در سال ۱۳۹۰ ش.ه. نقشه حریم تخت‌جمشید، نقش‌رستم و شهر استخر بازنگری و تهیه و به تصویب سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری رسید (یزدانی، ۱۳۹۰).
- ۶- مصوب ۱۹ اردیبهشت ۱۳۴۶ ه.ش.
- ۷- مصاحبه با آقای دکتر محمدحسن طالبیان (معاون میراث فرهنگی سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری).

منابع

- اسناد هیئت‌های باستان‌شناسی در ایران (۱۳۸۰)؛ سازمان اسناد ملی ایران؛ پژوهشکده اسناد، ۱۳۴۵-۱۳۴۵ خورشیدی.
- اشمیت، اریش ف. (۱۹۵۳)؛ *تخت جمشید I بناها، نقشه‌ها، نبشته‌ها*؛ تهران، مؤسسه انتشارات فرانکلین-مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- انصاف پور، غلامرضا (۱۳۶۳)؛ *ایران و ایرانی، به تحقیق در صد سفرنامه دوران قاجاریه*؛ تهران: زوار.
- تجویدی، اکبر (۱۳۴۲)؛ "از آثار باستانی و زیبای کشور خود نگهداری کنیم"؛ هنر و مردم، دوره ۱، شماره ۱۰. مرداد.

تیلیا، آن بریت (۱۳۵۱)؛ بررسی و مرمت در تخت جمشید و دیگر اماکن باستانی فارس؛ تهران، سازمان ملی حفاظت آثار باستانی ایران.

سامی، علی (۱۳۴۸)؛ "یادی از خاور شناسان و دیدار آن‌ها از تخت جمشید"؛ هجرت، دوره بیستم، شماره ۱۲، صفحه ۳۳.
سامی، علی (۱۳۵۵)؛ "نخستین دیدار اعلیحضرت رضا شاه کبیر از ویرانه‌های تخت جمشید"؛ بررسی‌های تاریخی؛ شماره ۶۷، اسفند.

شیرازیان، رضا (۱۳۹۴)؛ "نگاهی کوتاه به نقش زنده‌یاد آیت‌الله‌زاده شیرازی در حفاظت از میراث فرهنگی در ایران"؛ روزنامه ایران، کد خبر: ۷۸۱۶۷، تاریخ: ۲۷/۵/۱۳۹۴.

صمدی، یونس (۱۳۸۲)؛ میراث فرهنگی در حقوق داخلی و بین‌الملل؛ تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه).
غنمی، امید و صمدی، یونس و چراغچی، سوسن. (۱۳۸۶)؛ مجموعه قوانین، مقررات، آیین‌نامه‌ها و معاهدات سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری؛ اداره کل امور فرهنگی. تابستان ۸۶.
کروچی، جورجو؛ یومانس، داوید (۱۳۸۳)؛ "توصیه‌هایی برای تحلیل، حفاظت و مرمت سازه‌ای میراث معمارانه"، اثر، باقر آیت‌الله زاده شیرازی؛ شماره ۳۶ و ۳۷، تابستان.

مصطفوی، محمد تقی و سامی، علی (۱۳۳۴)؛ تخت جمشید؛ شیراز: موسوی.
موسوی، علی (۱۳۸۱)؛ "ارنست هرتسفلد و تحول باستان‌شناسی در ایران، ۱۳۱۴-۱۳۰۴"؛ باستان‌شناسی و تاریخ، سال هفدهم، شماره اول، شماره پیاپی ۳۳، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

وطن دوست، رسول (۱۳۹۵)؛ مقدمه کتاب خوانش‌هایی در حوزه‌ی حفاظت، جستارهای تاریخی و فلسفی در حفاظت از میراث فرهنگی؛ ویراستاران نوشته‌های لاتین: پرایس، نیکلاس استانی؛ تالی، مانسفیلد کری؛ واکارو، الساندرا ملوکو؛ تهران، پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری.

یزدانی، افشین (۱۳۹۰)؛ مستندات بازنگری و تهیه نقشه اجرایی حریم‌های درجه یک و دو به همراه تبیین حریم درجه سه (چشم انداز) محوطه میراث جهانی تخت جمشید، نقش رستم و شهر استخر؛ پروژه میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری، بنیاد پژوهشی پارسه-پاسارگاد.

Avrami, E., Mason, R., De La Torre M., 2000. Values and heritage conservation, research report, Los Angeles, The Getty Conservation Institute.

Grigor, T., 2005. Preserving the antique modern: Persepolis '71; future anterior, Journal of Historic Preservation History Theory, 2 (1): 22-29.

Hodjat, M., 1995. Cultural heritage in Iran: policies for an Islamic country, DPHIL Dissertation, Institute of Advanced Architectural Studies, University of York.

ICOMOS (1931). The Athens Charter for the restoration of historic monuments, ICOMOS (1964) International Charter for the Conservation and restoration of Monuments and Sites (The Venice Charter).

ICOMOS (1999). The Australia ICOMOS Charter for the conservation, places of cultural significance, The Burra Charter (1999).

ICOMOS International Charter for the Conservation and restoration of Monuments and Sites (The Venice Charter 1964)

Kadivar, C., 2002. 2500 years of Iranian Monarchy celebrations in Persepolis 1971, <http://www.iranian.com/Cyrus-Kadivar/2002/January/2500/index.html>.

Mason, R., 2002. Assessing values in conservation planning: methodological issues and choices. Los Angeles: The Getty Conservation Institute.

Mousavi, A. 2012. Persepolis: discovery and afterlife of a world wonder, Walter de Gruyter, Inc., Boston/Berlin.

Philippot, P., 1972. Historic preservation: philosophy, criteria, guidelines, I, in: Price, N., Stanley, T. Jr., Kirby, M., Vaccaro, Melucco, A., (eds.), historical and philosophical issues in

the conservation of cultural heritage, Los Angeles, The Getty Conservation Institute pp.268-274.

Throsby, D., 2001. *Economics and culture*. Cambridge, Cambridge University Press

Britt, Tilia, A., 1972 *Studies and restorations at Persepolis and other sites of Fars*; ISMEO, Rome.

UNESCO (1954). *Convention for the protection of cultural property in the event of armed conflict with regulations for the execution of the convention, The Hague 1954.*

UNESCO 1972. *The general conference of UNESCO adopted on 16 November 1972 the recommendation concerning the protection at national level, of the cultural and natural heritage,*

UNESCO World Heritage Center. <http://whc.unesco.org/en/list/114>

مطالعه میزان تاثیر فقه و قوانین اسلامی در ساختار محله‌ها و سازه‌های مسکونی بافت تاریخی شهر یزد، نمونه موردی: محله گلچینان شهر یزد

حمید عزیزی بندرآبادی

دانشجوی دکتری باستان‌شناسی، دانشگاه تهران

حسن کریمیان*

دانشیار گروه باستان‌شناسی، دانشگاه تهران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۴/۲۱؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۰/۲۰

چکیده

به نظر بسیاری از محققان، اعتقادات را می‌توان تأثیرگذارترین عامل در شکل‌یابی فضاهای شهرهای اسلامی و ساختار عناصر معماری آن‌ها دانست. در این میان، شهر یزد یکی از معدود شهرهای کشور است که بافت کهن و محلات دوران قاجار آن به نحوی شایسته حفظ گردیده است. به همین سبب، در پژوهش حاضر تلاش گردیده است تا پس از شناسایی ارزش‌ها و اصول اسلامی مؤثر، بر فرم‌یابی فضاهای معماری، میزان کاربرد این اصول و قوانین در یکی از محله‌های قاجاری این شهر (محله گلچینان) مورد ارزیابی قرار گیرد. آن‌چنانکه در پژوهش حاضر مشخص گشته است، بیشترین تأکید در محلات و به‌خصوص معماری مسکونی، به ترتیب بر روی "رعایت حریم و محرمیت"، "منع کردن از ضرر و زیان به غیر"، "تأکید بر حفظ امنیت خانواده"، "ترویج عدالت و همسانی میان امت اسلامی"، "ارتباط و وابستگی متقابل" و "حد و حریم راه" بوده و سایر شاخص‌ها در درجه بعدی اهمیت قرار دارند. همچنین، بر اساس مطالعات انجام‌گرفته، مشخص گردید که قریب ۹۰٪ فضاهای معماری و شهری یزد در عصر قاجار از اصول و ارزش‌های اسلامی تأثیر پذیرفته‌اند. به عبارت دیگر، میان معیارها و اصول اسلامی مؤثر احصاء شده و آنچه عملاً در بافت قاجاری شهر اسلامی یزد به اجرا درآمده، مطابقت بالایی وجود دارد.

واژه‌های کلیدی: سازمان فضایی، ساختار اجتماعی، قوانین اسلامی، باستان‌شناسی فضایی، بافت تاریخی یزد

۱. مقدمه

شهرهای ایران، پس از سقوط ساسانیان و متأثر از دستورات دین اسلام، به تدریج سازمان فضایی جدیدی را پذیرا گشتند که هویت خاصی به آن‌ها بخشید و از دوره‌های پیشین متمایز ساخت. (سلطان‌زاده، ۱۳۶۲: ۱۴۹) شهر اسلامی، متشکل از بخش‌ها و اجزاء به هم پیوسته‌ای است که آن را به صورت یک کل واحد معرفی می‌کنند. در یک شهر اسلامی، مسجد جامع در مرکز، بازارهای سنتی مسقف در پیرامون آن و محلات مسکونی که در ارتباط با این دو فرم می‌یافتند؛ در کنار اجزایی همچون استحکامات شهری، قبرستان‌ها و ... شهر اسلامی را شکل می‌داده‌اند (Dettmann, 1969:68). در شکل‌گیری فضاها و ساختارهای شهر اسلامی، عوامل مختلفی دخالت دارند که جهان‌بینی، عوامل اقتصادی و اقلیمی - محیطی از مهم‌ترین و نقش‌آفرین‌ترین آن‌ها به شمار می‌آیند. از میان عوامل مذکور، تأثیر عامل جهان‌بینی و ارزش‌های دینی و مذهبی بر ساخت و تولید فضاهای شهر اسلامی، بسیار تعیین‌کننده است. به عبارتی دیگر، یکی از مهم‌ترین عواملی که فضای شهر اسلامی را می‌سازد، جهان‌بینی افراد ساکن در آن است (بمانیان، ۱۳۸۷: ۶۱). بنابراین هرگونه بررسی و تحقیق در زمینه فضاهای شهری اسلامی، متضمن شناخت جهان‌بینی حاکم بر آن و توجه به اسلام، قوانین و ارزش‌های آن می‌باشد (عبدالستار عثمان، ۱۳۷۶: ۱۲).

معروف است که اسلام، دین شهرها است و بی‌دلیل نیست که شهر اسلامی به دین اسلام تعلق دارد و در حقیقت، قرآن و سنت، یعنی دو منبع قوانین شهری، در پیدایش و توسعه آن، نقش به سزایی داشته‌اند و حتی با اجتهاد احکام به منظور استمرار زندگی راحت‌تر در شهرها از اصول فقه اسلامی بهره گرفته‌اند، (شفقی، ۱۳۸۷: ۲۳۰). شایان ذکر است که تمرکز قوانین و ارزش‌های اسلامی مؤثر بر عناصر معماری و فضای شهری هیچ‌گاه به معنای نادیده انگاشتن تأثیر بسترهای محیطی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و ... مؤثر بر شکل‌یابی و توسعه شهرها نیست. بلکه اقتضای پژوهش حاضر آن است که اثرات فقه و دستورات دینی را بر فضاهای شهر اسلامی مورد بررسی قرار دهد.

در میان شهرهای اسلامی ایران، شهر یزد از جمله معدود شهرهایی است که بافت تاریخی آن به نحو چشمگیری حفظ شده است. بررسی‌ها نشان می‌دهد که این شهر در دوران قاجار دارای ۷۷ محله تاریخی با مساحت عرصه ۷۴۳ و مساحت حریم ۵۰۰۰ هکتار بوده است (شکل ۱). از آنجائی که ماندگاری این بافت، مطالعه و بازیابی ساختار آن را تسهیل می‌بخشد، در پژوهش حاضر تلاش گردیده تا با رهیافت باستان‌شناسی فضایی، میزان اثربخشی دستورات دین اسلام بر فضاهای شهری و معماری آن مورد سنجش قرار گیرد.

در این راستا، محله گلچینان که مربوط به دوران قاجار می‌باشد (خادم‌زاده، ۱۳۸۸: ۲۵۶) و بیشتر از سایر محله‌ها سلامت و رونق گذشته خود را حفظ نموده، انتخاب گردیده است. در اجرای این پژوهش از روش‌های آماری و نرم‌افزارهای مختلف (از قبیل جی‌آی‌اس و اکسپرت چویس و ...) بهره‌برداری گردیده است.

عمده‌ترین پرسش‌هایی که در پژوهش حاضر تلاش می‌گردد تا بدان‌ها پاسخ گفته شود عبارت‌اند از:

- فرم معماری و فضاهای شهری بافت تاریخی یزد تا چه میزان از دستورات شرع مقدس و قوانین اسلامی تأثیر پذیرفته‌اند و کدام یک از دستورات مذهبی بر شکل‌گیری عناصر معماری، فرم محله‌ها و فضاهای شهری تأثیر گذارند؟

- دستورات و ارزش‌های دین مبین اسلام کدام‌یک از اجزا و عناصر معماری و فضاهای بافت تاریخی شهر یزد را تحت تأثیر قرار داده‌اند و میزان اثرگذاری آن‌ها در فضاهای مورد مطالعه تا چه حد است؟ اصلی‌ترین فرضیاتی که قابلیت طرح یافته‌اند عبارت‌اند از:
 - به نظر می‌رسد پذیرش دین اسلام، که با تغییراتی در جهان‌بینی ایرانیان توأم بود، تحولات بنیادین را در سازمان فضایی و ساختار اجتماعی شهرهای اسلامی ایران و من جمله شهر یزد در قیاس با شهرهای قبل از اسلام ایران به وجود آورده باشد.
- همچنین فرض بر آن است که اصول و ارزش‌های اسلامی به‌خصوص در ارتباط با حقوق خصوصی، نظیر حریم خانواده و همچنین احترام به حقوق دیگران و ... نقش اساسی در فرم یابی فضاهای معماری شهر مورد مطالعه ایفا نموده است. بعلاوه، به نظر می‌رسد که اصول و ارزش‌های اسلامی بر ابعاد و احجام و اجزای تزئینی عناصر معماری اثرگذار بوده است. هدف اصلی پژوهش حاضر آن است که با اتکا به جهان‌بینی اسلامی و همچنین عناصر فرهنگی برجای‌مانده در بافت تاریخی شهر یزد، میزان اثرگذاری دین مبین اسلام بر فضاهای معماری و شهری را مورد بررسی قرار داده و چگونگی اجرای این دستورات در فضاهای معماری و شهری را مورد سنجش قرار دهد.

۲. قلمرو پژوهش

محله گلچینان یکی از محلات رونق گرفته در عصر قاجار شهر یزد است، که در شرایط حاضر از یک‌طرف به خیابان قیام و از طرف دیگر به خیابان شهید رجایی (ایران شهر سابق) متصل است. درواقع، دو معبر اصلی که یکی کوچه گلچینان و دیگری کوچه هاشم خان است، این محله را از دو طرف احاطه کرده است. این محله از جهت شمال به بازار، از جنوب به محله پشت باغ، از شرق به محله سهل بن علی و عرق پزها، و از غرب به محله میرقطب محدود می‌شود (شکل‌های ۲ و ۳).



شکل ۳: موقعیت محله گلچینان
(مأخذ: نگارندگان)



شکل ۲: تصویر هوایی محله گلچینان
از سال ۱۳۳۵ (مأخذ: پایگاه میراث
فرهنگی شهر یزد)



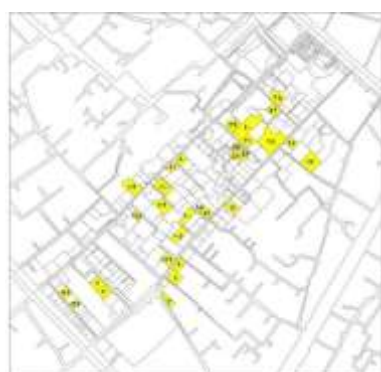
شکل ۱: موقعیت محلات و زیر محلات
در شهر یزد (شرکت مهندسان مشاور
شمسه، ۱۳۸۵: ۸۴)

این محله جزء معدود محلاتی است که تاکنون رونق خود را حفظ کرده است. بر اساس تحقیقات نگارندگان، شغل عمده مردم این محله در گذشته تجارت و بازرگانی و تا حدی رنگرزی نیز بوده است. تعداد

زیاد کاروانسرا و خانه‌های اعیانی و همچنین نزدیکی به بازار خود گواه این مطلب است (شکل ۴). در بررسی نگارندگان، تعداد ۲۸ بنا به‌عنوان شاخص‌ترین بناهای این محله شناسایی گردید که در شکل ۵ جانمایی گردیده‌اند.

۳. روش تحقیق

پژوهش حاضر دارای رویکرد توصیفی، تاریخی-تحلیلی است. به‌منظور فهم میزان اثرپذیری فضای معماری از اصول و ارزش‌های اسلامی در درجه‌ی اول به بررسی آیات قرآن و متون فقهی، به‌ویژه متون مرتبط با فقه شیعه پرداخته‌شده و کلیه دستورات فقهی و قوانین اسلامی که در فرم یابی این فضاها اثرگذار می‌باشند شناسایی و احصاء گردیدند. و سپس با استفاده از نتایج بررسی‌های میدانی محله گلچینان، به تطبیق این اصول و قواعد با عناصر معماری به‌خصوص معماری مسکونی اقدام شده است. در نتیجه بررسی‌های میدانی ۱۵۰ خانه در محله گلچینان شناسایی شد که ۳۰ خانه به‌صورت هدفمند انتخاب گردید (شکل ۶) و سپس با استفاده از متغیرهای تعیین‌شده - که در جدول ۲ آمده است - چگونگی و میزان اثرپذیری خانه‌ها از قوانین و ارزش‌های اسلامی محاسبه گردیده و در قالب جداول و نمودارهایی نشان داده‌شده است (۱). همچنین در این پژوهش از مدل تحلیل سلسله‌مراتبی - که مزیت آن، ارزیابی و اولویت‌بندی داده‌هاست - بانام *Analytic Hierarchy Process (AHP)* (۲) استفاده‌شده است (Saaty, 1977: 234-281). آنگاه با استفاده از نرم‌افزار اکسپرت چویس (۳) (*Expert Choice*) وزن و رتبه معیارهای موردنظر مشخص گردیدند. این مکانیسم اولویت‌بندی که با مقیاس مقایسه‌ای ایجاد گردید، جهت فهم اهمیت نسبی هر یک از معیارها مورد استفاده قرار می‌گیرد (Görener et al. 2012: 1525-1534; Sharma et al. 2008).



شکل ۶: جانمایی خانه‌های انتخاب‌شده در محله گلچینان (مأخذ: نگارندگان)



شکل ۵: جانمایی شاخص‌ترین بناهای محله گلچینان و مجاور آن (مأخذ: نگارندگان)



شکل ۴: موقعیت عناصر معماری مختلف محله گلچینان (مأخذ: نگارندگان)

۳. پیشینه پژوهش

یکی از اصلی‌ترین هدف "باستان‌شناسی فضایی" بازسازی فرهنگ، اعتقادات و ساختار اجتماعی جوامع گذشته است. اگرچه سابقه توجه به مفاهیم فضاهای معماری و مطالعه چینی‌جاها کهن شهرهای یونان و روم، مصر و جنوب غرب آسیا به حدود یک سده می‌رسد، اما از زمان راه‌یابی باستان‌شناسی فضایی (*Spatial*

Archaeology به دایره‌ی مطالعات میان‌رشته‌ای در باستان‌شناسی ایران، مدت چندانی نمی‌گذرد (کریمیان، ۱۳۸۴: ۱۱۴). بدین سبب تاکنون تنها تعداد معدودی از بافت‌های کهن شهرهای ایران موردتحقیق فراگیر قرار گرفته‌اند. درواقع، مطالعه جامع شهرهایی نظیر ایزدخواست، بم، ری، اردبیل، بروجرد، کرمانشاه، سنندج، محلات، ویگل و هراسکان، مورچه خورت و قورتان، دارابگرد، اردشیر خوره و ... را می‌توان نخستین تلاش‌های باستان‌شناسان ایرانی در به‌کارگیری رهیافت‌های باستان‌شناسی فضاها به‌منظور مطالعه شهرهای کهن دانست. (کریمیان، ۱۳۸۳؛ احمدی، ۱۳۸۸).

در خصوص بافت تاریخی شهر یزد، تاکنون تحقیقات ارزشمندی به نشر رسیده است که از آن جمله می‌توان به پژوهش‌های افشار (۱۳۵۴)، توسلی (۱۳۶۰، ۱۳۶۸)، پاپلی یزدی (۱۳۹۰)، خادم‌زاده (۱۳۸۸)، سلطان‌زاده (۱۳۷۰)، آیتی (۱۳۱۷)، بشارت (۱۳۸۵)، مسرت (۱۳۷۶)، معماریان (۱۳۸۶)، نقصان محمدی و حج فروش (۱۳۷۲)، رمضان خانی و مدرس مصدق (۱۳۸۷)، و *Maleki et al. 2014, Nabavi et al. 2012* و *Monshizade 2008* اشاره نمود. بعلاوه محققانی نظیر اردلان و بختیار (۱۳۸۰)، نصر (۱۳۷۴) نقی زاده (۱۳۸۴)، بورکهارت (۱۳۶۵) و ... به بررسی مبانی سازه‌ای، سبکی، تاریخی، عرفانی و نظری و ... معماری دوران اسلامی پرداخته‌اند. باین‌همه، مطالعاتی که به بررسی تأثیر اصول و ارزش‌های اسلامی بر معماری و ساختار شهرهای ایران و بازیابی سازمان فضایی و ساختار اجتماعی شهرها منجر گردد به انجام نرسیده است.

علیرغم آنکه محققانی همچون بسیم سلیم حکیم (۱۳۸۱) به مطالعه تأثیر فقه اسلامی بر شکل‌گیری عناصر شهری در تونس پرداخته و معتقدند که هویت اسلامی مشترک بین شهرهای جهان اسلام به‌طور مستقیم از کاربست ارزش‌های شریعت در فرایند شهرسازی حاصل آمده، لیکن این‌گونه مطالعات در شهرهای ایران اندک است. در خصوص شهر یزد، تنها در یک مورد به بررسی تأثیر فقه و قوانین اسلامی بر سازمان فضایی محله فهادان پرداخته شده است (حسینی رحمت‌آبادی، ۱۳۹۰). در پژوهش حاضر تلاش گردیده تا با استفاده از نمودارها و نرم‌افزارهای مختلف، چگونگی و میزان تأثیرپذیری فضای شهری و فضای معماری این شهر از اصول و جهان‌بینی اسلامی را به‌صورت مجزا در یکی دیگر از محلات آن (محله گلچینان) مورد ارزیابی و سنجش قرار گیرد.

۴. احکام فقهی و قوانین اسلامی مؤثر بر سازمان فضایی و معماری شهر یزد

در این بخش باتوجه‌به حجم زیاد آیات و احادیث، از آوردن کامل آن‌ها در این مقاله لاجرم اجتناب ورزیده (۴) و به اشاره‌ی مختصری به برخی از این احکام که فضاهای شهری و معماری را تحت تأثیر قرار داده‌اند، اکتفا می‌نماییم.

احصاء معیارهای اسلامی اثرگذار بر فرم فضاهای معماری سبب خواهند گشت تا میزان اثرپذیری فضاهای شهری و عناصر معماری به‌خصوص معماری مسکونی محله و شهر یزد از قوانین و ارزش‌های اسلامی قابلیت تشخیص یابد. شایان‌ذکر است که قوانین و ارزش‌های حاکم بر سازمان فضایی شهرها و آثار معماری، گاه غیر مکتوب‌اند و به‌صورت امری عرفی در میان ساکنان شهرهای اسلامی قابلیت اجرا یافته‌اند (کریمیان و عطارزاده ۱۳۹۰: ۷۶-۵۹). یکی از مهم‌ترین قواعد فقهی دین اسلام قاعده "لا ضرر ولا ضرار" است. بر این اساس، آن‌چنانکه

از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است، هیچ کس حق ندارد، ولو به عنوان اعمال حق خود، عامل ضرر و زیان به غیر گردد. بر این قاعده فقهی در احکام اجتماعی فروع بسیاری مترتب می‌باشد (جمالی ۱۳۵۰، ۶۶-۶۴). در حدیثی از امام صادق (ع) آمده است که: «... من در کتاب علی علیه السلام خواندم که رسول خدا نامه‌ای میان مهاجر و انصار و دیگران از مردم مدینه که با آنان پیوند داشته نوشت (و همه امضا کردند) که همسایه مانند خود انسان است که نه زیان به او رسد و نه گناهکار شود.» (کلینی، ۱۳۶۸، ج ۴: ۴۹۰). در ماده ۱۳۲ قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران نیز آمده است: «... کسی نمی‌تواند در ملک خود تصرفی کند که مستلزم ضرر همسایه شود، مگر تصرفی که به قدر متعارف و برای رفع حاجت یا رفع ضرر از خود باشد» (کاتوزیان ۱۳۷۷: ۹۲). در اجرای اصل فقهی لا ضرر و لا ضرار، در شهرهای اسلامی، عنصر ناودان به گونه‌ای از سقف خانه تا نزدیکی کف معبر هدایت می‌گشت که به هنگام بارش باران، آب آن به صورت آرام و ملایم در سطح جاری شده و باعث تراوش به رهگذران و ناهموار کردن راه‌ها نگردد (ابن اخوه، ۱۳۴۷: ۶۱). در درون دیوار تمامی واحدهای محله گلچینان ناودان‌هایی تعبیه گردیده تا کمترین خسارت را به معبر و رهگذران وارد آورد. همچنین یکی از مهم‌ترین اصولی که در اسلام به آن اشاره شده، رعایت حریم خصوصی افراد در خانه‌هایشان است. اصلی که انسان‌ها را از چشم‌اندازی به خانه دیگران منع می‌دارد (سوره نور، آیه ۲۷).

۵. بررسی تأثیر پذیری فضاهای شهری و آثار معماری از قوانین و ارزش‌های اسلامی با اتکا به نتایج به دست آمده از نرم افزار *Expert Choise*

آن چنانکه آوردیم، یکی از اهداف تحقیق حاضر آن بود تا مشخص گرداند که خانه‌های محله گلچینان یزد تا چه میزان از معیارها و اصول اسلامی بهره‌مند بوده‌اند. با توجه به مبانی نظری پژوهش و مطالعات کتابخانه‌ای، شاخص‌های مؤثر بر فضاهای شهری و آثار معماری احصاء گردیدند، سپس، به منظور سنجش هر یک از شاخصه‌های مذکور متغیرهایی تعریف گردید که در جدول شماره ۲ آورده شده‌اند. آن چنانکه از شکل ۷ پیدا است، در معماری شهر یزد، بیشترین تأکید بر "رعایت حرمت و محرمیت"، "جلوگیری از ضرر و زیان به غیر" و همچنین "تأمین امنیت خانواده" بوده است. این نمودار همچنین مشخص می‌سازد که در شاخص حرمت و محرمیت، متغیرهای "نداشتن اشراف به خانه همسایه"، "وجود فضاهای بینابینی میان اتاق‌ها" و همچنین "فقدان روزنه یا پنجره در دیوار بیرونی خانه"، در ۱۰۰٪ خانه‌های مورد مطالعه رعایت شده است. از طرفی، متغیرهای "وجود فضاهای بیرونی و اندرونی" و "وجود اتاق مخصوص میهمان در اندرونی خانه‌ها" که به منظور سنجش حفظ حریم خانواده و احترام به میهمان در نظر گرفته شده بودند، به ترتیب در ۷۶٪ و ۱۰۰٪ خانه‌ها به اجرا درآمده‌اند. به علاوه به منظور پیشگیری از رؤیت فضاهای امن زیستی، "ورودی‌های غیرمستقیم و در مقابل یکدیگر" و "حفاظ پشت‌بام" به ترتیب در ۹۰٪ و ۱۰۰٪ خانه‌های مورد مطالعه ایجاد شده‌اند.

آن چنانکه نتایج مطالعات میدانی مشخص ساخته، اصل فقهی "لا ضرر و لا ضرار" به نحو چشمگیری مورد توجه و تأکید ساکنان شهر یزد بوده است. زیرا از سه متغیر مرتبط با این شاخص، دو متغیر "پیشگیری از ریزش آب ناودان" و "پیشگیری از نفوذ دود" به خانه همسایه در ۱۰۰٪ خانه‌ها و متغیر "پیشگیری از نفوذ بوی غذا به خانه همسایه" در ۸۰٪ خانه‌ها مورد توجه و اجرا قرار گرفته‌اند.

در موضوع "ترویج عدالت میان امت اسلامی"، نیز دو متغیر "یکنواختی دیوارهای بیرونی" و "عدم وجود سردر شاخص" در نظر گرفته شده بود که به ترتیب در ۱۰۰٪ و ۸۰٪ خانه‌ها رعایت گردیده است. در جهت سنجش میزان امنیت خانواده‌ها نیز متغیر "ارتفاع بلند دیوارهای بیرونی" در نظر گرفته شده بود که در ۱۰۰٪ خانه‌ها به اجرا درآمده است. وجود مکان‌های مذهبی - بهداشتی در خانه‌ها نیز از جمله شاخصه‌هایی بود که دو متغیر "وجود نمازخانه در خانه" و "وجود حمام در خانه" برای آن در نظر گرفته شد. متغیر اول، در هیچ خانه‌ای دیده نشد و متغیر دوم نیز تنها در ۶/۶ خانه‌ها به ثبت رسید. ممنوعیت استفاده از تصاویر انسانی و حیوانی در تزئین نمای بناها نیز در ۹۶/۶٪ خانه‌ها رعایت شده که می‌تواند دلیل حاکمیت دستورات اسلامی بر فرم یابی فضاهای معماری این شهر باشد. در جهت تعیین میزان صرفه‌جویی و پرهیز از بیهودگی نیز دو متغیر "استفاده از مصالح بومی" و "رعایت مردم‌واری" تعیین گردید که در احداث تمامی (۱۰۰٪) خانه‌های مورد مطالعه مورد توجه قرار گرفته بود. در عین حال، به نظر می‌رسد توصیه شریعت بر "وسعت منازل"، در حدود نیمی (۵۳٪) از منازل رعایت گردیده است. نتایج مطالعات میدانی همچنین مشخص داشته است که تأکید بر "ایجاد فضای سبز" در ۱۰۰٪ خانه‌ها رعایت شده و تنها در ۶٪ از خانه‌ها نارنجستان ایجاد گشته است. نتایج پژوهش‌های میدانی همچنین معلوم داشته است که جهت قبله نیز در ۱۰۰٪ خانه‌ها رعایت گردیده و رودی ۳۶٪ از خانه‌ها نیز به جهت قبله است.

همچنان که آورديم، تعدادی از متغیرها نیز به سنجش میزان تأثیر دستورات فقهی بر فضاهای شهری تعیین گردیده بودند. در جهت تعیین میزان اهتمام به امور دفاعی-امنیتی محله نیز متغیر "وجود کوچه‌های بن‌بست، دربند و سابات" در نظر گرفته شده بود که در ۴۳٪ از فضاهای شهری به اجرا درآمده است. متقابلاً، به‌منظور تشخیص میزان ارتباطات آزاد و وابستگی متقابل در فضاهای شهری، متغیری به نام "وجود پاخوره" تعیین شده بود که تنها در ۲۳٪ خانه‌ها دیده می‌شود و ۷۷٪ دیگر فاقد این عنصر معماری بوده‌اند. این بدان معنا است که ارتباطات آزاد در فضاهای مجاور منازل مسکونی با محدودیت مواجه بوده است. البته متغیر دیگری که در ارتباط با همین موضوع و با عنوان "اتاق روی کوچه‌های عمومی" تعیین گردیده بود، در هیچ‌کدام از خانه‌های مورد مطالعه به ثبت نرسید. در موضوع حد و حریم معابر، دو متغیر "عدم وجود موانع در راه اصلی" و همچنین "عرض مناسب (۳ تا ۳/۵ متر) راه‌های اصلی" در نظر گرفته شد که در ۱۰۰٪ معابر بررسی شده رعایت گردیده است.

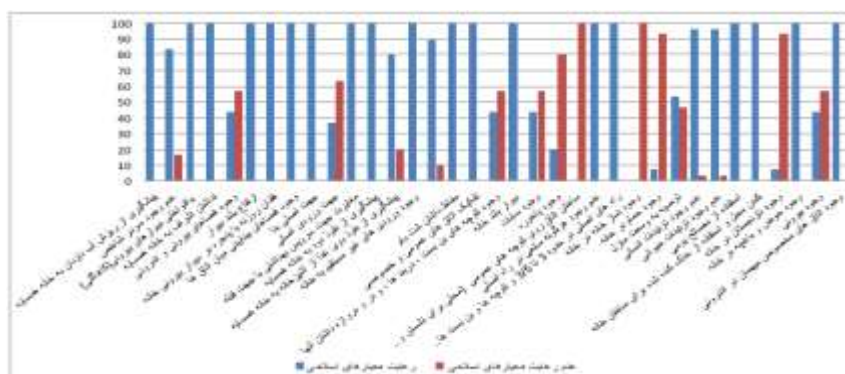
۵-۱. بررسی نتایج به دست آمده با نرم‌افزار Expert Choise

همان‌طور که در روش تحقیق توضیح داده شد، با کمک پرسش‌نامه‌ای که بین روحانیون و معمرین محله شهر یزد توزیع گردید، به هر یک از شاخصه‌های اصلی و متغیرهای پژوهش وزنی اختصاص داده شد (با کمک پرسشنامه‌های ۱ و ۲). آنگاه، این شاخصه‌ها و متغیرها به‌صورت دودویی و با استفاده از دو پرسشنامه‌ی تکمیل شده مقایسه گردیدند. با توجه به قابلیت نرم‌افزار اکسپرت چویس، به نتایج هر یک از مقایسه‌ها عددی بین ۱ تا ۹ اختصاص یافت و چنانچه یک متغیر در قیاس با متغیر دیگر از اهمیت بیشتری برخوردار بود امتیاز بالاتری می‌گرفت و در صورت تساوی عدد ۱ برای آن لحاظ می‌گردید. همان‌طور که در شکل ۸ مشاهده می‌شود، بیشترین وزن (۲۵۵٪) به شاخص "رعایت حرمت و محرمیت" داده شده و شاخص "جلوگیری از ضرر و

زیان به غیر" با وزن (۰/۲۰۲) در رده بعد و "تأکید بر امور امنیتی و دفاعی" با وزن (۰/۱۳۸) اولویت بعدی قرار گرفت. در رتبه‌بندی متغیرها نیز (شکل ۹) بیشترین امتیاز/وزن به جلوگیری از "ریزش آب ناودان به خانه همسایه" (۰/۱۴۹)، اختصاص یافته و پس از آن نیز "نداشتن اشراف به خانه همسایه" (۰/۰۸۶)، "یکنواختی دیوارهای بیرونی" (۰/۰۸۰)، "ایجاد دیوار بلند خانه" (۰/۰۷۱) و "ساختن اتاق روی کوچه‌های عمومی" (۰/۰۶۹)، به ترتیب در اولویت بعدی قرار دارند. این نمودار همچنین مشخص می‌سازد که متغیرهای وجود نارنجستان (۰/۰۰۲)، وجود بیرونی (۰/۰۰۳)، وجود تزیینات انسانی و حیوانی (۰/۰۰۳) از کمترین امتیاز/وزن برخوردار می‌باشند.

۵-۲. ماتریس نتایج شکل

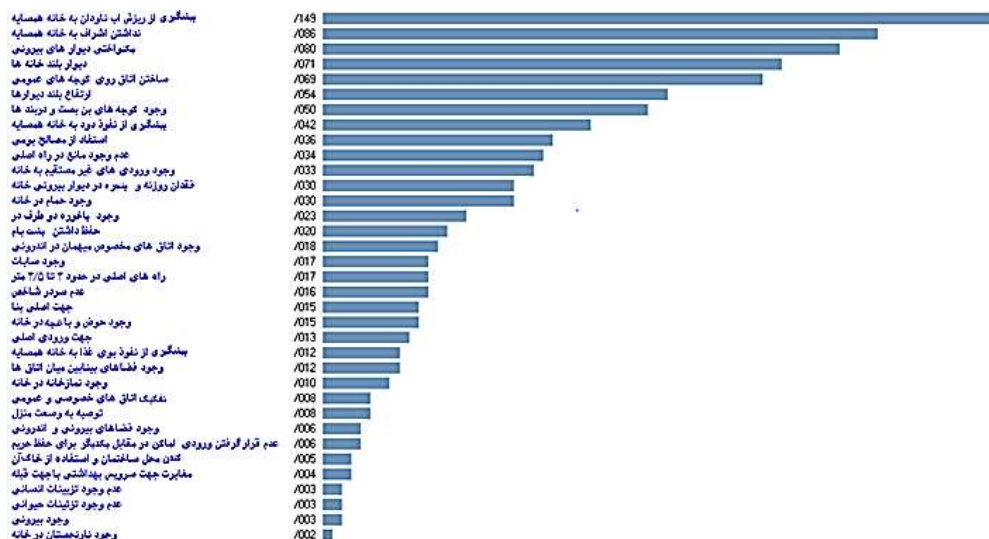
در آخرین گام، داده‌های حاصل از بررسی میزان تحقق معیارهای اسلامی در فضاهای معماری مسکونی و همچنین سازمان فضایی محله گلچینان در ماتریسی قرار داده شدند (جدول ۳). روش کار بدین گونه است که میزان تطابق سازه‌های معماری با متغیرهای فوق‌الاشاره محاسبه گردیده و در Score جدول آمده است و سپس وزن هر کدام نیز در جلوی آن ذکر گردیده است. از حاصل ضرب این دو در هم، عددی به دست آمده که در ستون Sum نوشته شده است. سپس تمام اعداد مندرج در این ستون با هم جمع شده و در وزن شاخه اصلی (شکل ۸) ضرب گردیده است. این کار برای تمام متغیرها تکرار گردیده و سپس تمام اعداد به دست آمده از این روند با هم جمع گردیده و عدد نهایی 3.6261 به دست آمده که با توجه به محاسبه، نسبت میزان تحقق قوانین و ارزش‌های اسلامی در معماری مسکونی و محلات، بالغ بر ۹۰٪ تعیین گردید.



شکل ۷: نمودار میزان تحقق معیارهای اسلامی در فضاهای معماری محله گلچینان (مأخذ: نگارندگان)

رشته بندی معیارها: Goal:	
☐	رعایت جهت قبله (L: /033)
☐	عدم وجود موارد صحر رسا (L: /202)
☐	رعایت حرمت و محرمیت (L: /255)
☐	مسائل دفاعی و امنیتی (L: /138)
☐	ارتباط و وابستگی متقابل (L: /092)
☐	حد و حریم راه (L: /052)
☐	ترویج عدالت و همسایگی میان امت اسلامی (L: /096)
☐	وجود مکان های بهداشتی و مذهبی در حایه (L: /040)
☐	توصیه به وسعت منزل (L: /008)
☐	نوع تزیین (L: /007)
☐	برهبر از اصراف و توجه به صرفه جویی (L: /041)
☐	اهمیت آب و فضای سبز (L: /016)
☐	وجود فضاهایی مخصوص میهمان (L: /021)

شکل ۸: نمودار وزن معیارهای اصلی (مأخذ: نگارندگان)



شکل ۹: نمودار وزن متغیرهای مورد استفاده در تشخیص تأثیر قوانین اسلامی بر فضاهای معماری یزد (مأخذ: نگارندگان)

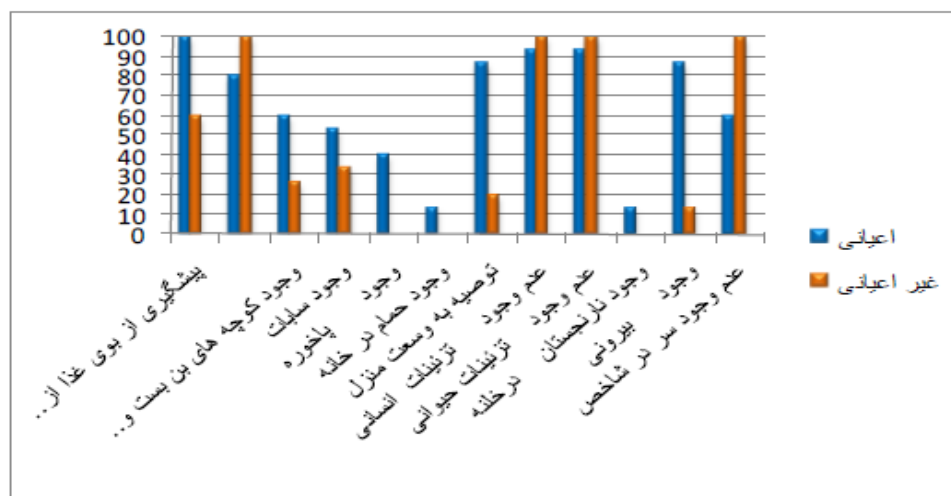
جدول ۳: میزان اثرپذیری معماری مسکونی و فضای محله ای محله گلچینان از معیارها و ارزش های اسلامی (نگارندگان)

مسائل دفاعی امنیتی	Score	weigh	Sum	رعایت جهت قبله	Score	weigh	Sum
وجود کوچه های بن بست	۱۳	۰.۰۵۰	۰.۶۵	جهت اصلی بنا (شمالی - جنوبی)	۳۰	۰.۰۱۵	۰.۴۵
دریندها و دیو دروازه داشتن آن ها	۳۰	۰.۰۷۱	۲.۱۳	جهت ورودی اصلی	۱۱	۰.۰۱۳	۰.۱۴۳
دیوار بلند خانه ها	۱۳	۰.۰۱۷	۰.۲۲۱	مغایرت جهت سرویس بهداشتی یا جهت قبله	۳۰	۰.۰۰۴	۰.۱۲
			۳.۰۰۱				۰.۵۹۷
			$3.001 \times 0.138 = 0.414138$				$0.597 \times 0.033 = 0.019701$
ارتباط و وابستگی متقابل				عدم وجود موارد ضرر رسان			
وجود پانجره در جاهای برای نشستن	۷	۰.۰۲۳	۰.۱۶۱	پیشگیری از نفوذ دود به خانه همسایه	۳۰	۰.۰۴۲	۱.۲۶
ساختن اتاق روی کوچه های عمومی (محلی برای نشستن و گذران وقت)	۰	۰.۰۶۹	۰	پیشگیری از ریزش آب ناودان به خانه همسایه	۳۰	۰.۱۴۹	۴.۴۷
			۰.۱۶۱	پیشگیری از نفوذ بوی غذا از آشپزخانه به خانه همسایه	۲۵	۰.۰۱۲	۰.۳
							۶.۰۳
			$0.161 \times 0.092 = 0.014812$				$6.03 \times 0.202 = 1.21806$
حد و حریم راه				رعایت حرمت و محرمیت			
عدم وجود هرگونه مانعی در راه اصلی	۳۰	۰.۰۳۴	۱.۰۲	نداشتن اشراف به خانه همسایه	۳۰	۰.۰۸۶	۲.۵۸
راه های اصلی در حدود ۳ تا ۲/۵ کوچه ها و بن بست ها در حدود ۱ تا ۳ متر	۳۰	۰.۰۱۷	۰.۵۱	وجود فضاهای بیرونی و اندرونی	۱۳	۰.۰۰۶	۰.۰۷۸
				فقدان روزنه و یا پنجره در دیوار بیرونی خانه	۳۰	۰.۰۳۰	۰.۹
				وجود فضاهای بینابینی میان اتاق ها	۳۰	۰.۰۱۲	۰.۳۶
				وجود ورودی های غیر مستقیم به خانه	۳۰	۰.۰۳۳	۰.۹۹
				عدم قرار گرفتن ورودی اماکن در مقابل یکدیگر برای حفظ حریم	۲۷	۰.۰۰۶	۰.۱۶۲
				حفاظ داشتن پشت بام	۳۰	۰.۰۲۰	۰.۶
				ارتفاع بلند دیوارها	۳۰	۰.۰۷۱	۲.۱۳
				تفکیک اتاق های عمومی و خصوصی	۳۰	۰.۰۰۸	۰.۲۴
			۱.۵۳				۶.۰۶
			$1.53 \times 0.052 = 0.07956$				$6.06 \times 0.255 = 1.5453$
وجود محل های مذهبی - بهداشتی در خانه	Score	weight	Sum	ترویج عدالت و همسانی میان امت اسلامی	Score	weight	Sum
وجود حمام در خانه	۲	۰.۰۳۰	0.06	یکساختی دیوارهای بیرونی (کاهگلی)	۳۰	۰.۰۸۰	۲.۴
وجود نمازخانه در خانه	۰	۰.۰۱۰	0	عدم وجود سردر شاخص	۲۵	۰.۰۱۶	۰.۴
			۰.۰۶				۲.۸
			$0.06 \times 0.040 = 0.0024$				$2.8 \times 0.096 = 0.2688$
نوع تزئین				توصیه به وسعت منزل	۱۶	۰.۰۰۸	۰.۱۲۸
وجود تزئینات انسانی	۰	۰.۰۰۳	0				
وجود تزئینات حیوانی	1	۰.۰۰۳	۰.۰۰۳				
			۰.۰۰۳				$0.128 \times 0.008 = 0.001024$
							۰.۱۲۸
			$0.003 \times 0.007 = 0.000021$				

Sum	weight	Score	پرهیز از اسراف و توجه به صرفه جویی
۱.۰۸	۰.۰۳۶	۳۰	استفاده از مصالح بومی
۰	۰.۰۰۵	۰	کندن محل و استفاده از خاک کنده شده برای ساختن (گودال باغچه)
۱.۰۸			
1.08*0.041=0.04428			
			اهمیت آب و فضای سبز
۰.۰۰۴	۰.۰۰۲	۲	وجود نارنجستان در خانه
۰.۴۵	۰.۰۱۵	۳۰	وجود حوض و باغچه در خانه
۰.۴۵۴			
0.454*0.016=0.007264			
			وجود فضاهایی مخصوص میهمان
۰.۰۳۹	۰.۰۰۳	۱۳	وجود بیرونی
۰.۵۴	۰.۰۱۸	۳۰	وجود اتاقهای مخصوص میهمان در اندرونی
۰.۷۵۹			
0.579*0.021=0.012159			
Final Score: 3.6261=90.6%			
*: scores are the amount rate that we give to our city			

۶. مقایسه خانه‌های اعیانی و غیر اعیانی در اثرپذیری از قوانین و ارزش‌های اسلامی

همان‌طور که آورده شد، نیمی از بناهای مورد مطالعه، خانه اعیانی و نیم دیگر غیر اعیانی انتخاب گردیدند. آن چنانکه نتایج مطالعات میدانی مشخص داشته است، از میان ۳۵ متغیر مورد استفاده، در ۲۳ مورد، بین این دو گروه از خانه‌ها تشابه و یکسانی دیده می‌شود که این مسئله گویای اجرای بیشتر قوانین اسلامی توسط تمامی ساکنان شهر اعم از اقشار مرفه و یا مردمان عادی است. این نتایج همچنین معلوم ساخت که در ۱۲ متغیر نیز میان این دو گروه خانه تفاوت وجود داشت. آن چنانکه در شکل ۱۰ ملاحظه می‌گردد، دستور اسلامی "پیشگیری از نفوذ بوی غذا از آشپزخانه به خانه همسایه"، در تمامی (۱۰۰٪) خانه‌های اعیانی و ۶۰٪ خانه‌های غیر اعیانی رعایت شده است. همچنین، دستور فقهی "عدم قرارگیری ورودی اماکن در مقابل یکدیگر" در ۸۰٪ خانه‌های اعیانی و ۱۰۰٪ خانه‌های غیر اعیانی به اجرا درآمده است.



شکل ۱۰: نمودار مقایسه خانه‌های اعیانی و غیر اعیانی در رعایت معیارهای اسلامی (مأخذ: نگارندگان)

درحالی‌که ۶۰٪ از خانه‌های اعیانی در انتهای خیابان بن‌بست جای دارند، ۲۶،۶٪ از خانه‌های غیر اعیانی در مسیر معابر عمومی ساخته شده‌اند. وجود سابات در مجاور ۵۳،۳٪ از خانه‌های اعیانی و حدود ۳۳،۳٪ از خانه‌های غیر اعیانی نیز می‌تواند نشانه تأثیر تمکن مالی بر استفاده بیشتر از فضاهای شهری باشد. بدین مفهوم که بیشتر افراد دارای تمکن مالی توانسته‌اند بر فراز معابر عمومی نیز فضایی احداث و از آن بهره‌گیرند؛ حال آنکه این تعداد در افراد عادی به حدود نصف می‌رسد. شاید بتوان بیشترین تأثیر تمکن مالی بر شکل‌یابی فضاهای معماری را در پاخوره و حمام بناها مشاهده نمود. پاخوره در ۴۰٪ خانه‌های اعیانی وجود دارد، حال آنکه خانه‌های غیر اعیانی اساساً از آن بی‌بهره‌اند. حمام نیز در ۱۳،۳٪ خانه‌های اعیانی وجود دارد و حتی یک مورد نیز در خانه‌های غیر اعیانی شناسایی نگردید. ازجمله متغیرهایی که بر وجود تفاوت‌های اجتماعی در بافت شهر یزد گواهی می‌دهد، وسعت بناهای مسکونی است. در حدود ۸۶،۶٪ خانه‌های اعیانی، وسیع و دارای میانگینی در حدود ۸۰۰ تا ۱۶۰۰ مترمربع است. این در حالی است که میانگین مساحت خانه‌های معمولی، به‌طور کلی در حدود ۳۰۰ تا ۶۰۰ مترمربع می‌باشد. البته، خانه‌های غیر اعیانی نسبتاً بزرگی نیز وجود داشت که درصد آن‌ها تنها ۲۰٪، و میانگین مساحت آن‌ها در حدود ۶۰۰ تا ۹۰۰ مترمربع برآورد گردید. همچنین تقریباً در ۸۶،۶٪ خانه‌های اعیانی، حیاط بیرونی وجود داشته است درحالی‌که تنها در تقریباً ۱۳٪ خانه‌های غیر اعیانی فضاهای بیرونی به چشم می‌خورد. "عدم وجود سردر شاخص" نیز یکی دیگر از متغیرهایی است که شاخص تفاوت‌های اجتماعی در شهر مورد مطالعه می‌باشد. در نتیجه پژوهش‌های میدانی مشخص گردید که ۱۰۰٪ خانه‌های غیر اعیانی فاقد سردر شاخص هستند، درحالی‌که این متغیر در خانه‌های اعیانی، ۶۰٪ به ثبت رسیده است. از دیگر متغیرهایی که تأثیر تفاوت‌های اجتماعی بر به‌کارگیری قوانین اسلامی را مشخص می‌دارد، وجود تزئینات انسانی و حیوانی در بناها است. نتایج مطالعات میدانی معلوم داشته که در ۶،۶٪ خانه‌های اعیانی از این عناصر تزئینی استفاده شده، حال آنکه خانه‌های غیر اعیانی تماماً فاقد تزئینات انسانی و حیوانی می‌باشند.

۷. نتیجه

هدف اصلی پژوهش حاضر آن بود تا با شناخت اصول و ارزش‌های اسلامی و همچنین نتایج بررسی‌های میدانی، میزان اثرگذاری دین مبین اسلام بر فضاهای معماری و شهر یزد را مورد بررسی قرار دهد. اینک، با جمع‌بندی نتایج مطالعات انجام‌یافته، زمان آن است تا به پرسش‌های پژوهش پاسخ گفته و فرضیات آن مورد آزمون قرار گیرد:

اولین پرسش پژوهش حاضر آن بود که مشخص گرداند میزان تأثیرپذیری فرم معماری و فضاهای شهری بافت تاریخی یزد از دستورات شرع مقدس و قوانین اسلامی تا چه حد است و کدامیک از دستورات مذهبی و فقهی بیشترین اثرگذاری را داشته‌اند؟ با اتکا به نتایج پژوهش حاضر، به جرات می‌توان گفت که معیارهای اسلامی در حدود ۶۴،۹۷٪ از خانه‌های اعیانی رعایت شده است؛ حال آنکه که در خانه‌های غیر اعیانی این میزان به ۴۶،۱٪ می‌رسد. ازجمله دلایل آن را می‌توان در تمول مالی بیشتر صاحبان خانه‌های اعیانی، شغل آن‌ها و دادوستد با افراد مختلف، ارتباط تنگاتنگ آن‌ها با روحانیون و همچنین رعایت نکات امنیتی برای سرمایه و حرم خود دانست. در نهایت می‌توان این‌چنین ادعا کرد که در محلات و خانه‌های مسکونی قواعدی

رعایت می‌شده که پاسخگوی نیازهای معنوی ساکنین از قبیل آرامش، امنیت، حفظ حریم و ... باشد. نیازهایی که با توجه به فرهنگ و عرف جامعه و عقاید دینی آن‌ها یقیناً آرامش و آسایش را برای آن‌ها به ارمغان می‌آورد. با آنچه گفته‌شده، فرضیه اول پژوهش مبنی بر آنکه اصول و ارزش‌های اسلامی به‌خصوص در ارتباط با حقوق خصوصی، نظیر حریم خانواده و همچنین احترام به حقوق دیگران و ... نقش اساسی در فرمیابی فضاهای معماری شهر مورد مطالعه ایفا نموده است، به اثبات می‌رسد.

پرسش دوم آن بود که دستورات و ارزش‌های دین مبین اسلام کدام‌یک از اجزا و عناصر معماری وفاهای شهر یزد را بیشتر تحت تاثیر قرار دادند؟ آن‌چنانکه در پژوهش حاضر مشخص گشته است، بیشترین تأکید در محلات و به‌خصوص معماری مسکونی، به ترتیب بر روی "رعایت حریم و حریمیت"، "منع کردن از ضرر و زیان به غیر"، "تأکید بر حفظ امنیت خانواده"، "ترویج عدالت و همسانی میان امت اسلامی"، "ارتباط و وابستگی متقابل" و "حد و حریم راه" بوده و سایر شاخص‌ها در درجه بعدی اهمیت قرار دارند. بر اساس متغیرهای ارزیابی‌شده، بیشترین تأکید به "جلوگیری از ریزش آب ناودان به خانه همسایه" و سپس "نداشتن اشراف به خانه همسایه" و "یکنواختی دیوارهای بیرونی و هویت بصری خانه" اختصاص داده شده است. همچنین، بر اساس نمودارها؛ متغیرهای "نداشتن اشراف به خانه همسایه"، "وجود فضاهای بینابینی میان اتاق‌ها" و همچنین "فقدان روزنه یا پنجره در دیوار بیرونی خانه"، که متغیرهایی مربوط به شاخص رعایت حرمت و حریمیت می‌باشند تقریباً در ۱۰۰٪ خانه‌ها رعایت شده است. از طرفی متغیر "وجود فضاهای بیرونی و اندرونی" که برای حفظ حریم خانواده و همچنین احترام به میهمان بوده نیز در ۷۶٪ خانه‌ها رعایت شده است. در معیار ترویج عدالت و همسانی میان امت اسلامی دو متغیر در نظر گرفته‌شده که یکنواختی دیوارهای بیرونی در ۱۰۰٪ خانه‌ها رعایت و متغیر دیگر نیز یعنی عدم وجود سردر شاخص نیز تقریباً در ۸۰٪ خانه‌ها لحاظ گردیده است. همچنین در مسئله حفظ امنیت خانواده نیز متغیر ارتفاع بلند دیوار در ۱۰۰٪ خانه‌ها به کار گرفته‌شده است. در نهایت بر اساس جدول ماتریس طراحی‌شده و همچنین نرم‌افزار اکسپرت چویس، قوانین و ارزش‌های اسلامی، در کل، در حدود ۹۰٪ بر محلات و معماری مسکونی اثرگذار بوده است. با آنچه آورده شده، فرضیه دوم پژوهش نیز قابلیت اثبات می‌یابد. زیرا به نظر می‌رسد که در شهر یزد عهد قاجار، اصول و ارزش‌های اسلامی بر ابعاد و احجام و اجزای تزئینی عناصر معماری اثرگذار بوده و آن‌ها را تحت تأثیر قرار داد است.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- روش کار این‌گونه بود که کلیه خانه‌های محله در نقشه‌ای با کدهایی (نظیر YG39-YG4-YG8) مشخص گردیدند تا ثبت متغیرها و کارهای آماری آن‌ها با مشکل مواجه نگردد. آنگاه بناهای انتخابی در نقشه‌ای جانمایی گردیدند.
- ۲- AHP به‌خصوص زمانی که هدف و موضوع به‌خوبی مشخص باشد، یک روش بسیار مؤثر است. این روش، در مواقعی که معیارهای تصمیم‌گیری به‌صورت سلسله‌مراتبی به زیر معیارهایی تقسیم می‌شود بسیار پرکاربرد است، Semih & Seyhan (2011, 12-21) در عین حال، این روش در تشخیص اولویت نسبی مورد استفاده قرار می‌گیرد.
- ۳- این نرم‌افزار در سال‌های اخیر در تحقیقات بسیاری مورد استفاده قرار گرفته است. برای آشنایی بیشتر با این نرم‌افزار مراجعه شود به: (Barzekar et al, 2011: 59-67; Tahriri et al, 2008: 54-76; Li & Li, 2009: 5557-5564).
- ۴- برای اطلاع بیشتر می‌توان به پایان‌نامه: عزیزی، حمید، ۱۳۹۴، "ساختار و عملکرد فضاهای شهر یزد در دوران قاجار با اتکا به شواهد باستان‌شناسانه" پایان‌نامه دکتری، گروه باستان‌شناسی، دانشگاه تهران

[illegible]

ابن‌اخوه، ۱۳۴۷. آیین شهرداری در قرن ۷، ترجمه جعفر شعار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

احمدی، عباسعلی، ۱۳۸۸، فضا و جامعه در شهرک های اقماری اصفهان عصر صفوی، مطالعه موردی: پایان نامه دکتری تخصصی بایستادشناسی، به راهنمایی دکتر حسن کریمیان، دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.

اردلان، نادر، بختیار، لاله، ۱۳۸۰، حس وحدت: سنت عرفانی در معماری ایرانی، ترجمه حمید شاهرخ، اصفهان، نشر خاک.

- اشرف، احمد، ۱۳۵۳، ویژگی‌های تاریخ شهرنشینی در ایران دوره اسلامی، نامه علوم اجتماعی، دوره ۱، شماره ۴، ۴۹-۷.
- افشار، ایرج، ۱۳۵۴، یادگارهای یزد، جلد دوم، تهران، انجمن آثار ملی.
- آیتی، عبدالحسین، ۱۳۱۷، تاریخ یزد، چاپ اول، چاپخانه گلبهار یزد.
- بشارت، حسین، ۱۳۸۵، یزد شهر من، تهران، انتشارات طلائی.
- بمانیان، محمد رضا، ۱۳۸۷، رهیافتی بر نقش موقوفات در ساماندهی فضاهای شهری (با نگاهی ویژه بر موقوفات شهر اصفهان). مجله مدیریت شهری، شماره ۲۱، ۷۲-۵۹.
- بورکهارت، تیتوس، ۱۳۶۵، هنر اسلامی زبان و بیان، ترجمه: مسعود رجب نیا، تهران: انتشارات سروش.
- بهادری، محمد رضا و احمد استقلال، ۱۳۸۶، سبابط فضیلتی فراموش شده، وبگاه بناهای آبی تاریخی شوشتر، Shushtarchtb.ir، (دسترسی در تاریخ ۱۳۹۱/۶/۲۳).
- پاپلی، محمد حسین، ۱۳۹۰، خاطرات شازده حمام: گوشه‌ای از اوضاع اجتماعی شهر یزد دهه ۴۰-۱۳۳۰، مشهد، انتشارات پاپلی.
- پیر نیا، محمد کریم، ۱۳۷۲، آشنایی با معماری اسلامی ایران، «ساخت‌مان‌های درون شهری و برون شهری»، تدوین: غلام حسین معماریان، دانشگاه علم و صنعت ایران.
- توسلی، محمود، ۱۳۶۰، چاپ چهارم، ساخت شهر و معماری در اقلیم گرم و خشک ایران، تهران، انتشارات پیام.
- توسلی، محمود؛ منصوری، محمود؛ بنیادی، ناصر؛ مومنی، محمد حسن؛ ۱۳۶۸، طراحی شهری در بافت قدیم شهر یزد، چاپ اول، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات شهرسازی و معماری وزارت مسکن و شهرسازی.
- جمالی، جمال‌الدین، ۱۳۵۰، قواعد فقه اسلامی، نشریه کانون، سال چهاردهم (۱)، ۶۴-۶۷.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، ۱۳۷۶، الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربیه، جلد ششم، دارالعلم للملایین، بیروت.
- حسینی رحمت‌آبادی، هاجر، ۱۳۹۰، کاربرد فقه و قوانین اسلامی در فرم یابی عناصر معماری و سازمان فضایی شهرهای دوران اسلامی؛ نمونه موردی بافت قدیم شهر یزد (محله فهادان)، پایان نامه کارشناسی ارشد باستان‌شناسی، به راهنمایی دکتر حسن کریمیان، دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
- حکیم، بسیم سلیم، ۱۳۸۱، شهرهای عربی اسلامی: اصول ساختمانی و شهرسازی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- خادم‌زاده، محمد حسن، ۱۳۸۸، محلات تاریخی شهر یزد، تهران، سبحان نور.
- خادم‌زاده، محمد حسن، ۱۳۸۸، محلات تاریخی شهر یزد، تهران، سبحان نور.
- خضری، احمد، ۱۳۸۶، سبابط در اوز؛ راهرو حل اختلاف، روزنامه کیهان، شماره ۱۸۸۷۹، صفحه ۱۱ (شهرستان‌ها) www.magiran.com، (دسترسی در تاریخ ۱۳۹۱/۴/۲۳).
- رمضان خانی، صدیقه؛ مدرس مصدق، لیلا؛ ۱۳۸۷، هنر نساجی در شهر یزد، تهران، سبحان نور.
- سلطان‌زاده حسین، ۱۳۶۲، روند شکل‌گیری شهر و مراکز مذهبی در ایران، تهران: انتشارات آگاه.
- سلطان‌زاده، حسین، ۱۳۶۴، تاریخ مدارس ایران از عهد باستان تا تاسیس دارالفنون، تهران، آگاه.
- سلطان‌زاده، حسین، ۱۳۷۰، فضاهای شهری در بافت‌های تاریخی ایران، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی با همکاری شهرداری تهران.
- سلطان‌زاده، حسین، ۱۳۷۲، فضاهای ورودی در معماری سنتی ایران، شهرداری تهران معاونت امور اجتماعی و فرهنگی، شرکت توسعه فضاهای فرهنگی، دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- سلطان‌زاده، حسین، ۱۳۸۵، فضاهای شهری در بافت‌های تاریخی ایران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- شب خیز، محمد رضا، ۱۳۹۲، اصول فقه دانشگاهی، قم: نشر لقاء.
- شفقی، سیروس، ۱۳۸۷، پیش درآمدی بر شهر اسلامی و افتراق آن با شهر غربی، ویراستار: اصغر منتظر قائم، مجموعه مقالات نخستین همایش آرمان شهر اسلامی، ۴ اسفند ۱۳۸۷، اصفهان، دانشگاه اصفهان، ۲۱۲-۲۳۶.
- عبدالستار عثمان، محمد، ۱۳۷۶، مدینه‌اسلامی، ترجمه علی چراغی، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- کاتب، احمد بن حسین بن علی، ۱۳۴۵، تاریخ جدید یزد: (پس از سال ۸۶۲ هجری). به کوشش ایرج افشار، تهران، انتشارات فرهنگ ایران زمین.

- کاتوزیان، ناصر، ۱۳۷۷. *قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی*، نشر دادگستر.
- کریمیان، حسن و عبدالکریم عطارزاده، ۱۳۹۰، سلسله مراتب فضایی و حرمت و محرمیت در خانه سازی جهان اسلام، مجموعه مقالات منتخب اولین همایش ملی "معماری و شهرسازی اسلامی"، تبریز: دانشگاه هنر اسلامی تبریز، صص ۵۹-۷۶
- کریمیان، حسن، ۱۳۸۹، "تمادهای فرهنگی در مناظر شهری: بیان معنا، حس هویت و آرامش روحی"، مجله پژوهش‌های جغرافیای انسانی، (علمی-پژوهشی) تهران: انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۷۴: ۱۱۸-۱۳۲
- کریمیان، حسن، ۱۳۸۳، "رشد شکل یابی، توسعه و تخریب شهر باستانی بم"، مجله علمی- پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره صفحه ۸۱-۱۰۰
- کریمیان، حسن، ۱۳۸۴، ضرورت بهره گیری از تئوری های جدید در تحلیل ساختار فضایی بافت های کهن، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه تهران، ۱۱۱-۱۲۱.
- کلینی رازی، ثقة الاسلام ابی جعفر بن محمد بن یعقوب بن اسحاق، ۱۳۶۸. *اصول کافی*، ترجمه و شرح: هاشم محلاتی، جواد مصطفوی، تهران: انتشارات علمیه اسلامی.
- گیلانی، عبد الرزاق، ۱۳۸۵. *مصابیح الشریعه و مفتاح الحقیقه* (چاپ سوم)، تصحیح و تنظیم: رضا مرندی، تهران: پیام حق.
- مسرت، حسین، ۱۳۷۶، یزد یادگار تاریخ، یزد، انجمن کتابخانه‌های عمومی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان یزد و انتشارات یزد.
- مشکینی، میرزا علی، ۱۴۱۶ ه.ق، *اصطلاحات الأصول و معظم أبحاثها*، قم: نشر الهادی.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۵۸، "آشنایی با اصول اسلامی: اصول فقه"، تهران: صدرا.
- معماریان، غلامحسین، ۱۳۸۶، آشنایی با معماری مسکونی ایرانی، گونه شناسی درون گرا، تهران، انتشارات سروش دانش، چاپ چهارم.
- معماریان، غلامحسین، ۱۳۸۷، "معماری ایرانی" تهران، سروش دانش.
- مهندسین مشاور آرمان شهر، ۱۳۸۶، طرح تفصیلی یزد، شهرداری یزد.
- مهندسین مشاور شمس یزد، ۱۳۸۵، گزارش مطالعات ثبت تاریخی شهر یزد در فهرست آثار ملی، سازمان میراث فرهنگی و گردشگری استان یزد.
- نصر، سید حسین، ۱۳۷۴، هنر و معنویت اسلامی، مجله هنر، مترجم: محمد سعید حنایی کاشانی، شماره ۲۸، ۴۵-۵۲.
- نقصان محمدی، محمد رضا؛ حج فروش، جلال؛ ۱۳۷۲، تأثیرات طرح جامع یزد در سازمان فضایی شهر، پایان نامه کارشناسی ارشد شهر سازی، دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران.
- نقی زاده، محمد، ۱۳۸۷، شهر و معماری اسلامی، عینیات و تجلیات (جلد ۲)، اصفهان: انتشارات مانی.
- نقی زاده، محمد، ۱۳۸۴، مبانی هنر دینی در فرهنگ اسلامی، عینیات و تجلیات، تهران: انتشارات راهیان.

Abu-lughod, J. L., 1987. *The Islamic city—historic myth, Islamic essence and contemporary relevance*, *International Journal of Middle East Studies* 19 (2): 155-176.

Barzekar, G., Aziz, A., Mariapan, M., Ismail, M. H., & Hosseini, S. M., 2011. *Using analytical hierarchy process (AHP) for prioritizing and ranking of ecological indicators for monitoring sustainability of ecotourism in northern forest, Iran*, *Ecologia Balkanica*, 3 (1): 59-67.

Dettmann, K., 1969. *Islamische und westliche elemente in heutigen, Damaskus in GR*. 21 S: 64- 68.

Ebensaleh, M.A., 1998. *The impact of Islamic and customary laws on urban form development in southwestern Saudi Arabia*, *Habitat international* 22 (4) 537-556.

El-Shorbagy, A. M., 2010. *Traditional Islamic-Arab house: vocabulary and syntax*, *International Journal of Civil & Environmental Engineering* 10 (4): 15-20.

Görener, A., Toker, K., & Uluçay, K., 2012. *Application of combined SWOT and AHP: a case study for a manufacturing firm*. *Procedia-Social and Behavioral Sciences*, 58: 1525-1534.

Li, S., & Li, J. Z. 2009. *Hybridising human judgment, AHP, simulation and a fuzzy expert system for strategy formulation under uncertainty*. *Expert Systems with Applications*, 36(3), 5557-5564.

- Maleki, S. Ahmadi, T., Vedat, E., 2014, *Evaluation of architectural elements of the city of Yazd historical context*, *Indian Journal of Scientific Reswarches* 5 (1): 127-137.
- Monshizade, A., 2008. *The desert sity as an ancient living example of Eco-City*, case study: Yazd, 7th international Ecocity Conference, academic and talent scouting sessions, San Francisco, Berkeley, 22-23 April 2008, pp. 1-7.
- Nabavi, F., Ahmad, Y., Goh, A., 2012. *Daylight and opening in traditional houses in Yazd, Iran, a paper presented at the 28th Conference, opportunities, limits & needs towards an environmentally responsible architecture*, 7-9 November, Perú Lima.
- Saaty, T.L., 1977. *A scaling method for priorities in hierarchical structures*, *Journal of Mathematical Psychology* 15(3): 234-281.
- Samizay, R., 2012. *Spatial heritage of sustainable urbanism in Yazd, Iran*, in: B.A., Kazimee (ed.), *heritage and sustainability in the Islamic built environment*, Southampton, Wit Press, PP. 127-146.
- SelimHakim, B., 2008. *Law and the city*. in: Slalm K.J., Renata, H., Attilio, p., & Andre, R., (eds.), *the city in the Islamic world*, (vol 2), Brill NV, pp. 71-93.
- Semih, T., and Seyhan, S., 2011. *A multi-criteria factor evaluation model for gas station site selection*, *Journal of Global Management* 2(1): 12-21.
- Sharifi, A., and Murayama, A., 2013. *Changes in the traditional urban form and the social sustainability of contemporary cities: a case study of Iranian cities*, *Habitat International* 38: 126-134.
- Sharma, M. J., Moon, I., and Bae, H., 2008. *Analytic hierarchy process to assess and optimize distribution network*, *Applied Mathematics and Computation* 202 (1): 256-265.
- Tahriri, F., Osman, M. R., Ali, A., Yusuff, R. M., and Esfandiary, A., 2008. *AHP approach for supplier evaluation and selection in a steel manufacturing company*, *Journal of Industrial Engineering and Management* 1 (2): 54-76.

بررسی‌های باستان‌شناختی شرق آذربایجان فصل اول؛ شمال شهرستان نمین، استان اردبیل

محمد علیزاده سولا*

دانشجوی دکتری باستان‌شناسی، دانشگاه محقق اردبیلی

رضا رضالو

دانشیار گروه باستان‌شناسی، دانشگاه محقق اردبیلی

کریم حاجی‌زاده

استادیار گروه باستان‌شناسی، دانشگاه محقق اردبیلی

بهروز افخمی

استادیار گروه باستان‌شناسی، دانشگاه محقق اردبیلی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۰/۱۴؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۰/۲۰

چکیده

شرق شمال غرب ایران (استان اردبیل) با وجود آثار ارزشمند، در ادبیات باستان‌شناسی ایران کمتر شناخته‌شده و گاه نگاری آن بر اساس کاوش‌های حوزه دریاچه ارومیه شکل گرفته است. نمین به‌عنوان شرقی‌ترین بخش اردبیل از این موضوع مستثنی نیست. از زمانی که دموگران فرانسوی در اواخر قرن ۱۹ میلادی گزارش مختصری از کاوش‌های نمین ارائه نمود تاکنون گزارشی از فعالیت‌های باستان‌شناسی در این منطقه از آذربایجان ارائه نگردیده است. اولین فصل بررسی باستان‌شناختی شهرستان مرزی نمین که با مساحتی حدود ۱۱۰۰ کیلومترمربع در امتداد شمالی جنوبی در شرق استان اردبیل واقع گردیده؛ باهدف آغاز پژوهش‌های روشمند و هدفمند باستان‌شناختی در منطقه شرق آذربایجان جهت درک جایگاه و اهمیت باستان‌شناختی آن در دوره‌های مختلف فرهنگی و پر کردن خلأهای مطالعاتی موجود در حوزه شمال غرب ایران‌همچنین کوشش و فراهم کردن مقدمات جهت تعیین جایگاه فرهنگ‌های ادوار مختلف به‌ویژه پیش‌ازتاریخ منطقه مورد مطالعه در جداول گاه نگاری شمال غرب ایران در پائیز ۱۳۹۴ انجام و طی آن ۱۷۵ محوطه و اثر تاریخی ثبت گردید. نتایج بررسی‌ها نشانگر وجود الگوی خاص استقرار در دوران مفرغ و آهن با تمرکز بر قلاع استقرار و وجود گورستان‌های وسیع عمدتاً چهارچینه و کلان سنگی پیرامون آن‌هاست. در دوران تاریخی شاهد افزایش تعداد استقرارها و در دوران اسلامی شاهد به وجود آمدن استقرارهای بسیار وسیع می‌باشیم.

واژه‌های کلیدی: شرق آذربایجان، نمین، بررسی باستان‌شناختی، دموگران، الگوی استقرار

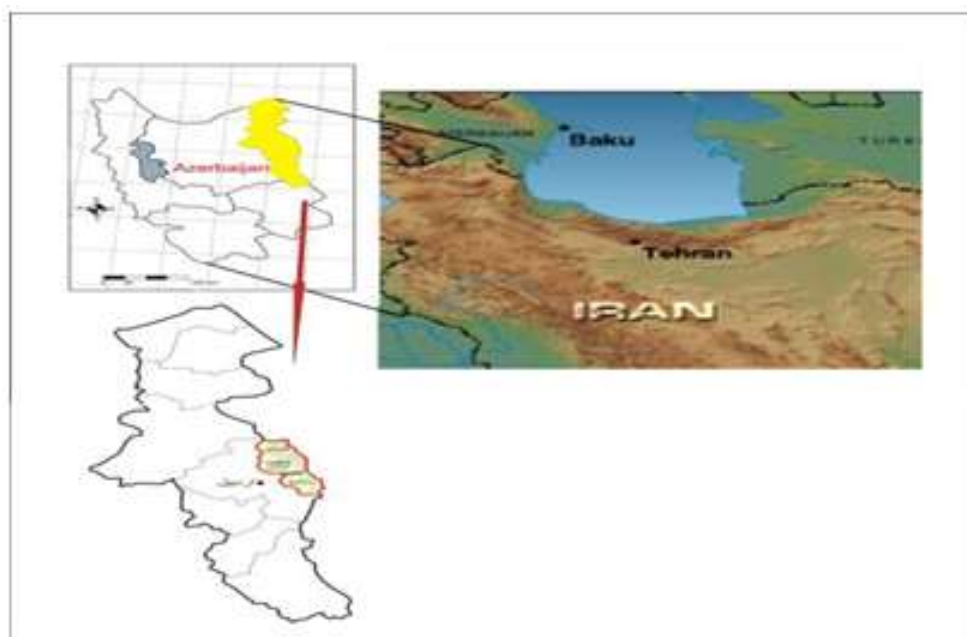
۱. مقدمه

نگاهی گذرا به تاریخچه ۱۵۰ ساله پژوهش‌های باستان‌شناسی در ایران، این نکته را آشکار می‌سازد که پژوهش‌های روشمند جمعی در جهت تبیین عناصر بنیادین دوران مختلف تاریخ ایران صورت نگرفته، بلکه عناصر پراکنده در مناطق خاص از فلات ایران شناخته شده است. این موضوع آسیب‌ها و تحریف‌های گسترده‌ای از درون و برون، بر باستان‌شناسی ایران وارد کرده است (طلایی: ۱۳۸۵). نظام‌مند نبودن پژوهش‌های باستان‌شناسی در ایران طی بیش از یک و نیم‌قرن گذشته موجب پراکندگی نامنظم این فعالیت‌ها به لحاظ زمانی و مکانی شده است. این بی‌نظمی باعث شده تا از یک‌طرف بسیاری از مناطق به دلیل فقدان پژوهش‌های هدف‌دار و علمی باستان‌شناختی همچنان ناشناخته باقی بماند و از طرف دیگر پژوهش‌ها در مناطق دیگر و بر روی دوره خاصی تمرکز یابد (رجبی: ۱۳۸۲). به‌عنوان مثال شمال غرب ایران که به دلیل موقعیت استراتژیک و مواهب طبیعی و فرهنگی خاص همواره پذیرای فرهنگ‌های مختلف بشری از هزاره هفتم ق.م تاکنون بوده است. بیشترین بررسی‌ها و کاوش‌های باستان‌شناختی در این منطقه پیرامون دریاچه ارومیه و در استان‌های آذربایجان غربی و شرقی صورت پذیرفته است. محوطه‌هایی چون حسنلو، حاجی‌فیروز، هفتوان، اهرنجان، یانیق‌تپه، کردلر تپه، گوی تپه و ... از شاخص‌ترین محوطه‌های پیش‌ازتاریخی حوزه دریاچه ارومیه هستند که در یک‌صد سال گذشته و طی سالیان متمادی مورد توجه و کاوش گروه‌های مختلف داخلی و خارجی باستان‌شناسی قرار گرفته‌اند (ملک شه‌میرزادی: ۱۳۸۲، مری وویت: ۱۳۸۲، Dyson: 1975, 1972, 1989، کارگر: ۱۳۷۴ و Talai: 1983، Burney: 1964، آجورلو: ۱۳۸۶). علیرغم فعالیت‌های جدید باستان‌شناسی انجام‌شده (حصاری: ۱۳۸۴، هژبری نویری و پورفرج: ۱۳۸۵؛ Rezaloo: 2012)، شرق شمال غرب ایران (استان اردبیل) با وجود آثار ارزشمند، در ادبیات باستان‌شناسی ایران کمتر شناخته شده و گاه نگاری پیش‌ازتاریخ و حتی دوران تاریخی آن بر اساس کاوش‌های حوزه دریاچه ارومیه شکل گرفته است (پورفرج: ۱۳۹۱). از اصلی‌ترین دلایل نگاه عمده و علاقه و فعالیت حداکثری باستان‌شناسان در حوزه دریاچه ارومیه، نزدیکی به کانون‌های اصلی دوران آغازین روستائینینی در مناطق بین‌النهرین شمالی، جنوب آناتولی و زاگرس مرکزی می‌باشد که قطعاً غرب آذربایجان و حوزه دریاچه ارومیه اولین مکانی می‌توانسته باشد که متأثر از مناطق یادشده برای سکونت انتخاب و شاهد گسترش استقرارها در دوران بعدی باشد. جذابیت‌های موجود و فراوانی داده‌ها در این منطقه و دسترسی سخت و نبود اطلاعات کافی از نواحی شرقی آذربایجان می‌تواند اصلی‌ترین دلایل عدم حضور و استقبال باستان‌شناسان در شرق آذربایجان باشد. البته لازم به ذکر است تک فعالیت‌های انجام‌شده طی دهه اخیر علیرغم حصول نتایج جالب توجه و البته متفاوت از نواحی غربی، هنوز منجر به شناسایی ادوار کامل دوران پیش‌ازتاریخی منطقه نگردیده و از دوران نوسنگی، مس‌سنگی و مفرغ شاهد شناسایی و معرفی تک محوطه‌هایی با اطلاعات محدود از آن‌ها هستیم و بیشترین اطلاعات موجود عمدتاً مربوط عصر آهن و آن‌هم عموماً مربوط به گورستان‌های منطقه می‌باشد. شهرستان نمین به‌عنوان شرقی‌ترین منطقه شمال غرب ایران (فلات آذربایجان) مطرح است که شامل بخش‌های جنگلی، کوهستانی و دشت می‌باشد. متأسفانه به دلیل نبود مطالعات و پژوهش‌های علمی و روشمند در مورد تاریخ و باستان‌شناسی نمین، اطلاعات چندانی از پیشینه و ادوار مختلف پیش‌ازتاریخ و تاریخی منطقه در دست نیست. اطلاعات موجود مربوط به حداکثر ۲۰۰ سال

گذشته و منحصر به خوانین و افرادی است که اسناد یا مکتوباتی از آن‌ها به دست آمده است (ستودی نمین: ۱۳۸۷ و نعمت‌اللهی: ۱۳۸۰).

۲. ویژگی‌های جغرافیایی و طبیعی منطقه مورد مطالعه

شهرستان نمین در شرق استان اردبیل و شرقی‌ترین بخش فلات آذربایجان واقع شده است. این شهرستان با جمعیتی نزدیک به یکصد هزار نفر، به سه بخش مرکزی، عنبران و ویلکیج تقسیم می‌شود. بخش عنبران به مرکزیت شهر عنبران و دربرگیرنده ۹ روستا در بخش شمال شرقی شهرستان نمین واقع شده که عموماً تالشی و سنی مذهب می‌باشند. عنبران کاملاً کوهستانی بوده و تمام روستاها در منتهی‌الیه دره رودهایی که از سمت کوههای مرزی تالش به سمت دشت اردبیل جاری است واقع شده‌اند. بخش مرکزی به مرکزیت شهر نمین شامل تمام روستاهای شرقی و مرکزی شهرستان بوده و منطقه پيله چای در شمالی‌ترین بخش شهرستان در این محدوده قرار می‌گیرد. تجمع چندین روستا در کنار هم و در امتداد رود پيله چای که به سمت دشت اردبیل جاری است از ویژگی جالب توجه این منطقه می‌باشد. کوه مرتفع و معروف قیرخلر (چهل‌تنان) در مرز زمینه‌ای پيله چای و عنبران واقع شده که بلندترین قله منطقه نیز می‌باشد. بخش ویلکیج به مرکزیت شهر آبی بیگلو تقریباً نیمه جنوبی شهرستان نمین را دربر می‌گیرد و جاده اصلی اردبیل-آستارا را می‌توان مرز بین بخش مرکزی و بخش ویلکیج دانست. ارتفاع نمین از سطح دریاهای آزاد حدود ۱۵۰۰ متر و مختصات جغرافیایی آن ۴۸ درجه و ۲۹ دقیقه و ۳۰ ثانیه شمالی و ۳۸ درجه و ۲۵ دقیقه و ۲۵ ثانیه شرقی می‌باشد. وسعت کل این شهرستان ۱۱۰۰ کیلومتر مربع می‌باشد و در حدود ۳۵ کیلومتر از مرز شمالی و شرقی این شهرستان کوه‌های کم ارتفاع بین ایران و جمهوری آذربایجان قرار دارند. از جهت غرب با نواحی ارشق و رضی و از طرف جنوب با شهرستان اردبیل همسایه می‌باشد (عرفانی ۱۳۸۹: ۲۵). این شهرستان را با توجه به شرایط و وضعیت جغرافیایی می‌توان به دو قسمت شرقی که کاملاً کوهستانی و جنگلی است و بخش غربی که تقریباً هموار و به صورت دشت است تقسیم کرد. کوههای تالش (باغرو) که در شرق شهرستان قرار دارد به عنوان مرز طبیعی با استان گیلان محسوب می‌شود. محور آستارا-حیران - اردبیل (گردنه حیران) محور ارتباطی منطقه شمال ایران با آذربایجان است که از این شهرستان می‌گذرد و از محورهای مهم ارتباطی در طول تاریخ محسوب می‌گردد. ارتفاعات تالش که در امتداد شمالی- جنوبی کشیده شده است مانند سدی دریای مازندران را از فلات آذربایجان جدا می‌کند و مانع نفوذ رطوبت به داخل این ناحیه می‌شود. به همین سبب دامنه‌های شرقی آن که مشرف به دریاست دارای شیب بسیار تند، مرطوب و پوشیده از جنگل‌های انبوه است اما دامنه‌های غربی آن دارای شیب ملایم و پوشیده از علفزار است. در مجموع آب‌وهوای این شهرستان معتدل مایل به سرد است. دو توده‌هوا در نمین جریان دارد که توده‌هواي شمالی یا مدیترانه‌ای که به زبان محلی مه یلی می‌گویند بسیار مرطوب است و در فصل بهار و پاییز و زمستان موجب ریزش باران و برف می‌شود. توده‌هواي جنوبی که به زبان محلی گرمیج گفته می‌شود با رطوبت بسیار کم، بندرت در فصل تابستان موجب بارندگی می‌شود (ستودی نمین ۱۳۷۸: ۹۰).



نقشه ۱: موقعیت استان اردبیل و شهرستان نمین در شرق آذربایجان

۳. ضرورت، اهمیت و اهداف پژوهش

هدف اصلی از این بررسی آغاز پژوهش‌های روشمند و هدفمند باستان‌شناختی در منطقه شرق آذربایجان جهت درک جایگاه و اهمیت باستان‌شناختی آن در دوره‌های مختلف فرهنگی و پر کردن خلأهای مطالعاتی موجود در حوزه شمال غرب ایران و کوشش و فراهم کردن مقدمات جهت تعیین جایگاه فرهنگ‌های ادوار مختلف به‌ویژه پیش‌ازتاریخ منطقه مورد مطالعه در جداول گاه نگاری شمال غرب ایران و منطقه قفقاز و همچنین گزینش هدفمند یک یا چند محوطه باستانی جهت انجام کاوش‌های باستان‌شناسی برای پاسخگویی به سؤالات و خلأهای موجود باستان‌شناختی منطقه می‌باشد. بیشتر دانسته‌های ما از دوران مختلف شمال غرب بر اساس کاوش‌های صورت گرفته پیرامون دریاچه ارومیه است. به‌جز چند مورد معدود کاوش و بررسی در استان اردبیل، هنوز پروژه‌های مطالعاتی چندانی نظیر کاوش یا بررسی و شناسایی به‌صورت سیستماتیک در این مناطق (شرق آذربایجان) صورت نگرفته است، می‌توان با اتکا به داده‌های باستان‌شناختی دست‌اول حاصل از انجام بررسی باستان‌شناختی در شهرستان نمین خلأهای مطالعاتی موجود در حوزه شمال غرب را تا حدودی پر کرد و جایگاه فرهنگ‌های پیش‌ازتاریخ شرق آذربایجان را در جداول گاه نگاری کل آذربایجان و منطقه قفقاز تعیین نمود. از دیگر ضرورت‌های انجام این بررسی را باید در بنیان افکندن مطالعات باستان‌شناسی روشمند در حوزه شرق آذربایجان دانست. همچنان که اشاره شد این منطقه از فقیرترین مناطق ایران از منظر مطالعات باستان‌شناسی علی‌الخصوص در حوزه پیش‌ازتاریخ است و با توجه به عدم انجام مطالعات بررسی و شناسایی و گمانه‌زنی باستان‌شناسی در بخش‌های اعظم منطقه، این موضوع اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند. شرایط خاص جغرافیایی و اقلیمی شهرستان نمین و مدل‌های خاص استقرار این حوزه می‌تواند رهیافت‌های نوینی را در مطالعات باستان‌شناسی در حوزه شمال غرب ایران به دست دهد.

۴. پیشینه‌ی پژوهش‌های انجام‌شده در منطقه

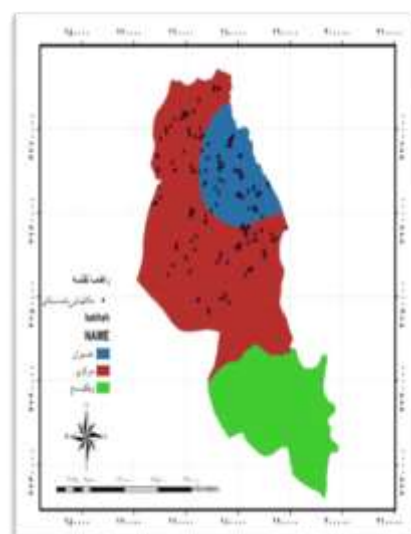
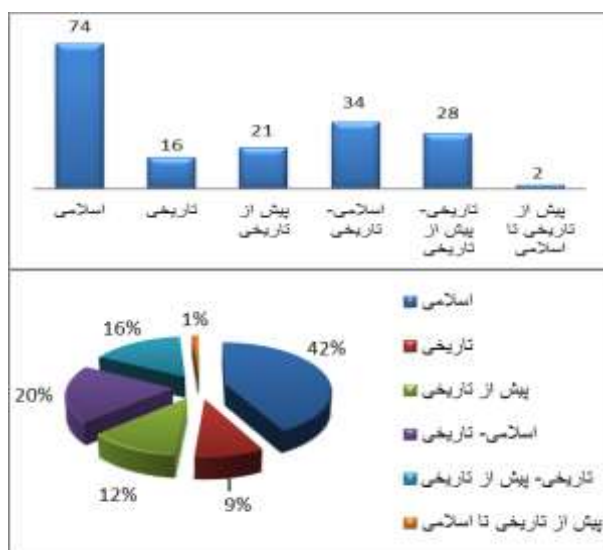
سابقه فعالیت‌های باستان‌شناسی در شرق آذربایجان (استان اردبیل) به حدود یکصد و بیست سال پیش بازمی‌گردد. شاید بتوان بررسی‌های دموگران فرانسوی که البته باهدف شناسایی و سپس کاوش گورهای کلان سنگی مناطق طالش و شرق اردبیل و انتقال آثار به‌دست‌آمده به موزه‌های اروپا به این منطقه پا گذاشت را اولین فعالیت باستان‌شناسانه در این استان برشمرد (خلعتبری ۱۳۸۷: ۵۴؛ *De Morgan: 1905*). دموگران در فاصله ۱۸۸۹-۱۹۰۱ م به قصد انجام مطالعات علمی سفری به مناطق جنوبی دریای خزر نمود و در تالش ایران و روس و نهایتاً اطراف نمین به کاوش پرداخت که به کشف آثاری از نیمه دوم هزاره دوم ق.م تا اوایل هزاره اول ق.م دست‌یافت. در سال ۱۳۴۰ شمسی آقایان کردوانی و حاکمی کارشناسان مرکز باستان‌شناسی وقت در بررسی‌های دشت مغان موفق به شناسایی ۲ محوطه قلعه اولتان پارس‌آباد و تپه نادری اصلاندوز می‌شوند (حصاری و علی یاری ۱۳۹۱). مرحوم کامبخش فرد در تابستان ۱۳۴۴ هجری شمسی از طرف مرکز باستان‌شناسی ایران مأمور بررسی و کاوش در منطقه گرمی شد. وی دلیل این امر را انتقال غیرقانونی ابریق‌های سفالین به بازارها و حراجی‌های عتیقه معروف خارج از کشور که بانام سفال‌های اردبیل معرفی می‌شدند عنوان نموده است (کامبخش فرد: ۱۳۷۷). وی در طول مدت سه ماه به بررسی پیرامون رودخانه مرزی بالهارود و کاوش در محوطه‌های تپه خرمن، تپه سلاله، تپه پیه درق، تپه شیخ‌لر، تپه وان و ... پرداخته است. استاد کامبخش فرد در انتهای کتاب گور خمره‌های اشکانی نیز نقشه‌ای تحت عنوان نقشه‌ی باستان‌شناختی آذربایجان شرقی و اردبیل ارائه نموده است (همان: نقشه ۳).

شناسایی اولیه محوطه‌های باستانی دشت مشکین‌شهر در شمال غرب اردبیل نیز در آگوست ۱۹۷۸ توسط هیئت باستان‌شناسی انگلیسی به سرپرستی چارلز برنی انجام شد که طی آن، این گروه موفق به شناسایی و معرفی حدود ۷۶ محوطه باستانی گردید (*Ingraham and Summer: 1979*). در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی هیئت‌های باستان‌شناسی آلمانی بررسی‌های مختلفی در مناطق مرکزی و شرقی آذربایجان انجام دادند که بیشتر این مطالعات در محدوده شهرستان مشکین‌شهر و گرمی انجام‌شده و البته منجر به شناسایی محوطه‌ها، قلاع و گورستان‌های باستانی بی‌شماری گردیده است (*Kroll, 1984, Kleiss 1969, 1997*). در اواخر دهه ۶۰ شمسی نیز بررسی باستان‌شناختی منطقه گرمی به سرپرستی هوشنگ ثبوتی انجام‌شده است (حصاری و علی یاری ۱۳۹۱). بررسی‌های باستان‌شناختی حصاری در سال ۱۳۷۹ و سپس کاوش در تپه ایدیر در دشت مغان در سال ۱۳۸۳ (حصاری و اکبری ۱۳۸۴ و حصاری و علی یاری: ۱۳۹۱)، کاوش‌های چندین ساله دکتر هژبری نوبری در محوطه شهریری و سپس قوشا تپه مشکین‌شهر (نوبری: ۱۳۸۲ و نوبری و پورفرج: ۱۳۸۵)، بررسی‌ها و کاوش‌های دکتر رضالو در دشت اردبیل، مشکین‌شهر و خلخال (رضالو: ۱۳۸۸، ۱۳۸۹، ۱۳۹۰، ۱۳۹۳ و *Rezaloo: 2012*)، کاوش قلعه بونی یوغون توسط دکتر پور فرج در سال ۱۳۸۵ (پورفرج: ۱۳۹۱)، کاوش بقعه شیخ صفی الدین اردبیلی توسط دکتر حسن یوسفی، بررسی‌های هیئت روسی از اصلاندوز تا خلخال (بشکنی: ۱۳۸۷)، کاوش‌های قلعه اولتان مغان توسط کریم عزیزاده و سپس مهاجری نژاد، کاوش تپه نادری اصلاندوز توسط کریم عزیزاده، کاوش قلعه اندبیل توسط روح‌ا. محمدی و کاوش و بررسی دکتر حاجی‌زاده در قزل قیه و سد اهل ایمان مشکین‌شهر تقریباً کل فعالیت‌های باستان‌شناختی انجام‌شده در محدوده استان اردبیل را شامل می‌شود. از آنجاکه فعالیت‌های میدانی دموگران الهام‌بخش بررسی سال ۱۳۹۴ نمین بوده و حوزه بررسی

انجام‌شده شامل مناطقی است که دموگران فرانسوی در آنجا کاوش نموده و اکنون بسیاری از محوطه‌ها و آثار شناسایی شده توسط وی تخریب شده و از بین رفته است، همچنین تنها اطلاعات باستان‌شناختی موجود از این منطقه منحصر به گزارش ارائه‌شده از طرف دموگران می‌باشد لازم است به‌منظور آشنایی بیشتر و بهتر با وضعیت باستان‌شناسی منطقه، اشاره‌ای مختصر به گزارش فعالیت‌های باستان‌شناسی دموگران در این منطقه نمود.

۵. فعالیت‌های باستان‌شناسی دموگران در نمین

ژان ژاک ماری دموگران محقق، زمین‌شناس و باستان‌شناس فرانسوی که طی ۱۸۸۸ الی ۱۸۹۲ تحقیقات گسترده جغرافیایی، زمین‌شناسی، زبان‌شناسی و باستان‌شناسی در سراسر ایران انجام داد که حاصل آن انتشار پنج جلد کتاب بود که مجلد چهارم حاوی تحقیقات باستان‌شناسی است (خلعبری ۱۳۸۷: ۵۴ - ۱۹۰۵: De Morgan). دموگران پس از اتمام حفاری شوش و تحویل آثار و اشیاء به‌دست‌آمده به دولت فرانسه، از راه دریا و از مسیر باکو و آستارا وارد منطقه تالش می‌شود. وی بر اساس بررسی‌هایی که در سال ۱۸۸۸ در این منطقه انجام داده و نقاطی را مشخص کرده بود اقدام به کاوش در گورستان‌های پیش‌ازتاریخی منطقه نمود. وی در تاریخ ۱۶ الی ۲۲ ژوئن ۱۹۰۱ در منطقه نمین حضور داشته و در مناطق مختلف اطراف نمین مثل چای قوشان، سولی درق، میناباد و میرزاق اقدام به کاوش گورها نمود. وی همچنین گزارش مختصری از این کاوش‌ها و طرح و نقشه‌هایی مربوط به قلاع و گورهای کلان سنگی منطقه ارائه داده است. برای اولین بار دموگران از واژه دلمن برای معرفی برخی گورهای منطقه که با استفاده از تخته‌سنگ‌های عظیم پوشانده شده‌اند؛ استفاده نموده است. وی محل تلاقی دو رودخانه در نزدیک نمین و سولیدره (چای قوشان) را مرکز مطالعاتی خود و دربردارنده آثار وسیع و گورهای فراوان معرفی می‌کند. دموگران آثار شاخص این منطقه را به سه گروه تقسیم می‌کند. دسته اول گورهای سالم و منسجم لبه راست جویبار به سمت سولیدرق، گروه دوم خرابه‌های یک قلعه باستانی که بر دشت وسیعی غالب بوده و بر بالای کوهی بنام سیاه‌کرداگی قرارگرفته است، و گروه سوم گروه دیگری از قبور که در سمت چپ همان جویبار واقع شده و تا روستای میرزاق امتداد دارند. وی معتقد است بیشتر گورهای پیش‌ازتاریخی منطقه نمین با استفاده از بلوک‌های سنگی ایجادشده و سپس با استفاده از پوشش خاک به تپه‌هایی بزرگ و کوچک تبدیل گشته و سپس یک ردیف سنگ‌چین به‌صورت حلقوی دور آن کشیده شده است. علاوه بر چای قوشان ارتفاعات اطراف روستای میناباد نیز توسط وی بررسی و در منطقه‌ای بنام چله خانه کاوش صورت پذیرفته است. دموگران با توجه مشاهدات خود و همچنین موقعیت قرارگیری قبور چله خانه، مهم‌ترین گورها را بر بالای خط الراس ارتفاعات معرفی می‌نماید که جهت آن‌ها عمدتاً شمالی جنوبی است. وی در نتیجه‌گیری از بررسی و کاوش در منطقه نمین، گورهای کلان سنگی (دلمن) را به دوران مفرغ و آهن نسبت می‌دهد و قلعه سیاه کر داگی (سیاه کوه) را قلعه بسیار مهم و مرکزی متعلق به دوره مفرغ معرفی می‌نماید (De Morgan: 1905).



نقشه ۲: نحوه پراکندگی کل آثار شناسایی شده
نمودار ۱: تعداد و درصد محوطه‌های شناسایی شده نسبت به دوره

۶. روش بررسی

پس از انجام مطالعات مقدماتی و کتابخانه‌ای و جمع‌آوری منابع و مستندات موجود در خصوص هرگونه پژوهش جغرافیایی و باستان‌شناسی در خصوص منطقه از قبیل کتاب‌های تألیف شده در حوزه تاریخ و جغرافیای نمین و همچنین پرونده محوطه‌ها و آثار ثبت‌شدهی نمین در فهرست آثار ملی و بعد از تهیه فهرستی کامل از مکان‌هایی که قبلاً توسط هیئت‌هایی که منطقه را بررسی کرده بودند؛ فصل اول بررسی باستان‌شناختی شهرستان نمین با اتخاذ شیوه مکان نگاری و ثبت دقیق داده‌ها به صورت پیمایشی و بازدید میدانی به مدت یک ماه انجام پذیرفت که در مسیر شناسایی و ثبت آثار و محوطه‌ها اطلاعات بسیار مفید و راهنمایی‌های ارزنده‌ای از طرف اهالی در اختیار تیم بررسی قرار گرفت. با توجه به محدود بودن حوزه جغرافیایی مشخص‌شده و نزدیک بودن محوطه‌های باستانی مورد مطالعه به یکدیگر بهترین شیوه، بررسی میدانی فشرده بود. در این شیوه کلیه مناطق مورد مطالعه به صورت پیمایش فیزیکی انجام شده و کلیه محوطه‌های مکشوفه با ثبت مختصات جغرافیایی آن‌ها در نقشه‌های با مقیاس ۵۰۰۰:۱ مشخص شدند. بررسی در محدوده مشخص‌شده بر اساس نقشه ارسالی از پژوهشکده باستان‌شناسی که به صورت جدول‌بندی مشخص‌شده بود انجام شد و برای نتیجه‌گیری بهتر و پوشش حداکثری مناطق تصاویر هوایی کل منطقه مورد بررسی از طریق *Google map* و *Google Earth* تهیه و مورد استفاده قرار گرفت. با استفاده از دستگاه *GPS* موقعیت جغرافیایی اثر و ارتفاع آن از سطح دریا و از سطح زمین‌های مجاور و همچنین موقعیت عارضه‌های طبیعی مثل کوه یا چشمه و کانال و... ثبت گردید. اطلاعات مربوط به موقعیت مکانی و جغرافیایی، ویژگی‌های محیطی، آثار و بقایای تاریخی، کروکی و پلان در فرم‌های طراحی‌شده از قبل ثبت و مستند نگاری گردیده که تنظیم گزارش نهایی بررسی نیز بر پایه همین فرم‌ها انجام شد. عکاسی از جهت‌های مختلف آثار و محوطه‌ها و همچنین تمامی عوارض و پدیده‌های مربوط به هر کدام مانند بقایای معماری، کاوش‌های غیرمجاز و ... انجام شد. نمونه‌برداری از داده‌های موجود بر روی سطح محوطه‌ها نیز به صورت

تصادفی انجام‌شده و اصلی‌ترین داده‌های جمع‌آوری‌شده قطعات سفالی می‌باشد. پس از شستشو و پشت‌نویسی و ثبت اطلاعات داده‌های سفالی در جداول مخصوص به خود ثبت گردیده و پس از عکس‌برداری و طراحی تمامی نمونه‌ها تحویل میراث فرهنگی نمین گردید. ولی به‌طور خاص از محوطه‌های دارای شواهد فرهنگی دیگر چون ابزار سنگی، جوش‌کوره، سرباره، آجر و ... هم نمونه‌های مطالعاتی جمع‌آوری گردید. لازم به ذکر است که در این پژوهش برای نام‌گذاری محوطه‌ها از سه حرف و یک عدد استفاده‌شده است *NMN* به‌عنوان مخفف نام شهرستان نمین و شماره عدد از ۱۰۰ به‌عنوان نمونه *NMN125* به‌عنوان کد ثبتی اولیه محوطه‌ها ثبت گردید و سپس با توجه به شبکه‌بندی نقشه شهرستان ارسالی از سوی پژوهشکده باستان‌شناسی، کدهای اختصاصی هر شبکه برای معرفی محوطه‌ها در نظر گرفته شد. تحلیل داده‌ها در این پژوهش با کمک *GIS* انجام‌گرفته که در مقاله‌ای مجزا ارائه خواهد شد.

۷. یافته‌ها و نتایج بررسی

در جریان بررسی یک‌ماهه نیمه شمالی شهرستان نمین، ۱۷۵ محوطه و اثر تاریخی شامل قلعه، گورستان، غار، آرامگاه، تپه، مسجد و ... شناسایی گردید. از مجموع کل آثار ۷۲ اثر مربوط به بخش عنبران و ۱۰۳ اثر مربوط به بخش مرکزی می‌باشد. از مجموع کل آثار ۵۱ محوطه دربردارنده شواهد و آثار مربوط به دوران پیش‌ازتاریخ؛ ۷۸ محوطه دارای آثار دوران تاریخی و ۱۱۰ محوطه دربردارنده شواهد مربوط به دوران اسلامی می‌باشد (۷۴ اثر دربردارنده آثار فقط دوران اسلامی، ۱۶ اثر فقط تاریخی و ۲۱ اثر فقط پیش‌ازتاریخی، ۳۴ اثر اسلامی و تاریخی، ۲۸ اثر پیش‌ازتاریخی و تاریخی، ۲ محوطه از پیش‌ازتاریخ تا دوران تاریخی و اسلامی). با توجه به نتایج بررسی‌های صورت گرفته و آثار و شواهد فرهنگی مربوط به محوطه‌های پیش‌ازتاریخ، تاریخی و اسلامی، قطعاً با ادامه بررسی در بخش جنوبی شهرستان، اطلاعات بسیار مهم و تأثیرگذاری حاصل خواهد شد که در تکمیل جداول گاه‌نگاری شمال غرب ایران و حتی منطقه قفقاز کمک بسیار شایانی به باستان‌شناسی منطقه خواهد نمود. شاخص‌ترین محوطه‌های شناسایی‌شده مربوط به دوران مختلف به شرح ذیل می‌باشد:

۷-۱. دوران پیش‌ازتاریخ

الف. قلعه زنگی پیرزاده: قلعه زنگی در ۳۰۰ متری جنوب غربی روستای پیرزاده پيله چای در مختصات جغرافیایی $X: 4271380$ و $Y: 4271380$ و ارتفاع ۱۷۴۵ متر قرارگرفته است. محوطه بر بالای ارتفاعات صخره‌ای متصل به رود پيله چای به ابعاد ۲۰۰ در ۲۰۰ متر می‌باشد که از جانب شرق متصل به ارتفاعات هم‌جوار و از سه جهت دیگر محدود به دره‌هایی با شیب تند می‌گردد. دورتادور قلعه بقایای دیواره‌های سنگی به قطر حداقل یک متر وجود دارد و در بخش‌های شمال و شمال غربی مجموعه بقایای دروازه قابل‌تشخیص است. در بخش جنوبی سطح قلعه که حدوداً ۴ متر اختلاف ارتفاع با سایر نقاط دارد آثار سازه‌های معماری بیشتر و منظم‌تر است و به‌احتمال زیاد شاه‌نشین قلعه بوده است. ضخامت دیواره‌ها در این قسمت به ۲ متر هم می‌رسد. پراکندگی سنگ عقیق بر سطح محوطه جالب‌توجه بوده و تصور وجود کارگاه فراوری سنگ‌های قیمتی مثل عقیق را در ذهن متبادر می‌سازد. البته با بررسی‌های بیشتری که در ادامه انجام شد معدن سنگ عقیق (کوه چهل‌تنان-قرخلر) در فاصله حدود ۵ کیلومتری از محوطه شناسایی شد. سفال‌های خاکستری و قرمز براق با تزئینات داغدار چرخ‌ساز با شاموت شن ریز در فرم‌های سفالی قابل‌مقایسه با محوطه‌های عصر مفرغ

جدید مناطق هم‌جوار چون دشت اردبیل و مشکین‌شهر (رضالو: ۱۳۹۳) شاخص‌ترین داده‌های سفالی این محوطه می‌باشند.

ب. قلعه سیاه کوه: این محوطه در مختصات جغرافیایی $X: 281780$ و $Y: 4258344$ و ارتفاع ۱۵۵۸ متر قرار گرفته است. قلعه سیاه کوه بر روی ارتفاعات شمال شرق نمین در منطقه معروف به چای قوشان و ۱/۵ کیلومتری جنوب غربی روستای میناباد واقع شده است. این محوطه با وسعتی در حدود ۱۲۵ متر راستای شرقی - غربی و ۲۲۰ متر راستای شمالی - جنوبی در راستای امتداد ارتفاعاتی است که بر روی آن واقع گردیده و آثار ردیف سنگ‌چین‌های دامنه شمالی و غربی مربوط به دیواره دفاعی پیرامون قلعه می‌باشد که بقایای آن به طول بیش از ۸۰ متر قابل تشخیص است. بخش اصلی قلعه پلانی مستطیل شکل دارد. دمورگان فرانسوی در گزارش مربوط به کاوش‌های خود در منطقه نمین با ارائه یک پلان از قلعه‌ای بنام گئور قلعه بر فراز کوهی بنام سیاه کر داغی آن را یکی از مهم‌ترین آثار منطقه معرفی می‌نماید (De Morgan 1905). با تطبیق موقعیت آن با قلعه سیاه کوه می‌توان نتیجه گرفت که این همان است. با توجه به نوع سفال‌های جمع‌آوری شده از قلعه و ساختار و بقایای معماری، بازه زمانی هزاره اول و دوم ق.م (عصر مفرغ و آهن) را برای این محوطه می‌توان پیشنهاد کرد.



تصویر ۲: تصویر هوایی از قلعه سیاه کوه



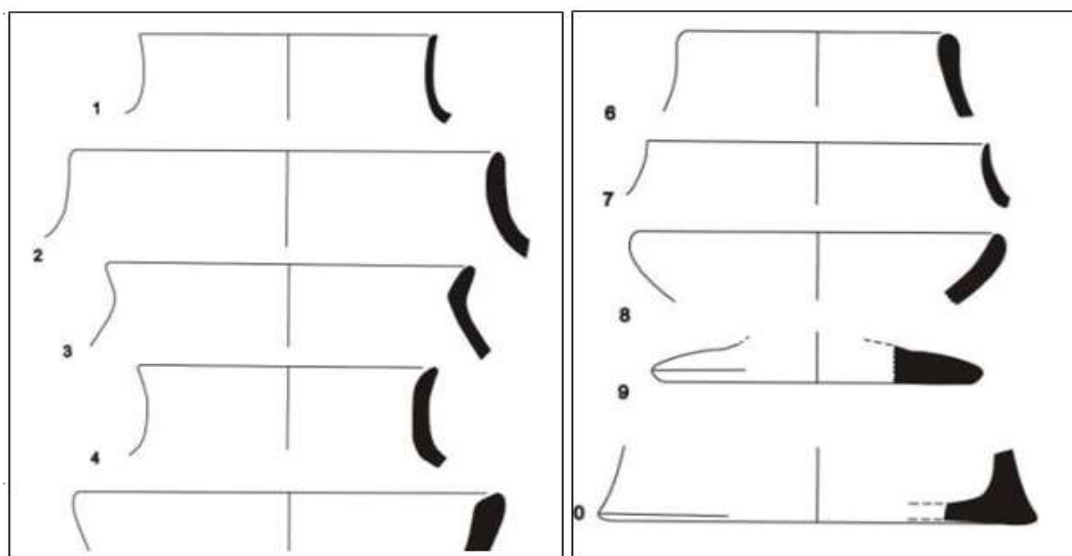
تصویر ۱: پلان قلعه سیاه کوه که دمورگان ترسیم نموده است (Demorgan, J. 1905)

ج. تپه قلعه خشه حیران: این محوطه در مختصات جغرافیایی $X: 284495$ و $Y: 4257875$ و ارتفاع ۱۶۳۸ متر از سطح دریاها واقع گردیده است. تپه قلعه خشه حیران در ۲۰۰ متری جنوب غرب روستای خشه حیران در ارتفاع ۳/۵ متری از سطح زمینه‌ای پیرامون و ارتفاع ۲۵ متری از دره ضلع شرقی واقع شده است. برجستگی این تپه نسبت به زمینه‌ای مجاور که از یک سمت متصل به جاده آسفالت می‌شود و از سمت شرق محدود به دره، کاملاً آشکار بوده و به دلیل حفاری‌های غیرمجاز گودال‌هایی بر روی محوطه ایجاد شده است. وسعت این محوطه در حدود ۱۶۰ متر طول شمالی - جنوبی و ۸۵ متر عرض شرقی - غربی است. ضلع شرقی محوطه مشرف به دره و در مجاورت باغ‌های میان دره است. یک دکل فشارقوی برق در سطح محوطه قرار گرفته و یک

ساختمان متروک در غرب محوطه وجود دارد. بقایای معماری به‌صورت ردیف سنگ‌چین در بخش‌هایی از محوطه قابل تشخیص است. سطح محوطه کاملاً پوشیده از گیاهان کم ارتفاع مرتعی می‌باشد. بر سطح محوطه تعداد قابل توجهی سفال با خمیره قرمز، قهوه‌ای، خاکستری داغدار و نخودی وجود دارد. اغلب قطعات دارای تزیینات ساده افزوده و نقش کنده و داغدار و صیقلی است.

جدول ۱: جدول توصیف سفال‌های محوطه تپه قلعه خشه حیران

ردیف	نوع قطعه	نوع ساخت	کیفیت پخت	نوع پوشش	رنگ پوشش	رنگ خمیره	شاموت
۱	لبه	دست ساز	کنترل شده	گلی رقیق	سیاه	خاکستری	ماسه ریز
۲	لبه	دست ساز	کنترل شده	گلی رقیق	طیف قرمز	طیف قرمز	ماسه ریز
۳	لبه	دست ساز	کنترل نشده	گلی رقیق	قهوه‌ای	دودزده	ماسه ریز+ذرات آهک
۴	لبه	دست ساز	کنترل نشده	گلی رقیق	طیف قرمز	دودزده	ماسه ریز
۵	لبه	دست ساز	کنترل نشده	گلی رقیق	قرمز	دودزده	ماسه درشت
۶	لبه	چرخ ساز	کنترل نشده	رقیق	قهوه‌ای	قرمز دودزده	ماسه متوسط
۷	لبه	دست ساز	کنترل نشده	رقیق	خاکستری	دودزده	ماسه ریز
۸	لبه	دست ساز	کنترل نشده	رقیق	خاکستری	قرمز دودزده	ماسه درشت
۹	درپوش؟	دست ساز	کنترل شده	گلی رقیق	قهوه‌ای	قهوه‌ای	ماسه ریز
۱۰	کف	دست ساز	کنترل شده	گلی رقیق	قهوه‌ای	قهوه‌ای	ماسه متوسط



طرح ۱: طرح سفال‌های شاخص محوطه تپه قلعه خشه حیران

د. گورستان سدداشی: مختصات جغرافیایی این گورستان $X: 277547$ و $Y: 4250265$ در ارتفاع ۱۳۳۷ متر از سطح آب‌های آزاد می‌باشد. این گورستان با وسعتی برابر ۵۰۰ متر راستای شمالی جنوبی و ۴۰۰ متر راستای شرقی- غربی و مساحتی بیش از ۲۰ هکتار، در غربی‌ترین و انتهایی‌ترین بخش یک برجستگی طبیعی به طول بیش از ۸ کیلومتر قرار گرفته که از شمال روستای خانقاه سفلی شروع و پس از گذر از روستای سولا در نزدیکی روستای کنازق هم‌سطح زمینه‌ای پیرامونی می‌شود. ارتفاع برجستگی مذکور حدوداً ۵ متر و از جنوب

متصل به راه خاکی بین روستاهای سولا و کنازق می‌باشد. گورستان سدداشی در ۱۰۰ متری شمال شرق روستای کنازق و متصل به تپه کنازق واقع شده است. تمام سطح گورستان به دلیل کاوش‌های غیرمجاز تخریب و هزاران گودال در سطح آن قابل مشاهده است. عبور یک ردیف تیر برق فشارقوی از وسط گورستان نیز به بخش‌هایی از آن آسیب وارد ساخته است. بر اثر کاوش‌های گسترده غیرمجاز آثار سازه ردیف سنگچین گورها به صورت مدور با قطر تقریبی ۲/۵ متر و همچنین گورهای نوع چهارچینه سنگی و همچنین گورهای با استفاده از تخته‌سنگ‌های عظیم دیده می‌شود. در سطح گورستان پراکندگی فراوان سفال به رنگ‌های نخودی، قرمز، قهوه‌ای و خاکستری داغدار و صیقلی مشاهده می‌شود.

۷-۲. دوره تاریخی

الف. توره دره سی: این محوطه نیم هکتاری در مختصات جغرافیایی $X: 276379$ و $Y: 4274845$ و ارتفاع ۲۰۱۵ متر از سطح آب‌های آزاد، در ۱/۳ کیلومتری شرق روستای مرزی فتح مقصود واقع گردیده است. محوطه در شیب ملایم به سمت جنوب دره معروف به تربه دره سی که از طرفین به دره‌های میان کوهی مرز ایران و آذربایجان متصل است واقع گردیده و سطح محوطه کاملاً مسطح و شخم زده می‌باشد. سفال‌های قرمز و نخودی چرخ‌ساز با نقوش کنده و نواری و موجی دوران تاریخی (عمدتاً ساسانی) شاخص‌ترین داده‌های به دست آمده از این محوطه می‌باشد.

ب. صالح قشلاقی: این محوطه در مختصات جغرافیایی $X: 267707$ و $Y: 4271167$ و ۱۶۵۳ متر در شمال روستای صالح قشلاقی و بین روستا و جاده آسفالتی واقع شده است. مساحت محوطه بیش از یک هکتار بوده و سطح آن تقریباً مسطح و یکدست با شیب ملایمی از غرب به شرق می‌باشد. کانال آب و یک حوضچه بزرگ جهت ذخیره آب در بخش جنوب و جنوب غرب محوطه قرار گرفته که باعث آسیب رساندن به بخش‌های مورد اشاره شده است. همچنین در بخش‌های زیادی آثار سازه معماری و دیواره‌های بنا دیده می‌شود. یک ردیف سنگچین منظم به طول بیش از ۳۰ متر از غرب به مرکز محوطه امتداد یافته است. پیرامون محوطه چندین گور چهارچینه سنگی وجود دارد که تماماً تخریب و غارت شده‌اند. سفال‌هایی ساده با خمیره قرمز و نخودی عموماً با پخت کافی و چرخ‌ساز و تزئینات کنده و برجسته از سطح محوطه و پیرامون گورها جمع‌آوری گردید. با توجه به نوع سفال‌های جمع‌آوری شده از محوطه و ساختار سنگچین گورها بازه زمانی اواخر هزاره اول ق.م، دوران تاریخی (اشکانی و ساسانی) را برای این محوطه می‌توان پیشنهاد کرد.

ج. تیکان تپه: این محوطه در مختصات جغرافیایی $X: 278228$ و $Y: 4249345$ و ارتفاع ۱۳۲۴ متر از سطح دریاها و آزاد قرار گرفته است. تیکان تپه با ابعادی در حدود ۶۰۰ متر راستای شرقی - غربی و ۸۵۰ متر راستای شمالی - جنوبی و مساحتی بالغ بر ۵۰ هکتار در فاصله کمتر از ۱۵ کیلومتری شرق اردبیل در ۹۰۰ متری جنوب شرق روستای کنازق و در محدوده زمینه‌ای معروف به شورچیمین واقع شده است و به واسطه رویش بوته‌های کم ارتفاع خاردار در سطح محوطه به این نام (تیکان = خار) معروف است. تیکان تپه، تپه کم ارتفاعی بین ۱ تا ۲ متری از سطح زمینه‌ای زراعی پیرامون است که توسط کشاورزان به چندین بخش تقسیم شده است. بخش شرقی شامل گورستان و محوطه‌ای هزاره اولی تا تاریخی است که کاملاً شخم

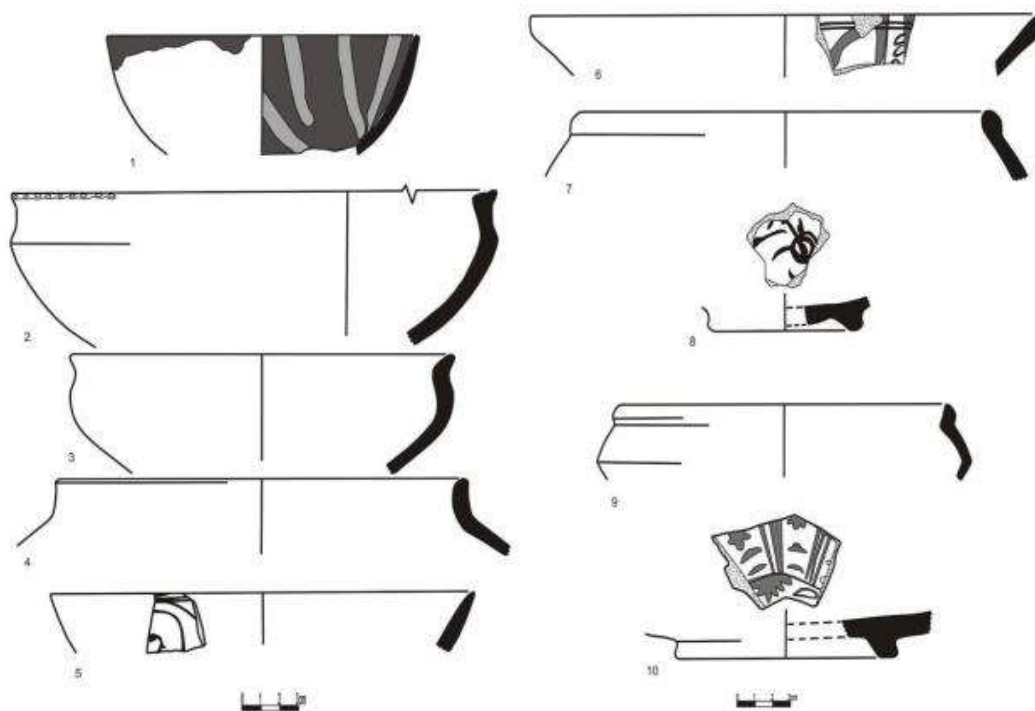
زده‌شده و بخش‌های شمالی و غربی و جنوبی در دوران تاریخی و بعدها قرون میانه اسلامی به‌عنوان محل استقرار استفاده‌شده است. با توجه به آثار و شواهد و داده‌های فرهنگی این محوطه از دوران پیش‌ازتاریخ تا قرون میانی اسلامی مورد استفاده بوده است که عمده آثار متعلق به دوره تاریخی است. سفال‌های قرمز و خاکستری صیقلی و با نقش داغدار، سفال‌های قرمز و نخودی با نقوش کنده موجی شکل و نقوش افزوده طنابی، سفال‌های لعاب‌دار با نقوش کنده زیر لعاب و اسگرافیتو و آبی و سفید اصلی‌ترین نمونه سفال‌های این محوطه را تشکیل می‌دهد. شاخص‌ترین و فراوان‌ترین نمونه‌های سفالی به‌دست‌آمده از این محوطه سفال‌های منقوش به نقوش مثلثی بر لبه‌های داخلی ظروف، نقوش به‌صورت خطوط موازی و صلیبی شکل داخل ظروف عمدتاً کاسه‌ها و نقوش یکنواخت بر نیمه بالایی ظروف دهانه بسته خمره‌ای شکل می‌باشد. تمامی این نقوش به رنگ قرمز بوده فرم و جنس سفال‌های منقوش، کاملاً مشابه و در یک سبک ایجادشده است. هرینگ سفال‌های مشابه سفال‌های فوق‌الذکر را سفال سبک اردبیل معرفی نموده (هرینگ : ۱۴۳: ۱۳۷۶) که کاملاً قابل‌مقایسه با سفال‌های این محوطه می‌باشد. علیرغم اینکه در مناطقی از آذربایجان شرقی مثل یانیق تپه (Summers and Burney 2012) نیز مشابه چنین سفال‌هایی به‌دست‌آمده است اما گورستان‌های پیرامون اردبیل و مشکین‌شهر را مرکز این سبک سفال معرفی می‌کنند. با توجه به اینکه تاکنون منشأ و خاستگاه این سبک دقیقاً شناسایی و معرفی نگردیده و در نظر گرفتن وسعت محوطه و گستردگی آثار موجود در سطح محوطه تیکان تپه، می‌توان این محوطه را از محوطه‌های اصلی و شاخص و شاید منشأ این سبک سفالی دانست.

۷-۳. دوره اسلامی

الف. سکه بین: سکه بین یا سکه بان بزرگ‌ترین و شاخص‌ترین محوطه شناسایی‌شده در جریان بررسی شهرستان نمین می‌باشد. این محوطه در مختصات جغرافیایی $X: 273726$ و $Y: 4263559$ و ارتفاع ۱۶۳۲ متر از سطح دریاها در ۲/۴ کیلومتری شمال غرب شهر عنبران در مسیر خاکی به سمت روستای کولاندرق و دورتادور کوهی نسبتاً مرتفع واقع شده است. محوطه‌ای حدوداً ۶۰ هکتاری دارای بقایای گسترده معماری و پراکندگی فراوان سفال که گورستان وسیع سکه بین بافاصله اندک در جنوب آن قرار گرفته است. در دامنه‌های غربی کوه مذکور آثار استقرارهای قرون اولیه و میانه اسلام مشهود است. یک چشمه و آبگیر جلوی آن با چند درخت نیز در شرقی‌ترین بخش محوطه وجود دارد. مجموعه متنوعی از سفال‌های دوره اسلامی از صدر اسلام تا دوره صفویه از این محوطه گردآوری گردید که نشانگر دوام و تسلسل استقرار طی حدود هزار سال بوده است. همچنین گورهای نوع چهارچینه سنگی متعلق به قبل از اسلام به‌طور پراکنده در سطح محوطه مشاهده می‌شود.

جدول ۲: جدول توصیف سفال‌های محوطه سکه بین

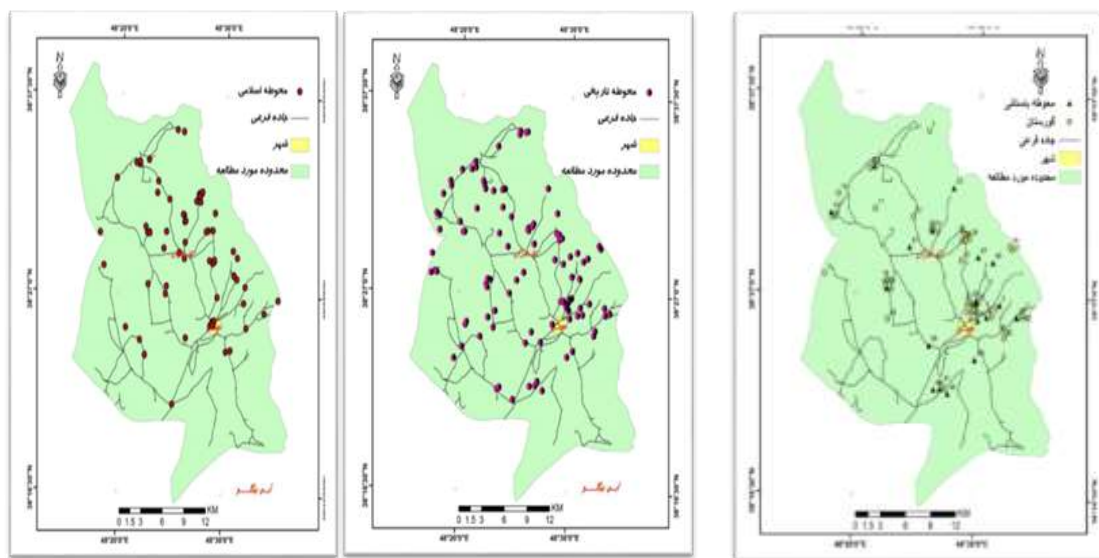
ردیف	نوع قطعه	نوع ساخت	کیفیت پخت	نوع پوشش	رنگ پوشش	رنگ خمیره	شاموت	تزئین
۱	لبه	چرخ ساز	کافی	لعابدار	قهوه ای	قرمز	ماسه ریز	نقاشی زیر لعاب
۲	لبه	چرخ ساز	ناکافی	رقیق	سیاه	سیاه	ماسه متوسط	لبه مضرس
۳	لبه	چرخ ساز	ناکافی	رقیق	سیاه	سیاه	ماسه متوسط	-
۴	لبه	چرخ ساز	ناکافی	رقیق	سیاه	سیاه	ماسه متوسط	-
۵	کف	چرخ ساز	کافی	لعابدار	سفید	قرمز	ماسه ریز	نقاشی زیر لعاب
۶	لبه	چرخ ساز	کافی	لعابدار	طیف سفید	نخودی	ماسه ریز	اسگرافیتو
۷	لبه	چرخ ساز	ناکافی	رقیق	طیف قرمز	دودزده	ماسه متوسط	-
۸	لبه	چرخ ساز	ناکافی	رقیق	طیف قرمز	قرمز	ماسه متوسط	نقاشی چند رنگ
۹	لبه	چرخ ساز	کافی	رقیق	طیف نخودی	قرمز	ماسه ریز	-
۱۰	کف	چرخ ساز	کافی	لعابدار	سفید	قرمز	ماسه ریز	آبی و سفید



طرح ۲: طرح سفال‌های شاخص محوطه سکه بین

ب. ممد اوروشی: این محوطه در مختصات جغرافیایی $X: ۲۶۴۶۹۴$ و $Y: ۴۲۶۵۲۵۰$ و ارتفاع ۱۴۸۹ متر از سطح آب‌های آزاد در حدود یک کیلومتری جنوب‌شرق روستای اوچ بولاغ واقع شده است. محوطه‌ای وسیع با ابعادی در حدود ۷۰۰ متر راستای شرقی - غربی و ۸۰۰ متر راستای شمالی - جنوبی و مساحتی بالغ بر ۵۶ هکتار را در برگرفته است. محوطه محمد آروشی شامل تپه‌های کوچک و بزرگ در ارتفاع مابین ۵ تا ۷ متری از سطح زمینه‌ای زراعی پیرامون می‌باشد. سطح محوطه پوشیده از قطعات سنگ متعلق به بقایای معماری و سفال می‌باشد. گستردگی محوطه به حدی است که از یک بخش آن بخشهای دیگر قابل مشاهده نیست.

سفال‌های نخودی و قرمز، چرخ‌ساز و با پخت کافی، با تزیین نقش کنده و قالبی، سفال‌های لعاب‌دار منقوش و ساده و بدون لعاب ساده، سفال‌های با نقش اسگرافیاتو، نقاشی زیر لعاب، آبی و سفید و فیروزه‌ای از اصلی‌ترین نمونه‌های سفالی این محوطه می‌باشند. با توجه به نوع سفال‌های جمع‌آوری‌شده از محوطه و بقایای معماری موجود بازه زمانی دوره ساسانی، قرون اولیه و میانه اسلامی تا صفویه را برای این محوطه می‌توان پیشنهاد کرد.



نقشه ۳: پراکندگی آثار شناسایی شده متعلق به دوران اسلامی

نقشه ۴: پراکندگی آثار شناسایی شده متعلق به دوران تاریخی

نقشه ۵: پراکندگی آثار شناسایی شده متعلق به دوران پیش از تاریخی

۸. نتیجه

اولین فصل بررسی باستان‌شناختی شهرستان مرزی نمین که با مساحتی حدود ۱۱۰۰ کیلومترمربع در امتداد شمالی جنوبی در شرق استان اردبیل واقع گردیده پائیز ۱۳۹۴ به مدت یک ماه انجام و طی آن ۱۷۵ محوطه و اثر تاریخی ثبت گردید. با توجه به آثار و داده‌های فرهنگی موجود، در دوران پیش از تاریخ منطقه شمال شهرستان نمین شاهد استقرار جوامع انسانی از دوران مفرغ قدیم به بعد هستیم. محوطه‌هایی چون تپه قلعه خشه حیران، خرمن داغی، گئور قلعه عنبران، قلعه سیاه کوه و قلعه زنگی دارای آثار و شواهد فرهنگی مربوط به عصر مفرغ می‌باشند. نکته جالب توجه در خصوص عصر مفرغ منطقه، تمرکز استقرار در قلعه‌هاست که با بهره‌گیری از عوارض طبیعی زمین و در فواصل خاص از هم ایجاد شده‌اند. شاخص‌ترین و اصلی‌ترین محوطه‌های استقرار شناسایی شده در این ناحیه استقرار درون قلعه‌هایی است که با مصالح سنگی بر بالای برجستگی‌های طبیعی ساخته شده و از چند جهت به وسیله عوامل طبیعی مانند دره و پرتگاه پوشش دفاعی داده می‌شود و از جهات دیگر با استفاده از چندلایه دیوار دفاعی سنگی محافظت لازم از قلعه صورت می‌پذیرد. شاخص‌ترین نمونه‌های این الگوی خاص استقرار در قلعه‌های خرمن داغی، قلعه زنگی و قلعه سیاه کوه قابل مشاهده می‌باشد. این قلعه‌ها از لحاظ ابعاد و استحکامات دفاعی و همچنین تسلط و احاطه به محیط پیرامونی از سایر قلاع شناسایی شده در بررسی متفاوت و برجسته‌تر بوده و می‌توان آن‌ها را به عنوان قلعه‌های

اصلی و مرکزی نام برد که به فواصل معین توسط قلعه‌های کوچک‌تر با درجه پوشش دفاعی و دسترسی به محیط و نیز وسعت کمتر پوشش داده می‌شوند که این قلعه‌های پیرامونی را می‌توان به‌عنوان مراکز استقراری و قلعه‌های اقماری نام برد. قلعه دوشی، سگاله، بیزوچی قلعه و جزء این گروه قرار می‌گیرند. وجود گورستان‌های وسیع پیرامون این قلعه‌ها از دیگر مشخصه‌های این دوران می‌باشد. این سبک استقراری علیرغم افزایش تعداد محوطه‌ها در عصر آهن نیز امتداد یافته است. تعداد و پراکندگی گورستان‌ها در عصر آهن نیز جالب توجه است. ویژگی خاص گورستان‌های پیش از تاریخ منطقه شمال نمین تنوع در ساختار و شکل معماری قبور است. قبور موجود در این گورستان‌ها را می‌توان به ۳ گروه عمده تقسیم‌بندی نمود. یک گروه که شامل قبور ساده چاله‌ای شکل که روی آن با توده قلوه‌سنگ انباشته شده، می‌شود. گروه دوم شامل قبور دارای ساختمان سنگی با استفاده از سنگ‌های منظم و بعضاً تراش خورده است که معروف به قبور چهارچینه سنگی هستند. گروه سوم و شاخص‌ترین نوع معماری قبور، استفاده از تخته‌سنگ‌های حجیم در ساختمان قبر است که به قبور کلان سنگی معروفند. ابعاد برخی از این قبور به بیش از ۳ متر نیز می‌رسد. دموگان فرانسوی که در حدود ۱۳۰ سال پیش اقدام به کاوش در برخی از گورستان‌های اطراف نمین نموده است (De Morgan 1905) از واژه دلمن برای معرفی چنین قبوری استفاده نمود که امروزه نیز به همین نام معروف است. گورستان‌های سولیدرق، چای قوشان، چله خانه، سدداشی، لولو سنگری، آغداش و گئورقبری را می‌توان به‌عنوان شاخص‌ترین گورستان دوران پیش از تاریخ منطقه نام برد. قبور منفرد فراوانی هم در منطقه وجود دارد که عموماً در مناطق غرب شهرستان و مشرف به دشت واقع شده‌اند. به احتمال قوی این نوع تدفین برای نشان دادن قلمرو حاکمیت بر مناطق مختلف بوده است. درنهایت شاید بتوان به این نتیجه رسید که الگوی استقراری دوران پیش از تاریخ منطقه را می‌توان مبتنی بر استقرار در قلعه‌های دفاعی – استقراری دانست که پیرامون این قلعه‌ها را گورستان‌های وسیع فراگرفته است. به بیانی دیگر در این منطقه در دوران مفرغ و آهن شهر و روستا بمانند سایر نقاط هم‌عصر، مثل غرب آذربایجان و پیرامون دریاچه‌ی ارومیه که در دشت به‌صورت محوطه و تپه شناسایی می‌شوند، وجود نداشته یا انگشت‌شمار است. البته عامل اصلی در این نوع ساختار استقراری را باید وضعیت توپوگرافی و ژئومورفولوژی منطقه دانست که به دلیل کوهستانی بودن منطقه، استقرار در نقاط مرتفع و ایجاد دیوارهای دفاعی، بهترین و امن‌ترین شکل ممکنه از استقرار را تشکیل می‌دهد. از مجموع محوطه‌های پیش از تاریخی شناسایی شده، تنها سه محوطه در بخش‌های جنوب شرقی ناحیه مورد مطالعه که برجستگی‌های طبیعی منتهی به دشت اردبیل هستند واقع شده و ۴۸ محوطه در مناطق مرتفع بخش‌های غربی و شمالی منطقه مورد مطالعه قرار گرفته‌اند. علیرغم اینکه بیش از ۵۰ درصد منطقه مورد مطالعه ارتفاعی کمتر از ۱۵۰۰ متر از سطح دریاهای آزاد دارد فقط ۲۷ درصد محوطه‌ها در این ناحیه شناسایی شد. به علت کوهستانی و مرتفع بودن منطقه مورد مطالعه اکثر محوطه‌ها در نقاط مرتفع که دارای بارندگی مناسب و منابع عمده آبی هم هستند شکل گرفته‌اند. رودهای سولاچای، نمین چای، عنبران چای و پيله چای اصلی‌ترین منابع آبی تأمین‌کننده نیازهای حیاتی منطقه است. چشمه‌های بی‌شمار در نقاط بسیاری از این منطقه نیز دسترسی به آب در دوران مختلف را تسهیل نموده است. پس یکی از اصلی‌ترین عوامل وجود استقرارهای پیش از تاریخی فراهم است. اما با توجه به کوهستانی بودن منطقه و وجود ناهمواری‌های بسیار زمین مناسب برای کشاورزی در دسترس نبوده و فقط محدود به دره‌های میانکوهی می‌شود که آن‌هم با خطر

سیلاب و ... برای تأمین مایحتاج زندگی نمی‌توان به‌عنوان یک منبع دائمی روی آن حساب کرد. از طرف دیگر وجود مراتع گسترده به‌عنوان دلیلی برای حضور دام و اتکا به آن به‌عنوان یکی از منابع تأمین مایحتاج ضروری مردمان منطقه و گسترش دامداری می‌تواند مطرح باشد. از طرف دیگر کوهستانی بودن منطقه و وجود ذخایر معدنی فراوان از جمله سنگ عقیق، مرمر، آهک و ... منطقه را مستعد فراوری و تولید صنعتی یا نیمه‌صنعتی این فراورده‌ها نموده است. شواهد باستان‌شناسی فراوانی مبنی بر این امر در منطقه وجود دارد که وجود مهره‌های عقیق فراوان در گورستان‌ها، بقایا و دورریز فراوان سنگ عقیق در قلعه زنگی به‌عنوان یکی از محوطه‌های اصلی و مرکزی دوران مفرغ و آهن، استفاده از سنگ‌های بزرگ و حجیم آهکی و مرمری در ساختمان قبور در بسیاری از گورستان‌ها مانند گورستان سد داشی مؤید این امر است. پس مناطق کوهستانی محدوده مورد مطالعه جذابیت‌های لازم برای حضور و استقرار مردمان پیش‌ازتاریخ را داشته است. در ضمن نباید مسئله امنیت را از نظر دور داشت. قرار گرفتن اکثر محوطه‌ها بخصوص قلاع در مناطق مرتفع و کوهپایه‌های منتهی به دشت و تسلط حداکثری آن‌ها به مناطق پیرامونی به‌ویژه دشت اردبیل شاید نشان از ناامنی احتمالی منطقه و نقش قلعه‌ها در تأمین امنیت مردمان ساکن در منطقه باشد. قطعاً نمی‌توان و نباید وجود و حضور قلاع بزرگ و مرکزی مانند قلعه زنگی، خرمن داغی و سیاه کوه با چندلایه دیوار دفاعی و همچنین قلعه‌های کوچک‌تر با فواصل معین از آن‌ها را تصادفی در نظر گرفت. این شکل و الگوی استقراری که در شمال دشت اردبیل نیز شناسایی گردیده (رضالو ۱۳۹۳) به احتمال قوی در صورت ادامه مطالعات و بررسی‌ها در نقاط هم‌جوار دیگر نیز ثابت شود و بتوان الگوی کلی استقرار پیش‌ازتاریخ در مناطق شرقی آذربایجان را چنین الگویی معرفی نمود.

در دوران تاریخی شاهد افزایش تعداد استقرارها نسبت به دوره پیش‌ازتاریخ هستیم. این موضوع نشانگر افزایش جمعیت و یا مساعدتر شدن شرایط زیستی و استقراری در این منطقه نسبت به دوره قبل می‌تواند باشد. محوطه وسیع و استقرار بسیار شاخص مربوط به دوران تاریخی در منطقه اندک است. استقرارهای دوران تاریخی به دو صورت قلعه‌های استقراری و تپه است. محوطه‌های وانا دره، دینگاه، توربه دره سی، پیرجوار، صالح قشلاقی، امین جان یری، علی کمر و ... معرف دوران تاریخی منطقه هستند. تمامی محوطه‌های تاریخی یا در امتداد دوران پیش‌ازتاریخی هستند یا تا دوران اسلامی نیز امتداد یافته‌اند. نمونه‌های بسیار شاخص گذر از دوره تاریخی به صدر اسلام را نیز در منطقه می‌توان مشاهده نمود. آثار سفالی به‌دست‌آمده از محوطه‌های توربه دره سی، خلیل کندی، توربه نمین، کالا دره، عباس داغی، کهنه کولاندرق و ... کاملاً نشان‌دهنده فرایند گذر از دوره تاریخی به اسلامی در منطقه هستند. همچنین لازم به ذکر است از محوطه تیکان تپه داده‌های خاص و منحصر به فرد سفالی معروف به سبک اردبیل شناسایی گردید که با توجه به موقعیت قرارگیری در نزدیکی اردبیل و نیز وسعت محوطه و گستردگی داده‌های سفالی بسیار جالب توجه بوده و در صورت انجام پژوهش‌های تکمیلی می‌تواند پاسخگوی سؤالات بسیار موجود در این مبحث باشد.

همچنین در این بررسی در مجموع ۱۱۰ محوطه دربردارنده آثار و شواهد مربوط به دوران اسلامی شناسایی گردید که به‌جز گورستان‌های فراوانی که از صدر اسلام تا قرون متأخر اسلامی وجود دارند، شاهد به وجود آمدن استقرارهای بسیار وسیع هستیم. محوطه‌های قره داش، کهنه نودی، قلعه داغی، کهنه فتح مقصود، کالادره و ... دربردارنده آثار و شواهد فرهنگی متنوع و قوی از دوران مختلف اسلامی می‌باشند. محوطه‌های

سکه بین و ممد اوروشی با وسعت بیش از ۵۰ هکتار قطعاً مربوط به استقرارهای مرکزی و مهم و یا شهرهایی مربوط به قرون میانی اسلامی هستند که تنوع آثار و شواهد فرهنگی مثل سفال و بقایای معماری آن‌ها بی‌نظیر است. در داخل شهر نمین نیز چندین بنای تاریخی مربوط به دوران صفوی و قاجار شناسایی گردید که شامل مقبره پیر بدرالدین، صارم السلطنه، مسجد جامع، خانه محمدیان، آلاچیق خان باغی می‌گردد. گورستان توره نمین که آثار و شواهد مربوط به اواخر دوران تاریخی و صدر اسلام را در بردارد نیز در محدوده داخلی شهر واقع شده و امروزه به‌عنوان گورستان مورد استفاده اهالی است.

منابع

- آجورلو، بهرام (۱۳۸۶)، *فرآیند نوسنگی شدن آذربایجان*، رساله برای اخذ درجه دکتری باستان‌شناسی، استاد راهنما: دکتر حسن طلایی، دانشگاه تهران، منتشر نشده.
- بشکنی، امیر (۱۳۸۷)، «معرفی محوطه‌های پارینه‌سنگی کرانه‌های جنوبی دریای مازندران»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد باستان‌شناسی، دانشگاه تهران، منتشر نشده.
- پورفرج، اکبر (۱۳۹۱)، «تبیین و گاه‌نگاری فرهنگ کورگانهای شرق شمال غرب ایران بر اساس کاوش...»، مطالعات باستان‌شناسی دانشگاه تهران، بهار و تابستان ۱۳۹۱، شماره ۵، صص ۸۲-۵۹.
- حصاری، مرتضی؛ علی یاری، احمد (۱۳۹۱)، «مطالعه و گونه‌شناسی قبور کلان سنگی و تپه ای استان اردبیل»، مطالعات باستان‌شناسی دانشگاه تهران، بهار و تابستان ۱۳۹۱، شماره ۵، صص ۱۳۰-۱۱۳.
- حصاری، مرتضی؛ اکبری، حسن (۱۳۸۴)، «گزارش گمانه زنی تپه ایدیر اصلاندوز»، گزارشهای باستان‌شناسی ۴، پژوهشکده باستان‌شناسی، صص ۲۹-۱۳.
- خلعتبری، محمدرضا (۱۳۸۷)، «تحلیلی بر نتایج اولین فصل کاوش محوطه باستانی تول گیلان»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، دوره ۵۹، شماره ۱۸۵-۴، صص ۷۶-۵۳.
- رجبی، نوروز (۱۳۸۲)، «بررسی روشمند باستان‌شناختی دشتک میانکوهی دیشموک و دره لیراب...»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته باستان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس، منتشر نشده.
- رضالو، رضا (۱۳۸۶)، *ظهور جوامع با ساختار سیاسی و اجتماعی در دوران مفرغ جدید در حوزه جنوبی رود ارس با بررسی موردی داده‌های باستان‌شناسی قلعه خسرو*، رساله دوره دکتری باستان‌شناسی، استاد راهنما: دکتر آذرنوش، دانشگاه تربیت مدرس، منتشر نشده.
- رضالو، رضا (۱۳۸۸)، *گزارش مقدماتی سومین فصل کاوش در گورستان خانقاه گیلوان*، سازمان میراث فرهنگی کشور، پژوهشکده باستان‌شناسی (منتشر نشده).
- رضالو، رضا؛ آیرملو، یحیی (۱۳۹۳)، «فرهنگ دوران مفرغ جدید و آهن ا دشت اردبیل...»، پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران، بهار و تابستان ۱۳۹۳، شماره ۶، دوره چهارم، صص: ۸۴-۶۵.
- ستودی نمین، فرحبخش (۱۳۷۸)، *تاریخ و فرهنگ نمین*، چاپ اول، نشر شیخ صفی الدین، اردبیل.
- طلایی، حسن (۱۳۸۵)، *عصر مفرغ ایران*، چاپ اول، تهران، سمت.
- طلایی، حسن؛ آجورلو، بهرام (۱۳۸۷)، «درآمدی بر بازنگری عصر نوسنگی در آذربایجان»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۱۸۵-۴، دوره ۵۹، صص ۹۹-۷۷.
- عرفانی نمین، لاله (۱۳۸۹)، *شکوه دیرین نمین*، چاپ اول، تهران، گوهر دانش.
- کارگر، بهمن (۱۳۷۴)، «بررسی و گمانه زنی در اهرنجان و قره تپه دشت سلماس»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد گروه باستان‌شناسی، دانشگاه تهران، منتشر نشده.
- کامبخش فر، سیف... (۱۳۷۷)، *گورخمره‌های اشکانی*، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

ملک شهمیرزادی، صادق (۱۳۸۲)، *ایران در پیش‌از تاریخ از آغاز تا سپیده دم شهرنشینی*، تهران، معاونت پژوهشی سازمان میراث فرهنگی کشور.

نعمت‌اللهی، بهروز (۱۳۸۰)، *تاریخ جامع آستارا و حکام نمین*، اردبیل.

ویت، مری؛ دایسون، روبرت (۱۳۸۲)، *گاه‌نگاری ایران از حدود هشت هزار سال تا دو هزار سال پیش*، ترجمه پورفرج و چاپچی، تهران، نسل باران.

هژبری نوبری، علیرضا؛ پورفرج، اکبر (۱۳۸۵)، «تبیین دوران نوسنگی و کلکولتیک منطقه اردبیل براساس داده‌های باستان‌شناسی قوشاتپه شهریری»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، شماره ۲- ۱۸۰، دوره ۵۷، صص ۲۱-۱.

..... (۱۳۸۹)، *گزارش مقدماتی چهارمین فصل کاوش در گورستان خانقاه گیلوان*، سازمان میراث فرهنگی کشور، پژوهشکده باستان‌شناسی (منتشر نشده).

..... (۱۳۹۱)، *گزارش کاوش‌های گورستان خرم‌آباد مشگین‌شهر*، سازمان میراث فرهنگی و صنایع دستی شهرستان مشگین‌شهر.

Burney, C.A, 1964. *The Excavation at Yanik Tepe, Azarbaijan, third preliminary report, Iraq*, 26 (1): 54-61.

De Morgan, J., 1905. *Recherches au Talych Persaen 1901, in Necropoles des ages du Bronze et du fer*, MOP VIII, Pp: 251- 345.

Dyson, Robert H., 1972. *The Hasanlu project, 1961-1967, in: the memorial volume of the 5th international congress of Iranian art and archeology, 11th-18th April, 1968, Tehran, pp 39-58.*

Dyson, Robert. H., & Pigott, V. C., 1975. *Hasanlu, Iran 13: 182-85.*

Dyson, Robert H. & Voigt, M., (eds.), 1989. *East of Assyria: the highland settlement of Hasanlu, Expedition 31, no. 2-3.*

Talai, H., 1984. *Pottery evidence from Ahrenjan Tepe, a Neolithic site in the Salmas plain (Azerbaijan, Iran)*, AMI, Band17, pp:7-17.

Rezaloo, R., 2012. *Parthian burials at Khanghah Gilvan cemetery in Ardabil province, The International Journal of Humanities of Islamic Republic of Iran*, 19 (1):97-108

Ingraham, M.L., & Summers, G., 1979. *Stela and settlement in the Meshkin Shahr plain, northeastern Azerbaijan, Iran*, AMI 12: 67-101.

Kroll, S., and Kleiss, W., 1992. *Survey in Ost-Azarbaidjan 1991*, AMI, 25: 1-46.

Kroll, S., 1984. *Archaeologische fundplateze in Iranisch-ost-Azarbaidjan*, AMI 17: 13-135.

Kleiss, W., 1969. *Beridt uberzwei er kundun gsfahrten in nordwest Iran*, AMI 2:7-119.

Summers, G. and Burney, C.A., 2012. *Late Iron Age pottery from northwestern Iran: the evidence from YanikTepe*, *Ancient Near Eastern Studies, Supplemant* 39: 269 -316

بازیابی تزئینات معماری دوره تیموریان در نگاره‌های کمال‌الدین بهزاد

مهدی کاظم پور*

استادیار گروه هنر اسلامی، دانشگاه هنر اسلامی تبریز

مهدی محمدزاده

دانشیار گروه هنر اسلامی، دانشگاه هنر اسلامی تبریز

راضیه حیدری

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد باستان‌شناسی، دانشگاه محقق اردبیلی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۲/۲۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۰/۲۰

چکیده

مدارک تصویری از جمله مهم‌ترین مدارک در مطالعه تاریخ و به‌خصوص تاریخ معماری ایران است. مدارک تصویری انواع مختلفی دارد که نقاشی نوعی مهم در میان آن‌هاست که ظرفیت‌های آن، چندان شناخته‌شده نیست و کمتر در تحقیقات معماری مورد استفاده قرار گرفته است. جای خالی این مطالعات، در خصوص مکتب نگارگری هرات که می‌توان آن را بازنمایی واقعی فضاهای معماری دوره تیموری قلمداد نمود بیشتر رخ می‌نماید. بر همین اساس جهت بازتاب تزئینات معماری در نگاره‌های ایرانی، از میان نقاشی و نگاره‌های مکاتب مختلف ایران، مکتب نگارگری هرات با تأکید بر نگارگری کمال‌الدین بهزاد- از معروف‌ترین هنرمندان مکتب نگارگری هرات- انتخاب و مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. با توجه به اهمیت این موضوع و دامنه کم مطالعات، در این مقاله سعی بر آن شده است تا با ارائه مهم‌ترین شاخصه‌های معماری دوره تیموری و همچنین نگارگری آثار بهزاد، بازتاب تزئینات معماری این دوره از قبیل: حمام، کاخ و مسجد در آثار وی مورد بررسی قرار گیرد. با انجام مطالعات مشخص گردید که در سه اثر متعلق به کمال‌الدین بهزاد؛ علاوه بر ارائه جزئیات بناهایی از قبیل: حمام، کاخ و مساجد، شاخصه‌های معماری تیموریان از قبیل: نوع طاق‌ها، شکل سردرها، فرم کلی بناها، کاشی معرق، تزئینات رایج و موتیف‌های تزئینی بازتاب یافته است.

واژه‌های کلیدی: معماری تیموریان، تزئینات، نگارگری، کمال‌الدین بهزاد، کاخ، حمام

۱. مقدمه

مدارک تصویری در زمره مهم‌ترین مدارک تاریخ و تاریخ معماری است، زیرا از چیزی در گذشته حکایت می‌کند؛ چیزی در عالم واقع یا ذهن و خیال ترسیم‌کننده و مخاطبان مفروضش. تصویر، چیزی را منتقل می‌کند که نوشته نمی‌تواند. بنابراین مدارک نوشتاری، با همه اهمیتشان، ما را از مدارک تصویری کفایت نمی‌کند. مدارک تصویری مانند نقاشی و عکس و نقش برجسته به سبب ویژگی‌هایشان، از حیث نوع و اعتبار و اهمیت در مطالعه تاریخ معماری متفاوت‌اند. از آنجاکه در حوزه تاریخ معماری، عموماً دچار فقدان منابع مکتوب هستیم و این خود، از اهمیت مضاعف مدارک تصویری برای محققان این حوزه حکایت می‌کند، تاکنون از آن‌ها در مطالعه تاریخ معماری چندان بهره نبرده‌ایم. گاه هنرشناسان و نقاشان و کمتر معماران، یک یا چند نگاره را به‌عنوان مدرک مکمل یا دست‌مایه اصلی تحقیق در کتب یا مقالات خود به‌کاربرده‌اند. باین‌حال، ظرفیت استفاده از نگاره‌ها در معماری بسیار بیشتر و فراتر از موضوعات مطرح‌شده تاکنون است. این مقاله از میان نقاشی ایرانی نقاشی کمال‌الدین بهزاد را به‌عنوان مدرک مهم تصویری برای مطالعه تاریخ معماری ایران بررسی می‌کند. جهت بررسی نقاشی‌های بهزاد، در خصوص مساجد دوره تیموری، از میان نگاره‌های بهزاد، نگار «گدایی بر در مسجد» از نسخه بوستان سعدی موجود در دارالکتب قاهره در مصر و همچنین نگاره‌ای از ظفرنامه (۱) که در سال ۸۹۱ ه.ق با نام «ساختن مسجد جامع سمرقند» انتخاب گردیده است. در خصوص حمام‌های دوره تیموری، نگاره «هارون الرشید با حلاق»، از خمسه نظامی گنجوی، نسخه خطی مورخ ۹۰۰ ه.ق (پاکباز، ۱۳۹۰: ۱۰۲) انتخاب گردیده است. در خصوص کاخ‌های تیموری نیز «گریز حضرت یوسف از زلیخا»؛ از بوستان سعدی، هرات ۸۹۳ ه.ق و همچنین «ساختن کاخ خورنق» که بر مبنای داستانی از بهرام نامه خمسه نظامی گنجوی در سال ۹۰۰ ه.ق خلق گردیده است. این نگاره‌ها از نگاره‌های ارزشمند و مرقوم کمال‌الدین بهزاد - به‌عنوان مصداقی از حضور هنر معماری در عالم نگارگری، نقطه عطفی مناسب برای بررسی خواهند بود. در نگاره‌های بهزاد، عناصر معماری و تزئینات وابسته به آن، علاوه بر بالا بردن زیبایی و ارزش بصری نگاره، بر انتقال مفاهیم داستان مصورشده نیز تأثیری مثبت داشته است. در این مقاله، عناصر معماری در نگاره به سه نوع حمام، مسجد و کاخ تفکیک‌شده، که با عناصر مشابه در بناهای واقعی هم‌زمان مقایسه شده است.

۲. سؤالات اصلی این تحقیق به شرح زیر می‌باشند:

می‌توان شاخصه‌های اصلی معماری دوره تیموریان را از نگاره‌های بهزاد استخراج نمود؟
در کدام‌یک از نگاره‌های بهزاد شاخصه‌های تزئینات معماری دوره تیموریان ارائه شده است؟

۳. فرضیات

در نگاره‌های بهزاد، ویژگی معماری دوره تیموریان از قبیل نوع طاق‌ها، پلان حمام، نوع تزئینات ایوان‌های ورودی حمام، کاخ و مساجد نمود یافته است.
از میان نگاره‌های بهزاد، نگار «گدایی بر در مسجد»، نگاره‌ای با نام «ساختن مسجد جامع سمرقند»، نگاره «هارون الرشید با حلاق» و همچنین «گریز حضرت یوسف از زلیخا» و همچنین «ساختن کاخ خورنق» اطلاعاتی را در خصوص تزئینات معماری دوره تیموری ارائه می‌دهند.

۴. روش پژوهش

روش پژوهش در این مقاله، توصیفی-تحلیلی است. بر این اساس نگاره‌های بهزاد به‌عنوان اسناد دست‌اول تاریخ معماری ایران در نظر گرفته شده است. برای تحلیل محتوای نگاره‌ها از روش نشانه‌شناسی و معناشناسی تاریخی استفاده شده و سپس با آثار معماری باقیمانده از دوره تیموری مقایسه گردیده است. مراحل بررسی نگاره‌ها به ترتیب زیر انجام شد: شناسایی عناصر معماری بازنمایی شده به‌عنوان مدرک تاریخی؛ توجه به ویژگی‌های نگارگری نسخه؛ تعیین موضوعات و مضامین کلی؛ سنجش میزان تطابق نگاره با واقعیت معماری با شواهدی که از انطباق معماری همان دوره و نگاره و یا نگاره‌های دیگر همان نسخه یا مکتب به دست می‌آید، پیدا کردن اجزایی از بازنمایی‌های فضای معماری در نگارگری، بازخوانی نگاره و تفسیر معمارانه نگاره.

۵. پیشینه مطالعات

مطالعاتی که تاکنون درباره آثار نگارگری دوره تیموری و همچنین آثار بهزاد انجام شده بیشتر از دیدگاه هنرهای تجسمی و جنبه‌های زیبایی‌شناختی آن بوده است و به‌ندرت از منظر معماری به آن‌ها توجه شده است. اولین نوع مطالعات مربوط است به، رساله دکتری ایرج اسکندری تربقان با عنوان «هماهنگی طرح و تفکر در آثار کمال‌الدین بهزاد»، در رشته پژوهش هنر دانشگاه هنر به سال ۱۳۸۴. در این پژوهش، بهزاد و نگاره‌های او و همچنین محیط فرهنگی و عرفانی (اندیشه‌های فلسفی حاکم در آن زمان) آن زمان که بر تفکر و آثار بهزاد تأثیر داشته است بررسی شده است. دومین مورد مربوط است به رساله‌ای در مقطع دکتری پژوهش هنر با عنوان «بررسی ابعاد گرافیکی نگارگری دوره تیموری با تأکید بر آثار کمال‌الدین بهزاد»، نوشته اشرف السادات موسوی لر، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۸۴. این رساله بسیار مفصل است و به بررسی آثار تیموری به‌ویژه آثار بهزاد و جنبه‌های گرافیکی آن پرداخته است. همچنین فصولی مربوط به گرافیک و جنبه‌های نشانه شناختی آن است. این تحقیق نقش مهم رنگ و ساختار هندسی به‌کاررفته در تزیینات سطوح آثار معماری را مطرح ساخته و بر اهمیت این نقوش در تأثیرگذاری هرچه بیشتر بنا یا نگاره‌های حاوی عناصر معماری بر مخاطب تأکید می‌کند. سومین مورد مربوط است به مقاله‌ای با عنوان «شکوه معماری در آثار کمال‌الدین بهزاد»، نوشته علی‌اصغر شیرازی در شماره ۱۸ از فصلنامه هنرنامه سال ۱۳۸۲. پژوهشی است قابل توجه و هماهنگ با اهداف این پژوهش، اما تأثیرگذاری هنر معماری بر آثار کمال‌الدین بهزاد در آن به‌طورکلی بررسی شده و بیشتر به نقش خود ساختمان معماری در نگاره پرداخته شده است. چهارمین مورد مربوط به مقاله‌ای با عنوان «زبان معمارانه نگاره‌های ایرانی» به قلم دکتر منوچهر فروتن که در نشریه هویت شهر به سال ۱۳۸۹ به چاپ رسیده است. در مقاله دیگری که توسط مینا فشنگچی با عنوان «ردپای معماری تیموری در سه نگاره از بهزاد» در ماهنامه ساختمان و کامپیوتر در سال ۱۳۸۶ به چاپ رسیده است بحث اصلی حول محور نوع ترکیب‌بندی نگاره‌ها و همچنین جزئیات تزئینی آن‌ها متمرکز شده است.

از مهم‌ترین پژوهش‌های دیگر صورت گرفته رساله دکتری منوچهر فروتن با عنوان «چگونگی فهم فضای معماری ایران از نگاره‌های ایرانی» (۶۱۷-۱۰۰۰ ه.ق) به سال ۱۳۸۸ می‌باشد. این رساله در پی نشان دادن جایگاه نگاره‌ها به‌عنوان اسناد و مدارک تاریخی است. به این منظور، به انواع داده‌های موجود در آن‌ها و شیوه سنجش اعتبارشان پرداخته است. فروتن همچنین در مقاله‌ای با عنوان «زبان معمارانه نگاره‌های ایرانی» به

سال ۱۳۸۹ به تبیین چگونگی پژوهش خویش و بررسی زبان نگاره‌ها و بازنمایی معماری در آن‌ها با مقایسه برخی نگاره‌ها با نمونه‌های واقعی آن‌ها پرداخته است. او در این بررسی، در برخی موارد از مقایسه نگاره‌ها با بناهای معماری اسلامی دیگر حوزه‌ها غیر از حوزه فرهنگی ایران برای شناخت نگاره‌ها و زبان آن‌ها بهره برده است. کتاب حسین سلطانزاده با عنوان فضاهای معماری و شهری در نگارگری ایرانی چاپ شده به سال ۱۳۸۷ به معرفی نگاره به عنوان منبعی برای مطالعه معماری و شهر پرداخته است. او نگاره‌ها را بر اساس کاربری فضاهای معماری مانند باغ، خانه، حمام و ... دسته‌بندی کرده و در بخش‌های مختلف کتاب خود آورده است. این کتاب همان‌طور که در مقدمه آن آمده، محصول یک پژوهش مقدماتی است و نگاره‌ها را به صورتی بسیار کلی، مورد توجه قرار داده است.

۶. مکتب هرات

نقاشی تیموری در قرن نهم هجری یکی از درخشان‌ترین دوره‌های تکامل مینیاتور است. در این دوره ارزش‌هایی از هنر متجلی شده که در هنر متقدم شناخته شده نبود (اشرفی، ۱۳۸۶: ۹۰). مکتب هرات، تکامل تجربیات مکتب ایلخانی و هنر گوئیک با ویژگی‌های جدید است که تأثیر زیادی در پیشرفت نگارگری حاصل نمود (توحیدی، ۱۳۹۰: ۱۱۱). در دوران، سلطنت شاهرخ و بایسنقر، این مینیاتورها ویژگی‌های مشخصی پیدا کردند (اشرفی، ۱۳۸۶: ۹۰). شاهرخ کارگاهی بر پا کرد و نقاشانی را به کار مصورسازی متون تاریخی گماشت. بایسنقر میرزا پس از آنکه به فرمان شاهرخ حکومت هرات را به دست گرفت، کتابخانه - کارگاه بزرگ خود را در این شهر برپا کرد و برجسته‌ترین استادان زمان را از سراسر ایران در دربار خویش گردآورد (پاکباز، ۱۳۷۹: ۷۱). در این مکتب، مینیاتور، تذهیب‌کاری و مرقع‌سازی به حد اعلای خود رسید (شریف‌زاده، ۱۳۸۸: ۱۱۰). از امتیازات این مکتب، می‌توان به تمایل، نگارگران در دقت نگاره‌ها و تفاضیل رسم نازک‌کاری آن، تعدد رنگ‌ها، انسجام، تناسب آن‌ها، استعمال رنگ طلایی و پوشاندن زمینه با گیاهان بوته و رنگ سفید و ... اشاره نمود (توحیدی، ۱۳۹۰: ۱۱۰-۱۰۹). مشهورترین نگارگر این دوره که بسیاری از باورهای گذشته را در هم ریخت و واسطه‌ای شد در انتقال هنر نگارگران هرات به نگارگری دوره صفوی، کمال الدین بهزاد است (شریف‌زاده، ۱۳۸۸: ۱۱۰). وی در حدود میانه قرن نهم ه.ق متولد و در زیر پروبال میرک، بزرگ شد. چیزی نگذشته بود که بهزاد از حیث سرزندگی اصالت کار، از استاد خود پیشی گرفت. این چیره‌دستی را می‌توان از گلستان سعدی موجود در کتابخانه دانشگاه دورام به تاریخ ۱۴۷۴/۸۷۸ استنتاج نمود که ظاهراً از قدیمی‌ترین آثار منتسب به او است (آژند، ۱۳۷۶: ۴۸-۴۹). وی یکی از معدود نگارگران ایرانی است که در تعدادی از آثارش نام خویش را رقم زده، کاری که پیش از آن، جز در موارد نادری انجام نمی‌شده است (شریف‌زاده، ۱۳۸۸: ۱۱۹).

۷. مینیاتورهای بهزاد، در نسخ خطی زیر وجود دارند:

- ۱- بوستان سعدی (مهر و موم‌های ۱۴۸۸-۱۴۸۹ م.) (قاهره، کتابخانه ملی)
- ۲- منطق الطیر عطار، که در سال ۱۴۸۳ م. رونویس و در سال ۱۴۸۴ تصویرپردازی شد (نیویورک، موزه متروپولیتن)
- ۳- خمسه نظامی، در سال ۱۴۴۲ م. رونویسی و در سال ۱۴۹۳-۱۴۹۴ تصویرپردازی شد (لندن، کتابخانه بریتانیا) (اشرفی، ۱۳۸۶: ۹۴).

اوج نوآوری بهزاد را در نگاره‌های نسخه بوستان سعدی (۸۹۳ ه.ق) و نسخه خمسه نظامی (۸۹۹ ه.ق) می‌توان دید. این آثار در مهر و موم‌هایی پدید آمد که بهزاد در دربار سلطان حسین بایقرا در یک محیط خردمندانه کار می‌کرد. بی‌شک جهان‌بینی عرفانی جامی و نوایی بر اندیشه و هنر بهزاد تأثیر گذاشت. او به مدد روش‌های هندسی ترکیب‌بندی شکل‌ها با بهره‌گیری از تأثیر متقابل رنگ‌ها، بخش‌های مختلف تصویر را به هم مرتبط می‌سازد و به وحدت کلی دست می‌یابد. او در آثاری که کیفیت معمارگونه دارند، نظام تناسبات معینی را بکار برده است (پاکباز، ۱۳۷۹: ۷۲-۸۴). از این هنرمند، آثار متعددی بر جایی مانده که سه مورد از آن‌ها در مطالعه ویژگی معماری دوره تیموری مفید هستند (رمضان زاده، ۱۳۸۲: ۲۳). طبق بررسی‌های نگارنده، در ۲۳ نگاره از آثار منسوب، متعلق یا تحت مدیریت هنری کمال‌الدین بهزاد عناصری از معماری مطرح می‌شود. نگاره‌های مذکور عبارت‌اند از: «نوجوانی در میان علما» از نسخه بوستان سعدی در موزه تاریخ هنر ژنو متعلق (۸۸۷ ق)، «اعدام برادرکش» و «جشن تولد مجنون» متعلق به نسخه مطلع النوار امیر خسرو دهلوی در کتابخانه چستربیتی دبلین (۸۹۰ ق)، «اسکندر و مرد شریف» (۸۹۰ ق) و «حضرت محمد و اصحاب او» (۹۰۱ ق) از نسخه حیرت‌الابرار نوایی در کتابخانه بادلیان آکسفورد، «اظهار عشق مرد تهیدست به پادشاه مصر» و «سوگاری در تشییع پدر» از نسخه منطق‌الطیر عطار در موزه متروپولیتن نیویورک (۸۹۱ ق)، «سعدی و جوان کاشغری» از نسخه گلستان سعدی در موزه متروپولیتن نیویورک (۸۹۱ ق)، «یوسف و زلیخا» (۸۹۳ ق)، «گدایی بر در مسجد»، «بحث متکلمان در مسجد» و «ضیافت در دربار سلطان حسین بایقرا» (۸۹۴ ق) متعلق به بوستان سعدی دارالکتب قاهره در مصر، «خسرو بر در قصر شیرین» و «مجنون در کعبه» متعلق به خمسه نظامی در کتابخانه موزه بریتانیا (۸۹۵ ق)، «سوگوار لیلی بر مرگ شوهرش»، «لیلی و مجنون در مکتب»، «ساختن قصر خورنق»، «قتل خسرو به دست پسرش شیرویه»، «خسرو در برابر پدرش هرمز شاه»، «خواجه آبتنی کنندگان را می‌پاید»، «اسکندر و حکمای هفت‌گانه»، «اسکندر و مرد زاهد» و «خلیفه هارون در حمام» متعلق به نسخه دیگری از خمسه نظامی در کتابخانه موزه بریتانیا (۹۰۰ ق) آثار مذکور حتی شامل آن دسته از نگاره‌هایی است که بنای معماری در حد بسیار نازل مطرح شده است، مانند شکل یک غار یا گوشه‌ای از برج و باروی یک قصر.

۸. تجلی معماری و تزیینات وابسته به آن در نگاره‌های کمال‌الدین بهزاد

در اینجا منظور نگاره‌هایی هستند که در آن‌ها اثر معماری یا شهر موضوع اصلی نگاره است. اگر بنا را مهم‌ترین یا بارزترین جلوه «معماری» بدانیم، آنگاه این نگاره‌ها حاوی موضوعات مهم معماری‌اند؛ به‌ویژه آنگاه که بنای درون نگاره تصویر بنا یا نوع بنایی از میان‌رفته یا ویران باشد؛ از نمونه‌های این نوع نگاره، ساختن کاخ خورنق یا ساختن مسجد جامع سمرقند یا نگاره‌هایی از ساخت باغ‌های گورکانی هند را می‌توان نام برد. در آن‌ها علاوه بر ویژگی‌های بنا، مراتب ساخت، چگونگی کار معماران و گروه‌های مختلف شرکت‌کننده در آن را می‌توان بررسی کرد. مهم‌ترین نگاره‌های این دسته، نگاره‌های تاریخ‌نامه‌هاست و به سبب رواج تاریخ‌نویسی در دوران ایلخانی و تیموری، نمونه‌های فراوانی از آثار این دوره‌ها برجاست. از نمونه‌های بارز این کتاب‌ها جامع التواریخ خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی و ظفرنامه تیموری شرف‌الدین علی یزدی است. همچنین دسته دیگری از این نگاره‌ها در کتاب‌های فقهی و دینی درباره حج است که در آن‌ها تصاویری از کعبه و

مسجدالحرام آمده است (فروتن، ۱۳۸۹: ۵). از این دست نگاره‌ها بخشی اختصاصاً به عمل و ساخت معماری مربوط است؛ مثل نگاره‌هایی که در مرقعات اصناف آمده است و اطلاعاتی در زمینه فهم معماری به مثابه پیشه به دست می‌دهد. این دسته از نگاره‌ها برای مطالعه موضوعاتی از قبیل چگونگی طرح اندازی یا تبدیل طرح به بنا، ابزار و مواد کار معماران یا استادکاران، گروه سازندگان و شناخت اجتماعی ایشان و موضوعاتی از این قبیل مناسب‌اند. این نگاره‌ها گرچه محدودند و کمتر مورد توجه قرار گرفته‌اند، مدرک بی‌نظیری برای چنین موضوعاتی است. نوع دوم نگاره‌هایی است که موضوع اصلی آن‌ها معماری نیست، اما در فضای معماری رخ می‌دهند؛ مثل نگاره‌هایی که پس‌زمینه رویداد روایت‌شده در آن باغ یا بناهایی همچون حمام، کاخ، مدرسه و شهر است. این نوع نگاره‌ها علاوه بر اطلاعات مفصل و با جزئیات دقیق از بنا، روایتی از زندگی درون بنا هم به دست می‌دهند. نگاره «یوسف از دام هوسرانی زلیخا می‌گریزد» اثر بهزاد از نمونه‌های بارز این نوع است. نگاره‌هایی که موضوع آن فضای مصنوع نیست، بلکه در مکانی طبیعی رخ می‌دهد و مربوط به معماری نیست، ارتباط آن‌ها با معماری به واسطه نشان دادن درک و تصور نقاش و چگونگی تصرف هنری اوست که خود، نماینده احوال زمان اوست. همچنین از حیث فهم زبان بصری نگاره‌های هر نگارگر و دریافت آنچه در دیگر نگاره‌های همان نگارگر یا همان کتاب تصویر شده است، برای تحقیق معماری خالی از فایده نیست (حیدرخانی، ۱۳۸۷: ۵۶). در نگاره‌های بهزاد، به‌ویژه در آن دسته از نگاره‌هایی که موضوع معماری نیز در آن به نمایش گذاشته شده است، علاوه بر حضور پیکره‌های انسانی، محل قرارگیری آن‌ها (فضای معماری) در تصویر، نقشی بنیادی را در تعیین ضرابه‌نگ فضایی صحنه ایفا می‌کند (راکسبرگ، ۱۳۸۲: ۹۸). با توجه به این که بنای تصویر شده مطابق با کاربرد واقع گرایانه آن (به قصد زندگی و یا کار) ایجاد نمی‌شود، محاسبات دقیق معماری به لحاظ جایگیری دقیق اجزای ساختمان در آن مطرح نیست. از این رو، فضاهای مختلف در نقاشی ترکیب‌شده و مجالی را پیش می‌آورد تا از زوایای مختلف به داستان تصویر شده پرداخته شود (شیرازی، ۱۳۸۲: ۱۰۰).

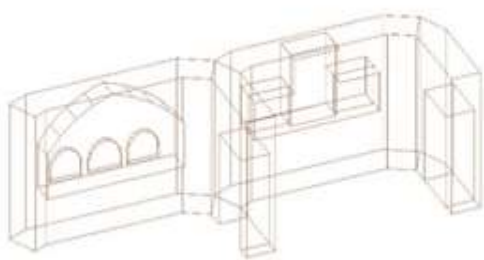
۸-۱. حمام در نگاره بهزاد: از حمام‌های دوره تیموری اطلاعات چندانی در دسترس نیست. علاوه بر حمام‌هایی در شهر سبز و بخارا در حفاری‌های اطراف بلخ نمونه‌های از حمام متعلق به قرن نهم هجری قمری یافت شده که نمایانگر حمام‌های متعلق به آن دوره زمانی است (میرفتاح، ۱۳۷۴). از حمام‌های تیموری موجود در ایران نیز می‌توان به حمام خسرو اقا در اصفهان (شیرازی، ۱۳۷۴: ۳) و حمام شاه رضوی مشهد (طیسی، ۱۳۸۴: ۲۴۵) اشاره نمود. همچنین از این دوره حمام شاه در مشهد با الحاقاتی از دوره صفوی برجای مانده است (کشاورزی، ۱۳۷۶). از تزئینات حمام‌های این دوره، استفاده از کاشی یکرنگ، کاشی معرق، کاشی هفت‌رنگ، کاشی طلایی، کاشی با تلفیق اجر یادشده است که معمولاً از رنگ فیروزه‌ای استفاده شده است (پیرنیا، ۱۳۹۱: ۱۸۳).

از آثار شاخص بهزاد در این خصوص، می‌توان به اثر «هارون الرشید در گرمابه» اشاره داشت (تصویر ۱). این تصویر برای شعری از خمسه نظامی با عنوان «داستان هارون الرشید با حلاق» در سال ۸۹۹ ه.ق به تصویر درآمده که در مخزن الاسرا آمده است (نظامی گنجه‌ای، ۱۳۵۱: ۱۱۴). در این تصویر با نمایش اندرونی و بیرونی حمام، تمام اعمال مربوط به این دو قسمت ترسیم شده است؛ از دلاکی که پشت اربابش را می‌شوید و آنکه پای مشتریانش را خشک می‌کند گرفته تا حوله‌های آویزان بر بند و شخصی که چوب به دست، حوله‌ها را پایین می‌کشد، همگی به تصویر درآمده است. در این نگاره یازده نفر به نقش درآمده‌اند. یازده نفری که هر یک

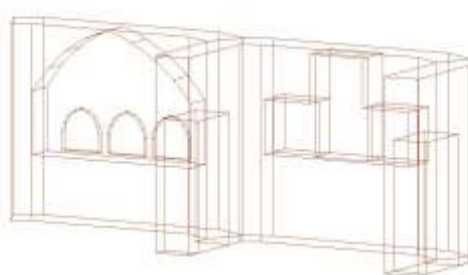
گوشه‌ای از آداب‌ورسوم حاکم بر فضای حمام را انعکاس می‌دهند (نوری شادمهانی، ۱۳۸۵: ۲۲). همچنین در این نگاره باینکه روشنایی در تصویر وجود دارد، مانند نگاره‌های پیشین، جهت منبع نور مشخص نیست. برای عمق‌نمایی از تقابل رنگ‌های سرد و گرم استفاده شده است. بنابراین با توجه به این دسته از تلاش‌های بهزاد، در خلق واقع‌گرایی (که بعضی از آن‌ها هنوز از دامن ادبیات جدا نشده‌اند)، می‌توان گفت اولین قدم‌ها برای ثبت روزمره نگاری مردم عادی توسط او برداشته شد (آفرین، ۱۳۸۹: ۵۵). در این نگاره تمامی ویژگی و خصوصیات حمام‌های دوره اسلامی و عناصر آن به ترتیب در راستای هم قرار گرفته‌اند. در این نگاره پس از گذر از ورودی به سربنیه ختم شده و پس از گذر از قسمت میان در که ورودی آن بارنگ آبی مشخص شده است به گرمخانه ختم شده است (طرح‌های ۲ و ۳)



تصویر ۱: هارون الرشید با حلاق، از خمسه نظامی گنجوی، نسخه خطی مورخ ۹۰۰ ه. ق. (پاکباز، ۱۳۹۰: ۱۰۲).



طرح ۳: طرح سه‌بعدی از سربنیه و گرمخانه بر اساس نگاره بهزاد (طرح از کاظم پور)



طرح ۲: طرح سه‌بعدی از سربنیه و گرمخانه بر اساس نگاره بهزاد (طرح از کاظم پور)

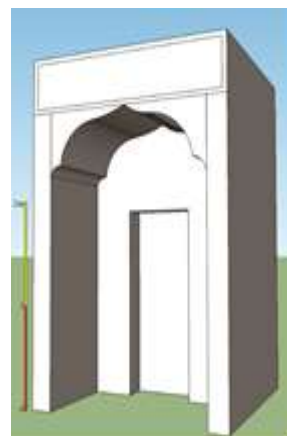
۸-۲. **ورودی حمام و تزئینات وابسته:** در این اثر (تصویر ۱)، ورودی حمام در سمت راست نگاره تصویر شده درحالی که به نظر می رسد خارج از فضای اصلی حمام قرار گرفته است. ورودی حمام با طاق نمای ورودی از نوع قوس جناغی، یکی از متداول ترین قوس های معماری دوره تیموری، به تصویر درآمده است (تهرانی، ۱۳۶۶) (طرح ۴). فضای ورودی حمام، همچون حمام های دوره اسلامی در ارتباط مستقیم با فضای خارج قرار گرفته است (کیانی، ...). پشت بغل ها (لچکی ها) و چکاد ایوان ورودی با نقوش اسلیمی به شکل دهان اژدری روی زمینه لاجوردی رنگ آرایش یافته است (نوری شادمهانی، ۱۳۸۵: ۲۳) (تصویر ۲). این نوع تزئینات مشابه ورودی و تزئینات گور امیر در سمرقند و مدرسه دوشیر قابل مشاهده است (تصویر ۳).



تصویر ۳: نمونه مشابه قوس جناغی و نقوش اسلیمی در ورودی حمام مدرسه دو شیر (گدار، ۱۳۶۷)



تصویر ۲: قوس جناغی و نقوش اسلیمی تصویر شده در نگاره حمام (پاکباز، ۱۳۹۰: ۱۰۲)

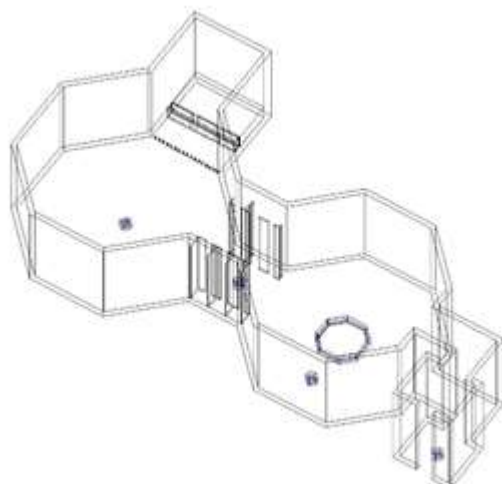


طرح ۴: طرح سه بعدی از ورودی حمام بر اساس نگاره بهزاد (طرح از کاظم پور)

۸-۳. **بنیه و تزئینات وابسته:** در حمام های دوره اسلامی، پس از گذشتن از ورودی به یک راهرویی باریک و پیچدار می رسیم که به دهلیزی ختم می شود. پس از ورود از این دهلیز وارد فضایی به نام بنیه (سربنیه) می شویم. از شاخصه های معماری بنیه می توان به نوع پلان آن ها که عموماً به شکل هشت گوش و چهار گوش ساخته می شده، در اطراف آن سکوه های نشیمن، رخت کن، در زیر سکوها حفره های جای کفش تعبیه شده و در بالای سقف گنبدی شکل آن انواع نورگیرها قرار گرفته است (پیرنیا، ۱۳۸۷). یکی از ویژگی های ارزشمند این نگاره علاوه بر ترسیم ورودی حمام، ترسیم سربنیه و گرمخانه از دید جانبی است که در حقیقت هنرمند جهت به تصویر کشیدن یک صحنه روایی از پرسپکتیو نوع گزینشی استفاده نموده و سعی در به تصویر درآوردن اتفاق روایی بوده است که در یک حمام اتفاق افتاده است (تصویر ۴). در این نگاره سربنیه هشت ضلعی بوده که از نمای جانب فقط چهار ضلع آن قابل رؤیت هست (طرح ۵).

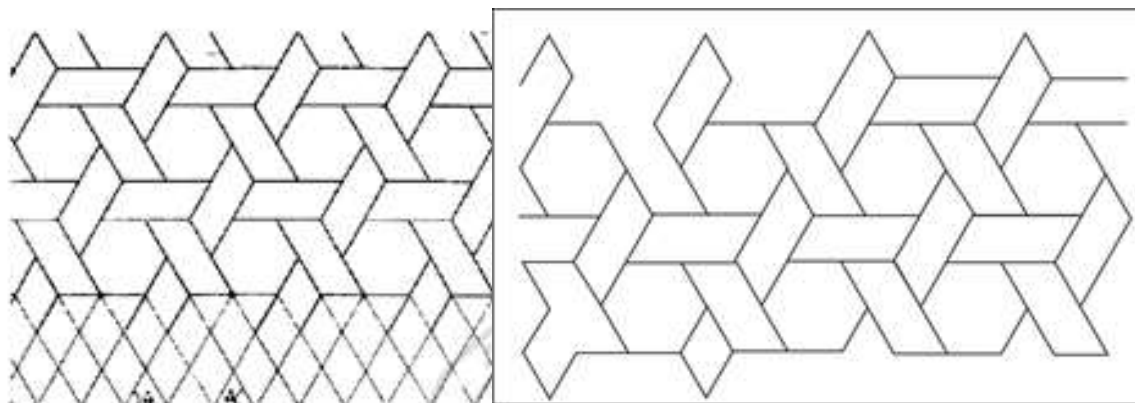


تصویر ۴: سربینه نگاره بهزاد



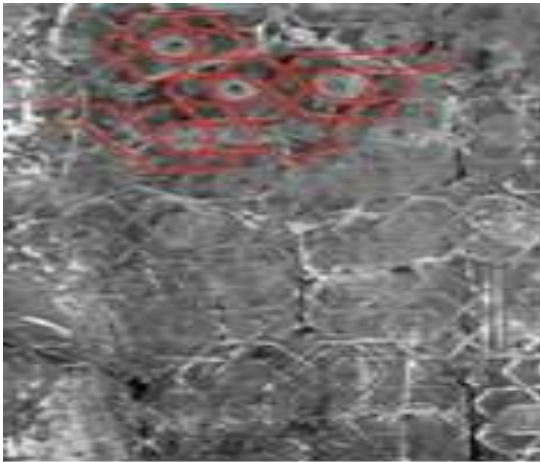
طرح ۵: طرح سه‌بعدی از ورودی، سربینه و گرمخانه حمام نگاره بهزاد (طرح از کاظم پور)

در این نگاره نیز چشم بیننده پس از گذشتن از ورودی، به فضای بنیه وارد می‌شود. بهزاد برای اینکه اشخاص و فعالیت‌های آنان را در این بخش از حمام مقابل چشم بیننده قرار دهد گویی برش طولی به مجموعه ساختمان داده و دیوارهای مزاحم را از پیش رو برداشته است. با تجسم دیوارهای محذوف این نگاره می‌توان هشت‌ضلعی بودن آن را مسجل نمود. در قسمت انتهایی و سمت چپ این فضا، سکوهایی نشیمن و رختکن به نقش درآمده است. لباس‌ها و تاج هارون‌الرشید که روی سکوی انتهایی قرار گرفته‌اند بر سکو بودن آن‌ها اشاره می‌کنند. شبیه اغلب حمام‌ها، کف این حمام، با سنگ‌های مرمر پوشیده شده است (طرح ۶). سنگ‌های مرمر با استفاده از گره شش حصیری کنار یکدیگر چیده شده‌اند (طرح ۷).



طرح ۶: گره شش حصیری نگاره بهزاد (طرح از کاظم پور) طرح ۷: گره شش حصیری (زمرشیدی، ۱۳۶۵: ۲۵۹)

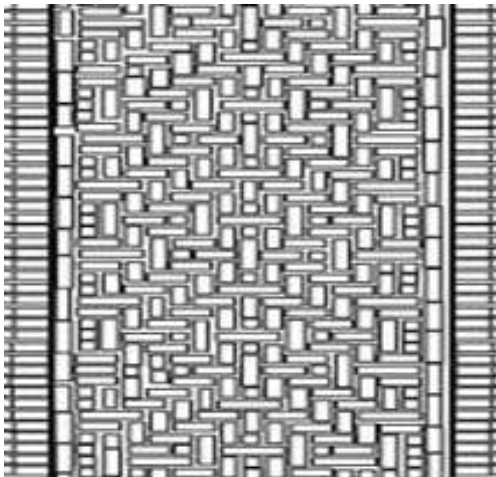
موزایک‌های به شکل پنج‌ضلعی کف در قسمت بینه (تصویر ۵)، مشابه نقوش ازاره‌های مسجد ابوالقاسم بابرین بایسنقر در آنو می‌باشد (تصویر ۶). نوع آجرچینی که در دیوار داخلی حمام تصویر شده (تصویر ۷)، قابل‌مقایسه با آجرچینی دیواره‌های خواجه عبدالله انصاری است (تصویر ۸).



تصویر ۶: نمونه مشابه موزاییک از سنگ مرمر ازاره مسجد ابوالقاسم بابرین بایسنقر (www.Archnet.org)



تصویر ۵: نمونه موزاییک ها از سنگ مرمر با طرح «گره شش حصیری» تصویر شده در کف حمام (پاکباز، ۱۳۹۰: ۱۰۲)

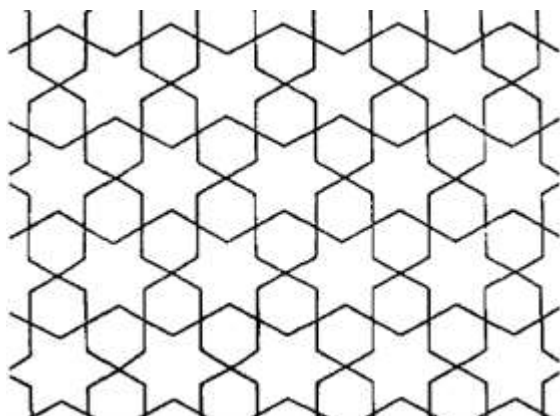


تصویر ۸: نمونه آجرچینی تصویر شده در نگاره حمام (پاکباز، ۱۳۹۰: ۱۰۲)



تصویر ۷: نمونه آجرچینی در نگاره خواجه عبدالله انصاری (www.Archnet.org)

ازاره های قسمت بینه حمام با استفاده از سنگ مرمر و کاشی معرق تزیین شده همچنین ازاره های ضلع انتهایی بینه نیز با استفاده از گره «شش داودی» آرایش یافته است (تصویر ۹ و طرح ۸). این نوع گره تزیینی قابل مقایسه با تزئینات ازاره های ایوان شرقی خواجه عبدالله انصاری در گذرگاه هرات (تصویر ۱۰، طرح ۹) مزارشریف و مسجد جامع هرات می باشد. از طریق در سمت چپ بینه، که با پرده آبی رنگ پوشش یافته، ارتباط با فضای میان در برقرار می گردد. البته بهزاد در این نگاره از ترسیم میان در امتناع نموده و گرمخانه را در ارتباطی پیوسته با بینه به نقش درآورده است.



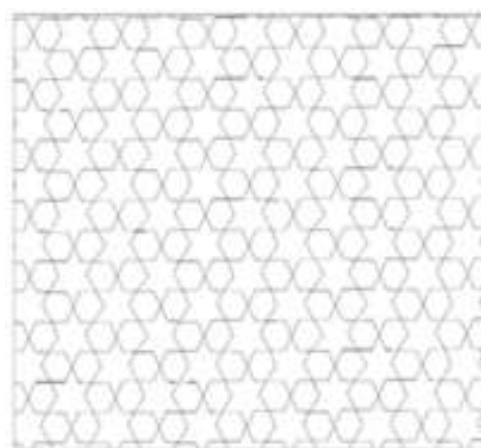
طرح: ۸: نمونه گره شش داودی تصویر شده در حمام (طرح از کاظم پور)



تصویر ۹: نمونه گره شش داودی تصویر شده در حمام (پاکباز، ۱۳۹۰: ۱۰۲)

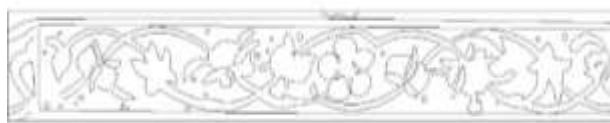


طرح ۹: طرح گره شش داودی در عبادتگاه خواجه عبدالله انصاری (نگارندگان)



تصویر ۱۰: نمونه گره شش داودی در عبادتگاه خواجه عبدالله انصاری (www.Archnet.org)

۴-۸. گرمخانه: فضای سومی که در این نگاره در امتداد بنیه به نقش درآمده است گرمخانه می‌باشد. گرمخانه شامل خزینه آبگرم و فضای شست‌وشو در مقابل دیدگان بیننده قرار می‌گیرد و سپس خزینه آبگرم که در انتهای گرمخانه نقش شده است. شیوه به نقش درآمدن سکوی نشیمن و دیوارها در این قسمت نیز نشان از هشت‌ضلعی بودن این قسمت می‌باشد. پلان هشت‌ضلعی برای گرمخانه حمام‌های دوره تیموری از نوع رایج پلان هندسی بوده و در حمام شهر سبز نیز از پلان هشت‌ضلعی جهت گرمخانه استفاده شده است. از درون سه دریچه قوسی شکل می‌توان سطل‌ها را از آب گرم پر نمود. خزینه آبگرم نیز با قوس جناغی شکل پوشش یافته است. کف گرمخانه نیز مشابه کف بنیه نقش شده و سنگ‌های قهوه‌ای با استفاده از گره شش حصیری کنار هم قرار گرفته‌اند. ازاره‌های دیوار خزینه با کاشی معرق به شیوه گره «شش آجری» تزیین یافته است (تصویر ۱۱) که مشابه این تزیین را در ازاره‌ی مسجد کبود تبریز (تصویر ۱۲) می‌توان مشاهده نمود (نوری شادمهانی، ۱۳۸۵: ۲۲-۲۴).



تصویر ۱۱: نمونه نقوش گیاهی پیچشوار تصویر شده در نگاره حمام (پاکباز، ۱۳۹۰: ۱۰۲)

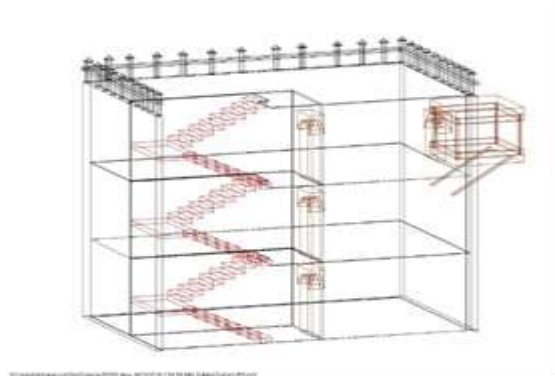


تصویر ۱۲: نقوش گیاهی پیچشوار در ازاره های بیرونی مسجد کبود (www.Archnet.org)

۸-۵. کاخ در نگاره بهزاد: اولین اقدام تیمور انتخاب زادگاه خود شهر کش به پایتختی و اطلاق عنوان شهر سبز به این شهر بوده است. وی در این شهر کاخی بنا کرد که آق سرای (خانه سفید) نام داشت و از بناهای باشکوه این کاخ امروزه فقط یک ورودی مخروبه باقی مانده است (پرنا، ۱۳۹۱: ۱۶۳-۱۶۴). با توجه به اینکه از معماری مسکونی دوره قبل از صفوی در ایران نمونه های بسیار اندکی باقی مانده است این نگاره و نگاره هایی از این دست، جزو مدارک تصویری ارزشمند از این گونه ساختارهای معماری هستند. در دونگاره از بهزاد با عنوان؛ ساخت کاخ خورنق و نگاره یوسف و زلیخا معماری کاخ های دوره تیموری با جزئیات تمام به نقش درآمده است. در نگاره «ساخت کاخ خورنق» بهزاد زندگی و کار روزمره کارگرانی را به تصویر درمی آورد که برای ساختن این کاخ، تلاش می کنند. در این اثر برخلاف آنچه در معماری های سایر نگاره های دیده می شود به ظاهر بنا، تزئیناتش و اطراف آن توجهی نشده است بلکه سعی در نقش رنج و تلاش کارگرانی است که در دوره خود شاهد آن بوده است (شیرازی، ۱۳۸۲: ۹۳). در این تصویر، بهزاد از لبه های شلوار بالا زده تا زیرپوش لباس انسان ها را که در حال ساخت و ساز عمارتی با داربست چوبی هستند را به تصویر درآورده است. این تصویر همچنین سند بسیار مفیدی در جهت ثبت مصالح بنایی در آن دوره است. باربر چوبی که دو مرد آن را حمل می کنند و نردبان و داربست چوبی کلاف پیچی شده، ابزار ساختمان سازی آن دوره را نشان می دهند.

در نگاره دیگر که جزو شاخص ترین اثر بهزاد محسوب می شود که بتوان تمامی ویژگی کاخ یا کوشک دوره تیموری را بر اساس آن بازیابی نمود نگاره یوسف و زلیخا است (تصویر ۱۳). در فلسفه خانه یا کاخ سازی، حریم یکی از موارد بسیار مهم در تفکر اسلامی است. نمونه های تأکید بر این حریم محوری به قاطعیت در قرآن مطرح شده است به طوری که در آیه ۲۷ سوره نور آمده «یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوتا غیر بیوتکم حتی تستانسوا وتسلموا علی اهلها ذلکم خیر لکم لعلکم تذكرون: ای اهل ایمان، هرگز به هیچ خانه مگر خانه های خودتان تا با صاحبش انس ندارید وارد نشوید و چون رخصت یافته داخل شوید نخست به اهل آن خانه سلام دهید شمارا بهتر است که متذکر شوید». معماری یکی از مظاهر مهمی است که بر این قانون الهی تأکید دارد. معماری جوامع اسلامی همچون ایران با فاصله گذاری میان درون و برون پاسخی شفاف به این بستر دینی-اجتماعی می دادند و به همین دلیل «در ورودی» به عنوان نشانه بارز یک معماری درون گرا با صراحت تمام بر القای این فاصله گذاری و نمایش ارزش و اهمیت حریم در جوامع اسلامی یاری می رساند (مازندرانی، ۱۳۸۸). همان گونه که می توان حدس زد، معماری اسلامی و بخصوص ایرانی همیشه رو به سوی درون دارد و به همین دلیل عمده تزئینات آن در درون خانه به کار می رود و برون برخلاف درون بسیار ساده طراحی می شود.

تنها در و سردر است که جلوه‌ای تزئینی دارد (گای، ۱۳۸۰). این سادگی نمای بیرون باعث می‌شود تا در به واسطه سردر تزئینی‌اش جلوه‌ای ویژه داشته باشد. همین اهمیت در، در مقام ورودی یک مکان سبب شده است تا در نگاره بهزاد توجه ویژه‌ای به آن شده و در ارائه جزئیات تزئینی آن تأکید ویژه‌ای مبذول گردد.

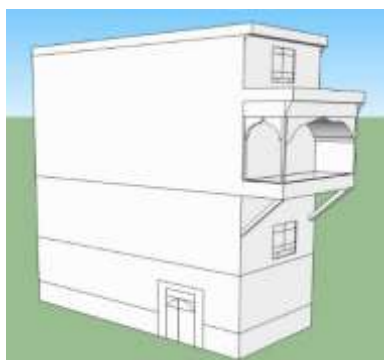


طرح ۱۰: طرح سه‌بعدی از کاخ نگاره یوسف و زلیخای بهزاد (طرح از کاظم پور)



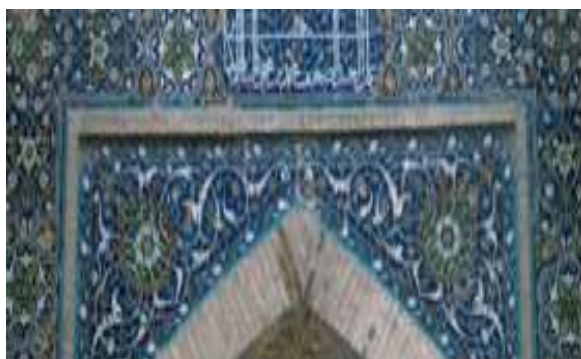
تصویر ۱۳: گریز حضرت. یوسف از زلیخا؛ از بوستان سعدی، هرات ۸۹۳ ه.ق (آیت‌اللهی و دیگران، ۱۳۸۶: ۴)

از روی این تصویر، می‌توان فرم کلی کاخ‌های دوره تیموری را ترسیم نمود. بر اساس این نگاره، کاخ‌های این دوره سه طبقه بوده که پس از گذر از حیاط وارد طبقه اول و پس از آن از طریق پله‌هایی وارد طبقه دوم و سوم ساختمان می‌شده‌اند (طرح ۱۰). پر تصنع‌ترین جلوه‌هایی از تزئینات معماری، در طبقه سوم به اجرا درآمده است. در یک قسمتی از طبقه سوم ساختمان ایوان چوبی قرار داشته که در این نگاره نیز اتفاق داستان در آن به وقوع پیوسته است (طرح ۱۱).

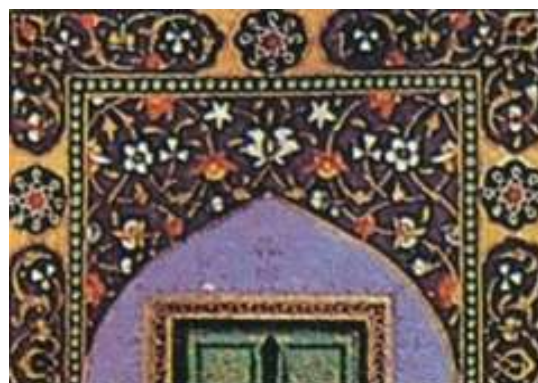


طرح ۱۱: طرح سه‌بعدی از کاخ تصویر شده در نگاره یوسف و زلیخای بهزاد (طرح از کاظم پور)

به اولین ورودی که از کاخ می‌رسیم نوع قوس رایج این دوره دیده می‌شود. نوع قاب‌بندی که برای تزئین سردر این ورودی (تصویر ۱۴) استفاده شده نظیر آن در سردر ورودی گور امیر در سمرقند (تصویر ۱۵) به خوبی قابل مشاهده است.

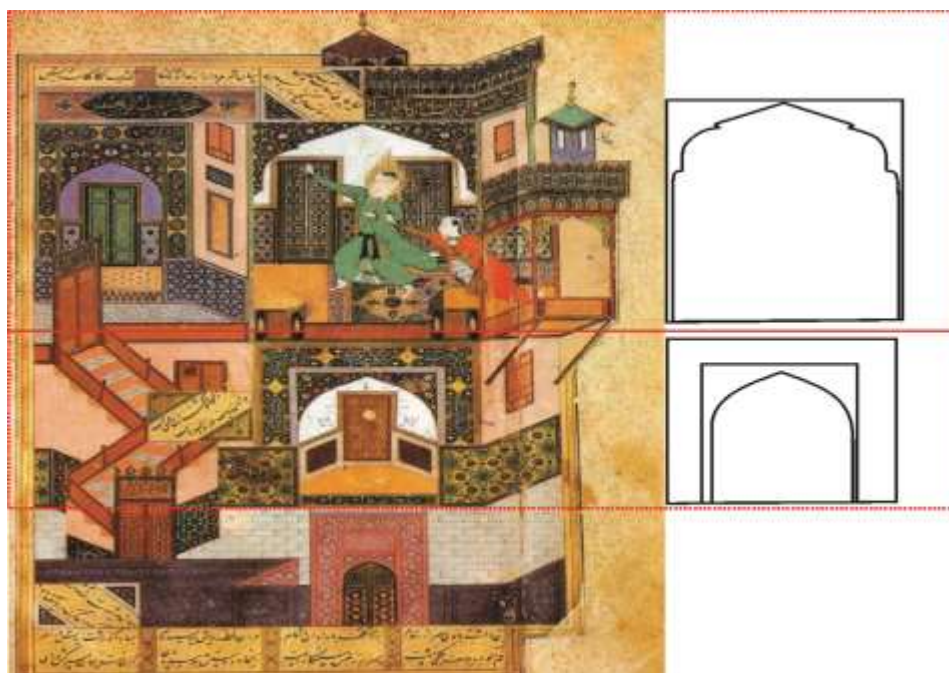


تصویر ۱۵: ورودی گور امیر سمرقند (ویلبر، ۱۳۸۶)



تصویر ۱۴: شکل سردر وردی و عناصر آن در نگاره (پاکباز، ۱۳۷۸)

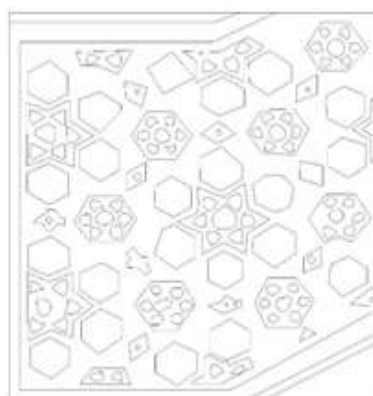
طاق نمای ورودی طبقه اول، با قوس جناغی و نقوش اسلیمی ایجاد شده است. این نوع نقش در بناهای تیموری به وفور دیده می شود. طاق نمای تصویر شده در طبقه سوم از نوع کلیل آذری بوده که یکی از چفدهای رایج تزئینی دوره تیموری و ایلخانی به حساب می آید (تصویر ۱۶). برای تزئین ازاره دیوارها از گره شش داودی استفاده شده (تصویر ۱۷ و طرح ۱۲) که مشابه این نمونه نیز در بناهای تیموری (تصویر ۱۸) از جمله: مسجد بی بی خانم، مسجد جامع هرات، شاه زند و مقبره ابونصر پارسا دیده می شود.



تصویر ۱۶: نوع طاق های موجود در کاخ ترسیمی بهزاد در نگاره یوسف و زلیخا (طرح از کاظم پور)



تصویر ۱۸: گره شش داودی در
ازاره بیرونی مزار شریف (ویلبر،
۱۳۷۸)



طرح ۱۲: طرح موتیف تزئینی گره شش
داودی در ازاره کاخ ترسیمی بهزاد (طرح
از کاظم پور)



تصویر ۱۷: موتیف تزئینی گره شش
داودی در ازاره کاخ ترسیمی بهزاد (آیت
الهی و دیگران، ۱۳۸۶: ۴)

در طبقه بالا، عنوان حکایت یوسف و زلیخا را با خط نستعلیق که از ترکیب دو خط نسخ و تعلیق حاصل شده و در این دوره خط رایج می‌شود داخل طرح ترنجی با نقوش اسلیمی (تصویر ۱۹) و گیاهی تزئین یافته نمونه آن در مسجد کبود تبریز (تصویر ۲۰) و مشابه آن در مسجد جامع هرات به خوبی قابل مقایسه است. طرح موزاییک‌های به کار برده شده در طبقه دوم مشابه طرح‌های ازاره ی بیرونی مسجد کبود و مسجد ابوالقاسم بابرین بایسنقر می‌باشد.



تصویر ۲۰: نمونه مشابه آن در مسجد کبود
تبریز (www.Archnet.org)



تصویر ۱۹: نمونه طرح ترنجی تصویر شده در نگاره (آیت الهی و
دیگران، ۱۳۸۶: ۴)

۸-۶. نمود مسجد در نگاره بهزاد: بوستان سعدی موجود در دارالکتب قاهره مصر از جمله کتاب‌های مصور شده در هرات در سال ۸۹۳ ق برای سلطان حسین بایقرا بود. این نسخه، که به خط سلطانعلی^۳ مشهودی کتابت و توسط یاری مذهب تذهیب شده، دارای دوازده نگاره است که یک سال بعد از کتابت به آن اضافه شده است. «شش نگاره از آن دارای سبک و شیوه واحدی هستند و از این رو همه هنرشناسان در صحت انتساب آن‌ها به بهزاد هم‌داستان‌اند و به این جهت این چند قطعه مینیاتور اساس و مبنای قطعی هرگونه تحقیقی راجع به سبک و شیوه بهزاد شناخته می‌شود و در شناخت تاریخ تحول نقاشی مینیاتور بهزاد اهمیت خاصی دارند» (آریان، ۴۶: ۱۳۶۲). در اکثر این نگاره‌ها، فضای معماری بیش از پیکره‌ها نمود دارد و تاریخ اکثر نگاره‌ها در تزیینات بناها درج شده است. در این میان، نگار «گدایی بر در مسجد» فضای معماری شاخص‌تری را به نمایش می‌گذارد. در این اثر، شاخصه معماری مساجد دوره تیموری از لحاظ ساختاری، تزئینات و اعتقادات حاکم بر آن‌ها به نحو شایسته‌ای نمود یافته است. در این اثر، درون و بیرون مسجد در یک تصویر واحد به نمایش

درآمده؛ ورودی مسجد کاملاً با ویژگی معماری این دوره مطابقت دارد؛ قوس جناغی با ایوان ورودی با نقوش دهان‌اژدری و اسلیمی با آنچه تاکنون گفته شد سنخیت دارد. در قسمت ورودی مسجد به صحن از چپ‌دو نوع پنج و هفت استفاده شده که در تمامی بناهای دوره تیموری می‌توان آن را مشاهده کرد. بر اساس این نگاره مسجد دارای صحنی است که به ایوانی با چپ‌دو کلیل (که یکی از چپ‌دهای متعلق به دوره ایلخانی هست) ختم می‌شود و تعلیم و آموزش در آن اتفاق می‌افتد. در اطراف ایوان خصوصاً در یک‌طرف آن رواق‌هایی با ستون‌های چوبی که بر پایه ستون‌های سنگی استوار شده و به سرستون‌های تزئینی ختم می‌شود قابل مشاهده است. کاشی معرق به تعداد زیادی در لچکی بین دو طرف طاق، در لوحه‌های گل‌بوته‌ای، سر در و سطوحی که ایوان‌ها را در برمی‌گیرد به کار برده شده است. قاب‌بندی که برای ایوان‌های مسجد استفاده شده کاملاً مشابه سردر ورودی گور امیر می‌باشد. نوع آجرچینی حیاط مسجد مشابه آجرهای مقبره خواجه عبدالله و مسجد کبود تبریز می‌باشد. سردر مسجد دارای ویژگی سردرهای رفیع تیموری بوده ولی نوع قاب‌بندی آن که از نقوش چندضلعی هندسی استفاده شده قابل مقایسه با سردر، مسجد کلیان می‌باشد. گنبد تصویر شده (تصویر ۲۱) مسجد نه تنها در شکل ظاهری و فرم، مشابه گنبد‌های مسجد گوهرشاد و مقابر شاه زند (تصویر ۲۲) می‌باشد بلکه تزئینات کتیبه‌ای زیر گنبد نیز مشابه مسجد احمد یسوی در ترکستان می‌باشد.



تصویر ۲۲: گنبد دوپوسته مسجد گوهرشاد
(www.Archnet.org)



تصویر ۲۱: گدایی بر در مسجد، بوستان سعدی؛ کتابخانه مصر
۸۹۴ ه.ق، مکتب هرات بهزاد (پوپ، ۱۳۶۹: ۱۵۸)

بهزاد در این نگاره، با پرداختی ویژه به جزئیات ظریف مانند کاشی کاری صحنه‌هایی خارق‌العاده را به وجود آورده و سبک ویژه خود را به نمایش گذاشته است. مثل این اثر، تصویر کامل ساختمان با حیاطی که از سمت خیابان محصور است از نیمه اول قرن نهم متداول شد. باوجوداین، بهزاد ساختار موجود را جمع‌بندی کرد و فضای استقرار عناصر را گسترش داد (اشرفی، ۱۳۸۲: ۱۰۰). در این نگاره، بهزاد تقریباً مجموعه کامل یک مسجد را به تصویر کشیده است که آن را به لحاظ مفهومی می‌توان با خطی افقی از بالای دیوار مسجد به دو قسمت بیرونی و درونی تقسیم کرد. سردر ورودی مسجد نقش رابط بین این دو ساحت را دارد. «بهزاد در تصویرگری این حکایت مخاطب را آگاهی می‌دهد که ورود به مسجد شرایطی را می‌طلبد. نحوه استقرار پیکره‌ها در ترکیب‌بندی مسیری را طراحی می‌کند که از مرد معتکف در پای منبر شروع و در مسیری منحنی در نهایت به گنبد منتهی و اوج می‌گیرد. به کارگیری مجموعه‌ای از طاق‌های جناغی نیز در هدایت چشم به سمت بالا نقش

مؤثری دارند (اسکندری تربقان، ۱۳۸۴: ۱۰۲). با توجه به نبود ساختاری قرینه در فضای معماری موجود در تصویر، کمال‌الدین بهزاد با کوچک کردن متناسب پیکره‌های انسانی و ساختمان‌ها و با نکته‌سنجی در چگونگی استقرار آن‌ها در فضای تصویر، علاوه بر عمق نمایی و ایجاد فضایی برای سایر عناصر مانند صحن و منبر، ساختاری متعادل را در نگاره برقرار می‌کند. همچنین از تصویر کردن دیوارهای جانبی پرهیز می‌کند و برای نشان دادن عمق حیاط در کنار صحن پیشین منبر را در دورنما می‌آورد. بین خطوط عمودی و افقی تصویر ارتباطی منطقی برقرار است و جاسازی عناصر و تزیینات با دقت خاص انجام گرفته است. ترکیب‌بندی کلی و استقرار فضا در نگاره را می‌توان با نگار «یوسف و زلیخا» از همین نسخه مقایسه کرد. بافت ریزودرشت در تزیینات دیوارها دوری و نزدیکی را القا می‌کند و همچنین تزیینات با نقوش هندسی و تذهیب علاوه بر اینکه نوعی آرایش صفحه است بر زمینه‌ای خاص نیز تأکید می‌کند (ازجمله منبری که تمام تزیین آن با نقوش هندسی و رنگ گرم ترکیب شده). آنچه موجب غنای رنگ‌آمیزی ساختمان شده است هم‌آمیزی درجات مختلف رنگ‌ها و فراوانی کاربرد رنگ طلایی است که تأثیر خیره‌کننده درخشانی در رنگ‌آمیزی ایجاد کرده است (اشرفی، ۱۳۸۲: ۱۰۱). در این نگاره، شاهد ترکیبی بی‌نقص از نقوش هندسی، گیاهی و کتیبه‌ها هستیم که بهزاد با بهره‌گیری بیشتر از نقوش هندسی و اجرای آن‌ها در نهایت ظرافت فضای واقعی یک مسجد را به تصویر کشیده است. جاگیری نقوش و رنگ‌های به‌کاررفته در آن با بناهای واقعی این دوره شباهت زیادی دارد. برای مثال، نقوش هندسی استفاده‌شده در ساق گنبد نگاره که به رنگ آجری رنگ‌آمیزی شده است همانند آجرکاری‌های استفاده‌شده در دیوار زیرین ساق گنبد برخی آرامگاه‌های مجموعه شاه زنده مانند شادی ملک آغا و دیوارهای جانبی ایوان ورودی آرامگاه تومان آغا (با آجر لعاب‌دار فیروزه‌ای) و همچنین طاق‌نماهای دیوار داخلی مسجد بی‌بی خانم (رنگ غالب لاجوردی، فیروزه‌ای و آجری) در سمرقند است. فرم هندسی در دور ایوان اصلی که بارنگ غالب لاجوردی و طلایی و نقوش گیاهی پرشده تقلیدی است از نمونه‌های مشابه آن در داخل ساق گنبد آرامگاه کوتلوک آغا (رنگ سبز و لاجوردی) و در ساق گنبد مسجد بی‌بی خانم و الغ بیگ در سمرقند و همچنین حاشیه داخلی دور ایوان غربی در مسجد جامع اصفهان بارنگ غالب طلایی و لاجوردی که برخلاف نگاره داخل فرم هندسی با خط پرشده است. نقشی که در داخل محراب و در زیر آن قرار گرفته با ترکیب رنگ سبز و زرد از تزیینات متداول در آن دوره است که نمونه بسیار شبیه به آن را در مسجد جامع نطنز و مانند خودنگاره در داخل محراب می‌توان دید، با این تفاوت که رنگ به‌کاررفته در آن لاجوردی و فیروزه‌ای متداول در آن دوره است که در میان آجرکاری ساختمان قرار گرفته است. نقش به‌کاررفته در ازاره ایوان اصلی با ترکیب رنگ سبز و لاجوردی بیشترین شباهت را به تزیینات داخل گنبد در آرامگاه شادی ملک آغا (بارنگ مشابه)، تزیینات محراب در داخل گور امیر و مسجد جامع نطنز (بارنگ آجری و فیروزه‌ای)، دیوار جانبی ایوان ورودی مسجد بی‌بی خانم و همچنین تزیینات ازاره‌های پایینی دیوار حیاط در آرامگاه خواجه عبدالله انصاری در هرات بارنگ لاجوردی و آجری دارد. نقوش ترسیم‌شده در دیوارهای جانبی طاق‌نماهای بیرونی به لحاظ فرم و رنگ (لاجوردی و فیروزی) با نقوش هندسی دیوار بین مناره و ایوان اصلی در «مقبره خواجه ابونصر پارسا» و داخل طاق‌نماهای ایوان ورودی مسجد جامع کرمان (بارنگ لاجوردی، کرم) هماهنگ است (جدول ۱-۱).

جدول ۱-۱: مقایسه تطبیقی موتیف های تزئینی موجود در نگاره گدایی بر در مسجد بهزاد با بناهای دوره تیموری (نگارندگان)

گاه نگاری	نوع و نام بنا	نوع طرح	محل نقش	کتیبه نگاری در بنا	نگاره
۷۷۷ ه.ق	آرامگاه توقلو تکین، سمرقند	اسلیمی	دیوار چپ ورودی		
دوره تیموری	مسجد احمد یسوی، ترکستان	خط ثلث	بالای محراب		
۷۸۷ ه.ق	آرامگاه شیرین بیگ آغا، سمرقند	خط ثلث	دیوار بیرونی		
۷۲۱ ه.ق	مسجد جامع، نطنز	فیروزه‌ای - آجری	داخل محراب		
دوره تیموری	مقابر شاه زند در آسیای مرکزی	طرح دهان‌اژدری	در قسمت دیوار بیرونی		
۸۶۹ ه.ق	مسجد کبود، تبریز	خط کوفی	داخل ایوان ورودی		
۸۲۹-۳۲ ه.ق	مقبره خواجه عبدالله انصاری، هرات	خط کوفی	طاق دیوار ایوان شرقی		
۸۰۸ ه.ق	آرامگاه تومان آغا، سمرقند	لوزی‌های متقاطع	دیوار چپ جانبی ایوان ورودی		

۹. نتیجه

در نگاره‌های کمال‌الدین بهزاد، نقوش تزئینی بنا اغلب در آثار معماری واقعی نیز وجود دارند، اگرچه قرارگیری آن‌ها در تصویر در فضایی جدید و متفاوت با محل به‌کارگیری آن در آثار معماری است. بهزاد در برخی نگاره‌ها برای جای دادن مضامین داستان با دیدی تمثیلی در ترکیب‌بندی نگاره از روایت واقعی داستان برای تزئین عناصر صحنه پیروی نکرده است و با وارد کردن فرم‌ها و نقوش مایه‌های معماری حکمت نهفته در داستان را به واسطه انتزاع و اثربخشی این نقوش تحقق بخشیده است، اما در نگار «گدایی بر در مسجد» بهره‌گیری از نقوش با مضمون واقع‌گرایانه داستان کاملاً هم‌جهت بوده و تزئینات آن‌چنان با بناهای واقعی آن دوره منطبق است که معماری هویتی واقعی از مکان و زمان را بیان می‌کند. نقوش هندسی و گیاهی و همچنین حضور کتیبه‌ها که به‌عنوان بافتی سطوح بنا را پوشانده همان نقوش بناهای مذهبی به‌ویژه مساجد هم‌عصر خود است که بهترین و ظریف‌ترین آن‌ها برای غنای تصویرگری انتخاب‌شده‌اند و با ترکیب رنگی و تراکم نقش متناسب با فضای نگاره در ترکیب‌بندی جای گرفته‌اند. برای مثال، نقوش ظریف و متراکم اسلیمی و ختایی با

توازن فوق‌العاده میان رنگ‌های ملایم آبی و سبز و رنگ‌های تند در دیوارهای خارجی مسجد نوعی بعدنمایی را در تصویر ایجاد کرده است و در مقابل برای روایت موضوع داستان به شکلی غیرمستقیم و بسیار ماهرانه و همچنین معنویت بخشیدن به فضای درونی مسجد کتیبه‌های قرآنی پرنقش‌ونگار موجود در معماری بنا در فضای تصویر وارد شده است. بهزاد برای تزیین عناصر جانبی تصویر مانند منبر از نقوش هندسی با ترکیب‌بندی بسیار ساده و همچنین رنگ‌بندی بسیار ملایم و یکنواخت استفاده کرده است و، باوجود واقع‌نمایی، آن‌ها را در درجه دوم اهمیت قرار می‌دهد. با مطالعه سه اثر از بهزاد در این پژوهش، ویژگی خانه‌ها، حمام و مساجد تیموری مورد بازنمایی واقع گردید. در این سه اثر، هنرمند با شناخت عناصر و اجزای معماری در آثارش بسیاری از نوآوری‌ها و ویژگی‌های معماری تیموری از جمله: ایوان‌های رفیع، قوس‌های جناغی، چفدهای کلیل، کاشی معرق، سردرهای مجلل با ریزه‌کاری‌های ظریف و انواع موتیف‌های تزیینی از جمله؛ نقوش اسلیمی، گل‌های چندپر و... را انعکاس داده است. با مقایسه بناهای برجای‌مانده دوره تیموری و آثار بهزاد در این مقاله مشخص گردید که تجسم بناها در آثار وی نمود رئالیستی و واقعی از چهره بناهای دوره تیموری است. بر اساس آثار بهزاد فرم مساجد به شرح زیر می‌باشد: مسجد در قسمت ورودی دارای ایوانی با قوس نوع جناغی می‌باشد که قسمت‌های مختلف آن با کاشی معرق تزئین شده است. در دو جانب در ورودی طاق‌های جناغی به چشم می‌خورد که با کاشی‌هایی به رنگ لاجوردی مزین گشته‌اند. در میانه مسجد صحن یا میان-سرا قرار دارد که سنگ‌فرش شده و اشخاصی در آن نشسته‌اند. بعد از گذر از میانسرا به ایوانی ختم می‌شود که قسمت‌های مختلف آن کاشی‌کاری شده و اطراف آن را رواق‌هایی در برگرفته‌اند. در داخل مسجد از چفد نوع کلیل استفاده شده و منبر چوبی نیز چسبیده به دیوار قابل‌مشاهده است. بر بام این مسجد گنبد رفیع فیروزه‌ای‌رنگ که مشابه گنبد‌های گوهرشاد و مسجد کبود تبریز می‌باشد به چشم می‌خورد. نکته جالب‌توجه در نگاره‌های بهزاد عدم وجود مناره در مساجد هست. خانه‌ها نیز با پلان کوشکی سه‌طبقه هستند که توسط راهروهایی به هم مرتبط می‌شوند. سردر ورودی کاخ بارنگی متفاوت‌تر از مسجد یا حمام به تصویر درآمده است که یادآور وجود آجرکاری بر سردرهای خانه‌های ایرانی می‌باشد. آن‌گونه که پیداست در قسمت داخلی کاخ کاشی معرق با انواعی از تزئینات هندسی و اسلیمی به چشم می‌خورد و ازاره‌های نیز با انواع مختلفی از کاشی‌ها مزین گشته‌اند. پوشش کاخ مسطح بوده که ایوانی در طبقه سوم وجود داشته است. حمام‌ها نیز منطبق با ویژگی حمام‌های ایرانی دارای راهرو پیچ‌درپیچ جهت ورود به گرمخانه با پلان هشت‌ضلعی بوده که بیشترین نوع تزئینات در آنجا به چشم می‌خورد. بر اساس نگاره بهزاد توسط دری ارتباط گرمخانه با سربنیه برقرار می‌شده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. ظفرنامه، نسخه مصوری است در احوال تیمور و پیروزی‌هایش از بیست‌وپنج‌سالگی تا زمان مرگش

منابع

- اشرفی، م.م، ۱۳۸۶، "بهزاد و شکل‌گیری مکتب مینیاتور در قرن ۱۶ میلادی"، مترجم نسترن زندی. تهران؛ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- امامی، نصرالله، ۱۳۷۵، "نگاهی به هنرهای اسلامی"، تهران؛ فرهنگ و میراث فرهنگی.

- اوکین، برناد، ۱۳۸۶، "معماری تیموریان در خراسان"، مترجم علی آخشینی، تهران؛ بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی.
- آژند، یعقوب، ۱۳۸۶، "سیاست هنری دوره تیموری"، تهران؛ پژوهش نامه علوم انسانی، شماره ۳۴، صص ۳۹-۵۶.
- آیت اله زاده شیرازی، باقر، ۱۳۷۴، "تخریب آثار تاریخی حمام خسرو اقا"، تهران؛ اثر، شماره ۲۵، ۳-۲۷.
- آیت‌اللهی، حبیب الله، محمد خزایی، میترا لطفی شمیرانی، ۱۳۸۶، "بازتاب مضمون وسوسه در آثار نقاشان آلمانی-فلاندری و نقاشان ایرانی؛ مقایسه تحلیلی برده سه لای آنتونی قدیس اثرهیرونیموس بوشو نگاره گریز حضرت یوسف از زلیخا اثر کمالالدین بهزاد"، تهران؛ فصلنامه مدرس هنر، دوره ۲، شماره ۲، صص ۱-۱۶.
- بوکهارت، تیتوس، ۱۳۷۶، "هنر مقدس"، ترجمه ستاری، تهران؛ سروش.
- پاکباز، روین، ۱۳۷۹، "نقاشی ایران از دیرباز تا امروز"، تهران؛ انتشارات زرین و سیمین.
- پرنا، مهدی، ۱۳۹۱، "سری کتابهای راهیان ارشد"، تهران؛ انتشارات ازاده.
- پوپ، آرتور، ۱۳۶۹، "آشنایی با مینیاتورهای ایران (بررسی و تحقیق در مورد ریشه هنر مینیاتور و مکتبهای مختلف آن...)"، مترجم حسین نیر، تهران؛ مرکز نشر کتابهای طراحی و نقاشی در ایران.
- پیرنیا، محمد کریم، ۱۳۸۶، "سبک شناسی معماری ایرانی"، تدوین دکتر غلامحسین معماریانی، تهران؛ سروش دانش.
- توحیدی، فایق، ۱۳۹۰، "مبانی هنرها (فلزکاری، سفالگری، نگارگری، بافته‌ها و منسوجات، معماری و خط و کتابت)"، تهران؛ سمیرا.
- حاصلی، پرویز، ۱۳۸۶، "نمودهای معماری در نگارگری"، تهران؛ کتاب ماه هنر.
- خسرو جردی، معظم، ۱۳۷۵، "مطالعه و معرفی باستان شناختی مدارس تیموری در خراسان"، دانشگاه تربیت مدرس، دانشگاه علوم انسانی، پایان نامه کارشناسی ارشد در رشته باستان‌شناسی، استاد راهنما، دکتر لطیف ابو القاسمی (۴۸۱۶ شماره ثبت).
- دانشدوست، یعقوب، ۱۳۵۹، "هنر معماری ایران در دوران تیموریان"، تهران؛ فرهنگ و هنر، شماره ۱، صص ۹۱-۱۰۲.
- ذکرگو، امیر حسین، ۱۳۸۷، "سیر هنر در تاریخ (۲)"، تهران، شرکت چاپ و نشر کتابهای درسی ایران.
- رمضان زاده، پروانه، ۱۳۸۲، "روزنه ای بر تحلیل نگاره‌ها و روش‌های ارشد در حمام اثر کمال الدین بهزاد"، تهران؛ جلوه هنر، شماره ۲۳، صص ۲۴-۳۳.
- زمانی، عباس، ۱۳۵۲، "طرح اربسک و اسلیمی در آثار تاریخی اسلامی ایران"، تهران؛ هنر و معماری، شماره ۱۲۶، صص ۱۷-۳۴.
- زمانی، محبوبه، ۱۳۸۸، "خمسه نظامی به نثر"، تهران؛ انتشارات اقبال.
- زمرشیدی، حسین، ۱۳۷۲، "طاق و قوس در معماری ایران"، تهران؛ انتشارات کیهان.
- شراتو، امبرتو، ارنست گروبه، ۱۳۷۶، "تاریخ هنر ایران"، ج ۹ (هنر ایلخانی تیموری)، مترجم یعقوب آژند، تهران؛ انتشارات مولی.
- شریف زاده، سیدعبدالمجید، ۱۳۷۵، "تاریخ نگارگری در ایران"، تهران؛ موسسه انتشارات سوره.
- طیلسی، محسن، ۱۳۸۴، "جلوه های هنر ایرانی در حرم مطهر امام رضا (ع)"، تهران؛ طرح پژوهشی، صدا و سیما؛ مشهد.
- عثمانوف، عارف، عبدالمجید رحیموف، ۱۳۸۰، "استاد کمال الدین بهزاد"، تهران؛ فرهنگ و هنر، شماره ۴۸، صص ۸۶-۹۳.
- علی، سید امجد، ۱۳۵۵، "سبک نقاشی هرات"، تهران، نشریه ادبیات و زبانها «هلال» شماره ۱۴، صص ۱۸-۲۰.
- فروغی، محمد، ۱۳۷۵، "بوستان سعدی"، تهران؛ انتشارات مهتاب.
- کیانی، محمد یوسف، ۱۳۹۰، "تاریخ و هنر معماری ایران در دوره اسلامی"، تهران؛ انتشارات سمت.
- مظاهری، مهرانگیز، ۱۳۷۶، "معماری در عهد تیموری"، تهران؛ جلوه هنر، شماره ۹ و ۸، صص ۴۶-۵۱.
- مکی نژاد، مهدی، ۱۳۸۸، "تاریخ هنر ایران در دوره اسلامی (تزئینات معماری)"، تهران؛ انتشارات سمت.
- نظامی گنجهای، ۱۳۵۱، "کلیات خمسه"، با مقدمه معین فر، تهران؛ امیرکبیر.
- ویلبر، دونالد، لیزا گلمبک، ۱۳۷۴، "معماری تیموری در ایران و توران"، برگردان کرامت الله افسر و محمد یوسف کیانی، تهران؛ سازمان میراث فرهنگی کشور.
- هیلن برند، رابرت، ۱۳۸۷، "جنبه‌های معماری تیموری در آسیا میانه"، ترجمه داوود طباطبایی، تهران؛ گلستان هنر، شماره ۱۴، صص ۶۵-۸۲.

The Recognition of Timurid Architectural Decorations on the Basis of Kamal Al-Din Bihzad Miniature Paintings

Mehdi Kazempour*

Assistant Professor, Department of Islamic Art, Tabriz Islamic Art University

Mehdi Mohammadzadeh

Associate Professor, Department of Islamic Art, Tabriz Islamic Art University

Razieh Heidari

MA in Archeology, Department of Archaeology, University of Mohaghegh Ardebili, Ardebil

Received: 12 May, 2017; Accepted: 10 January, 2019

Abstract

Visual evidences are considered to be the most important documents in history and especially in the history of Iranian architecture. There are different types of painting that they could be used importantly to retrieve many of historical as well as artistic issues. On the basis of Herat Painting School which have more realistic representation it is possible to retrieve architectural decoration of Timurid period. Accordingly, to reflect the architecture decoration in Persian miniatures of different miniature painting schools of Iran, Herat Miniature Painting School with an emphasis on Kamal Al-din Bihzad painting were selected and analyzed. Given the importance of this issue the present article tries to concentrate on the most characteristics of Timurid painting school. The main goal of this study is a detailed overview on Timurid architectural decoration portrayed by Behzad through comparing them with those of paintings which have worked on the monumental buildings.

Keywords: Timurid Architecture, Painting, Kamal Al-din Bihzad, Palace, Bathroom

* Email(Corresponding Author): M.kazempour@Tabriziau.ac.ir

Archaeological Surveys in the East Azerbaijan: North of Namin, Ardebil Province

Mohammad Alizadeh Sola*

Ph.D. Candidate, Department of archeology, University of Mohaghegh Ardebil

Reza Rezaloo

Associate Professor, Department of archeology, University of Mohaghegh Ardebil

Karim Hajizadeh

Assistant Professor, Department of Archeology, University of Mohaghegh Ardebili

Behrouz Afkhami

Assistant Professor, Department of Archeology, University of Mohaghegh Ardebili

Received: 3 January, 2017; Accepted: 10 January, 2019

Abstract

Despite the valuable evidences in the northwestern Iran (Ardebil province) archaeology of this region is now remains unknown and its chronological order is located on the basis of the excavations carried out in the Urmia lake basin. Since French archaeologist De Morgan in early 20th century presented a brief report of excavations in pre-historic cemeteries around Namin, no other archaeological researches have been presented on the archaeology of this region and there is no clear understanding of the status of different historic and pre-historic periods. The first part of archaeological surveys of Namin was done in an area of about 1100 square kilometers in the eastern part of the plateau of Azerbaijan in 2015, during which 175 historical sites were identified. The results of fieldwork shows the presence of specific settlement patterns in Bronze and Iron Age by focusing on citadels and existence of vast cemeteries mostly containing burial of megalithic forms. In the study area apart from historical sites a number of Islamic sites also were identified.

Keywords: Archaeological Survey, East Azerbaijan, Namin, Ardebil Province, French Archaeologist De Morgan, Settlement Patterns

* Email(Corresponding Author): Alizadesola@ut.ac.ir

The Influences of Islamic Beliefs on the Structural Patterns of Residential Areas: A Case from Golchinan Sectors of Yazd City

Hamid Azizi BandarAbadi

Ph. D Candidate, Department of Archaeology University of Tehran

Hasan Karimian*

Associate Professor, Department of Archeology, University of Tehran

Received: 29 October 2016; Accepted: 20 June 2018

Abstract

According to many researches, the beliefs are the Influential factors in the architectural elements and city spaces through which the cities are known as reflection of resident's beliefs and culture. Yazd city is one of the limited Islamic city that has maintained its old context and historical sectors. In present paper we tried, after the finding of effective Islamic laws and values in the shaping architectural spaces, the variability of using such laws were evaluated in one of the Qajary Quarters of Yazd city (Golchinan Quarter). In compliance theoretical results with the survey of the quarter it is become clear that the architectural and urban spaces (e.g. residential Architecture, Quarters, and network connections) have been highly by the Islamic values and laws. In other words, there is a high conformity between extracted Islamic Laws and whatever has been applied in the Qajary context of Yazd Islamic city.

Keywords: Spatial Organization, Social Structure, Islamic Laws, Spatial Archaeology, The Historical Context of Yazd City.

* Email(Corresponding Author): Hkarimi@ut.ac.ir

Place of Value and Valuation Practices in the Conservation and Restoration Approaches of the Persepolis World Heritage Site

Parisa Abdollahi*

PhD Student, Department of Museum Studies and Conservation, University of Art, Tehran

Kouros Samanian

Assistant Professor, Department of Museum Studies and Conservation, University of Art, Tehran

Received: 13 March, 2017; Accepted: 10 January, 2019

Abstract

Survey and analysis of different distinctive conservation/restoration periods in Persepolis (from 1931 until present time) shows that the conservation approaches were mainly based on archaeological investigations and after that, the emphasis was made on the Venice Charter. The main aim of this paper is to analyze and evaluate these conservation/restoration approaches as well as decisions made during these phases in Persepolis, considering the significance and status of heritage values in the decision making processes. For this purpose, the history of the historic site was studied from various sociological perspectives. In addition, examinations were made on the conservation/restoration activities using existing documents and conducting field works. This study shows that the conservation decisions were chiefly based on political and social variations and not solely on the authentic values attributed to the monument. Furthermore the physical characteristics of the site have always been the dominant criteria for the actual conservation/restoration activities, while there are more needs for considerable spiritual, value-based approaches to plan effective conservation/restoration projects.

Keywords: *Historical site, Value, Conservation and Restoration, Conservation Approach, Persepolis*

** Email(Corresponding Author): Parisabdollahi@yahoo.com*

An Analytical Study on the Objects of the Oxus Treasure

Sadreddin Taheri*

Assistant Professor, Department of Art Studies, Art University of Isfahan

Reza Bayramzadeh

MA in Art History of Ancient Iran, Shabestar Islamic Azad University

Received: 19 February, 2017; Accepted: 10 January, 2019

Abstract

This article tries to look at the Oxus treasure and to have a survey on this glorious ancient collection, typology of its objects and semiotics of its motifs. Our most important purposes in this article are; first, a survey on techniques of making and decorating and typology of the objects in the collection based on form, material and usage. Second, a survey on the semantic meanings of the motifs and patterns. Researchers believe these handmade artifacts to be native and territorial. In addition, they think that these artifacts had been formed with combination of Persian experiences with the art of adjacent cultures (e.g. Mesopotamia, Urartu, Egypt and India), and the art of immigrant tribes. We gathered the research data through a library and museum study. The surviving objects have at least 22 dissimilar types and usages including model chariots, figurines, stoppers for a flask, vessel handles, horse models, cloth ornaments, an aigrette, earrings, necklaces, pendants, armlets and bracelets, rings, votive plaques, a shield ornament, a sword sheath, a jug, bowls, a fish vessel, a strap fitting, coins, rods and seals. There are five types of artistic decorations and patterns on these handmade artifacts: human motifs (like men and women), animal motifs (like lion, goat, ram, eagle, fish, bull and horse), mythical motifs (like Egyptian god Bes, winged globe, gopat and shirdal), vegetational motifs (like lotus and barsom) and geometric motifs. Semiotic analysis of motifs reveals the ritual and courtier functions and Iranian origin of this treasure.

Keywords: *The Oxus Treasure, Achaemenid Art, Decorative Motifs, Technology, Typology, Semiotics*

* Email(Corresponding Author): S.taheri@aui.ac.ir

**Strontium Isotope Ratio ($^{87}\text{Sr}/^{86}\text{Sr}$) To Determine Human
Skeletons Origins From The Ancient Cemeteries
Case study: An Iron Age Cemetery of Gohar Tepe**

Fahime Sheikhshoae

PhD, Department of Archaeology, University of Tehran

Kamal-Aldin Niknami*

Professor, Department of Archaeology, University of Tehran

Received: 5 April, 2017; Accepted: 10 January, 2019

Abstract

The isotopic analysis solves many important issues in archeology and anthropology including the reconstruction of past diets, tracing the footsteps of the ancient migrations and recognition of climate change. Stable isotope analysis has been applied in archaeology during the last three decades to address questions regarding the paleoclimatology, palaeodietary and palaeomobility. In this research, we focus on the human skeleton remains of Iron Age cemetery of Gohar Tepe, using Strontium stable isotope analysis to reconstruction the aspects of the past mobility. At the same time we tried to identify the geographical origin of people that buried in residential areas or ancient cemeteries. This approach in a geological region could make a substantial contribution to assess various aspects including migration models, cultural changes, colonialism and trade. Also research related to the palaeomigration has long been done by different analytical methods. Gohar Tepe is one of the areas that able to respond multiple questions about social and cultural developments of Iron Age in northern Iran. Tooth samples obtained from skeletons of the mentioned site where studied through Strontium isotope ratio ($^{87}\text{Sr}/^{86}\text{Sr}$) were used to address the question of whether the skeletons are local or non-local. Result of $^{87}\text{Sr}/^{86}\text{Sr}$ revealed that six of samples could be considered as local and five others to have been c as non-local.

Keywords:, stable isotopes analysis, Strontium isotope, Gohar Tepe ancient site, Iron age, Human tooth.

* Email(Corresponding Author): Kniknami@ut.ac.ir

A Chronological and Stylistic Re-Appraisal for Kay Kavus Catacomb of Sahneh, Kermanshah Province

Mazdak Shervin*

Ph.D. Candidate, Department of archeology, University of Mohaghegh Ardebil

Received: 9 January, 2017; Accepted: 10 January, 2019

Abstract

The catacomb of Kay Kavus, located on the Darband highlands to the north of the modern city of Sahneh, has a southwest looking Iwan that originally included a pair of free-standing columns. The catacomb consists of two superimposed galleries: one is even with the Iwan's floor and contains two recesses for coffins; the other lies as a cellar beneath the upper one and has a single, larger coffin recess. Our fieldwork to determine the dimensions, architectural characteristics and other extant features within the catacomb showed that the lower hallway was a later addition to the original upper one, a modification that also triggered changes in the latter. Also, our observations revealed that the upper gallery, which is the earlier part of the complex and initially involved only a single coffin recess, was perhaps constructed in the last years of Xerxes I reign (485-450 B.C.), while the lower was affixed at a later times. Examination of the remains of the beams hewn out of the rock on the Iwan's ceiling and their virtual reconstruction by the present author proves that the now missing capitals at Sahneh catacomb typologically resembled the distinctive Achaemenian examples.

Keywords: *Kay Kavus Catacomb of Sahneh, Coffins, Iwan, Virtual reconstruction, Achaemenian Catacombs*

* Email(Corresponding Author): Mazdak88@yahoo.com

***The Presence of Elamites in the Northern Kuzistan Based on
Archaeological Data from Tepe Senjar Excavation
(from Proto-Elamite to Shimashki Period)***

Alireza Sardari Zarchi*

Assistant Professor, Iranian Archaeological Research Center

Samira Attarpour

MA in Archaeology, Islamic Azad University of Abhar

Received: 29 October 2016; Accepted: 20 June 2018

Abstract

The rise of Elamite culture and its state formation on the southwestern Iran, beside historical resources, is an archaeologically problem due to the lower discovered evidences during recent years, which restricted them just to the known materials of Susa and few other sites. But stratigraphic excavations at Tepe Senjar on the Northern Kuzistan from 2007-2009 provided information related to this period such as architectural evidence, pottery assemblage, seal and also samples for radiocarbon dating. The evidences found from trenches A and E of this site represented date on the site formation process, chronological framework of Susiana plain, cultural relations to the ancient Susa and other center of the Mesopotamia and Zagros. Excavated finds show that Tepe Senjar has been occupied from the late fifth millennium B.C, and was continued to proto-Elamite (Susa III) as well as Susa IV A. This site was settled again during Susa IV B and was continued successively until the Shimashki, Sukkal Mah and Middle Elamite periods.

Keywords: *Tepe Senjar, Northern Kuzistan Susiana Plain, Proto-Elamite, Elam, Shimashki, Sukkal Mah*

** Email(Corresponding Author): Sardary@yahoo.com*

An Analysis of the Chalcolithic Settlement Patterns of Southern Roudbar Plain, Halilroud Basin

Ali Daneshi*

MA in Archeology, Department of Archeology University of Jiroft

Nasir Eskandari

Assistant Professor, Department of Archeology, University of Jiroft

Received: 29 October 2016; Accepted: 20 June 2018

Abstract

Roodbar plain and the mountainous surrounding areas of the southeast of Iran have long been a great place to establish the human settlements due to their suitable climate. Archaeological surveys of Roudbar plain and the mountainous areas around it in the cultural basin of Halilroud were carried out in an area of over 6000 square kilometers and as a result, 53 sites were identified and contributed to the Chalcolithic period. Permanent river of Halialroud and the fertile plain of the southern Roudbar have been the most important factors influencing the formation of the settlement pattern of the Chalcolithic sites in this area. The main pattern of sites distribution in this period are a cluster pattern near Halialroud and its sub-branches in the bed of Roudbar plain and on foots and slopes of the mountains. Given the available evidence including location, extent, amount and density of surface effects it is possible to attribute these sites to permanent or temporary settlements. By studying the pottery types obtained from these sites and comparing it with Yahya's potteries and tall-e Iblis and Mahtotabad we can observe the sequence and continuity of deployment in different stages of the Chalcolithic period. The relation with the centers such as Bardsir valley (Iblis), Soghun plain (Yahya) and Jiroft plain (Mahtotabad) led to the creation of common cultures and cross-cultural interactions during this period. This article attempts to introduce the Chalcolithic settlements of the southern Roudbar plain using the geographical information system (GIS) to reconstruction and analysis of the settlement pattern of this period.

Keywords: Settlement Patterns, Chalcolithic period, Southern Roodbar plain, Halilrud Cultural Basin.

* Email(Corresponding author): Alidanesh222@yahoo.com

Site Formation Process as Seen from Tpe Bimarestan-e Ashkhane Excavations Data

Mohsen Dana

Ph. D Candidate, Department of Archaeology, Tarbiat Modares University

Alireza Hejebri Nobari*

Professor, Department of Archaeology, Tarbiat Modares University

Received: 3 January, 2017; Accepted: 10 January, 2019

Abstract

Transformation Processes cover the issues on interactions between tools and structures with natural and cultural environments. These processes provide a profound concept on the archaeological site formations through which the sites were subjected to the various alterations. Understanding of these processes and their context helps archaeologist to interpret archaeological data in an appropriate way. In this research we have tried to use transformation processes for interpreting of cultural material of a rescue excavations carried out at Tepe Bimarestan in Ashkhane town, North Khorasan Province. Tepe Bimarestan Cemetery is located on the natural hill in the southern periphery of Ashkhane town. The aim of the excavations at this site was at the first to rescue cultural data Bulldozer diggings. This mound was used as cemetery during Iron Age and then by Islamic Periods. Because of the latter, many of Iron Age graves were destroyed except just one escaped. By this process there have been a great number typical Iron Age sherds were scattered over the site. Pottery sherds of Tepe Bimarestan show a close similarity to those found from the Northern Central and northwestern Iran as well as to the potteries of Archaic Dehistan Culture from South-West Turkmenistan. A more detailed study of these pottery comparisons clarified two periods of the Iron Age; 1- Early Iron Age and or earlier; and 2- Late Iron Age. The results obtained could help to conclude that the site was firstly used as a cemetery during the early Iron Age but then during the Late Iron Age this place was altered to have been settled temporarily by the nomadic peoples.

Keywords: Cemetery, North Khorasan Province, Transformation Processes, Iron Age, Islamic Periods, Early and Late Iron Age.

* Email(Corresponding Author): Hejebri@modares.ac.ir

A Comparative Study on the Image of “Buraq” in the Islamic Art with some Motifs of the Luristan Bronze

Maryam Khosravi

MA in Art research, University of Sistan and Baluchistan

Alireza Taheri*

Associate Professor, Department of Art research, University of Sistan and Baluchistan

Received: 31 January, 2017; Accepted: 10 January, 2019

Abstract

In the Islamic tradition it has been described that Prophet has gone to Ascension by a fantastic creature called "Buraq". Many Pictures and descriptions of "Boraq" remained in the paintings and literary texts such as: horse, four-legged creatures winged or wingless and so on. In mysticism, "Boraq" has different specific concepts and interpretations. According to descriptions and images, "Boraq" is placed as fabulous creatures "human-animal".

The imaginative creatures have a mythological history. Extraordinary examples of fabulous creatures were created on bronze art work in Luristan. There is a problem as what similarity is between the physical structure of "Boraq" and the bronze motifs in Luristan? Some composed art designs such as "human-animal" are embossed in the Luristan bronzes indicating similarities between them and the "Boraq" illustrations. This study aimed to determine the history of mythological motifs matching the "Boraq" appearance in one hand and understanding the concepts of motifs applied on the Luristan boronz working on the other hand to which a comparative was performed and information derived from library data were analysed. Results showed that there has been a similarity between the Prophet's "Boraq" designs and those motifs were seen from Luristan bronze motifs which in turn may have been assumed to be borrowed from the ancient Iranian Mithraism and or other Indo-Iranian beliefs.

Keywords: Miniature Art, Iran, Ascension, "Boraq", Combined animal and Human motifs, Luristan bronze.

* Email(Corresponding Author): Artaheri@arts.usb.ac.ir

New Evidence for the Architectural Structure of the Second and First Millennium BC Settlement Sites in the Southwestern Coast of Caspian Sea (Gilan)

Vali Jahani*

Ph. D in Archaeology Department of Archaeology, University of Baku

Elias Babayov

Professor, Sciences Academy of Baku

Received: 19 January, 2017; Accepted: 10 January, 2019

Abstract

Attention to the Architecture of the second and first millennium B.C. in Gilan, province is the subject of the many recent field works and studies, provided information on the situation of the residents of Gilan in this period. In this paper, we try to make a brief introduction about settlement sites such as Pilla Qale, Kaluraz in Roudbar and Sardkhoonipesht in Talish areas. We introduce the characteristics of the architectural remains found from new excavated sites in Gilan, including Oskulak in Roudbar, Kafarestan of Dailaman and Liarsangbon complex in Amlash which are belonged to the second and first millennium B.C. According to comparative studies on pottery and relative chronology presented, these three sites have had evidences of permanent and semi-permanent architecture from the mid second millennium to the late first millennium B.C. The most important properties of settlements and architectural structures of these sites in the second and first millennium B.C. were included as: building with or sometimes without foundation, using stone and sometimes mud in the construction of walls, ordering wall with or sometimes without mud mortar, the rectangular living spaces with fastening at the angles but far from proportionality geometric, making platforms for establishing the settlements, flooring with trampling or burning method in order to prevent moisture penetration, using wooden beams as columns or roof covering and fitting thermal structures in the interior of residential spaces.

Keywords: Southwest of Caspian Sea, Gilan, Second & First millennium B.C., Settlement Sites, Architecture properties.

* Email(Corresponding Author): Vali_jahani@yahoo.com

Comparing Style and Chronology of Human Figurines of Shahr-I Sokhta with Adjacent Cultures in the Bronze Age

Mahin Jahanbakhsh

MA in Archeology, Department of Archaeology, University of Tehran

Rohollah Shirazi

Associate Professor, Department of archeology, University of Sistan and Baluchistan

Mojtaba Kharazmi

Ph. D Student, Department of archeology, University of Sistan and Baluchistan

Zeinab Afzali*

Ph.D. Candidate, Department of Archaeology, University of Tehran

Received: 19 January, 2016; Accepted: 10 January, 2019

Abstract

The figurines are one of the most important objects in Shahr-I-Sukhta, which indicate the parts of the contemporaneous art and the general social condition. An investigation on the human figurines from Bronze Age of Shahr-I-Sukhta suggests the similarities between Iran and other neighboring regions. The figurines show the beliefs and attitudes, environmental effects, and interregional cultural exchanges of Shahr-I-Sukhta with other regions. The analysis of this study is basically based on the chronology and stylistic comparison mad between Shahr-I-Sukhta and other connected regions. One of the most important questions is the contemporaneity or mere stylistic similarity of figurines to which the chronology of neighboring and remote sites, historical relations of the Bronze Age and the similarities of Shahr-I-Sukhta figurines with other areas were investigated. Considering chronology and similarities, however, figurines are functionally different; they suggest reciprocal effects, exchanges, and contemporaneity. As there are many comparison problems in studying per-historic figurines, focusing on chronological communication development is not for sure even if they are satisfactory mainly due to the fact that the environment and beliefs themselves both are the issues that might be differed among the various ancient societies.

Keywords: Human Figurines, Bronze Age, Shahr-i Sokhta, Chronology, Simultaneous Cultures

* Email(Corresponding Author): Z.afzali1@ut.ac.ir

The Re-Thinking and Revision of the Sassanid Bas- Relief of Khān Takhti; as the Monument for the Battle for Azerbaijan

Bahram Ajorloo*

Assistant Professor, Department of Anthropology, Islamic Art University of Tabriz

Fahimeh Kouhsari

MA in Art History of Ancient Iran, Shabestar Azad University

Received: 29 October 2016; Accepted: 20 June 2018

Abstract

The Sassanid bas- relief so- called as Khān Takhti is located at the Mt. Pīrchāvūsh, the village of Khān Takhti, near to Salmās, W. Azerbaijan; whereon two equestrians and two pedestrians are carved. The equestrian men are Sassanid Artaxerxes the Unifier and Shāpūr the Great giving tow royal coronas to the pedestrian men. It is notable that results of western and Iranian researchers on the identity of these persons are different; while many of them have presented this bas- relief as the allegiance of Armenian nobles with Artaxerxes the Pāpagān. Yet, the authors have revised such an idea as the triple fallacies of *ad nauseam*, *ad populum* and *non importatur causandi reciproci*. And they have concluded that this bas- relief, historically, depicts the victory of Sassanid Artaxerxes (I) at the battle for Azerbaijan and the allegiance of the Arsacid Houses of Sorens and Espahbads with the House of Sassans.

Keywords: Khān Takhti Sassanid bas- relief, Artaxerxes the Pāpagān, Sassanid Shāpūr the Great, The Arsacid houses of Sorens & Espahbads, The battle for Azerbaijan

* Email(Corresponding Author): Ajorloo@tabriziau.ac.ir

The Visual Structure of Legitimacy in the Sasanian and Byzantine Works

Ghazaleh Irani Arbati*

MA Student, Department of Art, University of Tarbiat Modares

Mohammad Khazaie

Professor, Department of Art, University of Tarbiat Modares

Received: 13 March, 2017; Accepted: 10 January, 2019

Abstract

The concept of legitimization in the Sasanian was formed on Khwarrah and provided a spiritual authority for their king. Khwarrah as a Godly force, due to the government communications was sent into the Byzantine and it led to forming a common approach in displaying religious legitimacy. This concept has needed variety of symbols based on religious beliefs that are equal and replaced with each other in artworks. How to organize the message of legitimacy with the help of these symptoms is the aim of this study that was done by semiotics method. According to this method, artworks are based on a code which involves Interactive multilateral as a discursive position. Decoding by positioning in the axis of juxtaposition and succession, specify that message in each representation expresses its content with a cofactor (Anchor) which forms the main structure. The first anchor is Gods and angels as donors' legitimization and symptoms bringers. They are generally donated a ring instead of the second factor that links visual codes and also plays a main role. So the case study signs are placed in the center of this ring.

Keywords: Legitimation, Khwarrah, Semiotics, Sasanian, Byzantine Legitimacy, Visual Structure

* Email(Corresponding Author): Ghazale.graphic@gmail.com

Abstracts

Table of Contents

1	<i>The Visual Structure of Legitimacy in the Sasanian and Byzantine Works</i>	4
	<i>Ghazaleh Irani Arbati / Mohammad Khazaie</i>	
2	<i>The Re-Thinking and Revision of the Sassanid Bas- Relief of Khān Takhti; as the Monument for the Battle for Azerbaijan</i>	5
	<i>Bahram Ajorloo / Fahimeh Kouhsari</i>	
3	<i>Comparing Style and Chronology of Human Figurines of Shahr-I Sokhta with Adjacent Cultures in the Bronze Age</i>	6
	<i>Mahin Jahanbakhsh / Rouhollah Shirazi / Mojtaba Kharazmi / Zeinab Afzali</i>	
4	<i>New Evidence for the Architectural Structure of the Second and First Millennium BC Settlement Sites in the Southwestern Coast of Caspian Sea (Gilan)</i>	7
	<i>Vali Jahani / Elias Babayov</i>	
5	<i>A Comparative Study on the Image of “Buraq” in the Islamic Art with some Motifs of the Luristan Bronze</i>	8
	<i>Maryam Khosravi / Alireza Taheri</i>	
6	<i>Site Formation Process as Seen from Tpe Bimarestan-e Ashkhane Excavations Data</i>	9
	<i>Mohsen Dana / Alireza Hejebri Nobari</i>	
7	<i>An Analysis of the Chalcolithic Settlement Patterns of Southern Roudbar Plain, Halilroud Basin</i>	10
	<i>Ali Daneshi / Nasir Eskandari</i>	
8	<i>The Presence of Elamites in the Northern Kuzistan Based on Archaeological Data from Tepe Senjar Excavation (from Proto-Elamite to Shimashki Period)</i>	11
	<i>Alireza Sardari Zarchi / Samira Attarpour</i>	
9	<i>A Chronological and Stylistic Re-Appraisal for Kay Kavus Catacomb of Sahneh, Kermanshah Province</i>	12
	<i>Mazdak Shervin</i>	
10	<i>Strontium Isotope Ratio (87Sr/86Sr) To Determine Human Skeletons Origins From The Ancient Cemeteries, Case study: An Iron Age Cemetery of Gohar Tepe</i>	13
	<i>Fahime Sheikhshoae / Kamal-Aldin Niknami</i>	
11	<i>An Analytical Study on the Objects of the Oxus Treasure</i>	14
	<i>Sadreddin Taheri / Reza Bayramzadeh</i>	
12	<i>Place of Value and Valuation Practices in the Conservation and Restoration Approaches of the Persepolis World Heritage Site</i>	15
	<i>Parisa Abdollahi / Kouros Samanian</i>	
13	<i>The Influences of Islamic Beliefs on the Structural Patterns of Residential Areas: A Case from Golchinan Sectors of Yazd City</i>	16
	<i>Hamid Azizi BandarAbadi / Hasan Karimian</i>	
14	<i>Archaeological Surveys in the East Azerbaijan: North of Namin, Ardebil Province</i>	17
	<i>Mohammad Alizadeh Sola / Reza Rezaloo / Karim Hajizadeh / Behrouz Afkhami</i>	
15	<i>The Recognition of Timurid Architectural Decorations on the Basis of Kamal Al-Din Bihzad Miniature Paintings</i>	18
	<i>Mehdi Kazempour / Mehdi Mohammadzadeh / Razieh Heidari</i>	



ISSN: 2251-9297

Journal of Archaeological Studies
(The former Journal of Faculty of Literature and Humanities)
University of Tehran
No. 2, Vol. 10, Serial No. 18
Autumn & Winter 2018-2019

Publisher: University of Tehran

License Holder: Literature & Human Sciences Faculty, Tehran University

Managing Director: Abulhasan Amin Moghaddasi

Editor-in-chief: Kamal-Aldin Niknami

Editorial Board

Hayedeh Laleh

Assistant Professor in Tehran University

Mohammad Rahim Saraf

Associate Professor in ICHTO

Yaghoob Mohammadifar

Professor in Hamedan University of Buali

Mahmood Tavoosi

Professor in Tarbiat Modares University

Hekmatollah Molla Salehi

Associate Professor in Tehran University

Hassan Fazeli Nashli

Professor in Tehran University

Executive Director: Moharam Bastani

Executive Expert (Secretary): Hamid Reza Mashayekhi

Address: Literature and Human Sciences Faculty of Tehran University, Enqelab Avn, Tehran, Iran.

E-mail: Jarcs@ut.ac.ir

Phone: 021-66978884

Fax: 021-66978884

Price: 100000 RIs

According to Notice No 90/3/11/18073 dated 02/05/2011 issued by Supervisory Commission of State Scientific Journals affiliated to Ministry of Science, Researches & Technology, **the Scientific- Research Rank** was granted to **Journal of Archeological Studies**.

Indexed at: www.sid.ir

Indexed at: www.isc.gov.ir

Indexed at: www.Ulrich's international periodicals directory. (Journal, magazine)

All rights reserved for the Faculty of Literature and Human Sciences, University of Tehran

Journal of Archaeological Studies



ISSN: 2251-9297

Autumn & Winter 2018 - 2019 ■ No.2 ■ Vol.10

18



Table of Contents

■ The Visual Structure of Legitimacy in the Sasanian and Byzantine Works	4
Ghazaleh Irani Arbati / Mohammad Khazaie	
■ The Re-Thinking and Revision of the Sassanid Bas- Relief of Khān Takhti; as the Monument for the Battle for Azerbaijan	5
Bahram Ajorloo / Fahimeh Kouhsari	
■ Comparing Style and Chronology of Human Figurines of Shahr-I Sokhta with Adjacent Cultures in the Bronze Age	6
Mahin Jahanbakhsh / Rouhollah Shirazi / Mojtaba Kharazmi / Zeinab Afzali	
■ New Evidence for the Architectural Structure of the Second and First Millennium BC Settlement Sites in the Southwestern Coast of Caspian Sea Gilan	7
/ Vali Jahani / Elias Babayov	
■ A Comparative Study on the Image of "Buraq" in the Islamic Art with some Motifs of the Luristan Bronze	8
Maryam Khosravi / Alireza Taheri	
■ Site Formation Process as Seen from Tpe Bimarestan-e Ashkhane Excavations Data	9
Mohsen Dana / Alireza Hejebri Nobari	
■ An Analysis of the Chalcolithic Settlement Patterns of Southern Roudbar Plain, Halilroud Basin	10
Ali Daneshi / Nasir Eskandari	
■ The Presence of Elamites in the Northern Kuzistan Based on Archaeological Data from Tepe Senjar Excavation (from Proto-Elamite to Shimashki Period)	11
Alireza Sardari Zarchi / Samira Attarpour	
■ A Chronological and Stylistic Re-Appraisal for Kay Kavus Catacomb of Sahneh, Kermanshah Province	12
Mazdak Shervin	
■ Strontium Isotope Ratio ($^{87}\text{Sr}/^{86}\text{Sr}$) To Determine Human Skeletons Origins From The Ancient Cemeteries, Case study: An Iron Age Cemetery of Gohar Tepe	13
/ Fahime Sheikhshoae - Kamal-Aldin Niknami	
■ An Analytical Study on the Objects of the Oxus Treasure	14
Sadreddin Taheri / Reza Bayramzadeh	
■ Place of Value and Valuation Practices in the Conservation and Restoration Approaches of the Persepolis World Heritage Site	15
Parisa Abdollahi / Kouros Samanian	
■ The Influences of Islamic Beliefs on the Structural Patterns of Residential Areas: A Case from Golchinar Sectors of Yazd City	16
/ Hamid Azizi BandarAbadi / Hasan Karimian	
■ Archaeological Surveys in the East Azerbaijan: North of Namin, Ardebil Province	17
Mohammad Alizadeh Sola / Reza Rezaei / Karim Hajizadeh / Behrouz Afkhami	
■ The Recognition of Timurid Architectural Decorations on the Basis of Kamal Al-Din Bihzad Miniature Paintings	18
/ Mehdi Kazempour / Mehdi Mohammadzadeh / Razieh Heidari	